۷۱ - ۷۰
پاییز و زمستان
۱۳۸۱

تاریخ نشر: مرداد ۱۳۸۲ ش
اوت ۲۰۰۳ م

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

بنمای رخ که
باغ و گلستانم آرزوست
بگشای لب که قند فراوانم آرزوست (مولانا)

من هم رباب عشقم و عشقم ربابی است
وان لطفهای زخمه رحمانم آرزوست

گنجینهٔ دانش

شمارهٔ ۲

شمارهٔ ۱

۱ ـ قرآن : نسخهٔ خطی شماره ۵۹۸۲
کتابخانهٔ گنج‌بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
لوح کامل و سرلوح و گل و بوته نگاری و ترنج و نیم ترنج رنگارنگ زرین و شنگرف و لاجوردی ، جدولهای سه رنگ در کنارهٔ متن و فواصل آیات و نشان آیات مدوّر و زرّین و سرجزوها و حزب ها و رکوعات و سجده ها همه شمسه ها و ترنج های خوش رنگ و دلاویز، مکتب اصفهان.

۲ ـ قرآن : نسخهٔ خطی شماره ۹۸۸
کتابخانهٔ گنج‌بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
لوح کامل و سرلوح لاجوردی و شنگرف و زرین و خط نسخ بسیار زیبا(متن) خط محقق و ریحان سر سوره ها و کتیبه ها و تذهیب و نقاشی های دلاویز و منقش، نشان آیه ها مطلا و دایره های شش ضلعی و شمسه های زرین و منقش بالای جزوها و سوره ها و حزب ها ، کتابت ۸۴۴ ه‍ ق، کاتب : محمد بن حاج حسن حکیم یزدی ترکیبی (ترکنی ، ترکینی؟) ۷۲۰ ص. مکتب بخارا.

تاریخ نشر: مرداد ۱۳۸۲ش
اوت ۲۰۰۳م

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

روی جلد:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

«مولانا»

پدیدآورنده: استاد جواد بختیاری

یادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، باید:
ـ ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
ـ همراه چکیدهٔ مقاله به فارسی و انگلیسی و "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
ـ ترجیحاً همراه یک قطعهٔ عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان آنهااست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش:
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ ـ پاکستان
دورنویس: ۲۲۶۳۱۹۳ تلفن: ۲۲۶۳۱۹۱ـ۹۲
Email: daneshper@yahoo.com

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

سخن دانش

مولانا جلال الدین محمّد بلخی مشهور به مولوی از عارفان بزرگ ایرانی است که آوازهٔ فراگیرش در سراسر شبه قاره پاک و هند در درازای قرون و اعصار گسترش داشته و مثنوی دلنواز و روح پرورش همواره جان مشتاقان را صفا بخشیده است.

معرفی مقام والای مولانا باتوجه به شهرت جهانگیرش در این مختصر نمی‌گنجد و ما به انتشارگوشه‌هایی از اندیشه‌های بلند او از زبان پژوهشگران و محقّقان افکارش دراین شماره‌از مجلهٔ دانش، بسنده می‌کنیم‌که‌به‌قول خود او:

خوشتر آن باشد که سر دلبران
گفته آید در حدیث دیگران

این شمارهٔ مجله دانش به انتشار بخشی از مقالات رسیده به دفتر مجله، دربارهٔ مولوی و اثر ماندگارش مثنوی اختصاص یافته است و جا دارد از کوششهای دو همکار پیشین آقایان دکتر بیگدلی و دکتر توسلی سرپرستان قبلی مرکز تحقیقات فارسی در این مورد سپاسگزاری و حق شناسی کنیم :

مجلهٔ دانش از همهٔ علاقه مندان به نشر معارف و اندیشه های بلند دانشمندان مشرق زمین دعوت می کند تا برای گسترش افکار سودبخش آنان بکوشند و با ارسال مقاله های مستَنَد خود در این راه پرفراز و نشیب مجلّهٔ دانش را یاری بخشند که به قول سعدی :

غرض نقشیست کز ما باز ماند   که هستی را نمی بینم بقایی
مگر صاحب دلی روزی به رحمت   کند در کار درویشان دعایی

والسلام علی مَن اتّبعَ الهدیٰ
دکتر رضا مصطفوی
رایزن فرهنگی
و
سرپرست مرکز تحقیقات
فارسی ایران و پاکستان
(استاد دانشگاه)
مرداد ۱۳۸۲ ـ اسلام آباد

متن
منتشر نشده

نوشتهٔ : نعمت خان عالی (حکیم نورالدین محمد شیرازی متوفی ۱۱۲۳ هق)

به کوشش : دکتر محمد حسین تسبیحی

دیباچهٔ خوان نعمت
(متن منتشر نشده)

نسخهٔ خطی دیباچهٔ خوان نعمت (۲۳ صفحه) از حکیم نور الدین محمد نعمت خان عالی شیرازی (متوفی ۱۱۲۳ هـ ق / ۱۷۱۰ میلادی مدفون در دهلی) به شماره ۹۳۹۶ در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان موجود است و از گزند روزگار محفوظ و مصون. بسیار کوشیدم که شاید نسخه یی دیگر از آن را بیابم موفق نشدم. در آثار و احوال نعمت خان عالی، در تذکره ها و دایرة المعارف‌ها نیز ذکری از «دیباچهٔ نعمت خان عالی» نشده است. بنابراین تصمیم بر این گرفتم که این نسخه را در حدامکان تصحیح کنم و در سلسلهٔ متون منتشر نشده در مجلهٔ دانش به طبع برسانم. مختصات نسخه اینگونه است: قطع رقعی و جلد چرمی ساده ، خط شکسته ، سخت خوانا ، ۲۳ صفحه . حکیم نور الدین محمد نعمت خان عالی متن را به فارسی سبک هندی نگاشته است و دارای سبک مصنوع و همراه با اصطلاحات طب و فلسفه و منطق و ریاضی و نجوم و صرف ونحو و صنایع ادبی و تشبیهات و کنایات و تلمیحات بسیار است . اصولاً انتقاد از ابنای زمانه و ادبا و شاعران و منشیان و حکما و علمای عهد خود و اثبات اعلم و افضل بودن خویشتن را شعار خود قرار داده است . اینگونه به نظر می رسد که این «دیباچه» را برای دیوان اشعار خود یا برای مجموعهٔ نثر ونظم خود موسوم به «خوان نعمت» نگاشته است ولیکن در آغاز دیوان چاپی و مجموعهٔاو نیامده است. برای خواندن و فهمیدن آن ، آگاهی هایی از سبک هندی لازم داریم و ضمناً با آثار و احوال نعمت خوان عالی باید آشنا باشیم . بدین جهت اندکی دربارهٔ او از اردو دایرة المعارف اسلامیه می آوریم:« میرزا نور الدین محمد بن حکیم فتح الدین شیرازی در عهد شاه جهان (۱۶۲۸تا۱۶۵۹م)داروغهٔ جواهرخانه‌بود. در عهد اورنگ زیب (۱۶۵۹ تا ۱۷۰۷م) به مقامات عالیه رسید. عالمگیر پادشاه به او لقب «نعمت خان» داد (۱۱۰۴ هـ ق / ۱۶۹۲م) که بعداً به « مقرب خان » و « دانشمندخان » موسوم گردید. در سال ۱۱۲۳ هـ ق / ۱۷۱۰م در دهلی درگذشت . در شعر «عالی» تخلص می کرد. آثار او عبارت است از: وقایع حیدرآباد، جنگ نامهٔ نعمت خان عالی، بهادر شاه نامه ، حسن و عشق، راحة القلوب، رسالهٔ هجو حکماء، خوان نعمت . وقایع نعمت خان عالی ، رقعات نعمت خان عالی، دیوان اشعار (غزلیات و قصاید)، مثنوی عرفانی . تقریباً همهٔ آثار نعمت خان عالی به چاپ رسیده است مخصوصاً به چاپ سنگی مطبع منشی نولکشور در لکهنؤ و بانکیپور و رامپور و لیکن «دیباچهٔ نعمت خان عالی» ظاهراً هنوز به چاپ نرسیده است. همهٔ آثار او تقریباً باشرح و توضیح لغات و اصطلاحات به طبع رسیده است.در فهرست بانکیپور نام دیباچهٔ نعمت خان عالی آمده است.

دیباچهٔ نعمت خان عالی

عیار افزای نقد سخن اکسیری است که چون بر فلزّات معدن لفظ طرح شود، زر حالص از سبیکهٔ غیرت، رنگ باخته بر آید، و آب و رنگ بخش جوهر نطق خورشیدی که هرگاه برکان معنی تابد، لعل و یاقوت را از رشک ، خون در جگر نماید. یعنی ستایش یگانه ذاتی - تعالی و تقدس -که همهٔ هستی و هستی همه اوست ، اویکی است،

و هر یکی او نیست. غلط نکنم

نیست را، هست و نیست هر دو یکی است.

« فاعلم انه لا اله الا الله

لا ضَدٌّ له و لا نِدٌّ له سبحان الله ».[1]

زهی دریای وجوب که از حقیقتش چون موج لب گشودن محال است، و زبان مانند ماهی از بیان ماهیتش لال. حباب تمکین که به تلاطم قدرت قطرات نقطه اش افزود، چه سان پرده از روی کار تواند برداشت ، که تا چشم گشود پرده‌یی بیش نبود. فی الحقیقه غواصان لجهٔ فکر و شناوران بحر دانش را صدف‌وار در جست و جوی گوهر گران مایهٔ معرفت همه گوش اند و از گفت وگوی آن سراپا زبان، دُرِّ یکتایی به دست نیاید، که سلطان خرد افسر تسلی را زینت بخشد. آری گلوبند زبان گشای لآلای صفات است که هر یک از جوهریان بازار ادراک به قدر رسایی رشتهٔ سیرت در سلک نظم می کشد ، لهذا در خبر آمده که «لا تفکروا فی ذات الله بل تفکروا فی الایة »[2]

الله الله این چه جوش بهار بی رنگی است که سبحات عقل جنون یاراست ، و قطرهٔ جنون عقل کار. متمولان گنجینهٔ عرفان به ازای نقدی که از کیسهٔ اوقات صرف انفاق قوای مدرکه نمایند چندان بهره از خزاین فیوض نامتناهی برند که محاسبان اندیشه از جمع آن عاجز آیند. « مثل الذین ینفقون

---

۱ - آیا « قولٌ » یا « حدیث » است ؟

۲ - حدیث یا روایت و یا خبر است ! در کتابهای مرجع یافته نشد!

اموالهم فی سبیل الله»[1] براین، این معنی خفی دارد، جایی که دانۂ خرمن بر دوش، و قطرۂ دریا در آغوش جلوه گر آید، چه قلم و کدام رقم از عهدۂ مفرد من ذلک بر آید «لنفد البحر قبل أن تنفد کلمات ربی و لو جئنابمثله مدداً».[2] از خنصر یمین یا یسار همه انگشت حیرت گزان و به ابروی ناخن اشاره کن: «وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها»[3]. از مثلث قوای تا معشر حواس تمام قوی ضعفان به اندازۂ عجز سبیکه ساز« و ما قدر الله حق قدره [4]»، آری طایر فهم که نوای « و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون »[5].

از قضای قرش شنیده اگر بالقوة پر وبال جد و جهد را همگی به فعل آورد و به اقصی الغایة پرواز رسد از قفس جهات بیرون نرفته به دام صفات افتد و ذرّۂ وهم که شعاع « کنت کنزاً مخفیاً » [6] در هوای تیره دیده چون به منتهای اصول اوج گیرد، باقبسات مطلق نرسیده از تموّج شیونات سراسیمه کرده و کیف لا مطلق هرگاه مقید شود معروف کجاست؟ و چون مقید مطلق گردد عارف کو؟ تا سخن دریافت است، سخت دریافت است ، از آنجا که کمال علم جهل شود، کمال جهل علم باشد. از این سان است که انسان به وصف «انه کان ظلوماً جهولاً» [7] موصوف است که معرفت ذات به امانت معروف ، چه بر تقدیر تسلیم که خیال به همه جا رسد . جاکه نباشد به رسیدن چه رسد.

آنجا که ثبوت نفی، نفی است ثبوت — مبهوت بود غافل ، غافل مبهوت
مطلب به سخن ، سخن به مطلب نرسد — حاصل که سکوت حرف،حرف است سکوت

آخر از این چه باشد که صرفی مانند موالید و عناصر، عمری در ثلاثی و رباعی صرف نمود. هیچ نگفت که مجرد چه بود از فرید چه افزود، ماضی و آتی را فرقی آراسته ، و حال اینکه بر هیچ یک علم نداشته، حاضر وغایب کرده لیک

۱ - قرآن: سورۂ ۲ (البقره) آیۂ ۲۶۱ مدنیة.
۲ - قرآن: سورۂ ۱۸ (الکهف) آیۂ ۱۰۹ مکیه.
۳ - قرآن: سورۂ ۱۴ (ابراهیم) آیۂ ۳۴ مکیة.
۴ - قرآن: سورۂ ۶ (الانعام) آیۂ ۹۱ مدنیة.
۵ - قرآن: سورۂ ۵۱ (الذاریات) آیۂ ۵۶ مکیة.
۶ - حدیث نبوی «ص».
۷ - قرآن: سورۂ ۳۳ (الاحزاب) آیۂ ۷۲ مدنیة.

نداند که حاضر کیست و غایب کدام. واحد و جمعی اعتبار نموده، اما نفهمد که جمع ناقص است واحد، تمام مصدر افعال گوید و مصدر افعال بجوید، مگر حرفش معلومش می شد، هیچ فعل مجهول نمی ماند اگر واحد را می فهمد، مع الغیر را نمی خواند. ظرف گنجایی نفی مکان و زمان کجاست؟ و قدرت شناخت بی آله کرا؟.

نحوی از مبتدا خبر ندارد. این است که بی وجه تخصیص نکره می آرد، اضمار قبل از ذکر را ممنوع شمرده و در هر نفس از دو هو گفتن، دو الزام خورده، مظهر و مضمر اگر باز جدا می ماند. پس نداند که خدا هست، خدا می داند. لا اله الا الله به چه نحو از استثنای منقطع متصل می گوید و ازکدام جنس فصلی قرار داده که تغایر و تباین می جوید.

اگرچه **نحوی** به جانب حق نیست ، اما حق به جانب اوست. از مِن اَزَل تا الی اَبد حرف نتوان زد، و از سخن ما خلا و ماندا سودی نتوان برد.

منطقی که از کلی و جزوی حیوان ناطق گردیده ، حقیقی و اضافی را به هیچ دلایل نفهمیده و استحالهٔ تصدیق بلا تصور را ضروری دانسته، ولی نظری است که تصورش تصدیق را نشاید، هرگز ایجاب و سلبی ننمود که قضیهٔ السالبیة[1] بی عکس و نقیض منتج مقصود آید، حکیم را در ترکیب هیولای فکر و صورت خیال صورت نوشته[2] فایز نشد که در ابعاد ثلثه و جهات سته و مقولات عشره سرگردان و در پای بند تسلسل نباشد.

مهندس را در ریاض ریاضی ، گل دایره و برگ سطحی و غنچهٔ نقطه و شاخ خطی برست که در سنبلستان پریشان گویی ، و نرگس زار نگرانی خزان زدهٔ جهل و پژ مردهٔ نقصان نشود، آن یک در حقه بازی بطون دماغ، مهره یی چند از هر جا نمود که خَلاَ محال است. کسی ندانست از که ؟ واین یک از ریسُمان بازی رشتهٔ فکر، خطی چند درهم کشید که این اشکال است. کسی نپرسید برای چه ؟

طبیب در بیابان حالت ثانیه، و ارواح ثلاثه، و اخلاط اربعه ، و حواسّ خمسه، و ستهٔ ضروریه، و امور سبعه، و عظام ثمانیه ، و امزجهٔ تسعه ، و ادلهٔ

---

۱ – در اصل : ایصالبه.
۲ – در اصل : یوشه .

عشره ، قانونی حاوی بر تعداد اعراض و ذخیره از اسباب، و علامات اعراض تشریح نمود، اما موجزی که در ازالهٔ سبات غفلت کفایت کند. و خلاصه که در علاج سر به حسرت کامل باشد از مرجع ضمیر « و اذا مرضت فهو یشفین »[1] نفرمود.

مصور خیال منشأ حکمت بالغه « و هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء»[2] چگونه پی برد که چون عصب اجوف از عرفان بهشت و مولدهٔ اندیشه از مبدأ صنعت کامله « ثم خلقنا النطفة علقة»[3] ریاض سخن را چه ربط دهد که در عشاء جهال مختفی است، حاشا که به قوهٔ کج فهمی به آینهٔ خود بینی علاج شود به احوال دیدهٔ باطن ، به نظارهٔ خلاف جهات زایل گردد.

قوهٔ حیوانی به هوای تعدیل مزاج خواهش هر چند در شوارع شرایین گردند، نسیمی از مَهَبِّ حقیقت « قل الروح من امر ربی»[4] به مشامّ هوشش مشتق نشد و روح طبیعی به تمنای نامیهٔ ذاتش ،چندان که در کوچهٔ بند آورده دوید، سر رشتهٔ سرو « نحن اقرب الیه من حبل الورید»[5] به دست نیامد. کسی چه کند انامل ادراک خرد و به نصّ مطلب ملتوی نقصان فهم مورث یفرق للإتصال، و قصور عقل، سوء المزاج ، رباعیات :

ای مرد طبیب مدعا پیدا کن — سقمی که بود عین شفا پیدا کن
تا چند دوای درد گویی این است — بی‌درد برو درد دوا پیدا کن

***

ای مرد طبیب از چه رو بی‌دردی — از گرمی دل گفتی و خود دل سردی
آری همه را ز قید علّت بیرون — از علّت قید اگر بر آیی مردی

شاعر که رایض میدان سخن است ، پیوسته توسن خیال را، نعل رباعی بسته ، عنان ار مثنوی[6] گرفته ، بیت خانهٔ زین ساخته ، ردیف قافیه نشسته ، از

---

۱ - قرآن: سورهٔ ۲۶ (الشعراء) آیهٔ ۸۰ مکیة.
۲ - قرآن: سورهٔ ۳ (آل عمران) آیهٔ ۶ مدنیة.
۳ - قرآن: سورهٔ ۲۳ (المؤمنون) آیهٔ ۱۴ مکیة.
۴ - قرآن: سورهٔ ۱۷ (الإسراء) آیهٔ ۸۵ مکیة.
۵ - قرآن: سورهٔ ۵۰ (ق) آیهٔ ۱۶ مکیة.
۶ - در اصل: مسنوی.

دامنۀ غین غزل ، و دایرۀ قاف قصیده، حلقه های رکاب قرارداده ، مصرع را فتراک صید مضمون کرده در برّ و بحر معنی لفظ جولان می نماید به رمز معنی ترجیع بند « و الیه ترجعون »[1] برنخورد، چندان که بر مبتدی جهات و مخمس اوقات گردیده فردی راکه استعارۀ جمیع موجودات ازاوست ، و خود از تشبیه و تجنیس منزه نساخت ، فاعلات و فاعلات را سنجیده « فعـال لمـا یـرید »[2] را نفهمیده ، اگر ترکیب بدنش از غایت فکر به تحلیل رود، و نقد روانش در انتقاد مطلب به تسهیل بیرون شود،معمای « ان الله علی کلی شیء محیط»[3] نگشاید.

منجم هر کسی که ستارۀ فکر در فلک بلند خیالی بر روح تحقیق و قطع منازل تدقیق می نماید، و هر ساعت ، ساعت سعد و نحس از تثلیث و ربیع و مقابله و مقارنه در جفت و استقبال می آزماید، همیشه دماغش از سر منقش منقوش خیالی گره در پیش و پیوسته دلش از سینۀ مصور به صور تصور اصطرلاب در بغل نیافت که ارتفاع آفتاب معرفت در چه درجه است، و در جدول اتصالات رقمی ننوشت که نور ماه آفرینش ازکدام خورشید مقتبس است به ابر پرتو « الله نور السموات و الارض»[4] تقویم خاطرش را از خطوط شعاعی جدول کشید.

در وتد اختیارات صفری نگذاشت که شب ظلمت و عدم روز تجلی وجود را چه اندازه پیش و پس تالمعۀ نکتۀ « ولا اللیل سابق النهار»[5] دیدۀ بصیرتش را خیره سازد.اگر سواد زایچۀ «ولقد خلقنا الانسان فی احسن التقویم»[6] باشد، داند که مقارنۀ « و هو معکم أینما کنتم »[7].

پس آن چه در خیال باشد نظر او چه اثر راست، و اگر قدرت استخراج «هو الاول هو الاخر هو الظاهر هو الباطن »[8] به هم رسد، شناسد که « لا تدرکۀ

۱ - قرآن : سورۀ ۲۸ (القصص) آیۀ ۷۰ مکیة.
۲ - قرآن : سورۀ ۱۱ (هود) آیۀ ۱۰۷ مکیة.
۳ - قرآن : سورۀ ۴ (النساء) آیۀ ۱۲۶ مدنیة.
۴ - قرآن : سورۀ ۲۴ (النور) آیۀ ۳۵ مدنیة.
۵ - قرآن : سورۀ ۳۶ (یٓسٓ) آیۀ ۴۰ مکیة.
۶ - قرآن : سورۀ ۹۵ (التین) آیۀ ۴ مکیة.
۷ - قرآن : سورۀ ۵۷ (الحدید) آیۀ ۴ مدنیة.
۸ - قرآن : سورۀ ۵۷ (الحدید) آیۀ ۳ مدنیة.

الابصار و هو یدرکهُ الابصار»[1] کدام نظر است.

کواکب حواسّ خمسه مسخرهٔ رنج حیرانی و نقطهٔ سویدای دلش چون مرکز پرگار پای بند سرگردانی جسم خاکی آفتاب فکرت را منکشف ظلمت جهال ساخته ، و تحت الشعاع عالم سفلی ، ماه فطرت را در محاق نادانی انداخته.

«استغفرالله»[2] چه می گویم ؟ اجرام علوی و جواهر مجرده نیز بی بهره از ادراک کنه وحدت اند، و بیٖ خبر از راز مخفی کثرت. جز این ندانند که همه را سر بر آستان تقدیر است و گردن و ربقهٔ تسخیر « والشمس و القمر و النجوم مسخرات با مره »[3]

پیداست که راز مدعا پنهان ماند بر فهم ز دانایی خود نادان ماند
زنگ از دل من حقیقت برود بنمود به دیگری و خود حیران ماند

در این ضمن طلوع صادق سخن، افق خاطر را مشرقستانی ساخته که هر نقطه ستاره و هر دوایر خورشیدی باشد در ارائهٔ[4] طریق فوز به مقصود دهد وهدایت سبیل وصول به معبود به حکم « و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها».[5] العظمة لله .

عالم ایجاد عجب نگارستانی است، هر نقشی برهانی است لامع بر وجود مبدع، دهر مصنوع حجتی است ساطع بر ثبوت صانع ، چه نغز مستلزم حدوث مشیت امکان امکان موجب وجوب ذات واجب. و بطلان سابقهٔ مسبوق به تعدد، و قدما دلیل وحدت او - جل شأنه و عظم برهانه - « وفی کل شیء له آیةٌ یدل علی انّه واحد»[6].

معبودی که از الف افق اعلی تا یای تحت الثری، همهٔ مفردات و مرکبات را خط بندگی داده، حرفی در وحدت او ندارند. و دوایر افلاک را از بس سجدهٔ

---

۱ - قرآن : سورهٔ ۶ (الانعام) آیهٔ ۱۰۳ مکیة.
۲ - قرآن : سورهٔ ۴ (النساء) آیهٔ ۱۰۶ مدنیة.
۳ - قرآن : سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۵۴ مکیة.
۴ - در اصل : در اراة.
۵ - قرآن : سورهٔ ۶ (الانعام) آیهٔ ۹۷ مکیة.
۶ - حدیث یا قول است .

پرستش مهر وماه نقش جبین سودگی است که « سیما هم فی وجوههم من اثر السجود »[1]

و طبقات زمین را درکمال خاکساری و افتادگی از بحار و انهار آب دیده جاری که «و یخرون للاذقان یبکون »[2] خالقی که کل کاینات از اظهار قدرت در ساحت عالم افراخت ، رباعی :

جز حق کسی آگه ز کمالش نبود — واقف ز مراتب جلالش نبود
با ذات مبارکش نشد سایه رفیق — تا شایبهٔ شبهه مثالش نبود

و نیز شکر این عطیهٔ سنیه برکافهٔ بریّه، لازم و واجب است که بعد از او مشفقان[3] دین مبین و مستدعیان شرع متین یعنی خلفای راشدین - رضی الله عنهم - بالیقین ، به نحوی آمر و ناهی شدند که از سعی ایشان ، راه حق پوشیده نشد، و منهج صواب ، به جادهٔ ارتیاب ، غلط نگردید. به وصف آن ایمّه که تا ایمان برابر است ،در قرآن مجید، منصوص است ، و مدح ذات عدیم المثال ایشان ،به عبارات لطیف ، و اشارات نظیف مخصوص . قصیده:

بود رسول خدا«ص»، آینهٔ حق نما — مهر نبوت فزود نور فروزان او
زان که در آینه،روی کی بنماید درست — گر نه به پشتش بود سکه نگهبان او
نعل کمیت قلم، سوده به میدان او — لیک بگردانمش در حق یاران او
اول آن هر سه تن حضرت صدیق«رض» بود — ما ز صداقت شدیم ، جمله ثنا خوان او
او به خلافت گرفت، جای رسول خدا — گشت ز راه یقین، تابع فرمان او
اول شیخین اوست، ثانی اثنینَ اوست — آمده مذکور غار، رفعتی از شان او
حضرت فاروق داشت،هم حسب وهم نسب — پشت پناه جهان، حلم فراوان او
صاحب جود وسخا، فاعل فعل عطا — تخم ستم برفکند، عدل نمایان او
از همه مردم برو، داد چو اجماع او — از پس او آمدند، جمله به اذعان او
چشم و چراغ دگر،صاحب نورین«رض»بود — بر همه کس روشن است، رتبهٔ عرفان او
گرچه صفت های او، جمله بود بی‌حساب — شرم نکوتر بود، پیش محبّان او

۱ - قرآن : سورهٔ ۴۸ (الفتح) آیهٔ ۲۹ مدنیة.
۲ - قرآن : سورهٔ ۱۷ (الاسراء) آیهٔ ۱۰۹ مکیة.
۳ - در اصل : شفقان .

ساخت علی«ع»رانبی«ص»،سرورومولای دین — هرکه نداند چنین[1]، وای بر ایمان او
ساقی کوثرعلی«ع»است،شافع محشرعلی است — نفس پیمبر«ص» علی«ع» است، من ز غلامان او

از ترتیب مقدم اند.« انه وافی هدایة و اتوا البیوت من ابوابها» ثانی کلام فی معجز نظام « انا مدینة العلم و علی بابها »[2] که نعمت کلمهٔ «علی اعلمنا» است، جزاین نتیجه که درآمد به سعادت اسلام و وصول به شرف قبول رسول - علیه الصلوة والسلام - بدون ولای علی «ع» و رضای آن وصی نبی«ص» که به نصّ « انّما ولیّکم الله »[3] به ولایتش ناطق است وحدیث « من کنت مولاه فعلی مولاه »[4] بر وصایتش گواه ، حاصل نشود که حاصل نشود .

و علاوه عُلُوّ درجات آن که خاتمهٔ بدایت به فاتحهٔ امامت ملحق شود یعنی حضرت مهدی آخر الزمان (عج) از نسل تقدس اصلش ظهور نموده، هادی خلق جهان گردد، غالباً فرخنده زمان طلوع آن خورشید جهان افروز نزدیک است ، زیراکه مخبران صادق و منشیان از عیب ناطق، آگهی بخشیده‌اند. از این معنی که سنوح این مقدمهٔ معظمه در ساعتی است که وقوع ساعت نزدیک باشد.

اکنون کدام علامت برای قیام قیامت لایح تر از این تواند بود که رسم مروت از جهان مرتفع شده و شیوهٔ فتوت از ابنای زمان منتفی، مشیمهٔ وفا مفقود[5] و ذمیمهٔ جفا موجود . طریقهٔ عدل زایل ،و رویهٔ ظلم حاصل. کرم کلی و مهر گیاهی بود، از تابش بی مهری آبرو باخته جهد سوخت و منعدم کردند و جور و بخل خار و خسی که از بارش غمام تیره در دلی چند بقلبه الحمقاهمه جا روند « و بدلنا هم بجنتیهم جنتین ذواتی اکل خمط و أثل و شیءٍ من سدر قلیل »[6] مزرع امید از یکتای نکبت این کج طبعان کور دروغی ورع و چمن آرزو از دیوار

---

۱ - در اصل : نداند این چنین .
۲ - حدیث نبوی «ص».
۳ - قرآن : سورهٔ ۵ (المائدة) آیهٔ ۵۵ مدنیة.
۴ - حدیث نبوی«ص».
۵ - در اصل : مقصود.
۶ - قرآن : سورهٔ ۳۴ (سبا) آیهٔ ۱۶ مکیة.

ادبار این سموم نفسان به مصداق» لا یخرج الا نکدا».[۱]

چون آب به هرجا به رگ و ریشه دویدم　　یک گل که توان چید در این باغ ندیدم

«أعاذا بالله»! طرفه روزگاری است ، و غریب وضع نابکاری. نوع انسان را صفات مستکرهه عام شده، و جنس بشر را صفات خصال مستهجنه کام مشترک. کس ندانست که هوا به چه کیفیت منافی منکشف شده که وبالی معنوی، مزاج صغیر و کبیر را فراگرفته و روح آدمیت را از جسم این مرده‌دلان ، فانی ساخته. هیچ معلوم نشد که عقدهٔ ذنب کدام کواکب را منحوس کرده که طالع وضیع و شریف را شامل شده،نظر سعد از چشم این سهامنشان انداخته، همه چون سایهٔ آدم پا، رو به طرف انسان کرده رو گردانده‌اند. همه چون خم تهی، سخنی شنیده اند، بازگو کرده ،

اینکه می بینم خلاف آدم اند　　نیستند آدم خلاف آدم اند

آتش شرارت در سنگ دل نهان، و این عداوت زر اندود وعدهٔ احسان ، بادام زبان را به شکر شیرین ادایی پیچیده که نقل[۲] مجلس الفت همین کافی است، اما حلاوتی که تلخ ناکامی را از کام شوربختان برد، هرگز به ذوق و شوقی نرسید. پسته لب را به نمک تبسم آلوده که مزهٔ شراب محبت ، این بس ، لیکن ملاحتی که نشائت حسرت را از ذایقهٔ دُرد نوشان خمکدهٔ آرزو بیرون کند، هیچ گاه به حاشیهٔ بیگانه مطلبی آشنا نگردیده ، همه در شکست درست عهد الابوية اهلیّت راکه پنداری سد سکندر است ، همه درگسستن محکم پیمان مکرر رشتهٔ طویل امل راکه گویی عمر خضر است، غزل :

درین عهد آب و رنگی نیست گلزار محبت را
گلی نشکفت اینجا جز شکست رنگ وپیمانی

به باغ آشنایی ، نونهالی چند می‌بینم
که نه دارند رنگ ظاهری نه بوی پنهانی

عجب عشق طبیبان دوستی دشمن در این عصرند
که نقد دوستی گم کرده اند از بیم احسانی

---

۱ - قرآن : سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۵۸ مکیة.
۲ - در اصل : تعال.

»، وفای سست می ریزد ز دل چون ریگ از شیشه
جواب سخت می بارد ز لب چون سنگ بارانی
یکی خود را ملک خو می‌نماید نیک چون والی
ز تزویر و دغا و حیله و مکر است شیطانی
یکی چلّه نشین و گوشه گیر وعارف است اما
بود همچون کمان کج خلقی و رو سخت و نادانی
یکی خود را درست و راست بنماید چو تیر اما
زبانش می کند در دل شکافی کار پیکانی

کجاست طبع بلندی که از چاه سار پست فطرتی احتراز نموده در طریق دستگیری از پافتادگان بی گامی ، گامی گذارد ، وکراست از این دست وپی که در افاضه و افادهٔ به جان آشنا و بیگانه ، به دست و زبان خویش را معاف ندارد، و نمامی نیست ارجمند متوجه آن‌که نسیم نفس صبح مشرق[1] آفتاب فیض باشد تا بردم غنچه، گرهی از کار نیک دلی گشاید. همگی همت بلند مصروف آن که ملال ناخن تدبیر و صیقل آینه، صاحب جوهران ، دیدار شاهد مقصود طلب گردد، تا هر نفس غبار کدورت ، از مرآت خاطر تیره روزی، زداید. همیشه سویدای دل، سپند آتش بی قراری باشد ، که مبادا گرم اختلاطی از سردمهری روزگار ، چشم زخمی بیند، پیوستهٔ عرق جمیت از نرم دلی مومیایی تا نشود ،که دل درست آشنایی ، رنگ پست شکستگی گردد،

یاران زمانه همچو دندان باشند　　یک چند به هم رفیق و خندان باشند
بردند چو «فیضی»[2] عمری از پهلوی هم　　خندان خندان زهم گریزان باشند

لاجرم این ذرهٔ هیچ بسیار کمتر ، چون نقطهٔ موهوم از دایرهٔ صحبت گریخته، و سمّ معاشرت ابنای روزگار را ، تریاق عزلت و یار هر وحدت علاج نموده، همچو معنی آدمیت و مفهوم اهلیت از انسان دور می باشد،

بس‌که‌ازبرخوردمردم،عکس مطلب دیده‌ام　　می رمم از آب و در آیینه پنهان می‌شوم

---

۱ - در متن نسخه محو شده است!
۲ - فیضی : تلمیح است به نام ابوالفیض فیاضی بن شیخ مبارک ادیب و شاعر و دانشمند (ولادت در قریهٔ ناگور ۹۵۴ هـ ق / ۱۵۴۷م وفات ۱۰۰۴ هـ ق / ۱۵۹۵م.) وی برادر بزرگ شیخ ابوالفضل وزیراکبر شاه پادشاه مغول است.دیوان فارسی وآثار فارسی دارد (فرهنگ فارسی‌معین).

ناچار اوراق لیل و نهار را به خواندن و نوشتن در نوشته ، گاهی به کشیدن مداد بر بیاض، روزی به شب می آرد، و گاه از روشن کردن سواد، شبی به روز می رساند. بالجمله بهره از لفظ و معنی که به مرور دهور به خاطر پرفتور و ذهنی تمام قصور برخورده به قلم سپرده به مناسبت خطاب **نعمت خان**[۱] - که به عنایت خدیو جهان ،محیی الدین والایمان ، زیب افزای اورنگ[۲] و دیهیم کشور گشایی ....[۳]

مالک الملک جهان ، صاحبقران روزگار　　شاه عالمگیر غازی پادشاه دین پناه
دست قدرت ز آستین او بر آورده خدا　　ورنه شاهان را کجا این قدرت واین دستگاه
در ازای آن که شد بر جبهه سیمای سجود　　فضل حق کرد آستانش را سلاطین سجده گاه
کس چه گوید در مدیح او نبی «ص» فرموده است　　پادشاه عادل آمد بر زمین ظل اِلٰه

مخاطب نه آن است. این مجموعهٔ نظم و نثر[۴] را «**خوان نعمت** »[۵] نام کرده‌ام.

توقع از لذت شناسان مایدهٔ معنی آن که حق نمک سخن را نگهداشته نگذارند که ذائقه باختگان ، برگ عتاب کوهستان سنگدلی ، به دخل بی مزهٔ لب بوالفضولی گشایند، بلکه هر جا جوش شیرین ادلهٔ کام نکته سنجی را گرم چاشنی گیری حلاوت گفتار سازد، و ظرف گوش را لبریز قند مکرر نمایند، چشم از سیر چشمان تتبع و زله بندان استقراء اینکه به نظر مایل دریابند که هیچ دایرهٔ حرفی کاسهٔ دریوزهٔ معنی نشده ، اصلاً لفظ بر لفظ نانخواه نانگدایی نگشته و

---

۱ - نعمت خان عالی: حکیم نور الدین محمد نعمت خان عالی (متوفی ۱۱۲۳ هق / ۱۷۵۶م) ادیب و مورخ و شاعر و صاحب آثار فراون و دیوان شعر با تخلص «عالی» مدفون در دهلی ونویسندهٔ (دیباچهٔ خوان نعمت) .

۲ - اورنگزیب : محیی الدین ، از سلسلهٔ تیموری مغول هند و پادشاه هند (۱۰۶۹ - ۱۱۱۸ هق / ۱۶۵۸ - ۱۷۰۷م.) مشهورترین و مقتدرترین پادشاه سلسلهٔ گورکانی و ششمین پادشاه سلسلهٔ مغول هند است (فرهنگ فارسی معین).

۳ - در اصل متن محو شده است.

۴ - در اصل : نسر.

۵ - خوان نعمت : اثر بسیار ارزنده و زیبایی است در نثر و نظم از «نعمت خان عالی» که نسخه‌های خطی آن در کتابخانه های سالار جنگ حیدرآباد دکن ، کتابخانهٔ همدرد(کراچی) کتابخانهٔ موزه ملی پاکستان (کراچی) ، کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب (مجموعهٔ شیرانی لاهور ، کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (اسلام آباد) (فهرست مشترک، ج ۵ ، ص ۲۵۶ - ۲۵۷).

سرخوشان نشاء سخن ، اگر از تازه ثمرهای این خوان آراسته کرک بردارند کیف رسا باشد ، و مستان بادهٔ معنی از سیخ مصرع کباب پخته گویی ما حضر سازند. به هر مطبخ ، حسن، مطلع نشاء خردمندی و ولاگردد. باغبان چمن خیال ، میوهٔ این **خوان** را از ریاض قدرت سخن آفرینی چیده که بیش رنگ آمیزی گل های معنی و تلوّن ریاحین الفاظش نفس چنین لاله الحمره للحجل است، و شبح نگین نرگس الصفره للوجال به نام ایزد گلشنی است که از شاخ و برگ انسان و خیزش نونهالان سخن به وصف «اصلها ثابت و فرعها فی السماء»[1] موصوف اند. و سطور اشعار آبدارش از حلاوت نکته هایی شیرین متبسّم فصاحت و بلاغت ، مانند رنگ و بو درگل های دوایر حروفش به هم آمیخته ، حقیقت و مجاز چون ثمر و شکوفه در خیابان مسطرش بریکدیگر ریخته .

هیهات ! چه گویم سیه چندان است از حرف کمترکی شاید که در جنب لآلی آبدار سخنوران جواهر آبدار گفتار داشته باشد، و صدف هاست خالی از گوهر. چگونه باشد که بیش دُرّ شاهوار اشعار صاحب طبعان بلاغت شعار قیمتی پیداکند . همانا این پاکباز بساط بی گمانی ازکمال بی وقوفی وبازی نرد و شطرنج به اقتضای طمع نعمت طلب این کلمات را بئس البدل مهرهای گل و دلیل ساخته ، نقد اوقات عزیز را درباخت و به جای اوراق گنجیده، هنگام حریف قماری، به انتهای صیفی از معانی در صفحهٔ خاطر مصور نموده، چون قماش نداشت، در خاطر چرخ آفتاب خاطر روشن ضمیران بلند خیال انداخت .

سالها می رفت که مسوّدات این تُرّهات در رنگ اوراق لیل و نهار از دست روزگار گم می شد و مدّتی می گذشت که صفحات این طرز چون برگ خزان دیده ، به جاروب فراشان در کوچه و بازار پایمال مردم می گشت . از آنجا که محض سفلی بود در رفع پریشانی خاطر ارادهٔ جمع کردن نداشتم ، و چون نیت فراهم آوردن نبود، هرچه از قلم ریخت ، بسان نقطهٔ رمال هر جا که افتاد، در گذاشتم . تا آنکه مطلع ها از آفتاب مشهور شد ، و حسن مطلع در آینهٔ خاطر روشندلان ، جلوه گر غزل چون غزال در برّ و بحر عالم دوید ، و رباعی مانند

---

۱ - قرآن: سورهٔ ۱۴ (ابراهیم) آیهٔ ۲۴ مکیة.

لعل لفظ و یاقوت معنی لب و رنگ نگیرد. اگر نفس مسیحاییش نفحهِ در تن سخن ندمد، قالب حروف روح مدعا نپذیرد. وقتی که صبح صادق صفای باطنش تجلی نماید، خورشید را هر یک از خطوط شعاع انگشت حیرت دیگر است و نفسی که جلدی طبعش سرمشق روشندلی نویسد، آینهٔ تخته مشق مفردات نویسی جوهر از حدت ذهنش جواب سخنی که سایل را هنوز به خاطر نرسیده، رسیده و از جودت طبعش نقاب از چهرهٔ معنی که صورتش را مصور منصوره نکشیده، کشیده. در آن اوان که تلمّذ در خدمت کیمیا افادت سراسر سعادتش می کردم ، وفیض نامتناهی از استفادهٔ کتب کلامی و حکمی و مقابلهٔ احادیث نبوی می بردم، از ارادهٔ تبدیل تخلص آگهی یافته فرمود که چون رتبهٔ سخن بلند است «**عالی** » تخلص باید کرد. اگرچه این صف نعال نشین ، مرتبهٔ سافل وآستان کند رتبهٔ نازل حالت خویش را لایق نمی دانست ، لیکن تخلف از امر استاد نتوانست وبه موجب قول صحیح ، به امید نیکنامی مشغول است .

شکر و حمد حضرت واهب از اتفاقات حسنه نام اصلی که و «**نورالدین**» الهام شد« **محمد** » است و تخلص که به خاطر استاد القا یافت «**عالی**» است و خطابی که از جانب پادشاه جهان عطا آمد «**نعمت خان**»است. از لطایف غیبی تاریخ یافتن چنین یافتم:

« شکر نعمت واجب واجب : سنهٔ ۱۱۰۴ هـ ق ».

تمام شد ، تمت تمام شد.

نسخهٔ عیار افزا من تصنیف نعمت خان عالی به تاریخ یازدهم شهر شوال سنهٔ ۲۰ جلوس میمنت مأنوس پادشاه غازی قطب ملک سلطنت غرا مرکز دایرهٔ خلافت علیا شاه عالم خلد الله ملکه و سلطانه رسمیت ترقیم یافت. به دستخط فقیر حقیر اضعف العباد «امرت رای» در مستقر دارالخلافهٔ اکبرآباد [۱] در مهک هریسنگ اولیس والی .

✻✻✻✻✻

است.

۱ - اکبر آباد : شهری است در هندوستان نزدیک شهر «آگره » که ظاهراً «اکبر پادشاه » آن را بنا کرده است.

اندیشه
و
اندیشه مندان (۱)

ویژه نامهٔ مولوی «مولانا رومی»

دکتر رضا مصطفوی[1]

نـردبـان آسمـان است ایـن کـلام
هـر کـه زو بـر مـی رود آیـد بـه بـام
(مولوی)

مثنوی چیست و مولوی کیست ؟[2]

چکیده:
مثنوی مولوی از زمانی که سروده شده در اقصیٰ نقاط دنیا نسخه برداری شده و در زمانهایی که چاپ نبوده، رونویسی و استنساخ گردیده و شرح شده. سه کلمهٔ عام«مثنوی» ،«مولانا» ، و «تربت» برای مولوی عَلَم شده بدینمعنی که مثنوی فقط برای مثنوی معنوی ، مولانا یعنی مولانا رومی و تربت به تربت مولوی، اختصاص یافته است. شهرت و آوازهٔ مولانا دلائلی دارد، اول آیات کلام الله مجید که در مثنوی آورده ،دوم احادیث نبوی «ص» که اقتباس و بآن اشاره کرده، سوم تمثیلهایی که در مثنوی آمده، نمونهٔ اعلای فصاحت و بلاغت است.

******

«نردبان آسمان » تعبیری است که خود مولوی از مثنوی کرده و به حق درست و چنین است. مثنوی مولوی از زمانی که سروده شده است تا این تاریخ حتّی در اقصیٰ نقاط دنیا نسخه برداری شده و در زمانهایی که چاپ نبوده، رونویسی و استنساخ گردیده و شرح شده و در مجالس مختلف درس داده شده است. در فهرست نسخه های خطی فارسی پاکستان که همین مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ کرده (اشاره به جلد هفتم تحت عنوان منظومه ها) از صفحه ۲۰۷ تا صفحه ۲۵۴ یعنی حدود چهل و هشت صفحه ، فهرست نسخه های خطی مثنوی است. معمولاً وقتی ما می خواهیم میزان مقبولیت یک شاعر را در یک منطقه از جهت علمی نشان بدهیم، ضابطهٔ مان تعداد نسخه‌های خطّی‌ای است که درکتابخانه های مختلف آن سرزمین وجود دارد که در پاکستان تقریباً بیشترین شرح و تفسیری که ازکتابهای فارسی عرفانی شده همین مثنوی مولوی است و این بهترین دلیل مقبولیت مثنوی درمیان مردم پاکستان و شبه قاره است. آن زمان که چاپ وجود نداشت ، انتشارکتاب مثل امروز نبود که

---

۱ - رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و استاد دانشگاه.
۲ - بخشی از بیانات نگارنده بوده که به دعوت انجمن فارسی اسلام آباد به مناسبت هفتصد و پنجاه ویکمین سالگرد درگذشت وی در روز یک شنبه ۳۰ تیر ماه ۱۳۸۱ ایراد شده و از روی نوار به کاغذ منتقل گردیده است.

یک مرتبه بتوانیم چند هزار نسخه چاپ کنیم. اگر کسی می خواست چند نسخه از کتابی داشته باشد، باید چند نفر کاتب را اجیر می‌کرد که بنشینند و بنویسند. یک نفر هم که سواد بیشتری داشت باید می‌خواند تا آنها بنویسند و بدین گونه بعد از مدتی چند نسخه را می توانستند تکثیر کنند و با این وجود ما می‌بینیم که این همه نسخه‌های خطی مثنوی در سراسر شبه قاره که موضوع بحث امروز است وجود دارد و این بهترین دلیل مقبولیت مولوی در این سرزمین تواندبود. امّا مولوی که بود.؟

آن روزی که طفل دوازده ساله ای ، دست پدر خودش را گرفته بود و از بلخ به سوی ترکیهٔ امروز می رفت و به نیشابور رسید و عطار کتاب اسرار نامه‌اش را به او داد، کسی نمی‌دانست روزی عارف بزرگی خواهد شد. این طورکه تذکره نویسان نوشته اند، عطار نور رستگاری را در وجنات آن نوجوان دوازده ساله مشاهد کرد و اسرار نامهٔ خود را به او داد. آن هم اسرار نامه نه کتاب دیگری را، بچه ها شاید دوست داشته باشند که مثلاً منطق الطیر را که به صورت داستان سروده شده ، بخوانند اما کتاب اسرار نامه مشتمل است بر مسائل عرفانی گاهی دشوار عطار و او این کتاب را به جلال الدین خرد سال داد. شاید فقط عطار می‌توانست دریابد که او روزی بزرگترین و سرآمدترین سخنوران دنیا خواهد شد و در درون انسانها شور و عشق و معرفت به پا خواهد کرد.

اولاً من به شما بگویم که سه چیز است که اسم عام است و آن سه چیز در مورد مولوی اسم خاص شده است. آن سه چیز عبارت است از کلمه « مثنوی » شما می دانید که مثنوی به نوعی از شعر گفته می شود که مصرع اول آن با مصرع دوم آن باهم دیگر از لحاظ آخر مصرعها یکی باشد مثلاً:

بشنو از نی چون حکایت می کند　　　　و ز جدائی ها شکایت می کند

بنابر این « مثنوی » که به مثنوی مثلاً مخزن الاسرار و لیلی و مجنون هم اطلاق می‌شود، در این مرود عَلَم شده برای فقط مثنوی مولوی یعنی شما اگر به کسی می گویید که مثنوی را بیاور معنایش این نیست که مثلاً مثنوی یوسف و زلیخا را بیاورد بلکه مقصود این است که مثنوی مولوی را بیاورد. دوم کلمهٔ «مولانا » است که خاص سرایندهٔ مثنوی معنوی است. شما در همین شبه قاره می‌گویید : « فلانی مولانا است » و مقصود شما کسی است که امور دینی را ترویج می‌کند. اما در مورد مولوی این کلمهٔ عام عَلَم شده است برای مولوی که این دلیل نهایت تشخّص مولوی است. سوم کلمه « تربت » است که به هر قبری تربت می گویند امّا کلمهٔ « تربت » برای تربت مولوی عَلَم شده است. بنابر این ، این سه کلمه یعنی : **مثنوی** ، **مولانا** و **تربت** خاص است برای مولوی و اثر او

مثنوی و آرامگاه او و این نیست مگر از برکت انفاس قدسی و تعلیمات بسیار ارزنده او در مثنوی و دیگر آثارش.

اما می خواهیم ببینیم در مثنوی چه چیز است که مولوی را بدین گونه ستوده اند و این همه به او اقتدا کرده اند و این همه دربارهٔ آن حرف زده‌اند، و دلیلی اینها چیست؟ مثلاً نیکلسون دانشمند شهیر و استاد دانشگاه کیمریج انگلیس، از کیمریج انگلیس به پا می‌خیزد و مدتها روی مولوی مطالعه می کند. فارسی را به آن اندازه می‌آموزد که مثنوی مولوی را تصحیح و به گونه ای تصحیح می کند که الان بهترین تصحیح مثنوی در بازار کتاب همان مثنوی تصحیح نیکلسون است. چرا؟

این همه شهرت و آوازه دلایلی دارد. اولاً آیاتی را که مولوی در مثنوی آورده و شرح کرده به بهترین صورت شرح شده که استاد بدیع الزمان فروزانفر این آیات را جمع آوری کرده اند و جداگانه منتشر شده است که نقش زیر بنایی آنها در سرودن مثنوی و استشهادهای بجای مولوی از آنها کاملاً روشن است. و مولوی موفق شده است آیات قرآن مجید را با تمثیلهای مناسب تفسیر کند که این موضوع در ذهن توده های مردم تأثیر خاصی داشته و دارد.

دوم احادیث اسلامی است که این احادیث مثنوی نیز جداگانه وسیله شادروان استاد فروزانفر استخراج شده است. موضوع دیگر وجود نکته های بسیار دقیق عرفانی در مثنوی مولوی است. کاش روزی این نکته های ظریف عرفانی که به صورت های مختلف در مثنوی آمده ترجمه گردد و در دنیا منتشر گردد.

تمثیل هایی که در مثنوی آمده است نمونهٔ اعلای فصاحت و بلاغت و تمثیل های پُر محتوای زبان فارسی است بنابر این اینها سبب گردید که مثنوی مولوی در میان آثار ادبی جایگاهی بسیار بالا داشته باشد و وسیله مشتاقان بسیار استقبال گردد.

ضمناً باید در این مجلس شریف یادآوری کنم که مولانا جلال الدین رومی معروف به مولوی مرشد و فیض رسان علامه اقبال است. بزرگترین مرشد اقبال مولوی است که بیشترین تأثیر را در او داشت. و اقبال از میان تمام علماء حکماء و عرفا و شاعران مسلمان و غیر مسلمان شرق تنها او را به مرشدی و استادی خود برگزید. تابدان جا که حتی آثار خود را نیز به سبک و وزن مثنوی مولوی سرود.

داستانی کوتاه از مثنوی نقل می کنیم تا به عنوان قطره ای از دریای عظیم اندیشه های بلند مولوی نمایانگر نحوه بیان تفکّرات او باشد.

چــارکس را داد مــردی یک درم / هــر یکــی از شــهری افتــاده بـهم
فــارسی و تــرک و رومــی و عــرب / جـمله بـاهم در نـزاع و در غـضب
فــارسی گفتـا از ایـن چـون وارهـیم / هـم بیـاکـاین رابه انگـوری دهـیم
آن عــرب گفتــا معــاذ اللــه لا / من عنب خواهـم نـه انگـور ای دغـا
آن یکی که ترک بد گـفت ای ئـوزوم / من نمی خواهم عنب ، خواهم ئوزوم
آنکه رومـی بـود گـفت ایـن قـیل را / تـرک کـن خـواهـم مـن استـافیل را
در تنـازع آن نـفر جـنگی شـدند / کــه ز ســرّ نــامها غــافل بـدند
مشت بـر هـم مـی زدنـد از ابـلهی / پُــر بـدند از جـهل و از دانش تـهی
صـاحب سرّ و عـزیزی صـد زبـان / گـر بُـدی آنجـا بـدادی صلحشـان...

داستان از این قرار است که کسی چهار تن را یک درم بخشید تا خرج کنند از میان آنان که فارسی و ترکی و عرب و رومی بودند نزاع برخاست و به جان هم افتادند، زیرا فارس می خواست انگور بخرد. عرب گفت ابداً انگور نمی‌خواهم عنب می‌خواهم . ترک می گفت عنب اصلاً نمی خواهم اُزم می‌خواهم. رومی گفت که من استافیل می خواهم. جنگ میان آنها درگرفت زیرا هر یک از آنان بجز اسم مربوط به مطلوب خود به معنی اسم های دیگر پی نبرده بودند و البته علّتی برای پیکار جز خالی بودن ذهن آنها از یک مفهوم وجود نداشت. اگر یک زبان‌دان راز داری که به زبان آنها آشنایی می داشت، در آنجا حاضر بود، هرچهار تن را به صلاح و صفا دعوت می کرد و به نزاع ایشان پایان می بخشید و با گرفتن انگور و خریدن مطلوب آنان که همه یکی بود آنها را از کثرت بوحدت فرامی‌خواند.

من امیدوار هستم که مسلمانان جهان با درک زبان قرآن و باتوجه به حقایق والای دین مبین اسلام و راهنمایی های پیامبر بزرگ «ص» اسلام ، وحدت را جایگزین بعضی تفرقه هاکنند و با چنگ زدن به حبل الله بر استواری و عظمت اسلام بیفزایند. به امید آنروزی که داستان مولوی و دیگر داستانهایی که در مثنوی از این سنخ برای وحدت مسلمانان وجود دارد، پند برگیرند و این همه جنگ و نزاعی که واقعاً حاصل کوته نگری است ان شاء الله از جهان رخت بربندد.

نمونه های زیادی از نوع داستان یاد شده در مثنوی مولوی وجود دارد که همهٔ آنها می تواند درگسترش اندیشه های عالی انسانی و انسان ساز درمیان توده‌های مردم موثر افتد؛ که امیدواریم با توسعه بیشترکلاسهای مثنوی خوانی این مفاهیم عالی نیزگسترش یابد. و چنین باد

*****

دکتر سید کلیم اصغر[1]

نظری به احوال و آثار مولوی

چکیده:
جلال الدین محمد در ۶۰۲ هـ ق در بلخ بدنیا آمد. دیدار وی در طفولیت با عطار در نیشابور و اهدای «اسرار نامه» باو حکایتهایی دارد. آغاز شیدایی وی در لحظاتی بود که با شمس تبریزی آشنا شد، او تا شانزده ماه با مولانا دمخور بوده است. دفعهٔ دوم نیز بیش از چندماهی در قونیه نبود و در ۶۴۵هـ ق برای همیشه غایب گردید. ازان پس شورمایهٔ جان مولانا دیدار صلاح الدین فریدون قونوی معروف به زرکوب بوده است. با درگذشت او در ۶۵۷ هـ ق روح ناآرام مولانا در جستجوی مضراب تازه ای بوده و آنها باجاذبهٔ حسام الدین چلبی حاصل آمد. ۶۷۲ هـ ق هم سال ارتحال مولانا است. دیوان غزلیات شمس ، فیه مافیه ، مکاتیب ، مجالس سبعه ، رباعیات و سرآمدآثار او مثنوی معنوی است. ..

*****

مولانا جلال الدین محمد بن سلطان العلما بهاء الدین محمد بن حسین بن احمد خطیبی بلخی که بعدها در کتب ازو به صورت های «مولانای روم» و «مولوی» و « ملای روم » یاد کرده اند، یکی از بزرگترین و تواناترین گویندگان متصوفه و از عارفان نام آور و ستارهٔ درخشنده و آفتاب فروزندهٔ آسمان ادب فارسی، شاعر حساس صاحب اندیشه و از متفکّران بلا منازع عالم اسلامی است.[2]

خانوادهٔ وی از خاندانهای دانش و ادب بوده است. جدّش جلال الدین حسین احمد خطیبی از بزرگان روزگار خود و استاد رضی‌الدین نیشابوری، عالم

---

۱ - مُربّی زبان فارسی، خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران ، دهلی نو (هند).
۲ - تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات فردوس، چاپ یازدهم ، ۱۳۷۳، تهران، ج ۱/۳، ص ۴۴۸ - ۴۵۰.

و نویسنده و شاعر معروف قرن ششم و بزرگان دیگری از خراسان است که منکوحهٔ او « ملکهٔ جهان » از شاهزادگان خوارزمشاهی بود. پدرش سلطان العلماء بهاء الدین محمد معروف به « بهاء ولد» (۵۴۳ - ۶۲۸ ه) از علمای بزرگ و ازکبار مشایخ صوفیه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم [۱] و از تربیت یافتگان نجم الدین کبریٰ بود.

بهاء ولد مردی خوش سخن بوده و مجلس می گفته و مردم بلخ به وی ارادت بسیاری داشته اند. ظاهراً این دلبستگی مردم موجب شده است که هراس در دل محمد خوارزم شاه افتد. از سوی دیگر وی با مخالفت آشکار متکلّم بزرگ قرن ششم ، امام فخر رازی، روبرو بوده که در خوارزمشاه نفوذ فراوانی داشته و نزد او در حق بهاء ولد سعایت می کرده است.

البته بیم هجوم تاتار که بسیاری از اهل فضل و دانش مشرق ایران را به کوچیدن از دیار خود واداشته بود، در مهاجرت او تأثیر قطعی داشته است.

بهاء الدین در حدود سال ۶۰۹ یا ۶۱۰ ه با خاندان وگروهی از یاران خود از مشرق ایران به جانب مغرب مهاجرت کرد.[۲] وی از راه نیشابور و بغداد و مکّه به شام و از آنجا در خدمت سلاطین آل سنکوجک رفت و سپس چندی در ملاطیه و لارنده و عاقبت به دعوت علاء الدین کیقباد سلجوقی در قونیه اقامت گزید و در همان شهر درگذشت .[۳] تاریخ وفاتش را ۶۲۸ یا ۶۳۱ ه گفته‌اند.

جلال‌الدین محمد فرزند بهاء الدین ولد در ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۴ه‌ق در بلخ چشم به جهان گشود. وی در سفر طولانی با پدر خود، در نیشابور، بر سر راه ، عارف و شاعر سوخته جان، شیخ فرید الدین عطّار را دیدار کرد. این دیدار که اغلب تذکره نویسان از آن یاد کرده‌اند، هم از نظر سال شماری شدنی است و هم از نظر رسم و عادت صوفیان پذیرفتنی. به گفتهٔ جامی « به صحبت شیخ فرید الدین عطّار رسیده بود و شیخ کتاب اسرار نامه به وی داده و آن پیوسته با خود

۱ - مناقب العارفین ، همان، ج ۲ ، ص ۱۰۱۹ - ۱۰۲۲ و نیز همان کتاب، ج ۳، ص ۲۴۷ - ۲۵۳.
۲ - کتاب المعارف ، به تصحیح فروزانفر ، چاپ تهران، ۱۳۳۳ ،ج ۱ ، ص ۸۲.
۳ - رساله در شرح حال مولانا جلال الدین محمد، فروزانفر، تهران ، ۱۳۱۰ش ، ص ۸.

می داشت».[1]

نویسندگان از ملاقات بهاء ولد و جلال الدین با عطار سخن گفته اند که عطّار دربارهٔ مولوی با پدر او چنین گفت : «این فرزند را گرامی دار، زود باشد که از نَفَسِ گرم، آتش در سوختگان عالَم زنَد ».[2]

جلال الدین بن محمد، بنابر روایاتی ، در هجده سالگی ، در شهر لارنده ، به فرمان پدرش ، با گوهر خاتون ، دختر خواجه لالای سمرقندی ، ازدواج کرد.

پس از وفات پدرش در سال ۶۲۸ هـ ، جلال الدین ، جوان بیست و چهار ساله ، به خواهش مریدان یا بنابر وصیت پدر، دنبالهٔ کار او راگرفت و به وعظ و ارشاد پرداخت. دیری نگذشت که سید برهان الدین محقق ترمذی معروف به « سیّدِ سِرِدان»[3] در طلب استاد، در سال ۶۲۹ هـ.ق به قونیه رسید و جلال الدین محمد از تعالیم و ارشاد او برخوردار شد.

به تشویق همین برهان الدین یا خود به انگیزهٔ درونی بود که جلال الدین برای تکمیل معلومات از قونیه به حَلَب رهسپار شد. مدت اقامت او در حلب روشن نیست. گویا در همین شهر بوده که از محضر درس فقه کمال الدین بن العدیم بهره گرفته است. پس از این به دمشق رفت و حدود چهار سال یا بیشتر در آنجا ماند. بنا بر روایاتی ، در این شهر به دیدار محی الدین ابن عربی ، عارف و متفکر برجستهٔ آن روزگار ، نایل آمد. اقامت او در حلب و دمشق روی هم از هفت سال در نگذشت. پس از آن به قونیه بازگشت و به اشارت سید برهان الدین به ریاضت پرداخت. جامی می‌نویسد :« مولانا مدت نه سال تمام در خدمت و ملازمت وی [یعنی برهان الدین] نیازمندی نمود و تربیت ها یافت»[4] اگر چنین باشد دوران سلوک مولانا در خدمت برهان الدین تا سال ۶۳۸ هـ ق ادامه یافت و در این هنگام مولوی سی و چهار ساله بود.

پس از مرگ محقّق ترمذی که در ۶۳۸ هـ در قیصریه اتفاق افتاد، مولوی تا

---

۱ - نفحات الانس ، جامی ، چاپ تهران، ۱۳۳۶ ش ، ص ۴۶۰.
۲ - طرایق الحقایق ، ج ۲ ، ص ۱۴۰.
۳ - مناقب العارفین ، ج ۱ ، ص ۵۶ - ۷۲ و نفحات الانس ، جامی ، تهران ، ص ۴۵۸ ، ۴۵۹.
۴ - نفحات الانس ، چاپ تهران، ص ۴۵۹.

پنج سال دیگر از حدود ۶۳۸ هـ تا ۶۴۲ هـ ق، به تدریس علوم دینی پرداخت و چنانکه نوشته اند تا چهار صد شاگرد به حلقهٔ درس او فراهم می آمدند.[۱] وی تا بدان حد مورد استقبال خلق قرار گرفت که به قول سلطان ولد عدد مریدانش از ده هزار بیشی یافت.[۲] خبر داده اند که به روش عالمان دین «دستار خود را می‌پیچید و ارسال می‌کرد و ردای فراخ آستین - چنانکه سنّت علمای راستین بود - می پوشید». وی در آفاق آن روز اسلامی به عنوان پیشوای دین و ستون شریعت احمد «ص» آوازه شد.

آغاز شیدایی

به گفته دکتر شفیعی: «تولد دیگر او در لحظه ای بود که باشمس تبریزی آشنا شد».[۳]

شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد[۴] (وفات ۶۴۵ هـ ق) از مردم تبریز، شوریده ای از شوریدگان عالم و رندی از رندان عالم سوز بود که خشت زیرسر و بر تارک نُه اختر پای دارند. معمّای وجودش را بامرور تذکره‌ها نمی‌توان گشود. مولانا دربارهٔ او فرموده: «شمس تبریز، ترا عشق شناسد نه خرد». اما پرتو این خورشید در شعرمولانا ما را از روایات مجعول تذکره‌نویسان و مریدان بی نیاز می سازد. دربارهٔ این ملاقات و کیفیت آن شرحیِ درکتب آمده است که گاه افسانه آمیز به نظر می رسد.[۵]

آنچه مسلّم است شمس دربیست و هفتم جمادی الاخرهٔ سال ۶۴۲ هـ ق. به قونیه وارد شده و دربیست و یکم شوال ۶۴۳ هـ ق از قونیه بار سفر بسته است

---

۱ - طرایق الحقایق، ج ۲، ص ۱۴۰.

۲ - سلطان ولد در منظومهٔ «ولد نامه» می گوید:

ده هزار مرید بیش شدند | گرچه اول ز صدق دور بدند
مفتیان بزرگ اهل هنر | دیده او را به جای پیغمبر

۳ - گزیدهٔ غزلیات شمس، به کوشش دکتر م.ر.شفیعی کدکنی، تهران ۱۳۶۵ش، ص یازده.

۴ - نک: نفحات الانس، جامی، تهران، ص ۴۶۴، ۴۶۸ و ولدنامه، تهران، ۱۳۱۶ش، ص ۴۱ به بعد و شرح احوال مولانا، فروزانفر، چاپ اول، ص ۳ به بعد.

۵ - شرح احوال مولانا، ص ۶۰ به بعد، نیز رجوع شود: ولد نامه و مناقب العارفین.

وبدین سان، در این بار، حد اکثر شانزده ماه با مولانا دمخور بوده است.

علت رفتن شمس از قونیه روشن نیست. این قدر هست که مردم، جادوگر و ساحرش می دانستند و مریدان بر او تشنیع می زدند و اهل زمانه ملامتش می‌کردند و بدینگونه جانش در خطر بوده است.

باری آن غریبِ جهانِ معنی به دمشق پناه بُرد و مولانا را به درد فراق گرفتار ساخت. درشعر مولوی این لحظه های هجران و شوق تجدید دیدار زیاد آشکار است. صفحهٔ دل مولانا طوماری است به درازای ابد که نقش «تومرو» در آن تکرار شده است.

پس از یک ماه مولانا خبر یافت که شمس در دمشق است. نامه ها و پیامهای بسیاری برایش فرستاد. مریدان و یاران از ملال خاطر مولانا ناراحت بودند و از رفتاری که نسبت به شمس داشتند، پشیمان و عذرخواه گشتند. پس مولانا، خود سلطان ولد، را به جستجوی شمس به دمشق فرستاد. شمس پس از حدود پانزده ماه که در آنجا بود، به سال ۶۴۴ هـ ق دعوت سلطان ولد را که با حدود بیست تن از یاران مولانا به دمشق آمده بود، پذیرفت و روانهٔ قونیه شد. اما این بار نیز با جهل و تعصّب عوام روبرو شد وناگزیربه سال ۶۴۵هـق از قونیه غایب گردید و دانسته نبود که به کجا رفت؟.

مولانا پس از جستجوی بسیار، سر به شیدایی برآورد. این واقعه اثری فراموش نشدنی در او و آثارش باقی نهاد. چنانکه زندگانی علمی گذشته را یکباره رها کرد و تا پایان عمر با عشقی خاص به تربیت و ارشاد سالکان و هدایت زایران سرگرم شد. انبوهی از شعرهای دیوان شمس در حقیقت گزارش همین روزها و لحظات شیدایی است.

دکتر شفیعی چنین می نویسد: «اگر تولد دوبارهٔ مولانا مرهون برخورد با شمس است، جاودانگی نام شمس نیز حاصل ملاقات با مولانا است. هر چند شمس از زمرهٔ وارستگانی بود که می گویند: گو نماند ز من این نام، چه خواهد بودن؟»[1]

۱ - گزیده غزلیات شمس، شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۶۵ش، ص دوازده.

صلاح الدین زرکوب [۱]

پس از غیبت شمس تبریزی ، شور مایهٔ جان مولانا دیدار صلاح الدین فریدون قونوی معروف به « زرکوب » بوده است، که خود در بدایت حال مرید و شاگرد سید برهان الدین محقق ترمذی بود. وی مردی بود عامی ، ساده دل و پاک جان که قفل را «قلف» و مبتلا را «مفتلا» می گفت . توجه مولانا به او چندان بود که آتش حسد در دل بسیاری از پیرامونیان مولانا برافروخت. بیش از هفتاد غزل از غزلهای مولانا به نام صلاح الدین زیور گرفته است.[۲] و این از درجهٔ دلبستگی مولانا به وی خبر می دهد. این شیفتگی ده سال یعنی تا پایان عمر صلاح الدین (اول محرم سال ۶۵۷هـ ق) دوام یافت.

حسام الدین چلبی [۳]

روح نا آرام مولانا همچنان در جستجوی مضراب تازه ای بود و آن با جاذبهٔ حسام الدین حسن بن محمد بن حسن ارموی به حاصل آمد. حسام‌الدین از خاندانی اهل فتوت بود. وی در حیات صلاح الدین از ارادتمندان مولانا شد و پس از مرگ صلاح الدین سرود مایهٔ جان مولانا و انگیزهٔ پیدایش اثر عظیم او، مثنوی گردید. مولاناپانزده سال با حسام الدین هم صحبت بود و مثنوی معنوی ، یکی از بزرگترین آثار ذوقی و اندیشهٔ بشری را حاصل لحظه‌هایی از همین هم صحبتی می توان شمرد.

حسام الدین (م ۶۸۳ هـ ق) پس از مولوی به جانشینی و خلافت او نایل گشت، و هموست که مولوی را به نظم مثنوی تحریض کرد و تا آخر در این راه با او هم قدمی نمود.

۱ - رجوع شود به «ولد نامه » از سلطان ولد، چاپ تهران، ۱۳۱۶ ش.
۲ - دیوان شمس تبریزی، بامقدمهٔ فروزانفر، تهران ، امیر کبیر.
۳ - خصوصاً نک : مناقب العارفین ، ج ۲ ، ص ۷۳۷ - ۷۸۳ ، و ولدنامه از ص ۱۳ به بعد.

پایان زندگی

روز یکشنبه پنجم جمادی الاخرهٔ سال ۶۷۲هـ. ق هنگام غروب آفتاب، مولانا رخت از جهان بربست.[۱] مرگش بر اثر بیماری ناگهانی بود که طبیبان از علاجش درمانده بودند. بنابر روایت افلاکی[۲] مولانا در دم واپسین این غزل را سرود، حسام الدین می نوشت واشک خونین می ریخت :

رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن — ترک من خراب شبگرد مبتلا کن
ماییم و موج سودا شب تا به روز تنها — خواهی بیا ببخشا خواهی برو جفا کن
بر شاه خوبرویان واجب وفا نباشد — ای زرد روی عاشق تو صبر کن وفا کن
خیره کشیست ما را دارد دلی چو خارا — بکشد کسش نگوید تدبیر خونبها کن
دردیست غیر مردن کان را دوا نباشد؟ — پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن

در خواب دوش پیری در کوی عشق دیدم
با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن[۳]

خرد و کلان مردم قونیه در تشییع جنازهٔ او حاضر شدند. مسیحیان و یهودیان نیز در سوگ او زاری و شیون داشتند. جنازهٔ مولانا را در قونیه نزدیک تربت پدرش بهاء الدین ولد به خاک سپردند[۴] و بعدها یکی از بزرگان قونیه به نام علم الدین قیصر بعد ازکسب اجازه از سلطان ولد و به یاری معین الدین پروانه بر

---

۱ - سلطان ولد می گوید :

بعد از آن نقل کرد مولانا — زین جهان کثیف پر ز عنا
پنجم ماه در جماد آخر — بود نقلان آن شبه فاخر
سال هفتاد و دو بده به عدد — ششصد از عهد هجرت احمد«ص»
چشم زخمی چنین رسید به خلق — سوخت جانها ز صدمت آن برق
لرزه افتاد در زمین آن دم — گشت نالان فلک در آن ماتم

(ولد نامه، ص ۱۲۱)

۲ - مناقب العارفین، ص ۵۸۹ - ۵۹۰.

۳ - گزیدهٔ غزلیات شمس، دکتر شفیعی، تهران، ۱۳۶۵ش، ص ۴۰۱ - ۴۰۲.

۴ - مناقب العارفین، ص ۷۹۲.

سر تربت او بنایی ساختند که سپس مقبرهٔ خانوادگی مولوی و اولادش گردید [۱] این بنا اکنون بنام «قبهٔ خضرا» شهرت دارد. همواره تا این روزگار جمعی مثنوی خوان و قرآن خوان کنار آرامگاه او بوده اند.

مولانا سه پسر و یک دختر داشت، به این شرح [۲].

۱ - بهاء الدین محمد معروف به سلطان ولد (م ۷۱۲ هـ ق)

۲ - علاء الدین محمد (م ۶۶۰ هـ ق)

۳ - مظفر الدین امیر عالم (م ۶۷۶ هـ ق)

۴ - ملکه خاتون (م ۷۰۳ هـ ق)

از چند و چونی زندگی اینان - بجز سلطان ولد - اطلاع چندانی در دست نیست. حکومت معنوی مولانا تا روزگار ما ادامه دارد.

آثار مولانا

درمیان قلّه های ادب فارسی، مولوی پرکارترین شاعر است. آثار او عبارت‌اند از: فیه ما فیه، مکاتیب، مجالس سبعه، رباعیات، مثنوی معنوی و غزلیات شمس.

فیه ما فیه

مجموعه ای است به نثر، حاوی سخنرانی ها و تقریرات مولانا که بهاء الدین ولد به یاری یکی از مریدان مولانا آن را تحریر کرده است. این تقریرات گاه در پاسخ پرسشی است و زمانی خطاب به شخص معیّنی زبان آن بسیار ساده و به زبان گفتار نزدیک است و در آن معانی و نکته هایی بیان شده که به فهم مثنوی کمک می کند.

استاد بدیع الزمان فروزانفر این مجموعه را از طریق انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۰ ش به چاپ رسانیده است.

---

۱ - همان، ص ۷۹۲.

۲ - مقدمهٔ گزیدهٔ غزلیات شمس، به کوشش دکتر شفیعی، تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۴.

مکاتیب

چنانکه از نامش پیداست نامه های مولانا ست.

مجالس سبعه

سخنانی است که مولانا بر منبر گفته است.

رباعیات

بهترین و درست ترین نسخه همراه غزلیات شمس توسط استاد بدیع الزمان فروزانفر به طبع رسیده است.[1]

درمیان این رباعیات اندیشه ها و لحظه ها و حالهایی درخور مقام مولانا می توان سراغ گرفت. نمونه‌ای از رباعیات مولانا را در زیر ملاحظه می‌فرمایید :

کی باشد و کی باشد و کی باشد و کی — می باشد و می باشد و می باشد و می
من باشم و من باشم و من باشم و من — وی باشد و وی باشد و وی باشد و وی[2]

***

یارب یکی یار جفا کارش ده — یک دلبر بدخوی و جگر خوارش ده
تا بشناسد که عشاق در چه غمند — عشقش ده و شوقش ده و بسیارش ده[3]

***

جز من اگرت عاشق شیداست بگو — ور میل دلت به جانب ماست بگو
ور هیچ مرا در دل تو جاست بگو — گر هست بگو، نیست بگو، راست بگو[4]

مثنوی معنوی مولوی

مثنوی معنوی مولوی — هست قرآن در زبان پهلوی

۱ - دیوان شمس تبریزی ، جلد هشتم ، چاپ دانشگاه تهران.
۲ - دیوان شمس ، به کوشش فروزانفر ، دانشگاه تهران، ج هشتم.
۳ - همان.
۴ - همان.

مهمترین اثر منظوم مولوی، مثنوی که معروفترین مثنوی زبان فارسی است و مطلق عنوان «مثنوی » را ویژهٔ خود ساخته است. از این اثر بزرگ در جنب کتابهای مقدس یاد می‌شود. در حقیقت نیز از لحاظ آغاز و انجام و داشتن نظم خاصی که بیرون از همهٔ نظام های تصنیفی است و همچنین اسلوب عرض مطالب و راه و رسم تمثیل به کتابهای مقدس مشابهت دارد.

مثنوی در شش دفتر به بحر رمل مسدس مقصور یا محذوف سروده شده و در حدود بیست و شش هزار بیت دارد. در این منظومهٔ طولانی که آن را به حق باید یکی از بهترین زادگان اندیشهٔ بشری دانست ، مولوی مسایل مهم عرفانی و دینی و اخلاقی را مطرح کرده است. در این منظومه همهٔ مبانی و مسایل اساسی تصوف و عرفان از طلب و عشق گرفته تا مراحل کمال عارف با توجه به تطبیق وتلفیق آنها با تعلیمات شرع و آیات قرآنی و احادیث وسنّتهای نبوی«ص»، و نیز با توجه تام به اقوال و اعمال و سنن مشایخ مقدّم، مورد تحقیق قرار گرفته و همراه هرتحقیق‌عرفانی، حکایات و تمثیلاتی ذکر شده است. اشاراتی به آداب اجتماعی و اخلاقی که رهبران صوفیه بدانها به نظر اعتبار می‌نگریسته اند ، صورت گرفته است. به همین سبب مثنوی جَنبهٔ تعلیماتی خاص درمیان صوفیان یافت و چند بار به تمامی یا به اجزاء شرح شد، و چون یکی از شاهکارهای بزرگ شعر فارسی است، طبعاً در تمام هفت قرن و نیم اخیر مورد مطالعهٔ اهل ادب قرار گرفته و اثر خاصی در روح و اندیشهٔ فارسی دانان برجای گذاشته است.

مولوی مثنوی را به خواهش شاگرد و مرید صادق و دوست صدیق خود حسام الدین چلبی ساخت.[1] مولوی به خواهش حسام الدّین از دستار مبارک خود تکهٔ کاغذی بیرون آورد که روی آن نخستین ابیات «نی نامه » نوشته شده بود:

بشنو از نی چون حکایت می کند	وز جدایی‌ها شکایت می کند
کز نیستان تا مرا ببریده اند	از نفیرم مرد و زن نالیده اند

۱ - مناقب العارفین ، ص ۷۳۹ - ۷۴۴.

سینه‌خواهم شرحه شرحه از فراق — تا بگویم شرح درد اشتیاق
سرّ من از نالهٔ من دور نیست — لیک چشم و گوش را آن نور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست — لیک دید جان را دستور نیست

***

بند بگسل باش آزاد ای پسر — چند باشی بند سیم و بند زر
شاد باش ای عشق خوش سودای ما — ای طبیب جمله علّت های ما
ای دوای نخوت وناموس ما — ای تو افلاطون و جالینوس ما
در نیاید حال پخته هیچ خام — پس سخن کوتاه باید والسلام [1]

مولانا متوالی املا می کرد و حسام الدین چلبی به سرعت تمام می‌نوشت «از ناگاه حرم چلبی وفات یافته فترتی در آن میانه واقع شد، تا برین قضیه دو سال تمام بگذشت»:[2]

مدتی این مثنوی تأخیر شد — مهلتی بایست تا خون شیر شد [3]

«پس تا آخر کتاب اصلاً دیگر توقفی نرفت، پیوسته متتالی می فرمودند و حسام الدین چلبی می نبشت و نبشته را به کرات می خواند تا به نهایت انجامیدی»[4] که این موضوع در «نفحات الانس» نیز نقل شده است.[5]

پس با تحریض و تشویق حسام الدین و با کوشش مداوم مولوی در چند سال آخر عمرش یکی از نمودارهای اندیشهٔ بشری که در عین حال از دلچسب ترین و لطیف ترین آنها نیز هست ، به وجود آمد و هم از روزگار شاعر به عنوان بهترین و کاملترین منظومهٔ عرفانی و حکمی شناخته شد و از آن پس انیس عارفان و جلیس صاحبدلان گردید و در نزد همهٔ فارسی زبانان و پارسی خوانان عالم و در همهٔ ادوار مورد تعظیم و احترام قرار گرفته است. به همین سبب نسخه‌ها از آن ترتیب یافت و تلخیص هایی از آن فراهم آمد و شروحی متعدد تا

۱ – مثنوی معنوی ، مولوی، به تصحیح نکلسون ، تهران ،امیر کبیر ، ص ۱ – ۲ ، دفتر اول.
۲ – مناقب العارفین ،ص ۷۳۹ – ۷۴۴.
۳ – مثنوی معنوی ، مولوی ، به تصحیح نکلسون ، دیباچهٔ دفتر دوم.
۴ – مناقب العارفین ، ص ۷۳۹ – ۷۴۴ (با حذف و اختصار).
۵ – نفحات الانس ، جامی ، چاپ تهران، صص ۴۶۸ – ۴۶۹.

روزگار ما بر آن نگاشته شد.

اختصاراتی که از مثنوی ترتیب یافت متعدد است و از آن میان اینها را باید ذکر کرد:

۱ - اختصار ملا حسین واعظ کاشفی، موسوم به «اللباب المعنوی» و «لب لباب».

۲ - اختصار ملا یوسف مولوی به نام «جزیرهٔ مثنوی».

۳ - مفردات مثنوی فراهم آورده «ابراهیم ددهٔ شاهدی قونیوی».

۴ - اختصار سید عبدالفتاح حسینی بنام «دّر مکنون».

۵ - اختصار تلمّذ حسین به نام «مرآت المثنوی».

۶ - خلاصهٔ مثنوی استاد بدیع الزمان فروزانفر (از دو دفتر اول با شرح بعضی از ابیات آن).

۷ - خلاصهٔ مثنوی سید محمد علی جمالزاده به نام «بانگ نای».

مهمترین شروح مثنوی عبارت‌اند از:

۱ - دو شرح از کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی به نام «جواهر الاسرار و زواهر الانوار» و «کنوز الحقایق».

۲ - شرحی از مصطفی بن شعبان سروری.

۳ - شرحی منظوم از ابراهیم ددهٔ قونیوی.

۴ - شرحی از عبداللطیف بن عبدالله العباسی به نام «لطایف المعنوی».

از جمله ترجمه های مهم مثنوی ترجمه ای است از نیکلسون [1] به انگلیسی همراه با شرحی از آن که به انضمام متن مثنوی به چاپ رسید.[2]

علاوه بر این، تولوک [3] خلاصهٔ مثنوی به آلمانی ترتیب داد و وینفیلد[4] ترجمهٔ خلاصه ای از تمام مثنوی را با مقدمه ای در تصوف به سال ۱۸۸۷م در لندن منتشر نمود.

---

1 - Reynold A. Nicholson.

۲ - (۱۹۲۵ - ۱۹۴۰ میلادی).

3 - Tholouck.

4 - E.H.Winfield.

افلاکی ، قولی از مولانا دربارهٔ مثنوی نقل کرده است که گفته است :
«مثنوی ما دلبریست معنوی که در جمال و کمال همتایی ندارد ، و همچنان باغی است مهیّا و درختی است مهنا که جهت روشندلان صاحب نظر و عاشقان سوخته جگر ساخته شده است . خنک جانی که از مشاهدهٔ این شاهد غیبی محظوظ باشد و ملحوظ عنایت رجال الله گردد تا در جریدهٔ نعم العبد انّه اوّاب منخرط شود.»[1]

دیوان کبیر

دومین اثر بزرگ مولوی «غزلیات شمس تبریزی » که به دیوان شمس و دیوان کبیر نیز شهرت دارد، مجموعهٔ غزلیات مولاناست. بی گمان در ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و فراتر از آن در فرهنگ بشری در هیچ مجموعهٔ شعری به اندازهٔ دیوان شمس حرکت و حیات و عشق نمی جوشد.

آفاق عاطفی مولانا جلال الدین به گستردگی ازل تا ابد و اقالیم اندیشه او به فراخای هستی است و امور جزئی و میاندست در شعرش کمترین انعکاس ندارد. جهانبینی او پوینده است. «تنوع در عين وحدت» را در سراسر جلوه های عاطفی شعر او می توان دید. مولانا در یک سوی وجود، جان جهان است که انسان حضور خود را در کاینات تجربه می کند. هستی و نیستی ، جان جهان و انسان بنیاد اندیشه ها و عواطف او هستند. امر هستی و نیستی در نظر مولانا باپویایی کاینات بستگی پیدا می کند، جهان بیکرانه است و پیوسته نو به نو می‌شود:

عالم چون آب جوست، بسته نماید ولیک — می رود و می رسد نونو، این از کجاست؟
نو نو از کجا می رسد، کهنه کجا می رود — گر نه ورای نظر عالم بی منتهاست؟[2]

جهان و جان جهان از یکدیگر جدا نیستند، بلکه جان جهان سریان دارد و

---

۱ – مناقب العارفین ، افلاکی ، تهران ، ص ۵۹۷.
۲ – دیوان شمس ، مولانا ، به کوشش فروزانفر ، تهران.

بیرون از جهان نیست :

درغیب هست عودی،کاین عشق ازوست دودی

یک هست نیست رنگی کز اوست هر وجودی [۱]

از نظر مولانا انسان در نقطه ای ایستاده است که جهان و جان جهان را احساس می کند. انسان عالم اصغر و جلوه گاه زیباترین صورت «مطلق» است. انسان آزاد و خودمختار است، از حد خاک مرحله ها پیموده تا به درجهٔ انسان رسیده و ازین هم فراتر می تواند برود:

از حد خاک تا بشر چند هزار منزل است — شهر به شهر بردمت ، بر سر راه نمانمت [۲]

یا

به مقام خاک بودی، سفر نهان نمودی — چو به آدمی رسیدی، هله تا به این نیایی [۳]

عشق مولانا به شمس تبریز در حقیقت عشق اوست به انسان کامل یکی از درو نمایه های غزلیات مولانا وطن اصلی انسان است و شوق بازگشت او به آن وطن یعنی «ناکجا آباد»:

خلق چون مرغابیان زاده ز دریای جان — کی کند اینجا مقام مرغ کزان بحر خاست [۴]

عشق قوهٔ محرکهٔ همهٔ کائنات و در همهٔ اجزای هستی ساری و جاری است؛ و این معنی یکی دیگر از درونمایه های فکری مولاناست :

اگر این آسمان عاشق نبودی — نبودی سینهٔ او را صفایی

و گر خورشید هم عاشق نبودی — نبودی در جمال او ضیایی

زمین و کوه اگر نه عاشقندی — نرُستی از دل هر دو گیایی

اگر دریا ز عشق آگه نبودی — قراری داشتی آخر به جایی [۵]

دامنهٔ تخیّل مولانا و آفاق بینش او چندان گسترده است که ازل و ابد را به هم می پیوندد و تصویری به وسعت هستی می آفریند. مولانا زیبایی را در

---

۱ - همان .
۲ - همان.
۳ - همان.
۴ - دیوان شمس ، فروزانفر ، تهران.
۵ - همان.

عظمت و بیکرانگی می جوید.

همچنین تصاویر شعر مولانا ژرفترین و وسیعترین معانی را پدید آورده است. دل مولانا طوماری است به درازای ازل و ابد و هجرانش ابد سوز است.

مخاطب او انسان، انسان کامل و گاه وجود مطلق و ذات بیکران صورتبخش جهان است. نخستین غزل دیوان شمس با این بیت آغاز می شود:

ای رستخیز ناگهان ، ای رحمت بی منتها ای آتش افروخته در بیشهٔ اندیشه ها[1]

که در آن عناصر تصویری (رستاخیز، رحمت بی منتها، آتش افروخته در بیشه و آن هم بیشهٔ اندیشه ها) از معانی وسیع و بیکران هستی برگزیده شده است.

تشخیص [2] در شعر مولانا ممتاز است. مولانا می گوید :

بیار آن جام خوشدم را که گردن می زند غم را [3]

یا گر غمی آید گلوی او بگیر [4]

یا گردن بزن خزان را چون نوبهار گشتی [5]

همچنین «اندیشه را خون ریختن» یا « اندیشه را آویختن» یا «وضوی توبه را شکستن» یا « سواری باده بر کف ساقی» همه و همه تصاویری عرضه می‌دارند بس زنده و ارزنده، پس پویا و گویا.

دیوان شمس به لحاظ گستردگی واژگان درمیان مجموعه های شعر زبان فارسی، بخصوص درمیان آثار غزلسرایان ، استثناست. در حقیقت معانی فراوان و لحظه های متنوع و حالها و تجربه های بیشمار، استفاده از واژگان زنده تر و فراختر را ایجاب می کرده است.

دردو چشم من نشین،ای‌آنکه از من من تری تا قمر را وانمایم، کز قمر روشنتری

اندر آ در باغ تا ناموس گلشن بشکند زانکه از صدباغ وگلشن،خوشتروگلشن تری

تا که سرو از شرم قوّت، قدّ خود پنهان‌کند تا زبان اندر کشد سوسن که توسوسن‌تری

---

۱ – همان ، ج ۱ ، ص ۱.

۲ – Personification یا انسان انگاری.

۳ – دیوان شمس ، فروزانفر ، تهران.

۴ – همان.

۵ – همان.

کلام مولوی ساده و دور از هرگونه آرایش و پیرایش است ولی در عین سادگی چنان به مهارت سخن پرداخته است که بی‌تردید باید او را در ردیف اول فصحای زبان فارسی قرار داد.

الحق می توان گفت تا جهان باقی است نام نامی مولانا و آثار بس ارزندهٔ او زنده و پاینده خواهد ماند.

منابع و مآخذ

۱ - تاریخ ادبیات در ایران (دورهٔ پنج جلدی) ، ذبیح الله صفا، چاپ فردوس ، تهران، چاپ یازدهم ، ۱۳۷۳ه ش .

۲ - تذکرة الشعرای دولتشاه سمرقندی ، انتشارات بارانی تهران .

۳ - دیوان شمس تبریزی ، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر ، امیر کبیر ۱۳۶۰ه ش .

۴ - رساله در شرح حال مولانا جلال الدین محمد، فروزانفر ، چاپ اول ، تهران ۱۳۴۲ه ش .

۵ - طرایق الحقایق، جلد دوم، محمد معصوم شیرازی ، به تصحیح محمد جعفر محجوب ، بارانی تهران.

۶ - کتاب المعارف ، به تصحیح فروزانفر ، چاپ تهران ، ۱۳۳۲ه ش .

۷ - گزیدهٔ غزلیات شمس ، به کوشش شفیعی کدکنی ، تهران ، ۱۳۶۵ ه ش.

۸ - مثنوی معنوی مولوی ، به کوشش رینولد نیکلسون، امیر کبیر.

۹ - مناقب العارفین ، افلاکی ، چاپ تهران، ۱۳۲۶ه ش .

۱۰ - نفحات الانس ، جامی، چاپ تهران ، ۱۳۳۶ ه ش .

۱۱ - ولد نامه، سلطان ولد ، چاپ تهران، ۱۳۱۶ ه ش .

*****

پرفسور دکتر صغری بانو شگفته [1]

بازتاب احادیث مصطفوی «ص» در مثنوی معنوی

چکیده :
مولانا در مثنوی معنوی به صدها آیات کلام الله مجید و احادیث حضرت ختمی مرتبت «ص» اشارتهایی کرده ، از مفاد آن در شرح و تفهیم موضوعات متنوعی بهره‌هایی برده است . بهمین دلیل است که مولانا عبدالرحمن جامی مثنوی معنوی را با «هست قرآن در زبان پهلوی» تلقی نموده است. برخی از احادیث نبوی«ص» و ابیاتی که در آن مفاهیم احادیث مورد استفادهٔ مولوی بوده، در این گفتار معرفی شده است.

*****

اللهم السدد السنتنا بالصواب و الحکمه

ما در چنین عصر پُر آشوب زندگی می کنیم که از هر سُو بوی فتنه و فساد و خونریزی به مشام آدم می رسد، حتی خوراکی و غذایی که ما می‌خوریم آنهم غش دارد، و جسم، آلوده از هوا وهوس و خواهشات نفسانی است. گویی که قلب و روح هر دو زخمی شده است . اگر به سوی شرق نگاه کنیم، می بینیم که از تمدّن غرب خیره شده میراث خودش را گم کرده ، و در قعر مذلّت افتاده است. و اگر از مغرب چاره بجوییم متوجه می شویم که باوجود این پیشرفت علوم و تکنولوژی و برتری قوای مادی، روحش بعلّت این که خدا ناشناس شده است، مرده است و از مرده انتظار دستگیری ، خردمندی نیست ! پس در چنین محیطی که موجب انحراف فکری و اختلال ذهنی شده است ، تنها مداوای آن بقول اقبال ، غیر از «نظر» نیست .

تیرا علاج نظر کے سوا کچھ اور نہین

---

[1] - استاد و رئیس سابق گروه آموزشی فارسی ، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

ترجمه : مداوای تو غیر از «نظر» چیزی نیست !

پس باید ملت مسلمه خودش را زیر دامن رحمت عالم محمد مصطفی «ص» برساند تا نجات بیابد . بگفتهٔ مرید مولانا :

به مصطفی«ص» برسان خویش راکه دین همه اوست !.

آری رسول اکرم «ص» که علم کامل قرآن در نزد اوست بدون وحی تکلّم نمی‌کند و بدون شک معلّم ، مفسر حقیقی قرآن است و خود قرآن، آن حضرت «ص» را نه فقط اینکه معلم معرفی کرده است بلکه ذات اقدس رسول اکرم «ص» کسی است که تزکیهٔ نفوس بشر می‌کند . او اول تلاوت آیات خداوندی می‌کند، سپس تزکیهٔ نفس و نوبت به تعلیم کتاب می رسد و این امر از کلام الله مجید باثبات می‌رسد.

« اوست خدایی که میان عرب امّی (یعنی قومی که خواندن ونوشتن هم نمی دانستند) پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا تلاوت کند وآنها را از لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت کتاب سماوی و حکمت الهی بیاموزد باآنکه پیش ازین همه در ورطهٔ جهالت و گمراهی بودند۱.

بدون شک پیمبر صلی الله علیه وآله و سلم سراسر علائم حیوانی ما راکه آنرا هوا و هوس می گویند ، غش آنرا پاک می‌کند ، وگرنه این جذبهٔ حیوانی انسان را در ردیف «کالانعام » می آورد و یا بدتر از حیوان ۲.

گویی که انسان مرکب از دو شئون است ! انسانی و حیوانی ، احسن و اسفل ، بلند و پست ، خیر و شر، نیک وبد و انسان درین دو رخ گرفتار مخمصه است و پیامبران ، برای همین هدف فرستاده شده اند که ذمائم و صفات هر دو را روشن کنند و جامعهٔ بشریت را سالم نگهداشته آنها را باوج ثریا برسانند، و حضرت محمد مصطفی «ص» که از حیث خلقت ، اول و منتهای فکر انسانی و افضل الانبیاء هستند. بقول شاعر:

خلق کی ابتداء محمد «ص» هین فکر کی انتها محمد «ص» هین ۳

ترجمه : اولین خلق ، محمد «ص» میباشند. منتهای فکر، محمد «ص» می‌باشند.

پس کمال انسان همین است که در سایهٔ رحمةٌ للعالمین آمده قرب الهیه را دریابد و از اطاعت و فرمان او سرنه پیچد چنانکه خداوند علی اعلیٰ می‌فرماید: « ای کسانیکه ایمان آورده اید خدا و رسول « ص» را اطاعت کنید و از فرمان اوسر نه پیچید که شما سخنان حق و آیات خدا را از او می‌شنوید (۴).

آری ! دین مصطفوی «ص» دین اسلام یعنی تسلیم و مطیع شدن بشر که باوصف داشتن جذبات پست به سوی یک هستی اعلی که احد و صمد است ، باطوع ورغبت و اگر این عمل توأم باعشق وحبّ و مؤدّت بارسول باشد ، ارذل ، اشرف می گردد، بد، نیک و شر مبدّل به خیر خواهد شد. ازینکه فضیلت نهایی روح انسانی ، همان شناختن پروردگار و آنهم توسط پیمبرگرامی محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وآله وسلم است .

اینک ما، در آستان ماه مبارک ربیع الاول هستیم که در آن میلاد مسعود آنحضرت «ص» است که در عین حال اکمل ، اطهر، یاسین و طٰحه است. به ابتکار ملت ایران از دوازدهم تا هفدهم این ماه جهت تحکیم اتحاد ملّت اسلامیه هفتهٔ وحدت برگزار می شود، ما به مسلمانان جهان تبریک گفته همچنین بمناسبت هفتصد و پنجاه و دومین بیالگرد درگذشت جلال الدین محمد رومی (م ۶۷۲ هجری) که در ماه های آینده برگزار می کنیم ، بطور تیمّن این مطلب را تهیه و تدوین نموده ایم و نیک میدانیم که آثارگرانبهای این عارف ، اقیانوسی میباشد که در آن لؤلؤ و مروارید و مرجان علم و حکمت ، پند و موعظه غوطه‌ور هستند، ضرورت آنست که غوّاص چیره دست و ماهر آنرا از لابلای کلام اُو بیرون آورده تقدیم ملّت کند، بویژه از مثنوی مولوی که برای آن مولانا عبدالرحمن جامی فرموده است :

مثنوی معنوی مولوی ــــ هست قرآن در زبان پهلوی

آری ! معنویت از هر حیث از مادیت بهتر است ازینکه قوای مادی در برابر نیروی معنوی همواره در معرض تزلزل است. چیزی که ثابت و شکست ناپذیر است قوای معنوی است ۵(دکترگوستاولوبون).

پس اجازه بدهید که ، برخی از ابیات از مثنوی معنوی که در آن مولانا

اشاره به احادیث نبوی «ص» کرده است برای اکتساب فیض گرد آوری کنم.
۱ - حضرت محمد مصطفی «ص» فرموده اند:
«استعینوا علی انجاح الحوائج بالکتمان فان کل ذی نعمة محسود». جامع صغیر ج ۱، ص ۳۹. یا استعینو علی امورکم بالکتمان. کنوز الحقائق ص ۱۱ و مولوی می سراید:

گفت پیغمبر هرآنکو سر نهفت — زود گردد بامراد خویش جفت۶

۲ - در جامع صغیر و احیاء العلوم و رساله قشیریه و تلبیس ابلیس این حدیث پیمبر اکرم «ص» نقل شده است:
«إعقلها و توکل».۷ و مولوی می گوید:

گفت پیغمبر«ص» بآواز بلند — باتوکّل زانوی اشتر ببند

(مثنوی، دفتر ۱، ص ۲۴)

۳ - از سخنان نبی اکرم «ص» است:
«المستشار مؤتمن» و مولانا می گوید:

گفت پیغمبر بکن ای رای زن — مشورت که المستشار مؤتمن ۸

(همان، ص ۲۸).

۴ - این جهان زندان ومازندانیان — حفره کن زندان و خود را وارهان

(همان، ص ۲۶)

بیت فوق مأخوذ از مضمون حدیث نبوی «ص» است:
«الدنیا سجن المؤمن و جنّة الکافر».۹
۵ - روایتی هست که حضرت ختمی مرتبت «ص» فرمودند:
«الدنیا ساعة فاجعلها طاعة» و مولوی می گوید:

پس ترا هر لحظه مرگ و رجعتی است — مصطفی «ص» فرمود دنیا ساعتی است

۶ - در تقبیح ظلم آنحضرت «ص» فرمودند:
«من حفر لاخیه حفرة وقع فیها».
در مثنوی آمده است:

ای کـه تـو از ظـلم چـاهی مـی‌کـنی | از بـرای خـویش دامـی مـی تـنی
(همان، ص ۳۵)

۷ - گفت پیغمبر«ص» که رنجوری بلاغ | رنـج آرد تـا بـمیرد چـون چـراغ
(همان، ص ۲۹)

اشاره است بدین حدیث که آنرا صاحب کنوز الحقایق نقل کرده و در کتاب اللؤلوء المرصوع مرقوم است ۱۰

«لا تمارضو فتمرضوا و لا تحفروا قبورکم فتموتو».

۸ - مولانا جلال الدین محمد رومی پیرامون قرآن گفته است :

چون تو در قرآن حق بگـریختی | بـاروان انبیـا آمـیختی

رسول اکرم «ص» فرمودند :

«من قرأ القرآن فکأنما شافهنی و شافهته». (کنوز الحقایق ص ۱۳۲)

۹ - گفت‌پیغمبر«ص»که‌نفحتهای‌حق | انـدر ایـن ایّـام مـی آرد سـبق

در حدیث آمده است :

«ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوالها» .

۱۰ - در مدح مصطفی «ص» مولوی می سراید :

مصطفی«ص»آمدکه‌سازدهمدمی | کـلّمینی یـا حـمیرا کـلّمی
(همان، ص ۵۲)

حدیث معروف است «کلّمینی یا حمیرا»

اگرچه حسن یوسف «ع» در دنیا مشهور است اما آنکس که حسن یوسف «ع» دم عیسی«ع» و ید بیضا دارد برای وی حدیثی است.

کان یوسف «ع» حسنا ولکننی املح (بحار الانوار ج ۷، ص ۱۹۰)

مولوی گوید :

آن نمک کزوی محمد «ص» املح است | زان حدیث بانمک او افصح است ۱۱
(دفتر اول، ص ۵۲)

۱۱-گفت پیغمبر«ص»که‌دائم بهر پند | دو فرشته خوش منادی می کنند
کـای خـدایـا منفقـان را سیردار | هر درمشان را عوض ده صد هزار

ای خـدایـا ممسکـان را در جهان   تـو مـده الا زیـان انـدر زیـان

(همان ص ۵۹)

حدیثی است « ما من یوم یصبح العباد فیه الا ملکان ینزلان فیقول احدهما اللهم اعط مئفقاً خلقاً ویقول الاخر اللهم اعط ممسکا تلفا». ۱۲

۱۲ - پیرامون قناعت حدیثی است :

«القناعة مال لا ینفدو کنز لا یفنیٰ» یا القناعة کنز لا یفنیٰ

گفت پیغمبر«ص» قناعت چیست گنج   گـنج را تـو وا نـمیدانـی ز رنـج

(همان ص ۶۲)

۱۳ - دل مؤمن چقدر ارزش دارد پیرامون آن می‌فرمایند:

«لا یسعنی ارضـی و لا سمـائی و یسـعنی قـلب عـبدی المـؤمن» ۱۳ و رومـی می‌سراید:

گفت پیغمبر«ص» که حق فرموده است   مـن نگـنجم هـیچ در بـالا و پست

در زمـین و آسمـان و عـرش نـیز   من نگنجم ایـن یـقین دان ای عـزیز

در دل مـؤمن بگـنجم ای عـجب   گـر مـرا جـویی در آن دلهـا طـلب

(همان ، ص ۷۰)

۱۴-گفت پیغمبر علی را کای علی«ع»   شـیر حـقی پـهلوانـی پُـر دلی

لیک بـر شـیری مکـن هـم اعـتمید   انـدر آ در سـایۀ نـخل امـید

تـو تـقرب جـو بـعقل و سرّخویش   نی چو ایشان بـر کمـال بـرّ خـویش

حدیثی است :

«یاعلی اذا تقرب النّاس الی خالقهمّ فی ابـواب البـرفتقرب الیـه بـانواع العـقل تسبقهم بالدرجات و الزلفی عند الناس و عندالله فی الاخره» (حلیة الاولیاء طبع مصرج ۱ ، ص ۱۸)

«اذ تقرب الناس بابواب البر و الاعمال الصالحة فـتقرب انت بـعقلك». (احیـاء العلوم ج ۱ ، ص ۶۴ نقل از احادیث مثنوی)

۱۵- از سخنان پیغمبر گرامی «ص» است :
« ارجع فصلّ فانک لم تصلّ حتی فعل ذالك ثلاث مرات» ۱۴ و مولوی گوید :

گفت پیغمبر بیک صاحب ریا | صلّ انک لم تصلّ یافتیٰ

۱۶ - گفت پیغمبر که هست از امّتم | که بود هم گوهر وهم همّتم

مر مرا زان نور بیند جانشان | که من ایشان را همی بینم بدان

حدیث این مضمون در مسند احمد، امالی مفید، تفسیر ابوالفتوح و مسلم آمده است که ما اینجا فقط یکی را نقل می کنیم :
«وددت انی لقیت اخوانی فقال اصحاب النبی صلی‌الله علیه وآله وسلم او لیس نحن اخوانک قال انتم اصحابی و لکن اخوانی الذین آمنوا بی و لم یرونی».
۱۷ - در ذم شقی آنحضرت «ص» فرموده اند:
«الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من وعظ بغیره». (صحیح مسلم ج ۸، ص ۴۵)
رومی همین موضوع را در مثنوی بیان کرده است:

الشقّی من شقی فی بطن اُمّ | من سمات الله یعرف حالهم

(همان، ص ۹۲)

۱۸ - مولانا در ضمن بیان کردن آن حکایت امیر المؤمنین علی «ع» که چون در یکی از غزوات بر پهلوانی غالب آمدند و او بی ادبی کرد و بر روی مبارک خدو انداخت حضرت امیر آن دشمن اسلام را نکشتند پس او علت نکشتن می‌پرسد:

چون تو بابی آن مدینه علم را | چون شعاعی آفتاب حلم را

باز باش ای باب بر جویای باب | تا رسند از تو قشور اندر لباب

اشاره به حدیث معروف رسول اکرم «ص» است:
«انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب».
۱۹ - امیر المؤمنین علی «ع» جواب می‌دهند:

تا احبّ للّه آید نام من | تا که ابغض للّه آید کام من

تا که اعطی للّه آید جود من | تا که امسک لله آید بود من

بخل من للّه عطا للّه و بس | جمله للّه ام نیم من آن کس

(همان، ص ۹۸)

حدیث رسول اکرم «ص» است:
«من اعطیٰ للّه و منع للّه و احبّ للّه و ابغض للّه و انکح للّه فقد استکمل الایمان». (مستدرک حاکم چاپ حیدر آباد دکن ج ۲، ص ۱۶۴)

۲۰-پست می‌گویم باندازهٔ عقول — عیب‌نبوداین‌بودکار رسول«ص»

(همان، ص ۹۸)

اشاره به این حدیث است.
«انا معاشر الانبیاء نُکلم النّاس علیٰ قدر عقولهم». (شرح نهج البلاغه ج ۴، ص ۲۶۷)

۲۱ - من همی‌گویم برو جفّ القلم — ز این قلم بس سرنگون گردد علَم

(همان، ص ۹۹)

اشاره به حدیث ذیل است:
«جفّ القلم بما هو کائن». (مسند احمد ج ۱، ص ۳۰۷)

۲۲ - روایتی است «من هدم بنیان الله فهو ملعون» و رومی آن داستان را اینطور تمام می کند:

تو نگاریدهٔ کف مولیستی — آن حقّی کردهٔ من نیستی
نقش حق را هم بامر حق شکن — برزجاجهٔ دوست سنگ دوست زن

۲۳ - حدیث است:
«الوحدة خیر من جلیس السوء والجلیس الصّالح خیرٌ من الوحدة».
مولوی می‌سراید:

خلوت از اغیار باید نی‌ازیار — پوستین بهردی آمد نی بهار

(دفتر دوم، ص ۱۰۵)

۲۴ - چونکه مؤمن آئینه مؤمن بود — روی او ز آلودگی ایمن بود
یار آئینه است جان را در حزن — بررخ آئینه ای جان دم مزن

(همان، ص ۱۰۵)

و نبی اکرم «ص» فرمودند «المؤمن مرأة المؤمن».

۲۵ - خواب بیداریست چون با دانش است — وای بیداری که با نادان نشست

«نوم العالم عبادة، ونفسه تسبیح» یا «نوم علی علم خیر من الصلوة علیٰ جهل».

۲۶ - حدیثی قدسی است :
«کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف». (منارات السائرین تألیف نجم الدین ابوبکر رازی).

گنج مخفی بد ز پُری چاک کرد — خاک را تابان تر از افلاک کرد

(دفتر اول ، ص ۷۶)

۲۷ - در جامع صغیر حدیثی آمده :
«علی الید ما اخذت حتّی تودیهٌ» . مولوی می گوید :

گفت پیغمبر«ص»که دستت هرچه برد — بایدش در عاقبت واپس سپرد

(دفتر دوم ، ص ۱۱۷)

۲۸ - باز مولانا در مثنوی می سراید:

صبر از ایمان بیابد سرکله — حیث لا صبر فلا ایمان له

گفت پیغمبر«ص» خداش ایمان نداد — هرکرا نبودصبوری در نهاد

(همان ، ص ۱۱۸)

حدیث معروف است «من لا صبرله لا ایمان له ».
۲۹ - ربّ جلیل درمان هر دردی را آفریده است، چنانکه حضرت ختمی مرتبت «ص» ارشاد فرمودند:
«ماانزل الله داء الاّ انزل له شفا» ۱۵ و رومی همان مضمون رابصورت شعر می آرد:

گفت پیغمبر«ص»که یزدان مجید — از پی هر درد درمان آفرید

(همان ، ص ۱۲۰)

۳۰ -گفت پیغمبر«ص»که هرکس از یقین — داند او پاداش خود در یوم دین

که یکی را ده عوض می آیدش — هر زمان جودی دگرگون زایدش

(همان ، ص ۱۲۴)

اشاره مولانا بروایت ذیل است : «من ایقن با لخلف جاد بالعطیه ».
۳۱ - حدیث شریف است «تقول النار للمؤمن جزیا مومن فقد اطفاء نورک لهبی».
و در مثنوی آمده :

مصطفی «ص» فرمود از گفت جحیم — کـه بـمؤمن لا بـه گـر گـردد زبیم

گویدش بگذر ز من ای شاه زود　　هین که نورت سوز نارم را ربود

(احادیث مثنوی، ص ۵۲)

۳۲ - پیرامون حکمت ، ارشاد نبوی «ص» است:

«الحکمه ضالة المؤمن فحیث وجدها فهو احق بها» و مولوی می گوید :

زانکه حکمت همچو ناقهٔ ضاله است　　همچو دلا لان شهان را داله است

(همان ، ص ۵۶)

۳۳ - خدای رحیم بر مخلوق همواره جود می‌کند . چنانکه فرمودند: یقول الله عزو جل «یا ابن آدم لم اخلقک لاربح علیک انما خلقتک لتربح علی فاتخذنی بدلا من کل شیی » مولوی می‌گوید:

من نکردم خلق تا سودی کنم　　بلکه تا بر بندگان جودی کنم

(همان ص ۵۸)

۳۴ - فرمودهٔ جناب ختمی مرتبت «ص» در خطبهٔ امیر المؤمنین علی «ع» آمده است :

«یابنی ایاک و مصادقة الاحمق فانه یرید ان ینفعک فیضرک». (شرح نهج البلاغه ج ۴، ص ۲۵۹) و رومی می گوید :

گفت پیغمبر«ص» عداوت از خرد　　بهتر از مهری که جاهل پرورد

۳۵ - حدیث پیغمبر اکرم «ص» است:

«عجّلوا الصلاة قبل الفوت وعجلوا التوبة قبل الموت ».

عجّلو الطاعات قبل الفوت گفت　　مصطفی«ص» چون درّ وحدت را بسفت

۳۶ - مولوی گوید :

گفت پیغمبر«ص» که حق فرموده است　　قصد من از خلق احسان بوده است

آفریدم تا زمن سودی کنند　　تا ز شهدم دست آلودی کنند

نی برای آنکه من سودی کنم　　و از برهنه من قبایی بر کنم

حدیث در ذیل شماره [۳۳] مذکور افتاد .

۳۷ - حدیث نبی اکرم «ص» است:
«دع ما یریبک الی ما لا یریبک فانّ الصّدق طمانینة و انّ الکذب ریبة». (مسند احمد ج ۱، ص ۲۰۰ و احادیث مثنوی، ص ۶۵)

گفت پیغمبر«ص»نشانی داده است   قلب و نیکو را محک بنهاده است
گفته است الکذب ریب فی القلوب   باز الصدق طمأنین طروب

(دفتر دوم، ص ۱۶۵)

۳۸ - حدیث پیمبر «ص» است «تنام عینای و لاینام قلبی» (مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۰)، احادیث مثنوی ص ۷۰)

گفت پیغمبر«ص»که عینای تنام   لاینام القلب عن رب الانام

۳۹ - روایتی است که «الشیخ فی اهله کالنبی فی امته».

گفت پیغمبر«ص»که شیخ رفته پیش   چون نبی باشد میان قوم خویش

۴۰ - شفاعتی لاهل الکبائر من امتی (مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۶۹).

گفت پیغمبر«ص» که روز رستخیز   کی گذارم مجرمان را اشک ریز
من شفیع عاصیان باشم بجان   تا رهانمشان ز اشکنجه گران
عاصیان و اهل کبائر را بجهد   وارهانم از عتاب نقض عهد

(دفتر سوم، ص ۲۳۹)

۴۱ - «انما انا لکم مثل والد». (مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۷)

گفت پیغمبر«ص»شما را ای مهان   چون پدر هستم شفیق ومهربان

(همان، ص ۲۴۳)

۴۲ - در ضمن معراج فرمودند:
«لا ینبغی لاحدان یقول اناخیر من یونس بن متی». (حلیة الاولیا ج ۵، ص ۵۷)

گفت پیغمبر«ص» که معراج مرا   نیست از معراج یونس اجتبا

۴۳ - مادمت فی صلاة فانت تقرع باب الملک و من یقرع باب الملک یفتح له (حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۱۳۰)

گفت پیغمبر«ص»که چون کوبی دری   عاقبت زان در برون آید سری

۴۴ - «الاحمق عدوّی و العاقل صدیقی».

گفت پیغمبر«ص» که احمق هرکه هست — او عدوّ ما وغول رهزن است

هرکه او عاقل بود او جان ماست — روح او و ریح او ریحان ماست

(دفتر چهارم، ص ۳۷۵)

۴۵ - آن حضرت «ص» فرمودند :

«ارحموا ثلاثه غنی قوم افتقر وعزیز قوم ذل و فقیها یتلاعب به الجهال».

گفت پیغمبر که رحم آرید بر — حال من کان غنیاً فافتقر

(دفتر پنجم، ص ۴۵۰)

۴۶ -بهرآن گفت رسول مستجیب — رمز الاسلام فی الدّنیا غریب

(همان، ص ۴۵۲)

مقصود مولانا این حدیث است :

«بدأ الاسلام غریباً و سیعود کما بدأ غریبا فطوبیٰ للغرباء ».

(صحیح مسلم ج ۱، ص ۹۰)

۴۷ - «النّاس علیٰ دین ملوکهم».

آن رسول حق قلاوز سلوک — گفت الناس علی دین الملوک

(دفتر پنجم، ص ۴۵۲)

۴۸ - حدیث معروف رسول مقبول «ص» است:

«من عرف نفسه فقد عرف ربّه» و رومی گوید :

بهر این پیغمبر«ص»آنرا شرح ساخت — کانکه خود بشناخت یزدان را شناخت

(همان، ص ۴۸۶)

۴۹ - در خبر است . «ان مفاتیح الرّزق متوجهة نحو العرش فینزل الله تعالی علی الناس ارزاقهم علی قدر نفقاتهم فمن کثّر کثّرله و من قّلل قّلل له ».

گفت پیغمبر«ص» که بر رزق ای فتیٰ — در فرو بسته است و بر در قفلها

جنبش و آمد شد ما و اکتساب — هست مفتاحی بر این قفل و حجاب

(همان، ص ۴۹۵)

۵۰ – «طلب الحلال واجب علی کل مسلم ، طلب الحلال فریضة بعد الفریضه، طلب الحلال جهاد، طلب الرجل معیشة من الحلال صدقة».

گفت رو به جستن رزق حلال — فرض باشد از برای امتثال

(همان ، ص ۴۹۵)

۵۱ – چه حدیث پُر معنایی است:
«الرّزق یطلب العبد کما یطلبه، الرّزق یطلب العبد کما یطلبه اجله ، الرّزق اشدّ طلباً للعبد من اجله».

آن چنان که عاشقی بر رزق زار — هست عاشق رزق هم بر رزق خوار
آن یکی زاهد شنید از مصطفی«ص» — که یقین آید بجان رزق خدا
گر تو خواهی ور نخواهی رزق تو — پیش تو آید دوان از عشق تو

(همان صص: ۴۹۵ – ۴۹۶)

۵۲ – مولوی سروده :

هرکسی را خدمتی داده قضا — در خور آن گوهرش در ابتلا

(دفتر ششم ،ص ۵۵۱)

«اعملوا فکل میسر لما خلق له ».

۵۳ – باز می‌گوید :

گفت پیغمبر«ص» که جنت از اله — گر همیخواهی ز کس چیزی مخواه
چون نخواهی من کفیلم مر ترا — جنّة الماوی و دیدار خدا

(همان، ص ۵۵۸)

قال رسول الله «من یتکفل لی بواحدةٍ و اتکفّل له بالجنّة قال ثوبان انا قال لا تسال الناس شیئاً قال فکان لا یسال». (مسند احمد ج ۵ ، ص ۲۷۵)

۵۴ – در خبر است :

«استفت قلبک وان افتاک المفتون» (حلیة الاولیاء ج ۹ ، ص ۴۴)

پس پیمبر«ص» گفت استفتوا القلوب — گرچه مفتیتان برون گوید خطوب
گفته است استفت قلبک آن رسول«ص» — گرچه مفتی برون گوید فضول ۱۷

۵۵ - حدیث معراج است « فلمّا بلغ سدرة المنتهیٰ فانتهیٰ الی الحجب فقال جبرئیل تقدّم یا رسول الله لیس لی اجوز هذا المکان و لو دنوت أنملة لاحترقت ».

از الم نشرح دو چشمش سرمه یافت دیـد آنچه جبرئیلش برنتافت

(دفتر ششم، ص ۶۱۹)

۵۶ - حدیث پیمبر «ص» است: «لم یشکر الناس لم یشکر الله» و مولوی می‌گوید:

ترک شکرش ترک شکر حق بود حق او لا شک بحق ملحق بود

(همان، ص ۶۲۸)

۵۷ - آن حضرت «ص» فرمودند: «مثل المؤمن کمثل المزمار لا یحسن صوته الا بخلاءِ بطنه».

نی پیمبر«ص»گفت مؤمن مزهر است در زمـان خـالیی نـاله گـراست
چون شود پر مطربش بنهد ز دست پر مشو کآسیب دست او خوش است

(همان، ص ۶۵۲)

۵۸ - حدیث معروف است که از طرق متعددی روایت شده:
« من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ».

زاین سبب پیغمبر«ص»بااجتهاد نـام خـود و آن عـلی«ع» مـولی نهاد
گفت هرکس را منم مـولی ودوست ابن عمّ مـن عـلی مـولای اوست ۱۸

نتیجه:

ابیات فوق عارف حقیقی جلال الدین محمد رومی ازین حیث ارج و عظمت بیشتری دارد که مفاهیم آن از زبان مطهر حضرت ختمی مرتبت «ص» جاری شده که در آن پندهای نافع، موعظه های ارفع و حکمت های عالی برای هدایت بشریت پنهان است، و آن سید المرسلین«ص» بنا بامر الٰهی این سخنان را گفته‌اند. چنانکه در قرآن است « ادع الی سبیل ربک بالحکمه و موعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن».۱۹

ترجمه :(ای رسول « ص ») خلق را بحکمت و برهان وموعظهٔ نیکوبراه خدا

دعوت کن وبا بهترین طریق مناظره کن ، و چنانکه هر مسلمان عقیدهٔ راسخ دارد که آن پیمبر «ص» صاحب لولاک ما بدون وحی نطق نمی‌کند و قرآن گواهی میدهد «و النجم اذا هویٰ ما ضلّ صاحبکم وما غویٰ و ماینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحیٰ». ۲۰

ترجمه :«قسم بستاره (ثریای نبوت) چون فرود آید که صاحب شما (محمد مصطفی «ص») هیچگاه در ضلالت و گمراهی نبوده است و هرگز بهوای نفس سخن نمی گوید سخن او هیچ غیز وحی خدا نیست ».

درود فراوان بر مولانا که این نور را باشور وشوق فراوان بصورت دلپذیر در آورده رحمت الٰهی بروان شاد استاد گرامی بدیع الزمان فروزانفر (استاد، به این حقیر در دورهٔ دکتری دانشگاه تهران غزلیات حافظ درس می دادند) که بسیار زحمت کشیده، ۷۴۵ حدیث نبوی«ص» را که مفاهیمش مولوی در مثنوی بنظم کشیده ، در ۱۳۷۴ هجری قمری مطابق ۱۳۳۴ هجری شمسی در کتابی بنام احادیث مثنوی تدوین فرمود و چندین بار به زیور طباعت آراسته گردید.

استاد محترم نه فقط اینکه این کتاب را تدوین فرموده بلکه فهرست آیات کلام الله مجید و سراسر احادیث را در آخر کتاب ضبط فرموده ، فهرست اشعار عربی مربوطه و اسماء الرجال و نساء و فهرست اماکن و اسامی کتب را اضافه نمود. اینک که اینجانب این مقاله را به اتمام می رسانم لازم بتذکر می دانم که متون عربی را از همان کتاب احادیث مثنوی نقل کرده ام که مؤسسهٔ انتشارات امیر کبیر آنرا در سال ۱۳۷۰ ه‍ ش در تهران منتشر نموده است . اینجانب فقط ۵۸ حدیث خاتم النبیین «ص» را انتخاب کرده ام تا اینکه خوانندگان گرامی از موضوعات عالی وارفع که پرتو اوامر الهی است عقل ودانش را جلاء دهند. معلوم است که عقل انسانی که محکوم خواهشات دنیوی است، بپای عقل نبی صلی الله علیه وآله وسلم نمی رسد. این عقل بشر، تنها نمی تواند به صراط مستقیم رهنمود کند، عقل بشری که فقط نقطهٔ آغاز است اما عقل پیمبر صلی الله علیه وآله وسلم عقل کل است و هر امر وی زیر سایهٔ وحی الهی انجام پذیر می شود، پس انسان را از ظلمت که جهل است بیرون آورده سوی نور سوق می دهد. و ما علینا الاّ البلاغ .

منابع و مآخذ

۱ - قرآن ، سورۀ جمعه آیت ۲ ، ترجمۀ آقای حاج شیخ مهدی الٰهی قمشه ای ، کتابفروشی و چاپخانۀ عبدالرحیم علمی، تهران ، ص ۴۳۲
۲ - ایضاً
۳ - شاخ مرجان ، علامه رشید ترابی ، کراچی، ص ۵
۴ - قرآن ، سوره انفال ۸:۲۰ ترجمۀ مهدی قمشه ای ، ص ۱۳۷
۵ - اقوال ائمه ص ۶۴
۶ - احادیث مثنوی گرد آوردۀ استاد بدیع الزمان فروزانفر انتشارات امیرکبیر ۱۳۷۰ چاپ پنجم ، ص ۲
۷ - همان کتاب ، ص ۱۰
۸ - همان ، ص ۱۲ ،
۹ - همان ، ص ۱۱
۱۰ - همان ، ص ۱۲
۱۱ - همان ، ص ۲۱
۱۲ - همان ، ص ۲۲
۱۳ - حاشیۀ احیاء العلوم ج ۲ ، ص ۲۵۰ ، نقل از همان
۱۴ - بخاری شریف ج ۱ ، ص ۹۱، همان ص ۳۳
۱۵ - بخاری شریف ج ۴ ، ص ۶ ، مسلم ج ۷ ، ص ۱۷۱ ، مسند ج ۱ ، ص ۳۷۷ و همان کتاب
۱۶ - نثر الدرر ابوسعد ابی نقل از همان ، ص ۱۶۹
۱۷ - احادیث مثنوی ص ۱۸۸
۱۸ - مسند احمدج ۴ ، ص ۲۸۱ ، ۳۷۰ ، جامع صغیر ج ۲ ، ص ۱۸۰ ، کنوز الحقایق ، ص ۱۳۳ ، احادیث مثنوی ض ۲۲۴
۱۹ - قرآن : ۱۲۴ : ۱۶ سوره نحل ، ترجمۀ شیخ مهدی الٰهی قمشه ای،
۲۰ - ایضاً : ۱ - ۴ : ۵۳ سوره نجم

*****

دکتر سلطان الطاف علی[1]

حق نمایی و حقیقت جویی مطبوع مولانای روم

چکیده:
مولانا چون اولین بار شمس تبریزی را در تاریخ ۲۶ جمادی الآخر ۶۴۲ هـ ق در قونیه دید، ماهیّت و کیفیّت قلبی وی تغییر یافت، این تغییر باطنی نشانگر رو به حقیقت یافتن وی بود. همین لمحات ورود لمعات انوار حقیقی بوده که به نظرش مطبوع آمد. مطمح نظر مولانا ذات ربّانی بوده و از دنیا وعقبیٰ بی نیاز گشته به مقام ارفع متمکن شد. گفتگوهای خلوت و احوال آشفتگی ها بالاخره وی را به راه حقیقت آشنایی داد. مولانا با همهٔ کمال و جلال در طلب مرد کاملتری بود، تا این که شمس تبریزی را دید و مرید وی گردید. سپس به تربیت و ارشاد مردم مشغول شد، در واقع او نایل به عرفان حقیقت گردیده بود و مثنوی بیان همین حقیقت است. مولانا در هریک از حکایات مثنوی اشاره به پی بردن یکی از اسرار حقیقت را می کند. حق شناسی و حق گویی مولانا، شرق و غرب، همه را از فیوضات آگاهی بهره مند کرده است.

*****

مولانا جلال الدین رومی (م : ۶۷۲ هـ / ۱۲۷۳م) همچو عرفا و صوفیان کبار به مطمح نظر خود قرب و وصال ذات ربّانی می داشت. بالاتر بودن از هوس و نعمت های دنیا وعقبیٰ مقصودش بود. گویی پر پروازش از اوج ناسوت وملکوت علو المرتبه و آشنایی وی به سرّ آسمان حقیقت یزدان بوده است. کارش از خام گسسته به پختگی پیوسته بود. وی بالغ نظر و جویندهٔ حق بود. نظر بصیرت مولانا به کنه حقیقی هرشیء رسایی داشته.

شمس الدین تبریزی محمد بن ملک داد را چون اولین بار به ۲۶ جمادی‌الاخر سال ۶۴۲ هـ ق در شهر قونیه دید، از همین ملاقات ماهیّت و کیفیت قلبی مولانا تغییر گرفت ۱. اصل این تغییر باطنی رو به حقیقت یافتن بود. خرقه و دستار را چون برهم زنند، درس و تدریس ترک می نمایند همین لمحات

---

۱ - استاد سابق گروه فارسی دانشگاه بلوچستان - کویته

ورود لمعات انوار حقیقی بوده که بنظرش مطبوع و مقبول آمد. وی از همه تعارفات و قیل و قال بیرون آمد و فریاد می کند :

تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ای فزون از وهمها و زبیش بیش
از تو ای بی نقش با چندین صور هم مشبّه هم موحّد خیره سر ۲

افلاکی صاحب کتاب مناقب العارفین می نویسد که روزی شمس الدین تبریزی به پیش وی آمده پرسید: که بایزید بزرگتر است یا محمد «ص»؟ مولانا گفت وی را با یزید چه نسبت ، محمد «ص» خاتم پیغمبران است. شمس الدین گفت : پس چرا محمد «ص» می گوید :« ما عرفناك حق معرفتك » یعنی خدایا ما ترا بدانگونه که شایستهٔ تواست ترا نشناختیم . بایزید گفت : سبحانی ما اعظم شأنی یعنی من پاک و ستوده ام و چه مقام و شأن والایی دارم. مولانا از هیبت این سؤال بیفتاد و از هوش برفت و چون بخود آمد دست شمس الدین بگرفت و همچنان پیاده به مدرسهٔ خود آورد و او را به حجرهٔ خویش برد و در آنجا چهل روز با وی خلوت کرد. مطابق روایت فریدون سپهسالار مدت شش ماه مولانا و شمس در حجرهٔ صلاح الدین زرکوب چله گرفتند. ازین تاریخ تغییر نمایانی که در حال مولانا پیدا شد این بود که تا آن وقت از سماع احتراز می نمود ولی از آن گاه بدون سماع آرام نمی گرفت و درس و بحث را یکباره کنار گذاشت ۳.

دولتشاه سمرقندی در تذکرهٔ خود می نویسد که شمس تبریزی که به اشارت رکن الدین سجاسی به روم رفته بود روزی در قونیه مولانا را دید بر استری نشسته و گروهی از غلامان را در رکاب او دوان دید که از مدسه به خانه می‌رفت. در عنان مولانا روان شد وپرسید که غرض از مجاهدت و ریاضت و تکرار و دانستن علم چیست؟ مولانا گفت مقصود از آن یافتن روش سنت و آداب شریعت است. شمس الدین گفت اینها همه از روی ظاهر است . مولانا گفت ورای این چیست ؟ شمس گفت مقصود از علم آنست که به معلوم رسی، و از دیوان سنائی این بیت برخواند :

علم کز تو ، ترا بنستاند جهل از آن علم به بود صد بار ۴

بهر طور ملاقات مولانا به شمس تبریزی ، گفتگوهای خلوت و احوال آشفتگی‌ها بالاخره وی را به راه حقیقت آشنائی داد. عشق مولانا به شمس الدین مانند جستجوی موسی است از خضر که با مقام نبوت و رسالت بازهم

مزدان خدا را طلب می کرد. مولانا نیز باهمهٔ کمال و جلال در طلب مرد کاملتری بود تا اینکه شمس تبریزی را بدید و مرید وی شد و سر در قدم او نهاد.

طبق تذکره نویسان شمس تبریزی به زمانی که غائب شد یا شهید گشت ، مولانا به دلِ شکستگی و آشفتگی گرفتار مانده ولی به خود آمد و به روش مشایخ صوفیه به تربیت وار شاد مردم مشغول شد و بنای نوینی در شیوهٔ کار خود نهاد. وی از سال ۶۴۷ تا ۶۷۲ سال مرگش ، به نشر معارف الهی مشغول بود که بشکل مثنوی بدست ماست .گوئی ملاقات با شمس باعث عرفان حقیقت بود و مثنوی بیان همین حقیقت است.

چنانکه آورده شده مطمح نظر مولانا ذات ربانی بوده و از دنیا و عقبیٰ بی‌نیازگشته به تعلیم و تعلّم و ارشاد به مقام ارفع متمکن شد. راجع به همین درجه و مقام صوفی حضرت سلطان باهو (م : ۱۱۰۲ ﻫ) سروده است:

دنیا بسگان دادند نعمت بخران ما امن امانیم تماشا نگران ۵

حدیث رسول مقبول «ص» هم درین مورد وارد است : الدنیا جیفة و طالب‌ها کلاب ۶ دنیا مزدار است و طالبان آن سگ اند. همین طور مقصود و مراد مرد کامل جنت حور و قصور نمیشود و نه قلب شان به آن اطمینان پذیرد. تصرف دنیا خزینه است بزرگ وکامرانی عقبی نعمت است عظیم ولی این همه بنزد کاملی هیچ نیست. و جانب آن نظری هم نپسندد . آن کار دنیا بدینجهت سرانجام دهد که تا زندگی کند و می داند که درین جا هم مقام فقر است . وی کار عقبی را هم درست سازد زیرا که آن هم جای مقام فقراست . نزد مولانا هر دو زندگانی دنیا و عقبیٰ با طلب و عشق و وصول مولیٰ همی باید. همی گوید که درین دنیا باید بمراتب طالب مولی باشیم و دنیا برای ما سدّ راه نمی شود اگر بفهمیم که نام دنیا چه چیز است !

چیست دنیا از خدا غافل بُدَن نی تماش و نقره و فرزند وزن ۷

حقیقت این است که اگر از خداتعالی غافل شویم ، همه نعمت های عقبیٰ هم سدّ راه بشود. باین مقصد اعلیٰ و حقیقت مطلق همه عرفا اتفاق دارند و هم خیال و هم فکر اند.

جان گرگان و سگان هریک جداست متحد جانهای شیران خداست ۸

درین ضمن سعدی شیرازی توضیح می دهد :

عالم و عابد و صوفی، همه طفلان رهند — مرد اگر هست بجز عارف ربّانی نیست ۹

از آغاز کلام مثنوی همین حقیقت بنظر می آید که منتهای مقصود مولانا چه بوده است . وی از جدا شدن انسان از اصل مبداء و مقام فریاد کنان است. بزبان صوفیه سلسلهٔ هجر وفراق از تعینات شروع می شود.:

بشنو از نی چون حکایت می کند — و ز جداییها شکایت می کند

کز نیستان تا مرا ببریده اند — از نفیرم مرد وزن نالیده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق — تا بگویم شرح درد اشتیاق

هرکسی که دور ماند از اصل خویش — باز جوید روزگار وصل خویش ۱۰

به فکر مولانا اولین پلهٔ مهجوری و دور شدن از منبع حقیقی معرفت است. زیراکه بمقام وصل و فنا قرب هم بطور بُعد فهمیده می شود . دومین پله که دورتر می کند عشق است و به همین پله مولانا و سایر صوفیه کوشش کنند، تا بمانند که پایین تر ازآن رفتن به پله های حرص و هوس و نمود و نمایش دنیا باقی میماند که مرا از هدف مقصود خیلی به فاصله دور و دراز همی گذارد که ازآن واپس گشتن ممکن نمی شود. نزدشان در زیست مقام اعتدال عشق است که ازآن معرفت ، وصل ، فنا و بقا یافتن ممکن است سالک و طالب حق از همین پلّه «عشق » خود را از آلایش علم ، تشویق ، خودآرایی ، لوازم دنیا، حرص ، طمع ، جلب زر و ازآن اسفل ترین مقامات هم محافظت توانست کرد. مولانا در صفت عشق گویاست !

شاد باش ای عشق خوش سودای ما — ای طبیب جمله علّتهای ما

ای دوای نخوت و ناموس ما — ای تو افلاطون و جالینوس ما ۱۱

اصلا عشق همین مقام است که در آن سالک یا طالب حق را از آزمایش ، تجربه و پختگی در عمل و کردار حاصل آید. اینجا تقلید کورکورانه و تسلیم محض معنی ندارد :

جسم خاک از عشق بر افلاک شد — کوه در رقص آمد و چالاک شد ۱۲

مولانا وقتیکه درنوشتن مثنوی انهماک داشت ، با فیوضات عشق ، وی به معرفت آشنا گردیده بود، بهمین علّت وی در مثنوی حکایت های بی بها بعدهٔ زیادی آورد. و هر یک از حکایت اشاره به پی بردن یکی از سرّ حقیقت را می‌کند یا آگهی به صداقت آفاقی را دهد . مثلاً مولانا چون می‌خواهد که مرا مایل به

فیوضات عشق کند که دارای معیار آزمایش است و تقلید کور کورانه و از تسلیم بی فیض احتراز کردن درس دهد و درین مطالب در دفتر دوم حال « خانقاه صوفیان خام » بیان نماید تا از آفات تقلید خود را تأمین کرده شود. روزی صوفی بی عمل اتفاقاً به جمع خانقاه صوفیان خام پیوست ، غافل از آنکه آن صوفیان فقیر و تنگدست ، از فشار گرسنگی تصمیم گرفته اند الاغ میهمان تازه وارد را بفروشند و از پول آن طعامی بسازند و دلی از عزا در آورند:

هم در آن دم آن خرک بفروختند ـــ قوت آوردند وشمع افروختند۱۳

در خانقاه ولوله افتاد که امشب بساط سور گسترده است . میهمان نیز نظاره گر بود، و صوفیان بسیار گرامی‌اش می‌داشتند و محترمش می‌شمردند . سفره را انداختند، غذاهای رنگارنگ را که از پول الاغ میهمان فراهم شده بود ، یک به یک چیدند پس از صرف غذا، مطرب شروع به نواختن و خواندن کرد :

خر برفت و خر برفت آغاز کرد ـــ زین حرارت جمله را انباز کرد

زین حراره پای کوبان تا سحر ـــ کف زنان خر رفت و خر رفت ای پسر ۱۴

تا سحر زدند کوبیدند و کف زنان می خواندند:خربرفت و خر برفت و خر برفت. میهمان از همه جا بی‌خبر نیز ، شادمان به تقلید از دیگران همین ترانه را تکرار می‌کرد. بی آنکه بداند مقصود چیست ؟ صبح شد . همه رفتند و خانقاه خالی ماند. صوفی میهمان نیز عزم رفتن نمود. لوازمش جمع کرد و به آخور رفت ، اما الاغش را ندید. با خود گفت شاید خادم او را برده است تا آبش بدهد. وقتی خادم آمد، صوفی پرسید: الاغ کجاست ؟ خادم گفت : از ریشت خجالت بکش. صوفیان بر من حمله کردند و من مغلوب شدم، خر را به زور گرفتند و بردند و فروختند . بارها آمدم که آگاهت کنم ، اما تو خوشحال‌تر از دیگران کف زنان می‌گفتی : خر برفت.

در حقیقت طمع آن صوفی و بوی طعام ، چراغ عقلش را کور کرد و نگذاشت بفهمد که آنان خبر از چه می دهند :

مر مرا تقلیدشان برباد داد ـــ که دو صد لعنت بر آن تقلید باد

خاصه تقلید چنین بیحاصلان ـــ کابرو را ریختند از بهر نان

تا نشند تحقیق از یاران مبر ـــ از صدف مگسل نگشته قطره در ۱۵

در حکایت « سلیمان و هُدهُد»، مولانا به آن حقیقت راهنمایی می کند که

همزبانی به قرابت و خویشاوندی را دلیل است اما خویشاوندی حقیقی از یکرنگی زبان دل است :

پس زبان محرمی خود دیگر است / همدلی از همزبانی بهتر است
غیر نطق و غیر ایماء و سجلّ / صد هزاران ترجمان آید ز دل۱۶

القصه از هریکی حکایت مثنوی به حقایق عالی غمازی می شود، بلکه هر شعر از مولانا کنز معرفت و گنجینهٔ فیوضات است و بدینجهت براستی گفته شده است بقول نور الدین جامی :

هست قرآن در زبان پهلوی

مثنوی معنوی و شعر مولانا بحدّی اعجاز و تصرف روحی دارد که حکیم‌الامت علامه محمد اقبال در فکر و عرفان خود از آن رهنمایی می‌یابد. فقیر وحیدالدین در تألیف خود ۱۷ می نویسد که روزی پدرش فقیر نجم الدین بدیدن علامه رفت. علامه فرمود: باید که فردا به زیارتگاه داتا گنج بخش علی هجویری برویم که به آن درگاه مردی روشن ضمیر معتکف است و از آن بزرگ عالی مقام بپرسیم که چون عهد ایزد تعالی با مسلمانان است که در اقوام عالم سرفراز و سربلند خواهند شد، ملت ما چرا ذلیل و خوار است ؟ فقیر نجم الدین هم می‌خواست پاسخ این استفسار بیابد وصبح دگر بخدمت علامه آمد تا باتفاق به درگاه علی هجویری بروند.ولی علامه را دید در حالت عجیب،متفکّر، مضطرب و زرد رو شده گویی که سانحه ای بزرگ روی داده . فقیر نجم الدین پرسید! این چه حال است ؟ گفت بامدادان که همین جا نشسته بودم ، علی بخش اطلاع کرد که کسی مردی درویش صورت به ملاقات آمده است. گفتم بیاید، چون آن مرد بزرگ روبروی من ایستاد ،گفت : می خواستی ، چیزی از من بپرسی ؟ من به جواب آن پرسش شما آمده ام و شعری از مثنوی خواند :

گفت رومی هربنای کهنه کآبادان کنند / تو ندانی اول آن بنیاد را ویران کنند۱۸

آزمایش گاه عشق مولانا را به هرگوشه حقیقت رهنمون است :

هرچه گویم عشق را شرح و بیان / چون به عشق آیم خجل گردم از آن
گرچه تفسیر زبان روشنگر است / لیک عشق بی زبان روشنتر است
عقل در شرحش چو خر در گل بخفت / شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
آفتاب آمد دلیلی آفتاب / گر دلیلت باید از وی رومتاب ۱۹

حق گویی و حق شناسی مولانای روم شرق و غرب همه را از فیوضات آگهی خود بهره‌ور کرده است. هرکسی که از مثنوی خواند وفهمید از آن بهره یافت. شاعر معروف غرب « والت وتیمین » (Walt Whiteman) در کتاب خود «لیوز آف گراس (Leaves of Grass) تأثیر از فکر مولانا زیادی به بیان همی آورد. وتیمین چون از فلسفه مولانا آگهی یافت که از مردن حیات نو بدست آید:

از جمـادی مـردم و نـامی شـدم | وز نمـا مـردم بـه حیـوان سـر زدم
مـردم از حـیوانـی و آدم شـدم | پس چـه تـرسم کـی ز مـردن کم شـوم
حـملهٔ دیگـر بـمیرم از بشـر | تـا بـر آرم از مـلایك بـال و پـر
در مـلک هـم بـایدم جسـتن ز جـو | کـل شـئی هـالك الا وجـهه
بـار دیگـر از مـلك قربـان شـوم | آنـچه انـدر وهـم نـاید آن شـوم ۲۰

فریاد زد که : هر چیز پیشرفت همی کند و بار آور همی شود ، چیزی نیست که مضمحل شود.

وتیمین در یکی نظم عرفانی خودگویاست ۲۱

" It is the eternal urge in every atom, (Often unconscious, often evil, downfallen) To return to its Divine source & origin however distant, latent the same in subject & in Object, without one exception."

درین جا وتیمین از همین فکر حقیقی. مولانا زیاد تأثیر یافته است چون مولانا فرموده است :

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش | باز جوید روزگار وصل خویش ۲۲

در آخر به چند تا شعر از دیوان شمس تبریز اشاره می شود که در قسمت جلوی صندوق قبر مولانا درج است :

بروز مرگ چو تابوت من روان باشد | گمان مبرکه مرا درد این جهان باشد
برای من مگری و مگو دریغ دریغ | به یوغ دیو درافتی دریغ آن باشد
جنازه ام چو ببینی مگو فراق فراق | مرا وصال ملاقات آن زمان باشد
مرا به گور سپاری مگو وداع وداع | که گور پردهٔ جمعیت جنان باشد
فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر | غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد
ترا غروب نماید ولی شروق بود | لحد چو حبس نماید خلاص جان باشد
کدام دانه فرو رفت و بر برون نامد | ز چاه یوسف جانرا چرا فغان آمد
دهان چو بستی ازین سوی آن طرف بگشا | که های هوی تو در جوّ لامکان باشد۲۳

پانوشته ها

۱ - هنر و مردم (مجله) شماره صد و چهل و پنجم ، تهران ، آبانماه ۱۳۵۳ش
۲ - مثنوی معنوی مولوی ، مرتّبه قاضی سجاد حسین ، دفتر دوم ، لاهور ۱۹۷۴م
۳ - هنر و مردم (مجله) شماره صد و چهل و پنجم
۴ - همان
۵ - اسرار قادری ، حضرت سلطان باهو ، مرتّبه دکتر کــ.ب. نسیم ، لاهور ۱۹۹۶م
۶ - عین العلم و شرح از ملا علی قاری
۷ - مثنوی معنوی مولوی، مرتّبه قاضی سجاد حسین ، دفتر اول، لاهور ۱۹۷۴م
۸ - همان ، دفتر چهارم
۹ - کلیات سعدی ، گردآوردهٔ محمد علی فروغی ، تهران ، چاپ پنجم ، اردیبهشت ۶۴
۱۰ - مثنوی معنوی مولوی ، مرتّبه قاضی سجاد حسین ، دفتر اول ، لاهور ۱۹۷۴م
۱۱ - همان
۱۲ - همان
۱۳ - همان ، دفتر دوم
۱۴ - همان
۱۵ - همان
۱۶ - همان
۱۷ - روزگار فقیر، فقیر وحید الدین ، کراچی ، ۱۹۶۶م
۱۸ - همان
۱۹ - مثنوی معنوی مولوی، مرتّبه قاضی سجاد حسین ، دفتر اول ، لاهور ۱۹۷۴م بشنو از نی : ندای نی ، احمد اقتداری ، تهران ۱۳۶۷ش.
۲۰ - لیوز آف گراس ,Leaves of Grass از والت وتیمین (Walt Whiteman) مثنوی معنوی مولوی، مرتبه قاضی سجاد حسین ، دفتر سوم ، لاهور ۱۹۷۴م
۲۱ - لیوز آف گراس از والت وتیمین
۲۲ - مثنوی معنوی مولوی، مرتبه قاضی سجاد حسین ، دفتر اول ، لاهور ۱۹۷۴م
۲۳ - هنر و مردم (مجله) شماره صد و چهل و پنجم، مثنوی مولوی روم معه شرح بحر العلوم (فارسی) ، نولکشور ، لکهنو، ۱۲۹۳ هـ.

*****

دکتر ظهور الدین احمد [1]

غزل سرایی رومی

چکیده :
غزلیات رومی شامل دیوان شمس می باشد. رومی هیچ جا اسم خود یا تخلّص خود را نیاورده . غالب غزلیات دارای مضامینی است که علاقهٔ مفرطی به مرشد خود را اظهار دارد. بعضی از غزلیات هم حاکی از کیفیت فراقست که مرشدش او را ترک گفته . پس از غیبت شمس مطمح نظر محبت رومی صلاح الدین زرکوب شد. مهم ترین موضوع غزل رومی تصوف و سلوک است. رومی قایل به وحدت انسانی است.

✻✻✻✻✻

کلیات غزلیات رومی شامل دیوان شمس تبریزی می باشد. این دیوان مسمی به اسم شمس تبریزی‌ست. رومی هیچ جا اسم خود یا تخلّص خود را نیاورده . این دیوان علاوه بر غزلیات دارای قصاید، ترجیعات و رباعیات نیز می باشد. تعداد ابیات این دیوان در حدود ۳۸۴۰۰ [2] می رسد. این دیوان از سال ۶۴۲ ه یعنی از ورود شمس تبریزی در قونیه و غیبت وی در ۶۵۳ ه.و تا وفات صلاح الدین زرکوب یعنی تا سال ۶۶۲ ه به تکمیل رسید.

غالب غزلیات دارای مضامینی است که علاقهٔ مفرطی به مرشد خود شمس تبریزی را اظهار دارد. گاهی مرشدش حضور دارد و نزدیک شاعر موجود است . او محبوب وی است. ساقی وی است. پیر و مرشد وی است. او باوی والهانه محبت می ورزد. دل و جان را قربانش می کند و برای یک لمحه نمی خواهد از وی جدا شود. در بعضی از غزلیات او را صنم و بت گفته است تا

---

۱ - استاد و رئیس اسبق گروه فارسی دانشکده دولتی لاهور و محقق فعلی دانشگاه پنجاب ، لاهور.

۲ - دیوان «حضرت شمس تبریز» چاپ منشی نولکشور، چاپ ۱۸۸۷م در حدود ۹۰۰۰ بیت دارد. و کلیات شمس تبریز چاپ ۱۳۴۲ ه ش (تهران) ایران در حدود ۳۸۴۰۰ بیت دارد.

حدی که او را « خدای من » گفته است. کسی که شیفتگی او را با شمس تبریزی آگاه نیست، ممکن است این چنین غزلها را داستان عشقی و خیالی تصور کند.

بعضی از غزلیات حاکی از کیفیت فراقیست که مرشدش او را ترک گفته و بیرون رفته است. شاعر در جدائی او می سوزد. بی قرار و بی تاب است. اشعار زیر که در فراقش گفته است ، نشان می دهد که مرشدش به نظر او چه مقام و مرتبه داشت.

از فراق شمس دین افتاده ام در تنگنا
او مسیح روزگار و درد چشم بی دوا

گرچه درد عشق را، او راحت جان منست
خون جانم گر بریزد او بود صد خون بها

عشق شمس الدینست یا نور کف موسیست آن
این خیال شمس دین یا خود دو صد عیسیست آن

عشق شمس حق و دین کان گوهر کانیست آن
در دو عالم جان ودل را دولت معنیست آن

پس از وفات شمس تبریزی مطمح نظر محبت رومی ، صلاح الدین زرکوب شد. در بسیاری از غزلیات او را خطاب کرده . او را مورد تحسین و تقدیر قرار داده . در یاد او بی قرار بوده است . اشعار زیر نمایانگر احترام و عقیدت وی است .

صلاح الدین یعقوبیْ جوهر بخش زرکوبان
که او خورشید اسرار است و علام الغیوب آمد

حکمت از شه صلاح الدین رسد　　آبک چون خورشید یکتا می رود

یکی گنجی پدید آمد در آن دکان زرکوبی
زهی صورت ، زهی معنی، زهی خوبی زهی خوبی

در بعضی از غزلیات، مخاطب شاعر محبوبیست که دارای گوشت و پوست است. وی با او عشق می ورزد. می خواهد با او نزدیکتر شود. او را در بر گیرد. در قرب و وصال او تلذذ بدست آرد. در بعضی از اشعار با بی باکی ، آن عواطف را نشان داده مثل شخصی که با محبوب نزدیک می شود و در همین

اتصال هرچه می خواهد می کند. غزلهای زیر حاکی ازین احوال می باشد.

آن دلبر من آمد برمن — زنده شد ازوبام و در من
گفتا بروم کاریست مهم — در شهر مرا جان و سرمن
گفتم بخدا گر توبروی — امشب نزید این پیکر من
آخر تو شبی رحمی نکنی — بر رنگ و رخ همچو زرمن

*

باغست و بهار و سرو عالی — ما می نرویم ازین حوالی
بگشای نقاب و در فروبند — ماییم و تویی و خانه خالی
ای ساقی شاد کام خوش حال — پیش آر شراب را تو حالی
تاخوش بخوریم وخوش بخسبیم — در سایهٔ لطف لایزالی

موضوع عشق جان غزل است. اگر عشق نیست غزل هم نیست. عشق خواه با محبوب مجازی باشد خواه با محبوب حقیقی یا با پیر و مرشد در سراسر غزل یک عاطفه سرشار در جریان می باشد. مولانا روم جابجا در غزلیات خود از عشق توصیف کرده واز حقیقت آن آگاهی بخشیده است . مثلاً

روح را که عشق حقیقی شعارنیست ..
نابوده به که بودن او غیر عارنیست
در عشق مست باش که عشق است هرچه هست
بی کاروبار عشق بر دوست بارنیست
عشقیست و عاشقیست که باقیست تا ابد
دل نه جز این منه که بجز مستعارنیست

در بعضی از غزلیات ، مولانا احوال و کوایف قلبی و ذهنی خود را بیان کرده است. در راه طریقت پس از عبادات و ریاضات ، گداز روح که دست داده با تب و تابی که دریافت نموده است، آن را علناً بروز داده است، مثلاً

روی خود بر روی زرد من بنه — دست نه برسینه ام کاندرتبم
می دهد بوی جگر از دو لبم — می بر آید دودها از یاربم
مکتب تعلیم عشاق آتش است — من شب و روز اندرون مکتبم

مهمترین موضوع غزل رومی تصوف و سلوک است. مولانا مثل یک صوفی و عالم روحانی اول احوال قلب و ذهن مردم ناتراشیده را بیان می کند. بعد برای اصلاح و ارتقای احوال آن رهنمایی می کند. مثلاً غزل زیر را می توان نشان راه قرار داد :

اگر دلی از غم دنیا جدا توانی کرد　　نشاط و عیش به باغ بقا توانی کرد

اگر به آب ریاضت بر آوری غسلی　　همه کدورت دل را صفا توانی کرد

از منزل هوسهات دوگام پیش نهی　　نزول در حرم کبریا توانی کرد

اگر به جیب تفکر فرو بری سرخویش　　گذشته های قضا را ادا توانی کرد

مولانا روم در بعضی از غزلیات وضعیت فکری و روحانی و معاشی زمان خود را تشخیص کرده و هویت ذهنی و اخلاقی را نشان داده وتمنای مرد شجاع و صالح را نموده است.

این چند شعر از غزل بلند پایهٔ او مظهر این حال است.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر　　کز دام و دد ملولم و انسانم آرزوست

زین هم رهان سست عناصر دلم گرفت　　شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

رومی قایل به وحدت انسانی بود. چون خدا در دل جا گیرد و دویی از بین می رود. و هر جا حکومت خدایی حکم فرماست ، بنی نوع انسان یک خانوادهٔ عالمی بنظر می آید. تعصّبهای مذهبی و میهنی از بین می رود و صوفی نیز خود را یکی از برادران انسانی تصور می کند. مثلاً اشعار زیر از غزلی :

چه تدبیر ای مسلمانان که من خود را نمی دانم

نه ترسا نه یهودم من نه گبرم نه مسلمانم

نه شرقیّم نه غربیّم نه برّیم نه بحریم

نه از کان طبیعتم نه از افلاک گردانم

مولانا روم برای توضیح مطالب و مفاهیم تصوف و سلوک ، مصطلحات می و میکده، ساقی و خم و خرابات را بکار می برد. گاهی خودش مفهوم این مصطلحات را توضیح کرده مثلاً : بادهٔ عشق ، میکدهٔ الفت ، خرابات محبت

وغیره ، لیکن بعضی جا این کلمات را در معانی لغوی بکار برده که از معانی مجازی آن نتوان استفاده کرد. مثلاً این اشعار:

فرمای تو ساقی را آن شادی باقی را   تا باد نه پیماید تا باده بپیماید
رطلی ز می باقی از غایت لاوراقی   هر نقش که اندیشی در دل به تو بنماید

یکی از مختصات غزلهای رومی این است که بحوری که بکار برده با اصول موسیقی هم آهنگ می باشد. او خود دوستدار موسیقی بود. او مطرب را صدا می کند تا نغمه ای بسراید و چنگ و رباب را هم صدا کند. صدای زیر وبم او را به وجد می‌آورد. گاه گاهی که نزدیک دکان صلاح الدین زرکوب می‌گذشت، از صدای ضربهای زرکوبی به وجد می‌آمد رقص می کرد و شعر می‌سرود. موسیقی رکن اساسی غزل می باشد. تکرار حروف و کلمات و خوش نوایی ردیف برای قوالان در برآوردن غنا کمک می کند. مولانا شیفتهٔ صدای نی بود. از نوایش تب و تاب عشق ایجاد می شود. در غزلی شیفتگی خود را نسبت به نی ابرازکرده است.

ای نای خوش نوای که دلدار و دلخوشی   دم می دهی تو گرم و دم سرد می کشی
آتش فتاد درنی وعالم گرفته درد   زیرا ندای عشق زنی هست آتشی

مولانا بربنای همین عقیده دل دادهٔ سماع بود. بر یک نوای دل فروزنی بوجد می آمد. پیروان مولانا که به فرقهٔ مولویه ، شهرت دارند، رقص و سرود را از مراسم طریقت می دانند. مولانا در اشعار زیر مختصّات سماع را بیان کرده .

سماع آرام جان زندگانیست   کسی داند که او را جان جانست
چنین کس را سماع و دف چه باید   سماع از بهر وصل دلستانست
کسانی که روشان سوی قبله است   سماع این جهان و آن جهانست

رومی طبعاً شاعر نبود. پیش از ملاقات با شمس تبریزی شعری نگفته . اگر گفته است وجود آن معلوم نیست. او نسبت به شعرگویی خود می گوید :

من از بیم آنکه یاران ملول نشوند شعر می گویم وگرنه من کجا و شعر کجا، والله که من از شعر بیزارم و پیش من ازین بدتر چیزی نیست (فیه مافیه)

هر چه باشد بر من تا که ازو لاف زنم   هست مرا فن دگر غیر فنون شعراء

می گویند در حال شور و مستی کلام موزون از درونش می جوشید . هم نشینان او آن را ضبط می کردند. در دلش عشق مرشد موجزن بود. وی در اشعار خود نام مرشد را به تکرار می آرد، و به این نمط تأثیرش را می افزود. از تکرار کلمات درد و کرب گوینده مشهود می گردد، مثلاً این بیت :

ای شمس دین ای شمس دین ، در من نگر درمن نگر

روزی شود کز جان و دل، یکتا شوم یکتا شوم

در ادبیات فارسی هیچ شاعر صوفی نیست که به این شیفتگی و وارستگی غزلی گفته باشد و آمیزش عشق و فلسفه داشته باشد.

ولی مولانا پر از شور و هیجان است . احساسات و جذبات مثل طوفان بیرون می آید. وی خود گفته:

همه جوشم همه موجم سر دریای تو دارم

خون چو می جوشد منش از شعر رنگی می دهم

معمولاً غزل دارای اشعاریست و هر شعر فکر و خیال گوناگون دارد . و لیکن غزلهای رومی اغلب در یک حال و کیفیت گفته شده است ویک حال و خیال دربر دارد.

رومی نه تنها شاعر ایران است بلکه شاعر جهانی بشمار می آید. هیچ شاعر عالم این چنین جذب و حال و شور وهیجان ، مواعظ و معارف ،تحرک و تتبت ندارد.

*****

سید مرتضی موسوی [1]

اهمّیت مثنوی مولانا در شبه قاره

چکیده :
شهرهٔ مثنوی مولانا در حین حیات وی در ربع سوم قرن هفتم هجری قمری در شبه‌قاره پیچیده بود. در شبه قاره آثار مولانا بویژه مثنوی معنوی دارای دو جنبه می‌باشد، یکی جنبهٔ آموزشی و دوم جنبهٔ فکری. قبل از آغاز صنعت چاپ ، صدها نسخهٔ خطی در کتابخانه های عمومی و خصوصی و آموزشگاه های علمی مورد استفاده بود، وطی دو قرن اخیر هم ده ها چاپخانهٔ معتبر در سراسر شبه قاره بکرّات، به چاپ و نشر متن مثنوی ، تراجم و شرح های مثنوی دست زده اند. مطبع منشی نولکشور در این امر پیشتاز بوده است . تراجم متعدد مثنوی علاوه بر زبان اردو، در زبانهای بنگالی، سندهی ، پنجابی و سایر زبانهای منطقه ای شبه قاره چاپ و منتشر گردیده که نشانگر محبوبیت مثنوی می باشد.

*****

مثنوی معنوی ، مهم ترین و بانفوذ ترین اثر مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی است که طی هفت قرن ونیم اخیر در سراسر جهان فارسی بویژه در شبه قاره پاکستان وهند ، حایز اهمیت و مورد توجه محافل علمی ،ادبی و عرفانی بوده است ۱

اگرچه هزاران مثنوی بزبان فارسی سروده شده ، اما طی قرنها کلمهٔ «مثنوی» علی‌الاطلاق به مثنوی مولانا اختصاص پیدا کرده است ۲. مولانا عبدالرحمن جامی در علو مقام مثنوی مولانا، بدین گونه ابراز عقیده کرده است :

مثنوی معنوی مولوی
هست قرآن در زبان پهلوی ۳

شهرهٔ مثنوی مولانا ، در حین حیات وی ، در رُبع سوم قرن هفتم هجری قمری در شبه قاره پیچیده بود. شبلی نعمانی به نقل از نفحات الانس جامی ،

---

۱ - مدیر فصلنامهٔ دانش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

نوشته است که بو علی قلندر پانی پتی « هم مجلس » مولوی بوده است. تأثیر و نفوذ مثنوی معنوی در مثنویهای سرودهٔ بوعلی قلندر پانی پتی این واقعیت را باثبات می رساند. این امر جالب توجه میباشد که علامه اقبال که خود را مرید مولانا قلمداد می کند ، شالودهٔ «اسرار خودی » را به پیروی از مثنوی بوعلی ریخته بود ۴ و بدین گونه همفکری و گرایشهای زبانی مشترک مولانا و بوعلی مشوق شعری علامه اقبال گردید. همچنین ورود عراقی همدانی و اقامت او بمدت یک ربع قرن د رملتان که ارتباط نزدیک با مولانا داشته است ، در نقل و انتقال نفوذ فکری مولوی و محبوبیت مثنوی معنوی در این سامان مؤثر بوده است. مضافاً بر این خانقاه بهاء الدین زکریا در مولتان تجلّی گاه این تأثیر و نفوذ بوده است. مثنوی معنوی از قرن نهم هجری جزو مواد درسی در شبه قاره گردیده بود و همزمان نیاز به نوشتن شرحهایی در دوایر آموزشی احساس گردید و نه فقط در شبه قاره بلکه در ماوراءالنهر، فلات ایران وغرب آسیا شرحهای مثنوی بزبانهای عربی ، ترکی و فارسی نگاشته شد که حاجی خلیفه در کشف‌الظنون آن را احاطه کرده است.

در شبه قاره ، آثار مولانا بویژه مثنوی معنوی ، دارای دو جنبه می باشد ، یکی جنبهٔ آموزشی ادبی که از نظر درسی برای مردم این سرزمین مورد علاقهٔ عمیقی بوده است. دوم جنبهٔ فکری که از نظر مطالعات رومی توسط افکار ابن‌عربی ، و پس از آن بامدنظر داشتن افکار غزالی آمیخته با توضیحات اعتزالی! در دورهٔ قبل از تیموریان شبه قاره ، صوفیان سلسلهٔ سهروردی شریعت را اساس طریقت قرار می دادند ، اما باگذشت زمان تصورات وجودی به مسایل وحدت وکثرت رخنه کرد، و آوازهٔ همه اوست بلند شد. یکی از مفسران افکار مولوی در آغاز دورهٔ تیموریان شبه قاره شاه ابوالمعالی لاهوری است که توضیحات مربوط به برخی از اشعار مولانا را دارا شکوه در سکینة الاولیا نقل نموده است.

چنانکه متذکّر گردیده ایم ، آوازهٔ مثنوی معنوی در حیات مولانا در شبه‌قاره نفوذ و رسوخ داشت. قبل از آغاز صنعت چاپ در این سرزمین پهناور صدها نسخ خطی مثنوی در کتابخانه های سلطنتی و عمومی ، مدارس و موسسه های علمی مورد استفاده بوده است، اما مثنوی معنوی از قرن سیزدهم

هجری به این طرف بارها در مطبع منشی نولکشور به چاپ رسیده است. سایر مطابع که به نشر مثنوی مولانا همّت گماشته اند ، تعداد آن به دهها می رسد که شامل مطبع محمدی - دهلی در سالهای ۱۲۶۳ هق ، ۱۲۷۳ هق ، ۱۳۲۱ هق ، ۱۳۳۱ هق، مطبع نامی -کانپور کراراً، مطبع مفید عام - لاهور، مطبع مجیدی - کانپور ، مطبع تیج کمار - لکهنو، رفیق عام پریس و سایر مطابع در شهرهای مختلف شبه قاره ۵

ترجمه های مثنوی معنوی بزبان اردو توسط مولوی شناسان متعدّدی انجام گرفته و بطبع رسیده است که یکی از برجسته ترین آن ، ترجمهٔ قاضی سجاد حسین است که میان ۱۹۷۴ و ۱۹۷۸م در دهلی بچاپ رسیده بود و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نیز دورهٔ کامل آن را تا مارس ۱۹۷۹ منتشر و در اختیار محافل ادبی و عرفانی پاکستان گذارده بود ۶. طی قرون اخیر ترجمهٔ منظوم شش دفتر مثنوی و یا برخی از دفترها نیز انجام گرفته که شامل الهام منظوم توسط سیماب اکبرآبادی چاپ لاهور ، باغ ارم از منشی مستعان علی چاپ بمبئی، پیراهن یوسفی از یوسف علی شاة چشتی چاپ نولکشور ، عقد گوهر ترجمهٔ حکایات منتخب مثنوی از پیرزاده محمد حسین عارف ، که با تقریظ علامه اقبال د رسال ۱۳۲۰ هق چاپ گردید.

مضافاً براین ترجمه های منثور متعددی از مثنوی انجام گرفته شامل بوستان معرفت از عبدالمجید خان ، کتاب مرقوم از عبدالرحمن راسخ ، کشف العلوم از مولوی محمد ابراهیم ، کلید مثنوی از مولانا اشرف علی تهانوی ، مفتاح العلوم از محمد نذیر عرشی که اغلب تراجم به چاپ رسیده است ۷

طی قرن یازدهم هجری شرحهایی متعدد از مثنوی معنوی بسلک نگارش درآمد که شامل لطائف المعنوی از عبداللطیف بن عبدالله عباسی ، مکاشفات رضوی از محمد رضا ، شرح نور الله احراری و شرح شاه عبدالفتاح و سایر آن می باشد ۸

اما در قرن دوازدهم هجری شرح های حایز اهمیتی که نگاشته شد شامل المغنی از محمد عابد ، اسرار مثنوی و انوار معنوی از عبدالله خویشگی قصوری ، حلّ مثنوی از شاه محمد افضل، شرح مثنوی معنوی از شکرالله خان، شرح مثنوی از خواجه ایوب پارسا، شرح مثنوی از بهلول کول ابن میرزا خان

البرکی ، مخزن الاسرار از ولی محمد اکبرآبادی ، در همین قرن محمد کامل کشمیری در تتبع از مثنوی مولانا، مثنوی بحر العرفان حاوی شصت هزار بیت سرود. شاگر هندوی محمد افضل سرخوش بهوپت رای بیراگی متخلّص به بیغم قصص فقرای هند تألیف کرد. بعقیدهٔ دکتر سید عبدالله ،سرچشمهٔ مثنویهای عرفانی این عصر عرفان مولاناست . اواخر قرن دوازدهم در شبه قاره مقارن باهرج و مرج و تهاجمهایی بوده است بنابر این در زمینهٔ مثنوی کار برجسته ای انجام نگرفت در نیمه اول قرن سیزدهم هجری ملا عبدالعلی محمد بحر العلوم مبسوط ترین شرح مثنوی را نوشت. او فرزند ملا نظام الدین مرتّب درس نظامی بود. هنگام تدوین شرح کم نظیر توجه به شرحهایی داشت که در سابق متداول بود، در نتیجه مطالب دقیق عرفانی را عنوان کرده است ۹

در ربع اول قرن چهاردهم هجری ، سوانح مولانا روم مولّفهٔ شبلی نعمانی، در مولوی شناسی و محبوبیت مثنوی معنوی نقش مؤثری ایفاء کرد. تدوین سوانح مولانا توجهات محافل علمی وعرفانی شبه قاره را بخود معطوف داشت. قاضی تلمّذ حسین انتخاب مثنوی را بنام مرآة المثنوی در ۱۳۵۲ هـ ق چاپ و منتشر کرد. حاجی امداد الله مهاجر مکّی دست به انتشار مثنوی با حواشی زد، دو دفتر را رأساً تحشیه و به چاپ رسانید و پس از درگذشت او در ۱۳۱۷ هـ ق بقیهٔ دفاتر رامرید وی بنام مولانا احمد حسن منتشر ساخت. توجه ژرف وگسترده به افکار مولانا در شعر اقبال نیز عامل مؤثری در محبوبیت مثنوی مولانا طی قرن اخیر می باشد.

نفوذ افکار مولانا و مثنوی معنوی را به زبان بنگالی با شرحها و تراجم متعددی که میان ۱۹۶۷ و ۱۹۸۶م اغلب در داکا بچاپ رسیده، می توان مقیاس نمود. با آماری که در دست است در ظرف نوزده سال نه کتاب در زمینهٔ ترجمه و شرح مثنوی و سه کتاب دربارهٔ حیات مولانا به بنگالی منتشر گردیده است. ترجمهٔ منظوم مثنوی به پنجابی توسط چند نفر سخنور انجام گرفته که از آن ترجمهٔ منظوم مولوی شاه محمد دین قادری سیالکوتی چاپ گردیده است. قبلاً ترجمهٔ منظوم به پنجابی بطبع رسیده بودکه اسم مترجم آن مشخص نشده بود.

در ترجمهٔ مثنوی به سندهی غلام محمد شاهوائی پیشقدم بوده اما مولانا دین محمد فیروزشاهی ترجمهٔ کامل مثنوی را به نام اشرف العلوم انجام داد که

بطبع هم رسیده است. ترجمهٔ کامل مثنوی ، تا آن جا که اطلاعاتی در دست است، تا به حال به زبان پشتو چاپ و منتشر نگردیده، اما نسخهٔ خطی ترجمهٔ دو دفتر اول بنام اسرار العلوم در کتابخانهٔ اکادمی پشتو پیشاور موجود است که مترجمهٔ مولانا عبدالجبار بنگش است. البته ترجمهٔ منثور منتخباتی از مثنوی توسط عبدالاکبر خان اکبر به پشتو به چاپ رسیده است.

محبوبیت مثنوی و افکار مولانا در شبه قاره بحدی بود که اغلب سخنوران برجسته در شعر خود به تتبع وی پرداختند. در آثار منظوم طالب آملی، کلیم کاشانی، بیدل عظیم آبادی و غنی کاشمیری و امثال آن نفوذ لغوی و فکری مولانا مشهود است.

طی قرون دوازدهم و سیزدهم هجری در آثار ملا عبدالحکیم سیالکوتی ، سعد الله چنیوتی ، شاه عبداللطیف بهتایی ، نظام الدین سهالوی ، اسلم رازی ، ملا عبدالعلی محمد بحر العلوم همسانیهای فکری با مولانا بطور گسترده‌ای مشهود است. همچنین امداد الله مهاجر مکّی ، مولانا اشرف علی تهانوی ، و مولانا شبلی نعمانی در مؤلفات خود، افکار مولانا را در قالبهای گوناگونی عرضه داشتند ۱۰. قرن چهاردهم هجری شاهد نفوذ عمیق افکار مولوی در فکر و فلسفهٔ علامه اقبال بوده چنانکه مکرّر اذعان داشته است :

پیر رومی خاک را اکسیر کرد
از غبارم جلوه ها تعمیر کرد

***

پیر رومی را رفیق راه ساز
تا خدا بخشد ترا سوز و گداز

به دلیل پهنا و ژرفای تأثیر و نفوذ مولاناست که پنجاه سال پیش دکتر عبدالحمید عرفانی وابستهٔ مطبوعاتی و فرهنگی وقت پاکستان در تهران ، چون شرح احوال و آثار علامه اقبال را می خواست منتشر سازد، اسم کتاب را « رومی عصر» گذاشت. یک ربع قرن پیش نیز دکتر محمد اکرم اکرام رسالهٔ خود را که در همین موضوع چاپ کرد، آن را «اقبال در راه مولوی » نامگذاری کرد.

از مولوی شناسان سرشناس دیگر قرن چهاردهم هجری در شبه قاره شامل محمد یوسف علی چشتی ، سیماب اکبرآبادی، نذیر عرشی، رئیس

گوپاموی ، میرولی‌الله ، دکتر خلیفه عبدالحکیم و دکتر افضل اقبال میباشند. با شواهد گسترهٔ مولوی شناسی ، مثنوی خوانی و رومی دوستی طی هفت قرن و نیم اخیر امیدواریم دیگر روح مولانا از ماگله مند نباشد که فرموده است :

هر کسی از ظن خود شد یار من

وز درون من نجست اسرار من

منابع ومراجع :

۱ - برصغیر پاک و هند مین مثنوی معنوی سـے اعتناء، دکتر اختر راهی، مجله فکر و نظر ، (اردو) ادارهٔ تحقیقات اسلامی اسلام آباد ، ژوئیه ۱۹۷۸م، صص ۳۷-۴۷

۲ - تمثیل در شعر مولانا ، دکتر محمد علوی مقدم ، فصلنامهٔ دانش ، اسلام آباد ، شماره ۱۶ (زمستان ۱۳۶۷ ه‍ ش) ص ۴۹.

۳ - هنر و اندیشهٔ مولوی از نگاهی دیگر ، دکتر غلام ناصر مروت ، فصلنامه دانش ، اسلام آباد شماره ۴۴ (بهار ۱۳۷۵ ه‍ ش) ص ۹۰

۴ - ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، مؤلفهٔ دکتر اختر راهی ، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ، ۱۹۸۶م، ص ۳۱۰.

۵ - همان ، صص ۳۱۱ - ۳۱۵.

۶ - مثنوی معنوی (دفتر ششم) مولانا جلال الدین بلخی معروف به رومی با ترجمه ومقدمه و حواشی اردو ، قاضی سجاد حسین ، اسلام آباد مقدمه ص ۳.

۷ - ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی ، صص ۳۱۱ - ۳۱۵.

۸ - فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، گردآوردهٔ سید عارف نوشاهی ، ۱۹۸۶م ، صص ۶۸۱ - ۷۰۵.

۹ - برصغیر پاک وهند مین مثنوی معنوی سـے اعتناء ، دکتر اختر راهی ، مجلهٔ فکر و نظر (اردو)، اسلام آباد، ژوئیه ۱۹۷۸م، صص ۳۷-۴۷.

۱۰ - همان ماخذ.

*****

سید مسعود احمد شاه[1]

نگاهی گذرا به حکمت
در شعر فارسی بویژه در مثنوی

چکیده:

حکمت و دانش خزینهٔ خاص مؤمن است . حضرت محمد «ص» نبی آخر زمان فرمود « کلمة الحکمة ضالة المؤمن اذ وجدها اخذها » با این فرمان ، حضرت محمد«ص»امت خود راتعلیم داد که حکمت از هر کجا که باشد بگیرید، و در زندگانی آن را راهنما سازید، و بازتاب آن در شعر فارسی منعکس است.

*****

خداوند تعالی در قرآن فرموده است که حضرت پیغمبر اکرم «ص» چهار خصوصیات باین مفهوم داشته و دارد . او تلاوت آیات مینماید و تزکیهٔ نفوس انسانی می کند، نوع انسانی را تعلیم الکتاب داده است ، و حکمت را تکمیل کرده است.خداوند تعالی در قرآن همچنین فرموده است :« من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیرا». علامه اقبال مفهوم این آیت را در شعر بیان کرده است :

گفت حکمت را خدا خیر کثیر   هر کجا این خیر را بینی بگیر

در ضمن مطالعه در شعر حافظ ، صائب تبریزی ، سعدی شیرازی ، و مولانا رومی و سایرین سراغ این حکمت را می یابیم.این شعرای فارسی زندگی را بنظر عمیق مطالعه کرده اند. در قصه های طوطی و دراج وسار،گوهرهای حکمت برای خوانندگان جمع آوری کرده اند ، که این قصه ها در مسائل زندگانی راهنمایی می‌کنند، وزندگی را سهل می کنند. ..

من یکی از اقوال سعدی را اساس دپلوماسی جدید می شناسم . در یکی از حکایات شیخ سعدی بیان کرده که پادشاهی بکشتن اسیری حکم داد. آن اسیر در حالت یأس و ناامیدی پادشاه را دشنام دادن گرفت. پادشاه پرسید، چه می گوید ؟ یکی از وزیران نیک منش گفت . ای خداوند این بی چاره زاری می‌کند و درخواست عفو و درگذر کرده است ، ملک را رحمت آمد، و از سر خون او گذشت . وزیر دیگر که مخالف وزیر مصلحت بین بود گفت . آن اسیر ملک را دشنام می داد و ناسزا می‌گفت ، وتو ملک را دروغ گفته ای . ملک از این سخن وزیر به خشم آمد ، و گفت . آن دروغ وی پسندیده تر آمده مرا تا از این راست که توگفتی که « دروغ مصلحت آمیز به از راستی فتنه انگیز» این جمله سعدی اساس دپلوماسی جدید می تواند باشد.

فرهنگ وادبیات فارسی پُر از حکمت و دانش عملی است . زبان فارسی پیرایهٔ اظهار شیرین و دلکش دارد . صائب تبریزی که در تشبیه و استعاره دارای مقام منفرد است، می گوید :

---

۱ - گرد آورندهٔ منتخباتی از «حکایات رومی » به نثر اردو چاپ اسلام آباد

فروتنی ست دلیـل رسیدگـان کمـال　　که چون سواربمنزل رسید پیاده شود

صائب در شعر دیگر می گوید :

دوست‌دشمن می‌شود صائب‌بوقت‌بی‌کسی　　خـون زخـم آهـوان ره مـی بـرد صیاد

زبان فارسی در زبانهای مختلف مشرق زمین، مثل زبان فرانسه در زبانهای
اروپایی است ، که زبان فرانسه رازبان دپلوماسی می گویند. در مشرق زبا
فارسی زبان دپلوماسی است که در زبان فارسی، آداب ، شیرینی ، طرز بیان
چندان دلکش است که شنونده و خواننده را بطرف خود منعطف و متوج
می‌کند. در زبان فارسی آهنگ موسیقی است و تبیین بحر معانی و مطالب وسی
در کلمات معدودی سهل است.

نگارنده که منتخبی از حکایات رومی را از مثنوی مولانا جمع آوری کرد
و حکمت و دانش مولانا روم در زبان سلیس اردو برای خوانندگان پاکستان و
اردو دانان بعنوان «حکایات رومی » نوشته ام از آن، یکی از حکایات چنین است
که مولانا در مثنوی بیان کرده است :

یکی از صیادان مرغکی را گرفت - مرغ او را گفت که تو بسی گاو و گاومیش
خورده ای من مرغ حقیر ترا چه سیری می توانم فراهم کنم. تو اگر مرا آزاد کنی
من ترا سه پند می دهم که ازین سه پند تو نیک بخت می گردی. اولین پند
می‌دهم بر پشت دست تو و دوم پند می دهم بر سر دیوار . سومین پند می دهم
موقعی که بر درخت بنشینم . آن صیاد قبول کرد. در زبان شعری مولانا روم، هر
سه پند و واقعه را بشنوید :

آنـچه بـر دستـست اینـست آن سخن　　کـه معـانی را ز کس بـاور مکـن
گـفت دیگـر بـرگذشته غـم مـخور　　چون ز تـو بگـذشت ز آن حسـرت مبر
بـعد از آن گـفتش کـه در جسـم کـتیم　　ده درم سـنگ است یک دُرّ یـتیم
دولت تـو بـخت فـرزندان تـو　　بـود آن گـوهر بـحقّ جـان تـو
گشت غـم نـاک و هـمین گـفت آه آه　　ایـن چـرا کـردم کـه شـد کـارم تباه
مـن چـرا آزاد کـردم مـر تـرا　　زیـن حِـیل از راه بـردی مـر مـرا
مـرغ گـفتش نـی نـصیحت کـردمت　　کـه مبـادا بـسرگذشته دی غـمت
و آن دوم پـندت بگـفتم کـز ضـلال　　هـیچ تـو بـاور مکـن قـول مُحـال
مـن نـیم خـود سه درم سـنگ ای اسـد　　ده درم سـنگ انـدرونم چـون بـود
خـواجـه بـاز آمـد بـخود گفتا کـه هـین　　بـاز گـو پـند سـوم ای نـازنین
گـفت آری خـوش عـمل کـردی بـدان　　تـا بگـویم پـند خـالص را یکـان
پـند گـفتن بـا جـهول خـواب نـاک　　تـخم افکـندن بـود در شـوره خـاک
چـاک حـمق و جـهل نـپذیرد رفـو　　تـخم حکـمت کـم و بیش ای پند گـو
زآنکـه جـاهل جـهل را بـنده بـود　　چـونکه تـو پـندش دهـی او نشـنود

اندیشه
و
اندیشه مندان (۲)

دکتر سعید بزرگ بیگدلی[1]

گفتگوی تمدنها در پرتو آیاتی از قرآن کریم(۱)

چکیده:
معادلهای گفتگو مکالمه، مباحثه و مناظره می باشد و منظور از تمدّن شامل همهٔ مفاهیمی است که تمدّن و فرهنگ دارند، بنابراین گفتگوی تمدّنها به مجموعهٔ گفتگوهایی که در حوزهٔ فرهنگ و دین و تمدّن انجام می شود ، اطلاق می گردد. قرآن کریم آخرین و کاملترین کتاب آسمانی که خداوند ارزانی داشته تا بشر با تمسّک بدان می توان از گمراهیها خود را به ساحل نجات برساند. قرآن مجید الگویی است جاودانی برای بشر که چگونه زمینهٔ گفتگو و بحث و راه رسیدن به حق را فراگیرد.

*****

گفتگو وگفت و شنید در فارسی و معاذلهای آن در عربی و انگلیسی چون مکالمه ، مباحثه ، مناظره(۲)، Dialogue ، Discuss ، Talk (۳) و نظایر آن به معنی سخن گفتن و حرف زدن دو یا چند نفر را بایکدیگر گویند، که موضع آن از پرسش و پاسخهای روزمره ومعمول تا بحثهای ادبی ، علمی ، و فرهنگی جامع و عمیق را در برمی‌گیرد. گفتگو در معنای اصطلاحی آن، بویژه در موضوع گفتگوی تمدنها مشارکت دو یا چند نفر یا چندین دسته از صاحبنظران ، دانشمندان و متخصصان یک یا مجموعه ای از کشورها با ویژگیهای تمدنی خاص راگویند که بر اساس شناخت جامع و عمیقی که از سیر تمدنهای بشری دارند، با یکدیگر به بحث و گفتگو می‌پردازند تا در پرتو آن بتوانند ضمن عرضهٔ دیدگاههای مشترک تمدّنی به تفاهم برسند. از این طریق باشناخت درستی که

---

۱ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس ، مدیر سابق مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و مدیر مسؤول اسبق فصلنامهٔ دانش.

پیروان هر تمدّنی از دیدگاهها و اندیشه های پیروان دیگر تمدنها پیدا می کنند بر اساس مدارا ، دوستی و تفاهم و احترام متقابل و باحفظ ویژگیهای تمدنی خود، در ایجاد جهانی مبتنی بر صلح ، آزادی و عدالت کوشش نمایند.

در اینجا برغم تعاریف گوناگونی که از تمدن و فرهنگ به عمل آمده است و گاه یکی اعم یا اخصّ از دیگری واقع می شود، منظور از تمدن شامل همهٔ مفاهیمی است که فرهنگ و تمدن دارند. بنابر این گفتگوی تمدنها به مجموعهٔ گفتگوهایی که در حوزهٔ فرهنگ و دین و تمدن و به طور کلّی همه شئون زندگانی بشر انجام می شود، اطلاق می گردد.

قرآن کریم آخرین و کاملترین کتاب آسمانی است که خداوند بر بشر ارزانی داشته است و راهنمایی است برای همهٔ انسانها در همهٔ اعصار ولاجرم بشر با تمسّک بدان می تواند از اقیانوس سرگشتگی‌ها، ظلمها و گمراهیها خود رابه ساحل نجات برساند. خداوند در قرآن کریم می فرماید یا ایها الناس اناخلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر. (۴) ای مردم ما همهٔ شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آنگاه شعبه های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر رابشناسید. بزرگوار ترین شما نزد خدا باتقوا ترین مردمند و خدا کاملاً آگاه است. پس چنانکه خداوند اراده می کرد می توانست همهٔ مردم را سفید ، سیاه ، زرد و یا هر رنگ دیگری بیافریند و یا از نظر محل زندگی همه را در یک محیط وآب و هوا ، و محل زیست آنان راگرم ، سرد یا معتدل قرار دهد، لیکن مشیّت الٰهی بر این قرارگرفته است که نوع بشر که از نظر خلقت یکسان هستند، بر اثر لیاقتهایی که کسب و رشد و پیشرفتی که حاصل می‌کنند مورد ارزیابی قرارگیرند. به همین مناسبت خداوند به واسطهٔ فرستادگان خویش بشر را همواره در طی طریق هدایت قرار داده است، که آزادانه راه خویش را انتخاب کند، که انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً(۵) فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله واولئک هم اولوا الالباب (۶)

و همراه باتعیین شأن خلیفة اللهی برای بشر با وی به گفتگو پرداخته است

که آثار آن در سراسر قرآن کریم وجوددارد و از جمله آنها گفتگوهایی است که میان خداوند با حضرت موسیٰ و حضرت آدم علیهما السلام جریان دارد.(۷)

قرآن کتابی آسمانی است از جانب خداوند ناس وبرای ناس و لا جرم الگویی است جاودانی برای بشرکه چگونه زمینهٔ گفتگو و بحث در راه رسیدن به حق را فرا گیرد. درگفتگویی که پیامبران با مشرکان دارند بوضوح تعالیم الٰهی منعکس می باشد که به چه نحوی با آنان سخن گفته می شود و چگونه با شیوه ای منطقی و مستدل و در جهت هدایت آنان زمینهٔ بحث گشوده می شود. حتی در برخورد با فرعون که سخت طغیان کرده است؛ خداوند یکی از پیامبران بزرگ خویش را به سوی او می‌فرستد تا با او به گفتگو بپردازد؛ و موسیٰ را با معجزات الٰهی تقویت می کند و نیز خواسته های موسی را که از جمله آنها عطای شرح صدر و آسان گرداندن امور و روانی بیان و فهم سخن او از جانب مردم و وزیر و معاون گردانیدن برادرش هارون است مورد اجابت قرار می دهد؛ و آنگاه پس از آموزشهای لازم و حصول تواناییهای ویژه او را به سوی فرعون روانه می کند. پس آن هنگام که امر می‌کند تو و برادرت هارون به سوی فرعون که طغیانگری پیشه کرده است ، بروید، از آنها می خواهد که باکمال آرامش و متانت بافرعون سخن گویید، شاید که متذکر شود یا از خدا بترسند؛ (۸) و یا اینکه هر دو به جانب فرعون رفته بگویید که ما رسولان پروردگار توایم تا از این پس دست از ظلم و بیداد بر بنی اسرائیل برداری که همانا ما با آیات و معجزات از جانب خدای آفریننده تو آمده ایم و سلام حق بر آنکس که طریق هدایت را پیروی کند.(۹) چنانکه ملاحظه می شود خداوندی که خالق کل هستی هست و وجود همه چیز به ارادهٔ اوست با آفریدهٔ خود چنین رفتار می کند. آفریده ای که حقوق بندگی راکه ادا نکرده است درمقابل خالق خود نیز طغیان کرده است ؛ و علاوه بر آن بندگان خدا را به اسارت کشانده است ، مستضعفان را که خداوند وعدهٔ پیشوایی آنان را بر زمین داده است. اینگونه است که برخی از افراد بشر که درمقابل قدرت الهی کوچکترین اختیاری از خود ندارند متکبّرانه به خود اجازه می دهند که بی توجه به حقوق دیگران که همنوعان او می باشند دست به ظلم

و تعدّی و اسارت ایشان بزنند و خود را برتر از دیگران بشمرند، متأسفانه طغیان و سرکشی قدرتمندان و زور مداران در طول تاریخ موجبات تباهیهای ویرانگر را برای اجتماعات بشری فراهم کرده است . این طغیان برغم پیشرفتهای فنی و علمی بشر تاکنون ادامه داشته است ، و در قرن گذشته میلادی پس از دستآوردهایی عظیم که بشر در ابعاد مادی و تا اندازهٔ معنوی با انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه در غرب پیدا می کند، مواجه با دو جنگ گسترده و ویرانگر جهانی می شود که نطفهٔ هر دو در غرب بسته می شود و خانمانسوزی آن غرب و شرق عالم را در برگرفته موجب نابودی میلیونها انسان می گردد، و متأسفانه قدرتمندان مستکبر که به علت عدم تربیت صحیح سردمداران آنها و رعایت نکردن حقوق دیگران و برتر دانستن خود در مقایسه با انسانهای دیگر و قائل بودن به انواع نژاد پرستی از آن فجایع وحشتناک عبرت نگرفته‌اند با طغیانگری خود به جنگهای مصیبت بار دیگری چون جنگ کره ، ویتنام و خاور میانه دست می‌زنند. مصیبت بار تر آنکه اینگونه رفتارها طوری اوضاع را دگرگون می کند که برخی اندیشمندان این اجتماعات را به این نتیجه می رساند که برخورد و جنگ میان تمدنها امری است اجتناب ناپذیر، حال آنکه لازم است نظریه پردازان و معتقدان به چنین ایده ای نگرشی جامعتر به عرصه های روابط انسانی و تاریخ تکامل بشر داشته خود را محدود و مغرور به دوران فروغ مادی غرب ننمایند و چنانچه خود ظرفیت اندیشگی آن را ندارند و ناخواسته ابزار مشروع جلوه دادن اعمال قدرتمندان و سیاستبازان جهانی می‌گردند نیم نگاهی به اندیشمندانی آزاد اندیش از اجتماعات خود داشته باشند که سعی کرده اند که بادیدی جهانی به مسائل بشری نظر افکنند.

ویل دورانت محقق مشهور امریکایی و صاحب کتاب عظیم تاریخ تمدن اظهار می‌کند که تمدن هم اشتراک مساعی است و هم رقابت ، بنابراین چه بهتر که هر ملّتی دارای فرهنگ ، دولت ، اقتصاد، لباس و آوازهای مخصوص خود باشد و همچنین اظهار می‌دارد که : اگر داستان ما از خاور آغاز می شود، نه تنها از آن جهت است که این تمدنها به منزلهٔ خمیر مایه و شالودهٔ فرهنگ یونان و روم

است که سرهنری مین (Sir Henry Maine) به اشتباه آن را سرچشمه ای می داند که عقل و فکر جدید از آن سیراب شده است. اگر نیک بدانیم که چه مقدار از اختراعات لازم برای زندگانی و همین طور سازمان اقتصادی و سیاسی یا علوم و ادبیات و آنچه در فلسفه و دین در دست ما هست از مصر و خاور زمین برخاسته دچار شگفتی خواهیم شد... نوشتن تاریخ تمدن به شیوه های قدیم یعنی به شیوه های سده های هیجده و نوزده به این ترتیب که از یونان و روم شروع می‌شود و تمام آسیا تنها در چند خط خلاصه گردد، نه تنها یک خطای علمی است ، بلکه نقص بزرگی در نمایاندن واقعیات به شمار خواهد رفت ؛ و ممکن است که نتایج شومی به بار بیاورد. (۱۰) محقق و شرق شناس برجستهٔ آلمانی خانم آن ماری شیمل که نامی شناخته شده در جهان در عرصه تحقیقات تاریخی و فرهنگ اسلامی بویژه تصوف و عرفان است در پاسخ به سؤالی در خصوص جهان معاصر غرب اظهار می دارد که بحران بزرگی وجود دارد که بر جهان امروز تحمیل می شود. دلیل این بحران درگیری سختی است که میان جهان مادی و جهان معنوی جریان دارد. جهان غرب که به بالاترین درجهٔ پیشرفت علمی و تکنولوژیک رسیده است، اکنون بیش از گذشته خطرهایی را که تهدیدش می‌کند، لمس می‌نماید. غرب اکنون به دنبال راه رهایی می گردد. جوهر بحران در دیدگاه من این است. چاره ای جز بازگشت به ارزشهای معنوی نیست ، در غیر این صورت پایان کار وحشتناک خواهد بود . درست است که انسان نیاز به پیشرفت تکنولوژی و علم دارد ، ولی این نیاز نباید به بهای قربانی شدن ارزشهای انسانی و معنوی تمام شود.(۱۱) نیاز بشر در توجه به معنویات و پیشگیری از قربانی شدن آن در مسلخ مادیت موجد ارائهٔ نظریهٔ گفتگوی تمدنهاست .

در انتهای هزاره دوم میلادی صلای گفتگوی تمدنها از شرق عالم که همواره منشأ پیدایش حرکتهای روحانی و خداجویانه و بشر دوستانه و مصلحانه بوده است، افقی روشن و گسترده را در پیش روی بشر دچار یأس و سرگشتگی و آسیب دیده از مناسبات ناهنجار جهانی می گشاید تا در پرتو آن به

صلح ،آرامش، دوستی و عدالت اندیشیده بتواند هزارهٔ سوم را بر اساس احترام به انسان و انسانیت و رعایت حقوق دیگران و گشودن دفتر گفتگو باانگیزهٔ کوشش در ایجاد جهانی همراه با صلح،دوستی، وعدالت هزاره تحقق امیدها و همدلیها قرار دهد. این نظریه با پذیرش از سوی همهٔ جوامع انسانی وکشورها به اتفاق آرا مورد تایید سازمان ملل قرار گرفت و سال ۲۰۰۱ سال گفتگوی تمدنها اعلام گردید تا نقطهٔ عطفی در تاریخ بشر و درخشش علم و آگاهی و زدودن جهل وخود خواهی گردد تا در پرتو آن که پاسخی به نیازهای بشر امروزه است نیروهای یزدانی که اکثریت افراد فطری و خداجوی جوامع انسانی را تشکیل می‌دهند تصمیم گیرنده در روابط جهانی بوده مجالی برای نیروهای شیطانی باقی نگذارند.

لیکن باید اذعان کرد در جهانی که قرنها زور و سر نیزه حاکم بر مقدرات بشر بوده است و خوی و خصلتهای ناشی از آن تا اعماق رفتار و کردار آدمیان رسوخ کرده است، برغم پذیرش جهانی گفتگوی تمدنها نمی توان انتظار داشت که درکوتاه مدت این روابط ناهنجار دگرگون شود، بلکه باید با صبر و متانت و در عین حال تیز هوشی، بامجاهدت و باالهام از کلام جاودانی الهی این ایده را گسترش و تعمیق بخشید تازمینه های لازم درعرصهٔ عمل برای تحقق این نظریه فراهم گردد. چنانکه خداوند بزرگ وعده فرموده است که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین.(۱۲).

منابع و مراجع

۱ . متن خطابهٔ نگارنده بوده است در سمینار گفتگوی تمدنها که در تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۸۰ (۳ فوریه ۲۰۰۲م)باهمکاری دانشگاه قائداعظم و رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد (پاکستان) در هتل‌اسلام‌آباد (هالیدی این) برگزار گردید.

۲ . المناظرة: نگرش و اندیشه و بینش در چیزی برای آشکار سازی حقیقت آن . فرهنگ لاروس (عربی - فارسی)، چ۵ ، ۲ ج ، تهران ، امیر کبیر ، ۱۳۷۳، جلد دوم ، ذیل المناظرة.

۳. Dialogue: تبادل افکار و عقاید - گفتگو، صحبت.

Discuss: بحث کردن، گفتگو کردن، مذاکره کردن.

Talk: گفتگو، مذاکره کردن

فرهنگ دانشگاهی (انگلیسی - فارسی)، عباس آریانپورکاشانی، منوچهر آریانپور کاشانی، چ ۶، ۲ج، تهران، امیرکبیر ۱۳۶۵.

۴. سورهٔ حجرات (۴۹)، آیهٔ ۱۳. مجموعهٔ ارجاعات و ترجمه های آیات از قرآن کریم در این نوشتار از ترجمهٔ مهدی الهی قمشه ای آورده شده است.

۵. سورهٔ الانسان (۷۶)، آیهٔ ۳: ما بحقیقت راه (حق و باطل) را به انسان نمودیم حالی خواهد هدایت پذیرد و شکراین نعمت گوید و خواهد آن نعمت را کفران کند.

۶. سورهٔ الزمر (۳۹) بخشی از آیهٔ ۱۷ و تمام آیهٔ ۱۸: [ای رسول] تو هم آن بندگان را به لطف و رحمت من بشارت آر. آن بندگانی که چون سخن بشنوند نیکوتر عمل کنند آنان هستند که خدا آنها را به لطف خاص خود هدایت فرموده و هم آنان به حقیقت خردمندان عالمند.

۷. در سورهٔ قصص (۸) در آیات گوناگون به موضوع گفتگوی موسیٰ علیه السلام با خداوند تعالیٰ اختصاص دارد واز جمله آنها آیات ذیل است:

آیات ۱۵ و ۱۶: گفت [موسی] ای خدا من بر خویش ستم کردم تو الٰهی از من در گذر، خدا هم از او درگذشت که او بسیار آمرزنده و مهربان است. موسیٰ باز گفت ای خدا به شکرانهٔ این نعمت نیرو که مرا عطا کردی من هم ازبدکاران هرگز یاری نخواهم کرد.

آیات ۲۹ تا ۳۵: چون موسی به آن آتش نزدیک شد به او از جانب وادی ایمن در آن بارگاه مبارک از آن درخت(مقدس) ندایی رسید که ای موسی هوشدار که منم خدای (یکتا) پروردگار جهانیان و تو (در این مقام) عصای خود بیفکن چون (عصا افکند و) بر آن نگریست دید اژدهایی (مهیب و) سبک خیز گردید موسی (چنان ترسیدکه) رو به فرار نهاد و واپس نگردید. ای موسی پیش آی و مترس که تو ایمن خواهی بود و دست خود را درگریبان بر و بیرون آور تا بی هیچ نقص برص و مرضی سفید و روشن (چون ماه تابان) گردد و تا از وحشت و اضطراب بیاسایی باز دست به گریبان بر (تا به حال اول برگردد) این (عصا و ید بیضا) از جانب خدا بررسالت دو برهان (کامل و دو معجز بزرگ الهی) است (اینک برو) به رسالت به سوی فرعون و فرعونیان که قومی فاسق و تابکارند. گفت ای خدای

من از فرعونیان یک نفر را کشته ام و می‌ترسم که به خونخواهی مرا به قتل رسانند و بااین حال اگر از رسالت ناگزیرم برادرم هارون را نیز که ناطقه اش فصیح تر از من است با من شریک در کاررسالت فرما تا مرا تصدیق کند که می ترسم تکذیب رسالتم کنند. فرمود به همدستی برادرت بازویت را قوی می‌گردانیم و به شما در عالم قدرت و حکومت می دهیم که هرگز به شما دست نیابند اینک با این آیات و معجزاتی که شما را عطا کردم بروید که شما و پیروانتان غالب خواهید بود.

۸. سوره طه (۲۰) ، آیهٔ ۴۴ : فقولا له قولاً ليناً لعله يتذكر او يخشى.

۹ - همان؛ آیهٔ ۴۷: فاتياه فقولا انا رسولا ربک فارسل معنا بنی اسرائیل و لا تعذبهم قد جئناک باية من ربک والسلام‌علی من اتبع الهدی.

10 - Will Durant, The Story of Civilization, "Introduction " PP,19-20, New York, 1949

به نقل از تاریخ تمدن اسلام ، نوشتهٔ دکتر علی اصغر حلبی، چاپ اول با اصلاح و تجدید نظر کلی، تهران،انتشارات اساطیر، ۱۳۷۲،ص ۲۳.

۱۱ -کیهان فرهنگی ، سال هفتم شمارهٔ ۶، ص ۵۸.

۱۲ - سورهٔ عنکبوت (۲۹) ، آیهٔ ۶۹: و آنانکه در راه ما به جان و مال جهد و کوشش کردند محققاً آنها را به راه(معرفت و لطف) خویش هدایت می کنیم و همیشه خدا یار نکو کاران است.

*****

دکتر آقا یمین [1]

پیغام اقبال به امّت اسلام

چکیده :
اقبال نه فقط باسرگذشت مسلمانان در طول تاریخ آگاهی ژرفی داشته ، بلکه با نور بصیرت نیز که ودیعهٔ الهی است دارای بهره وافی بود ، بنابر این اوضاع و احوال آتی را هم می‌توانسته پیش بینی کند. از تعلیمات الهی، احادث نبوی«ص»و تأدیب زمانی، درسهایی اتخاذ نموده ، به مسلمانان هشدارهایی در شعر فکر انگیز خود داده که برای اهل فکر و نظر و پذیرفتگان پند و اندرز در دوره های مختلف سودمند خواهد بود. راهنمایی های اقبال برای امت اسلام در خور پیروی و شایستهٔ پیگیری است، اما در این رهگذر ملتین ایران و پاکستان مسئولیت بیشتری بدوش دارند .

*****

محیط اقبال

چنانکه می دانیم که محیط عصر اقبال درد انگیز بود و در آن دورهٔ غلامی وقتیکه نظر اقبال به جوانان ملی افتاد خیلی دلتنگ شد و به همین اصل است که او در «ارمغان حجاز» راجع به عصر خود با نهایت درد وکرب میفرماید :

شب ابلیس را روز است این عصر — جوانان را ، بد آموز است این عصر

که بی‌نور است وبی‌سوز است این عصر — بدامانش مثال شعله پیچم

اگرچه اقبال در محیط خود خیلی نگران بود ولی هیچ وقت ناامید نه بود و چنین نگاه دور رس می‌داشت که او از چشم پیش بین خود منظر عصر حاضر را میدید چنانکه در پیام مشرق باین اشعار اظهار داشته است.

[1] - رئیس سابق گروه فارسی، دانشکده دولتی، لاهور.

پیش بینی اقبال

من درین خاک کهن گوهر جان می بینم — چشم هر ذره، چو انجم نگران می بینم
دانه‌ای را که به آغوش زمین است هنوز — شاخ در شاخ برومند و جوان می بینم
کوه رامثل پر کاه سبک می یابم — پرکاهی ، صفت کوه گران می بینم
انقلابی که نگنجد به ضمیر افلاک — بینم و هیچ ندانم که چسان می بینم ۲

انقلاب فکری اقبال

حقیقت این است که این روشن فکری و احساسات انقلابی اقبال تحت تأثیر افکار معنوی مولوی در شعر او بوجود آمده بود چنانکه خود اقبال دربارهٔ مولوی رومی که باو عقیدت می داشت در « جاوید نامه » میفرماید:

زانکه رومی مغز را داند زپوست — پای او محکم فتد در کوی دوست
شرح او کردند و او را کس ندید — معنی او چون غزال ، از ما رمید۳
رقص تن از حرف او آموختند — چشم را از رقص جان بردوختند

و دربارهٔ رقص جان و رقص تن فلسفهٔ روح انسانی باین اشعار هم ابراز داشته است:

رقص تن در گردش آرد خاک را — رقص جان بر هم زند ، افلاک را
علم و حکم از رقص جان آید بدست — هم زمین هم آسمان آید بدست ۴

آیینهٔ نور خداوندی

و بدست آوردن این جذب روحانی تا آن وقت ، ممکن نیست تا وقتیکه انسان در دل خود که جای روح انسانی می باشد از سوز وگداز و تپش عشق روح خود را گرم نسازد و آن آتش عشق بدون آتش عشق محمدی «ص» هیچ وقت ممکن نیست. که اول اندر نار خود، ما را می سوزاند باز سلطانی جهان می‌آموزد و اگر ما صاحب دل هستیم فقط به سوز او هستیم وگرنه نقش باطل آب و گل هستیم، و برای بدست آوردن عشق محمدی «ص» علامه اقبال در جاویدنامه باین افکار پر مغز ما را رهنمایی فرموده است:

او کلیم و، او مسیح و، او خلیل | او محمد«ص» ، او کتاب ، او جبرئیل۵
آفتاب کائنات اهل دل | از شعاع او، حیات اهل دل
اول اندر، نار خود سوزد ترا | باز سلطانی، بیاموزد، ترا
ما همه یاسوز او صاحب دلیم | ورنه نقش باطل آب و گلیم

پس معلوم گردید که این نور عشق حقیقی ، بدون شعاع نور آفتاب محمد«ص» بدست آوردن ممکن نیست. به دلیل اینکه خدای ذوالجلال خودش در قرآن در سوره الرحمن بالفاظ روشن تر می فرماید:

الرحمن ○ علم القران ○ خلق الانسان ○ علمهُ البیان ○ آیت ۱ تا ۴

یعنی خدای رحمان پیش از آفرینش انسان، قرآن را بوجود آورده بود و بعداً انسان را بانطق گویائی سرفرازکرد. و این کتاب که پیش از آفرینش کائنات در لوح محفوظ میداشت بتوسل محبوب حقیقی خود در صورت پیغمبر آخر الزمان محمدالرسول الله «ص» را از حیث پیغام آخر برای جهانیان تا روز قیامت تفویض فرمود و هر حرف این کتاب فرموده‌ی خدا است که او بتوسل پیغمبر آخر الزمان بما رسانید. پس باید گفت که فرموده‌ی رسول فرموده ی خداست ، باالفاظ دیگر بین خدا و انسان ذات رسول گرامي مثل یک آئینه هست و چنانکه روشنی آئینه از نور آفتاب میباشد بر همین سبیل روشنی نور خداوندی بتوسل آئینه ی محمدی «ص» دلهای ما را منور و روشن می‌سازد.اصلاً خدا، خدا هست و محمد محمد «ص» است. اگر آئینه نباشد روشنی آفتاب پیدا نمی شود بر همین سبیل بدون ذات محمدی«ص» نور خداوندی بدست آوردن ممکن نیست .

انسان کامل

لذا همین فلسفه آئینه ی نور خداوندی را علامه اقبال در « اسرار خودی » بعنوان زیر :

«خودی از عشق نظام عالم را مسخر میسازد»

رسول اکرم «ص» را در صورت انسان کامل و دارای نیابت الهی باین الفاظ شرح

داده است :

از محبت چون خودی محکم شود — قوتش فرمانده عالم ، شود ۶
پنجه‌ی او ، پنجه ی حق می شود — ماه از انگشت او شق می شود
نایب حق ، همچو جان عالم است — هستی او ظل اسم آدم است
از رموز جزو و کل آگه بود — در جهان قایم بامر الله بود

خلوت و عبادت رسول «ص» در غار حرا

و این نیروی روحانی بآسانی بدست نمی آید، چنانکه رسول اکرم «ص» در غار حرا خلوت گزینی فرمودند و برای درس دادن آئین وحکومت به ملّت خود شبها ریاضت و عبادت خداوندی کردند و انداز سروری بر تخت خسروی هم به آموختند که بنایش بر عدل والاحسان بود. ملت خود را برای ترویج و توسیع عدل والاحسان خودشان بدست خود تیغ آهنگداز را برداشتند و اگر در حضور خداوندی نماز می خواندند ، در عشق خداوندی از دیده‌ی خود اشکباری هم کردند، و همین احساسات را علامه اقبال در اسرار خودی طرز ریاضت و عبادت محمدی «ص» را درین اشعار پُر مغز و پُر تاثیر ابراز داشته است :

در شبستان حرا خلوت گزید — قوم و آیین وحکومت آفرید
ماندشبها، چشم او ، محروم نوم — تا به تخت خسروی ، خوابید قوم
وقت هیجا ، تیغ او، آهن گداز — دیده ی او ، اشکبار ، اندر نماز

آیین مصطفوی بر عدل و الاحسان

برهمین سبیل ، رسول اکرم«ص» در جهان ، مسند اقوام پیش را در نوردیده آیین نوکردند و ازکلید دین ، در دنیاگشاده تمام جهان را با انقلاب نوی مزین ساختند. و به دلیل اینکه بر طبق خطبه ی حجة الوداع درس مساوات انسانیت باین خوبی بوجود آوردند که هیچ فرق بین بالا و پست نمانده و درنگاه او تمام نسل آدم برابر شمرده غلام و آقا را بریک خوان نعمت آوردند . و مثال آن

منشور محمدی«ص» تا این دم که انسان ستارگان و اجرام فلکی را هم سر کرده است، هیچ سلطنتی یا ملتی باین انداز حقیقت ومعنوی بوجود نمی تواند آورد که بنایش به چنین عدل و الاحسان باشد.

علامه اقبال همین افکار معنوی را در « اسرار خودی » در همین باب این طور شرح داده است :

در جهان آیین نو، آغاز کرد	مسند اقوام پیشین ، در نورد۸
از کلید دین ، در دنیا گشاد	همچو او، بطن ام گیتی ، نزاد
در نگاه او یکی ، بالا و پست	با غلام خویش بر یک خوان نشست

نیابت الهی

بعداً در همین باب مرحله سوم مراحل خودی در صورت نیابت الهی اقبال می‌فرماید که اصلاً بیدار شدن و خوابیدن رسول اکرم«ص» فقط بهر حق می‌بود بالفاظ دیگر می توان گفت که نشستن و برخاستن و خوابیدن و بیدار شدن فقط برای خدا می‌بود ، همین اصل است که هر نفس که از تار دلش نغمه زایی می کرد از مضراب خداوندی در حرکت می آورد. و با هر نفس او طنطنهٔ الله ، از دل برمی‌خاست و بر دل می نشست و این سلسله طنطنه یا حق یاهو، روح نیابت محمدی«ص» را روشن تر می ساخت. پس مرتبه ی ذات گرامی رسول اکرم «ص» تابه آن درجه رسید که ذات خداوندی ، برای راهنمایی نوع انسان او را بشیراً و نذیراً ساخت که ذکرش در قرآن آمده است. لذا ذات گرامی رسول اکرم «ص» توجیه ذات عالم گردید، و از جلال او نجات عالم بوجود آمد. لذا همین افکار که موجب نیابت الهی شد ، علامه اقبال در اشعار پُر مغزی این طور آورده است:

نغمه زا ، تار دل ، از مضراب او	بهر حق بیداری او، خواب او ۹
نوع انسان را بشیر و هم نذیر	هم سپاهی ، هم سپهگر ، هم اسیر
از قم او، خیزد اندر گورتن	مزده جانها، چون صنوبر ، در چمن
ذات او ، توجیه ذات عالم است	از جلال او، نجات عالم است

پس روشن گردید که بدون پیروی آیین خداوندی نجات ما ممکن نیست و علاوه برین اگر ما امروز می‌خواهیم که بار دیگر آن نیابت خداوندی را بدست آورده زندگی کنیم، در همین عصر حاضر انقلاب نوی آورده راهنمایی جهان می‌توانیم بکنیم. و درین مورد علامه اقبال ما را دعوت می دهد که ما پیر رومی را رفیق راه زندگی بسازیم تا ازو طرز سوز و گداز روحانی را در آورده تسخیر به مه و پروین می توانیم بکنیم ، ومی‌فرماید که اگر از اب وجد صحبت مرد خبیر نیابی ، بیاترا می‌نمایم که آن پیر رومی است و در « جاوید نامه» به جوانان عصر حاضر می‌فرماید:

گر نیابی ، صحبت مرد خبیر — از اب وجد ، آنچه من دارم بگیر
پیر رومی را، رفیق راه ساز — تا خدا بخشد ترا، سوز و گداز

پیغامات اقبال به جوانان اسلام

علامه اقبال همین معنی را در « ارمغان حجاز » به عنوان «حضور ملت » به جوانان ملت این پیغام می دهد:

بمنزل کوش مانند مه نو — درین نیلی فضا هردم فزون شو ۱۰
مقام خویش اگر خواهی درین دیر — بحق دل بند و راه مصطفی«ص» رو

اقبال از حیث مصوّر پاکستان

چنانکه راجع به محیط عصر اقبال گفتیم که دردانگیز بود به دلیل اینکه اقبال برای ملت خود ، دل سوزی داشت حس می کرد که مسلمانان هند در زنجیرهای اسارت گرفتار اند ومضطرب و بیقرارند و برای این ملت زبون حال رهنمایی بکار است که آنها را به یک جای جمع آوری می تواند بکند ، و این کار تا آن وقت ممکن نیست که در مغزهای ملت آواره و بی سروسامان یک فکر انقلابی پیدا کرده نشود. لذا او برای ملت مسلمان هندیک نظم طویل پر شور و جوش‌آور بعنوان «شکوه » و «جواب شکوه» بزبان اردو نوشت که در سراسر شبه‌قاره مخصوصاً جوانان مسلمان را بجوش آورد.

شکوه وجواب شکوه و مسلمانان هند

بنده آن مناظر جوش آور بچشم خود دیدم که مثل ما جوانان مسلمان هند همین اشعار شکوه را با آواز بلند و شور انگیز می خواندیم . مثل اینکه :

آگیا عین لرائی مین اگروقت نماز
قبله روهوکے زمین بوس هوئی قوم حجاز ۱۱

ایک هی صف مین کهرے هوگئے محمود وایاز
نه کوئی بنده رها اور نه کوئی بنده نواز

بنده و صاحب و محتاج وغنی ایک هوئے
تری سرکار مین پهنچے توسبهی ایک هوئے

علامه اقبال در اشعار مزبور بحواله تاریخ اسلام مناظر جهاد پیش کرده می فرماید که ای مسلمانان هند ملت مسلمان ما آنست که در تاریخ جهانیان یک تاریخ نوی بوجود آورده بودند مساوات انسانیت میداشتند و هیچ ملتی تا این دم مثالی نیاورده است پس اشاره به آن مناظره جهاد اسلامی را در آورده شرح می دهد ، وقتیکه مسلمانان جهاد میکردند وقت نماز آمد به دو گروه تقسیم شدند گروهی از آنها بر سر پیکار به کفر میبود و گروهی دوم قبله رو شده برای سجده زمین بوس میشدند و صف بندی کرده در یک صف نماز بدون امتیاز شاه وگدا صف آرا میشدند و بنده و صاجب و محتاج وغنی در یک صف ایستاده در حضور خداوندی نماز ادا می کردند.

و ما جوانان ملت مسلمان در آن زمان که در اسارت وزبون حالی میبودیم اینقدر بجوش می‌آمدیم که نعره های ما سقف فلک را شگافته در حضور خداوند حتماً می‌رسید.

فکر انقلابی اقبال ذهن مسلمانان را بجوش آورد

شاهدم ، وقتی که ما جوانان ملت مسلمان در هند همین اشعار پر مغز و جوش آور بآواز های بلند می‌خواندیم و درگروه های آزادی خواهان همین اشعار ولوله انگیز بر راه های کوچه و بازار می‌خواندیم و ملت خود را برای

آزادی بجوش می آوردیم . و درین مورد خود اقبال واقعاً راست می فرماید که :

هجومی بود ، راه گم کرده در دشت ز آوای درایم کاروان شد

و ما کاروان شدیم و دیدیم وقت آمدکه همان آرزوی اقبال که تصور یک خطه برای مسلمانان هند، جداگانه بصورت پاکستان بوجود آمد. ، اگر اقبال ، فکر انقلابی نمی آورد ممکن نبودکه پاکستان وجود داشته باشد.

و بعداً خود اقبال در زندگی خود، قائداعظم محمد علی جناح را ابلاغ کرد که من انقلاب فکری در ملت خود بوجود آورده ام شمابایدکه انقلاب عملی بکار ببرید. لذا این وقت پاکستان ما یک ملتی آزاد است که مرهون منت نه فقط از اقبال است بلکه بایدگفت که آن مولوی رومی است که در مغز اقبال فکر اسلامی را بوجود آورده .

ملت پاکستان و ایران یک زبان و یک دل و یک جان

اگر ما راجع به وجود جمهوری اسلامی پاکستان و ایران بدقت نگاه کنیم می‌بینیم که این دو کشور اسلامی بعلت وحدت ملّی اسلامی همیشه بایکدیگر همکاری کرده اند وامروز هم در نقشه ی جهان رو بارتقاء هستند.

اقبال و حضرت امام خمینی

حقیقت اینست که علامه اقبال چنانکه گفتیم یک نگاه دور رس می‌داشت اشعار محبّت آمیزی برای جوانان عجم نوشته است، در آن پیش گوئی اقبال صد در صد درست ثابت شده است چنانکه اقبال اول ملت مسلمانان هند رابیدار کرده فرموده بود :

هجومی بود راه گم کرده در دشت ز آوای درایم کاروان شد

بر همین سبیل در « پیام مشرق » بعنوان لالۀ طور راجع به ایران میفرماید

عجم از نغمه های من جوان شد ز سودایم متاع او گران شد۱۲

علاوه از ین آن شعر معرکة الآرا که علامه اقبال در « زبور عجم » ملت ایران را «جان من و جان شما » خطاب کرده هم موجب انقلاب اسلامی در ایران شد ، و

آن نظم باین مطلع شروع می شود :

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان عجم جان من وجان شما۱۳

که در این نظم از نگاه دور رس خود اشاره به انقلاب اسلامی ایران کرده است : چنانکه میفرماید :

میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند دیده ام از روزن دیوار زندان شما ۱۴

و آن پیش‌گویی اقبال در صورت حضرت آیت الله خمینی تحقّق یافت که در کشور ایران انقلاب اسلامی را بوجود آورد.

و چنانکه اقبال در اسرار خودی در نیابت الهی اظهار داشته است یعنی وقتیکه یک مسلمان در پیروی رسول اکرم«ص» از رموز جزو و کل آگاه می شود ، در جهان قایم بامر الله می بود . و چون قایم بامر الله می‌شود در فطرتش آن نیروی انقلاب پیدا می‌شود که عالمی دیگر در وجود می‌آرد. چنانکه میفرماید :

از رموز جزو و کل آگه بود در جهان قایم بامر الله بود ۱۵

خیمه چون در وسعت عالم زند این بساط کهنه را برهم زند

فطرتش معمور و می‌خواهد نمود عالمی دیگر بیارد در وجود

صد جهان مثل جهان جزو و کل روید از کشت خیال او چو گل

پخته سازد فطرت هر خام را از جرم بیرون کند اصنام را

و دیدیم که حضرت آیة الله خمینی با همین اوصاف در ایران انقلاب اسلامی را بوجود آورد.

دورۀ خاتمی و ایران امروز

حقیقت اینست چنانکه برادران ایرانی در پیروی امام خمینی ارزش های روحانی را بدست آورده اند، امروز تقاضای وقت است که در زمان دکتر خاتمی برادران ملت ایران در خلای آسمانی بر ماه وستارگان کمند انداخته آن را مسخّر بسازند. به دلیل اینکه بر طبق ارشاد خداوندی این وظیفه ی ما مسلمانان کل جهان است که از حیث خلیفة الارض ما درین عالم اول نظام مملکتی را که بنایش بر عدل والاحسان باشد، استحکام داده در علوم و تکنولوژی ابتکارات نوینی در جهان بیاریم ، و ماه و ستارگان را مسخّرکنیم .

پیغام اقبال به مسلمانان در عصر حاضر

درین مورد باید ما راهنمائی از فکر اقبال بگیریم چنانکه او در «پیام مشرق» بعنوان نقش فرنگ بما مسلمانان عصر حاضر، این پیام داده است.

وقت آنست که آئین دگر تازه کنیم　　　لوح دل پاک بشوییم وزسر تازه کنیم ۱۶

و این آنوقت ممکن است وقتیکه ما تمام مسلمانان عالم بیک دیگر دستگیری کرده، ربط ملی را استحکام دهیم، و اقبال درین نظم چشم ماگشاده ما را جهت صاحب نظر شدن ترغیب می دهد. به دلیل اینکه وقت آمده است که اکنون تعمیر جهان دگر بکینم: چنانکه می فرماید:

چشم‌بگشای اگر چشم تو صاحب نظر است　　　زندگی در پی تعمیر جهان دگر است ۱۷

وحدت ملی پاکستان و ایران

الحمدلله می‌بینیم که در نقشهٔ جهان امروز بین تمام کشورهای اسلامی فقط پاکستان و ایران ملتی هستند که هر دو زیر راهنمایی مفکران اسلامی عصر حاضر یعنی زیر راهنمایی امام خمینی و تحت تاثیر فکر وحدت ملی اسلام از علامه اقبال کشورهای خودشان را بعد از ایثار و قربانیها زنجیرهای اسارت شان را شکسته انقلابات عظیم آورده اند مثلاً مسلمانان شبه قاره جمهوری اسلامی پاکستان اولین بار روی نقشه جهان بوجود آوردند و در ایران انقلاب اسلامی آورده، جمهوری اسلامی ایران را تشکیل دادند. و اگر ما بر نقشه ی جهان نگاه کنیم، می‌بنیم که این دو کشور همکیش و همجوارکه در عین وسط مشرق قرار دارند اصلاً بر فکر ملّی اسلام بصورت وحدت ملی بوجود آورده و امروز به تعمیر جهان دگر اهمیتی زیاد می دهند.

پیداست که امروز پاکستان، در دنیای اسلام، از حیث نخستین نیروی هسته ای وجود داشته و ایران امروز زیر سرپرستی خاتمی در میدان علوم و تکنولوژی پیش رفت می کند. و اگر امروز این دو کشور اسلامی متحد شده برای استحکام روابط وحدت ملی اسلام تمام کشورهای اسلامی را در یکجا جمع‌آوری کرده برای تعمیر جهان نوی که بنایش بر عدل والاحسان باشد سعی

کنند آنوقت دور نیست که بعد از استحکام روابط وحدت ملی اسلام بصورت بلوک اسلامی می‌توانند بوجود بیآرند. به دلیل اینکه اساس دین اسلام بر سرحدات روم و شام نیست و نه بر رنگ و نسل قرار دارد بلکه بر فکر وحدت ملی است، مثلاً اگر یک مسلمان شرقی است یا غربی است وقتیکه کلمهٔ توحید لا اله الا الله محمد رسول الله را بزبان میآرد هم فکر و هم زبان می شود و همین اساس وحدت ملی اسلام را علامه اقبال در « رموز بیخودی » در باب رکن اول بعنوان (توحید) اساس دین اسلام را بالفاظ روشن شرح داده است.۱۸

پیام اتحاد ملی اسلام و وجود بلوک اسلامی

ما مسلمانیم و اولاد خلیل — از ابیکم گیر، اگر خواهی دلیل

ملت ما را اساس دیگر است — این اساس، اندر دل ما مضمر است

رشته ی این قوم مثل انجم است — چون نگه هم از نگاه ما گم است

تیر خوش پیکان یک کیشیم ما — یک نما، یک بین، یک اندیشیم ما

مدعای ما، مآل ما یکیست — طرز و انداز خیال ما یکیست

ما ز نغمه های او، اخوان شدیم — یک زبان و یک دل و یک جان شدیم

علامه اقبال همین فکر وحدت ملی اسلامی را در « پیام مشرق » بعنوان «لالهٔ طور» در قطعه زیر اینطور شرح داده است

نه افغانیم ونی ترک و تتاریم — چمن زادیم و از یک شاخساریم ۱۹

تمیز رنگ و بو برما، حرام است — که ما پروردهٔ یک نوبهاریم

آن وقت دور نیست وقتی تمام کشورهای اسلامی بعد از ذلت و رسوائی به دست دیگران که اساس کارشان بر عدل و الاحسان قرار ندارد با گردآوردن نیروی تمام کشورهای مسلمانان جهان، یک بلوک اسلامی را خواهند داشت که اساس آن بر دین فطرت انسانی یعنی بر عدل والاحسان باشد و موجب امن و امان برای جهانیان خواهد بود. و علامه اقبال در اسرار خودی در مرحله سوم خودی در باب « نیابت الهی » همین پیام صلح را بما چنین شرح داده است :

خیز و قانون اخوّت ساز ده　　جام صهبای محبت ، باز ده ۲۰
باز در عالم ، بیار، ایّام صلح　　جنگجویان را بده پیغام صلح

شیرازه بندی ملت مسلمان

اقتضای وقت است که برای استحکام بلوک اسلامی ما مسلمانان عصر حاضر باید شیرازه بندی کنیم و درین مورد علامه اقبال در « رموز بیخودی » باب رکن دوم فلسفه‌ی « لا نبی بعدی » فرمودهٔ رسول اکرم «ص» را بالفاظ مدلل شرح داده است و می فرماید چنانکه خدای ذوالجلال بر رسول «ص» ما ، رسالت را ختم کرده است در همین معنی از حیث ملت پیغمبر آخرزمان بر ما شریعت هم ختم کرده است ، و همین اصل است که اکنون ما از حیث ملت آخر موجب رونق وخوشبختی جهانیان می باشیم . لذا لازم است که ما با حفظ سرّ وحدت ملی‌ناموس دین مصطفی «ص» را پاسداری کنیم، و بر راه مصطفوی گام‌زن شده، دین اسلام را شیرازه بندی کنیم. یقین است که حق تعالیٰ این شیرازه بندی اسلام را تا ابد استحکام خواهد داد انشاء الله . علامه اقبال همین افکار پر مغز رادر باب رکن دوم (رموز بیخودی) بدین طور ابراز داشته است:

پس خدا، برما، شریعت ختم کرد　　بر رسول«ص» ما ، رسالت ختم کرد ۲۱
رونق از ما ، محفل ایام را　　او رسل را ختم و ما اقوام را
لا نبی بعدی ، ز احسان خداست　　پردهٔ ناموس دین مصطفی«ص» ست
قوم را، سرمایه ی قوت ، ازو　　حفظ سر وحدت ملت ، ازو
حق تعالی ، نقش هر دعوی شکست　　تا ابد، اسلام را شیرازه بست

بلوک اسلامی و تسخیر کائنات

لذا در عصر حاضر باید که ما تمام مسلمانان عصر در همین معنی ، شیرازه بندی اسلام کرده تسخیر کائنات کنیم و در پیروی رسول اکرم«ص» کار کنیم . چنانکه خدای ذوالجلال رسول اکرم را چنین تقویت بخشید که ذات گرامی شان هفت آسمان را بچشم زدن عبور کرده تا به سدرة المنتهی رسیدند. و

باین معنی که تمام اجرام فلکی مثل ماه و ستارگان و مهر درخشان زیر قدم مقدس آن ذات گرامی بود، تمام کائنات را کاملاً تسخیر کردند و بدرجه بشریت انسان کامل رسیدند و می توان گفت که بعد از خدابزرگ تویی قصه مختصر.

لذا اقبال عقیده می دارد که مسلمانان عصر حاضر از حیث خلیفة الارض در پیروی آنحضرت گرامی «ص» ، بر ماه و ستارگان ودیگر اجرام فلکی کمند انداخته تحت تصرف خود بیآرند. و در خلای آسمان ایجادات و انکشافات نوی برای استفاده‌ی جهانیان بکنندو چنین انکشافات نوی بوجود آرند که تا این دم ملتی دیگر نکرده باشد. علاوه ازین ، بر زمین و در زمین یعنی درکوه ، کنجکاوی کرده ، طلاء و نقره و دیگر معدنیات مفید بر آورده برای استفاده‌ی تمام نسل انسانی تقدیم کنند. و در بحر ذخار غوطه ها زده نعمت‌های خداوندی را بر آورند و برای استفاده ملتهای عالم اهداء کنند. حتماً باین خدمات اهل جهان‌ایشان بار دگر بین‌ملتهای جهان کامران وسرفراز خواهند شد. انشاء الله.

در آخر علامه اقبال عقیده می دارد. که بعمل آوردن این کار گران لازم است که تمام مسلمانان عالم اول متحد شده یک بلوک اسلامی را بوجود آرند که بنایش بر همان آئین دین فطرت با عدل و الاحسان قرار دارد. یقین است که ما بار دیگر این حق نیابت الهی را دریافته ادامه خواهیم داشت انشاء الله و آن پیغام آخر از علامه اقبال برای مسلمانان اینست که :

بمصطفی «ص» برسان خویش راکه دین همه اوست

اگر باو نرسیدی تمام بولهبی است

مآخذ و مراجع :

۱ – اقبال ، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، گردآوردهٔ احمد سروش، انتشارات کتابخانهٔ سنائی تهران ، ایران ، ۱۳۴۳ ش – ارمغان حجاز ، ص ۴۶۷

۲ – اقبال ، پیام مشرق ، ایضاً ص ۲۳۱

۳ – اقبال ، جاوید نامه ، ایضاً ص ۳۸۷

۴ - اقبال ، ایضاً ، ص ۳۸۷

۵ - اقبال ، ایضاً ، ص ۳۸۷

۶ - اقبال ، اسرار خودی ، ص۱۹ -۳۱

۷ - اقبال ، اسرار خودی ، ایضاً ص ۱۵

۸ - اقبال ، اسرار خودی ، ایضاً ص ۱۶

۹ - اقبال ، اسرار خودی ، ایضاً ص ۲۳

۱۰ - اقبال ، ارمغان حجاز ، ص ۴۵۴

۱۱ - اقبال ، بانگ درا، مطبوعه شیخ غلام علی ایند سنز، لاهور، ۱۹۷۱م

۱۲ - اقبال ، پیام مشرق ، گردآوردهٔ احمد سروش ص ۸۱

۱۳ - اقبال ، زبور عجم ، ایضاً ص ۱۷۶

۱۴ - اقبال ، زبور عجم ، ایضاً ، ص ۱۷۶

۱۵ - اقبال ، اسرار خودی ، ایضاً ص ۳۱ - ۳۲

۱۶ - اقبال ، پیام مشرق ، ایضاً ص ۲۳

۱۷ - اقبال ، پیام مشرق ، ایضاً ص ۲۳

۱۸ - اقبال ، رموز بیخودی ، ایضاً ص ۶۳ - ۶۴

۱۹ - اقبال ، پیام مشرق ، ایضاً ص ۵۲

۲۰ - اقبال ، اسرار خودی ، ایضاً ص ۳۳

۲۱ - اقبال ، رموز بیخودی ، ایضاً ص ۷۰.

*****

دکتر رضا مصطفوی [1]
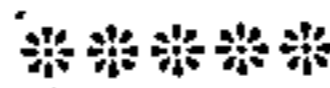
سهم کتابخانهٔ گنج بخش [2] در گسترش سنّتهای پیامبر اکرم «ص»

چکیده:

نسخه های خطی هر زبانی دربردارندهٔ فرهنگ و تمدّن مربوط به متکلّمان آن زبان است. نسخه های خطی موجود در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد دارای نسخه هایی در موضوعات گونه گون از جمله دربارهٔ سیرت وروش و سنّت و خُلق و خوی حضرت رسول اکرم «ص» است : توجه به تنوع اسمها و عنوانهای کتابهای مربوط به سیرة النبی «ص» و بشرح احوال وخصوصیات و کارهای پیامبر اکرم «ص» در شبه قاره، نشانگر علاقه مندیهای مردم مسلمان به اسلام و پیامبر بزرگ آن می باشد. در این گفتار در ضمن اشاره به عناوین ۹۳ نسخهٔ خطی موجود در موضوع سیرة ، از ۲۹ نسخه خطی نیز آشنایی کافی بدست داده شده است. باید دانست که دهها نسخه هم مکرّر و بتعداد زیادی در این گنجینه موجود است.

*****

نسخه های خطّی هر زبانی در بردارندهٔ فرهنگ و تمدن مربوط به متکلّمان آن زبان است و در حقیقت گنجینه‌ای ارزشمند از دانشهای گوناگون یک ملت در درازای تاریخ و اعصار و قرون گذشته محسوب می گردد.

درمیان حدود شانزده هزار [3] نسخهٔ خطی موجود درکتابخانهٔ گنج بخش در مرکز

---

۱ - رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد و استاد دانشگاه

۲ - کتابخانهٔ گنج بخش متعلق به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد پاکستان است که در حال حاضر وسیلهٔ سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی اداره می شود. این مرکز و کتابخانهٔ آن در سال ۱۳۴۹ هـش / ۱۹۶۹م تأسیس شده است.

۳ - تعداد نسخه های خطی مذکور در بروشور «آشنایی با مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، برگ نهم » شانزده هزار و در صفحهٔ هفدهم مقدمهٔ فهرست الفبائی نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش تألیف دکتر محمد حسین تسبیحی ۱۵۵۴۱ نسخه و با احتساب مجموعه ها (یعنی چند نسخه در یک مجلد) ۲۲۵۱۳ نسخه ذکر شده که فهرست نسخه های مربوط به هر زبانی نیز در

تحقیقات فارسی اسلام آباد به زبانهای مختلف گاه به نسخه هایی برمی‌خوریم که از دیدگاههای خاصّی بسیار ارزشمند می نمایاند. گستردگی نسخه های خطّی کتابخانه نسبتاً فراگیر و شامل علوم و دانشهای زمان تألیف یا تصنیف آنها و دربردارندهٔ : ادبیات ، تاریخ ، تذکرهٔ شاعران ، تصوف و عرفان و حکمت ، علوم قرآنی ، فقه ، فلسفهٔ عملي وغیره است اما در آن میان نسخه هائی که دربردارندهٔ اطلاعاتی دربارهٔ سیرت و روش و سنّت و خلق و خوی و دیگر صفات پیامبر اکرم (ص) است ، نمودی دیگر دارد و این امتیاز را داراست که در طول سی و دو سال که از عمر آن مرکز می‌گذرد و همچنین در دورهٔ پیش از انتقال به کتابخانهٔ گنج بخش هم ، سهم زیادی در گسترش سنّتها و روشهای پیامبر اکرم«ص» درمیان مسلمانان ایران و پاکستان داشته باشد.

بدیهی است نسخه های خطی یاد شده با تنوعی که دارد در زمینه های گوناگون مربوط به ویژگیها و صفات و روشهای پیامبر اکرم (ص) به مباحث مفصل پرداخته و می تواند در شناخت عظمت و تبیین بعضی ویژگیهای آن حضرت «ص» و بتَبعَ آن ، دستورهای اسلامی بسیار سودمند افتد و راهگشای بسیاری پُرسشهای جویندگان و تشنگان معارف اصیل اسلامی باشد که این مقاله به بررسی و معرفی همین دسته از نسخه های خطی می‌پردازد که موضوع آنها خصوصیات حضرت رسول اکرم (ص) است و در روزگاران گذشته وسیلهٔ مسلمانان مخلص و مؤمن فراهم آمده و می تواند پاسخگوی بسیاری از پُرسشهای مسلمانان تشنهٔ کمال و معرفت دربارهٔ رسول گرامی اسلام باشد. با این امید که چاپ و انتشار آنها در آینده سبب گردد تا در اختیار همه مشتاقان وادی معرفت قرار گیرد.

تألیف کتابهایی تحت عنوان سیرة النبی (ص) و یا عنوانهایی مشابه از زمانی احساس و معمول گردید که یاران حضرت پیامبر اکرم (ص) که در حقیقت گنجینهٔ اطلاعات و دانستنیهای گرانبهایی دربارهٔ او بودند به تدریج زحلت می فرمودند. علاقه مندان و مشتاقان آن بزرگوار بویژه نو مسلمانان غیر عرب که می خواستند از اسلام و زندگی حضرت رسول اکرم (ص) اطلاعات

مأخذ اخیر مندرج است و لیکن با اظهار آقای دکتر محمد حسین تسبیحی و ثبت دفتر نسخه‌های خطی تا پایان مرداد ماه ۱۳۸۲ ه‍ ش با شمارش کتابخانه یی ۱۶۲۳۸ نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ است و از گزند اهرمن روزگار مصون..

بیشتری بدست آورند، به آن دستهٔ از یاران پیامبر اکرم (ص) که زنده مانده بودند و نیز یاران و محشوران آنان و به اصطلاح «تابعین» رجوع می کردند و اینان حکم «مرجعیت» پیدا کرده بودند و البته در این میان ، فرزندان اصحاب پیامبر (ص) و نزدیک ترین یاران و عزیزان آن بزرگوار بیشتر مورد مرجعیت قرار می گرفتند.

اما با همهٔ اشتیاق مردم تألیف سیرهٔ پیامبر اکرم (ص) پس از رحلت ایشان ، به جهاتی و از جمله علل سیاسی در سالهای نخست شتاب چندانی نداشت و گاه مخالفتهایی نیز با تدوین آن می رفت که از آن جمله است خبری که از خالد بن عبدالله القسری حاکم عراقین درکتاب اغانی نقل گردیده است.۱

تألیف زندگینامه های پیامبر اکرم (ص) در نیمهٔ دوّم نخستین سدهٔ هجری قمری در مدینه آغاز شد ولی از آثار سده های اول و اوائل سدهٔ دوّم اثر مهمی به دست ما نرسیده است و البته اشتیاق مردم سبب گردید، تا دانشمندانی مانند ابن شهاب زُهری و ابوالاسود یتیم عروه و موسی بن عَقّبه و محمد بن اسحاق و ابو معشر سِندی به تألیف سیرهٔ حضرت رسول (ص) اقدام کنند که جامعترین و مهم ترین آنها سیرهٔ همین محمد بن اسحاق (متوفی به سال ۱۵۰ یا ۱۵۱ هـ ق) است که وسیله ابو محمّد عبدالملک بن هشام حمیری نحوی (متوفی ۲۱۸ یا ۲۱۳ هـ ق) خلاصه شده و به سیرهٔ ابن هشام شهرت یافته و هم اکنون معتبر ترین و قدیمترین سیرهٔ نبوی محسوب می گردد ۲ محمد بن اسحاق زندگینامهٔ حضرت رسول اکرم (ص) را برای چندتن از شاگردان خود و راویان اخبار آن زمان تقریر کرد که از آن جمله یکی زیاد بن عبدالله البکائی (۳)(متوفی ۱۸۵) است. شاگرد بکّایی به نام ابو محمد عبدالملک بن هشام (متوفی ۲۱۸) که زندگینامه پیامبر را از استاد خود شنید پس از حذف و اضافاتی به صورتی که اکنون به سیرهٔ رسول الله (ص). یا السیرة النبویه.(ص) شهرت یافته ، تدوین کرده است. کتاب سیرهٔ رسول الله (ص) یاد شده با روایت ابن هشام در دههٔ دوّم سدهٔ هفتم وسیلهٔ یکی از دانشمندان ابرقوه (۴) در ایران به نام رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه از عربی به فارسی برگردانیده شد که « با تصحیحات جدید و مقدمه » فاضلانه‌ای وسیلهٔ آقای دکتر اصغر مهدوی از سوی انتشارات خوارزمی در سال ۱۳۶۰ ش و سپس با تجدید نظر در سال ۱۳۶۱ش به چاپ رسیده است.

نسخه های خطی فارسی سیرة النبی (ص) والبته گاه با اسمها و عنوانها ومفاهیم مشابه و متعدّد آن در سراسر جهان بسیار فراوان است و می نمایاند که فارسی زبانان یا فارسی دانان مسلمان سراسر جهان در درازای تاریخ، کتابهای زیادی دربارهٔ زندگانی پیامبر بزرگ اسلام (ص) به رشتهٔ تحریر در آورده اند که نسخه های خطّی آن هم اکنون زینت بخش گنجینه های نسخه های خطی جهان و از جملهٔ گنجینه های یاد شده ،کتابخانه های شبه قارهٔ پاکستان و هند است که مسلمانان پاک نهاد آنجا به تألیف آنها همّت گماشته اند و نسخه های خطّی فراوان سیرة النبی نیز هم اکنون زینت بخش گنجینه های عظیم آن سرزمینها گردیده است.

توجه به تنوّع اسمها و عنوانهای کتابهای مربوط به سیرة النبی و شرح احوال و خصوصیات و کارهای پیامبر اکرم (ص) در شبه قارّه می نمایاند که در طول تاریخ دورهٔ اسلامی توجه به زوایا و گوشه های زندگانی و ویژگیهای خاص آن حضرت تا چه اندازه مورد توجه مسلمانان شبه قاره قرار داشته و علاقه‌مندیهای آنان به اسلام و پیامبر بزرگ آن تا چه حدی آنان را به کنجکاویهایی در این زمینه وا می‌داشته است.

فهرست نامهای برگزیده در موضوع سیرة النبی در شبه قاره با همه تنوعی که دارد در این مختصر نمی گنجد و تنها می توان به معدودی از این عنوانها به عنوان نمونه به شرح زیر اشارت کرد، یادآوری می کند که گاه بعضی از عنوانهای زیر به کرّات و وسیلهٔ چندین نویسنده و در جاهای مختلف انتخاب و تحریر یافته است.

الشمایل النبویة و الخصایص المصطفویة (۵)، ترجمهٔ شمایل النبی (۶)، ترجمهٔ منظوم شمایل النبی (۷)، شرح شمایل النبی (۸)، ترجمهٔ شمایل ترمذی (۹)، شرح شمایل ترمذی (۱۰)، زبدهٔ شرح شمایل (۱۱)، نور ایمان (۱۲)، نظم الشمایل (۱۳)، نثر الشمایل (۱۴)، اشرف الوسایل فی شرح الشمایل (۱۵)،کشف الشمایل (۱۶)، خیر الفضایل (۱۷)، نور معرفت (۱۸)، الشفاء فی تعریف حقوق المصطفی (ترجمه)(۱۹)، عین الوفاء (۲۰)، شرح الشفا فی شرف المصطفی (۲۱)، مطالع الانوار فی ترجمة الاثار (۲۲)، ترجمهٔ مولود المصطفی (۲۳)، ترجمهٔ سیر سید الابرار (۲۴)، ترجمهٔ المنتقی فی سیرة المصطفی (۲۵)، نهایة المسؤول فی درایة الرسول (۲۶)، بهجة المباهج (۲۷)، محاضر السیر فی احوال سیّد البشر

(۲۸)، سلوة القلوب (۲۹) ، سفر السعادة (۳۰)، منتخب سفر السعاده (۳۱)، طریق القویم فی شرح صراط المستقیم (۳۲)، درج الدُرر و درج الغرر فی بیان میلاد سید البشر (۳۳)، نزهة الابرار و نُخبة الاخیار فی سیرة النبی المختار (۳۴)، شواهد النبوة لتقویة اهل الفتوّه (۳۵)، احوال پیامبر (۳۶)، روضة الاحباب فی سیرة النبی والآل و الاصحاب (۳۷) ، معارج النبّوة فی مدارج الفتوّة (۳۸)، معراج النبوة(۳۹)، سیرت مصطفی (۴۰)، آثار احمدی (۴۱)، مغازی النبی (۴۲)، میلاد رسول (۴۳)، پیغامبر نامه (۴۴)، آداب لباس سید البشر (۴۵)، حلیهٔ حضرت سید المرسلین (۴۶)، مدارج النبوة (۴۷)، مطلع الانوار و مخزن الاسرار (۴۸)، طریق القویم (شرح سفر السعاده) (۴۹)، زبدهٔ شرح شمایل (۵۰)، نخبة الاخبار (۵۱)، حلیهٔ رسالت مآب (۵۲)، خصایص احمد مصطفی (۵۳)، انیس العاشقین (۵۴)، نثر الجواهر فی تلخیص سیرابی الطیب و الطاهر (۵۵)، نبی نامه (۵۶)، مولود شریف (۵۷)، باقیات الصالحات فی ذکر الازواج الطاهرات (۵۸)،تحفة المسلمین فی تقدیر مهور امهات المسلمین (۵۹)، حدیقة الصفا فی اسماء المصطفی (۶۰)، حلیهٔ مبارک (۶۱)، خلاصهٔ فصاحت (۶۲)، رسالهٔ کبیر (۶۳)، فتح القوی فی نسب النبی (۶۴)، وسیلة الغریب الی جناب الحبیب (۶۵)، وسیلة الفقیر فی شرح اسماء الرسول البشیر (۶۶)، صحیفة المتقین و منهج الیقین (۶۷)، معارف الانوار فی بیان فضایل سید الابرار (۶۸)، حفظ الایمان (۶۹)، وسیلة الوصول الی دیار الرسول (۷۰)، سراج المجالس (۷۱)، شمس الضحی (۷۲)، تحفه مخمدی (۷۳)، سلوی الکئیب بذکر الحبیب (۷۴)، شجرة الانساب (۷۵)، حلیهٔ مبارک (۷۶)، جامع المعجزات (۷۷)، وفات نامه (۷۸)، مولود شریف خاتم النبیین (۷۹)، خیر الوصال (۸۰)، معجزات خاص (۸۱)، تحفهٔ رسولیه (۸۲)، حلیهٔ محبوب خدا (۸۳)، خلق نبی پاک (۸۴)، الشرح اللطیف للمولد الشریف (۸۵)، تحقیق اللغات و تصحیح الکلمات فی اسماء اجداد سید الکائنات (۸۶)،خصایص اعظم (۸۷)، علم الهدا فی حلیة الرسول المقتدا (۸۸)، نور ایمان (۸۹)، معجزات نبوی (۹۰)، انوار المشرقین (۹۱)، جامع المعجزات (۹۲)، آفرینش نامه (۹۳).

کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد مفتخر است که بسیاری از نسخه های خطی فارسی را در موضوع سیرة النبی نگهداری می‌کند و این نسخه ها که بعضاً نیز منحصر به فرداست و هنوز به زیور چاپ آراسته نشده ، همواره می تواند مورد مراجعهٔ سیره نگاران و اهل فضل و

تحقیق قرار گیرد. باشد که انتشار آنها قدمی دیگر در زمینهٔ گسترش تعالیم محمدّی (ص) و آموزشهای عالی اسلامی باشد . نام بعضی از آن نسخه ها بدین شرح است.

۱ - اشرف الوسایل فی شرح الشمایل (به شمارهٔ ۵۴۷۱) از صفی الله بن عبدالله دهلوی بخارایی ، این نسخه شرح متن شمایل النبی (ص) از ترمذی است. شارح از مریدان شیخ عبدالحق محدث دهلوی بوده است . این نسخه ۵۳۸ صفحه دارد.

۲ - سیرة النبی (ص) یا میلاد رسول الله (ص)(به شمارهٔ ۱۴۷۰ ظاهراً از محمود بن محمد بن اسماعیل المتطبب انصاری (جزو مجموعهٔ از ص ۲۷۷ تا ۷۹۷).

۳ - سیرة النبی (ص) یا تاریخ پیامبر اسلام (ص) ، مشتمل بر قسم ها و ابواب : باب دربیان منتقل شدن نور محمدی : باب در مدت ظاهر شدن حمل آن حضرت ، در ذکر اولاد آن حضرت ، حوادثی که در شب ولادت ظاهر شد، آباء و امهات پیامبر (ص) و بالاخره در ذکر امارات نبوت (ص)(شمارهٔ نسخه ۶۱۵۵)

۴ - سیرة النبی (ص) در ۲۱ فصل از میلاد تا رحلت و در آخر بنای کعبه .(شمارهٔ نسخه ۴۴۴).

۵ - حدیقة الصفا فی اسماء المصطفی (ص):ازمحمد هاشم بن عبدالغفور سندی، یا شرح بر برخی از نامهای پیامبر اسلام (ص). یک مقدمه و « ۳ فایده » دارد. (جزو مجموعهٔ از ص ۶۷ - ۶۲)(شمارهٔ نسخهٔ ۳۵۶۶)

۶ - حلیهٔ مبارک : سیرة النبی (ص) منظومه یی است در ۴۶ بیت از « عبید » (شمارهٔ نسخه ۲۱۵۱)، نیز « حلیهٔ مبارک » از محمد هاشم تتوی سندی ، نثر ونظم ، تاریخ نسخه ۱۲۲۲ ه ق (جزو مجموعه ، ص ۲ - ۹ (شمارهٔ نسخه ۴۱۸۷)، نیز « حلیهٔ محبوب » از : غلام محی الدین قصوری به نظم و نثر. تألیف در ۱۲۲۵ ه ق ، ظاهراً آن را « تحفهٔ رسولیه » نیز نامیده اند (شمارهٔ نسخه ۳۱۲۸)،(جزو مجموعه ، ص ۱۰۷ - ۱۱۴) نیز : دو نسخهٔ دیگر به شمارهٔ ۴۹۹۳ (ص ۱ - ۱۳ مجموعه)، و به شماره ۵۶۷۵ (ص ۱ - ۷ مجموعه)

۷ - روضة الاحباب فی سیرة النبی والآل و الاصحاب ، از عطاء الله بن فضل الله جمال حسینی دشتکی شیرازی ، بر اساس « مقصد » تقسیم شده و ۳ مقصد دارد و به نام امیر علی شیر نوایی است. مقصد یکم : سرگذشت پیامبر (ص)، چند باب دارد و هر باب دربارهٔ موضوعی از آن حضرت است : نسب آن سرور،

ولادت او ، غزوات ، زنان او ، فرزندان او ، فضایل او ، معجزات او ، اوصاف و شمایل او، عبادت او ، لباس او ، خوراک او ، نوشیدنی های او ، خصوصیات او ، خادمان و موالی او ، عاملان او مانند مردان و زنان ، محدثان او، تابعین او ، تبع تابعین و نیز گروه ها و اولیایی که بعد از تابعین بوده است. از این نسخه ، نسخه‌هایی موجود است که بعضی چاپ شده است. شمارهٔ نسخه ها : ۱۱۲۷ ، ۱۳۷۰ ، ۵۶۸۴ ، ۴۰۴۷ ، ۵۸ و نیز در مجموعه هایی منتخباتی از آن موجود است.

۸ - سیرة النبی (ص) از نور الدین ابو سعید پورانی هروی ، مشتمل است بر : دیباچه ، و خاتمه و چند باب و فصل : دربیان نور محمدی ، نخستین آفریده ، ذکر ولادت آن حضرت (ص)، احوال آن حضرت از شیرخوارگی تا بعثت ، حلیمه و شیر دادن آن حضرت را ٠ ص)، وقایع سال چهلم ، ولادت و آغاز وحی ، از پیامبری تا هجرت ، دعوت به اسلام و نخستین کسی که ایمان آورد، رسیدن به مدینه و استقبال مردم در مدینه، احوال آن حضرت از ولادت تا وفات آن حضرت (ص) ، سال اول هجرت تاسال ۱۱ هجرت.(۲۵۰ ص)(شماره نسخه : ۴۸۰۸).

۹ - سیرة النبی : یا (حلیة النبی) (ص) از احمد بهاء الدین بن یعقوب . ظاهراً ترجمه یی است ازکتاب بسیار ارزندهٔ : الشفاء فی تعریف الحقوق المصطفی از : ابو الفضل عیاض بن موسی یحصبی (عربی) تقسیمات این نسخه شامل : ذکر ولادت رسول (ص)، ذکر اسماء رسول (ص) ذکر اولاد رسول (ص)، ذکر ازواج رسول (ص) ، ذکر اصحاب رسول ،(جزو مجموعه ، ص ۸۰ - ۱۱۹)، (شمارهٔ ۴۴۱۶)

۱۰ - سیرة النبی (ص) نام مصنف معلوم نیست . عنوان های آن با «فصل » است دربارهٔ نمازهای آن حضرت ، استشاره و مشورت فرمودن ، قریش عهد خود را شکستن ، اختلاف وقت در حج، دربیان حلیهٔ آن حضرت ، نمازهای دیگر ، روزه(صیام)، عقیقه ، معالجات ، سواری ، سلام و بار دیگر معالجات ، گله وگله داری وگوسفند داری و... ، ۱۵۲ ص ،(شمارهٔ نسخه ۶۳۶۰)

۱۱ - سیرة النبی (ص) (منظوم) در این نسخه بیشتر دربارهٔ معجزات آن حضرت است، معجزهٔ اول : شق شدن ماه به همین ترتیب تا معجزهٔ بیستم و بعد دربیان خُلق آن حضرت، درباره حضرت عایشه ، دربارهٔ محبت و اشفاق آن حضرت

(ص) به امام حسین (ع) و امام حسن (ع) و همچنین محبت آن حضرت (ص) بــه صبیــان ، حـلم آن حـضرت (ص)، مشروبـات آن حـضرت (ص)، منام (خواب‌های آن حضرت (ص)، لباس آن حضرت (ص)، انگشتری آن حضرت (ص)، نعلین آن حضرت (ص)، (شمارهٔ نسخه ۲۹۲۴)(۵۳۰ ص)

۱۲ - سیرة النبی (ص) (منظوم)، مؤلف نـاشناخته از : قـرن ۱۳ هـ ق (جـزو مجموعه شماره ۶، ص ۱۰۳ - ۲۲۹).

عنوان ها : آبستنی آمنه ، ولادت پیامبر (ص)، شیر خوارگی ، سپردن به جدش توطئه ها برای کشتن آن حضرت (ص)، هشت سالگی ، بیست و پنج سالگی ، چهل سالگی :

بــر آنـند اهـل حـدیث و سـیر — که چون شد چهل ساله خیرالبشر

هفتم بعثت :

به سالی که هفتم ز بـعثت رسـید — لوای نـبوّت بـه رفـعت کشـید

۱۳ - سیرت النبی (ص) : شمایل النبی (ص)، از : ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی (اصل متن)، ترجمه از : مصلح الدین محمد بن محمد لاری، مشتمل بر دو دیباچه (دیباچهٔ متن ، دیباچهٔ مترجم) و مقدمه مؤلف ، بابها : باب اول : خلقت رسول الله (ص) ، باب در خُلق پیامبر (ص) و حدیث اخلاق او، باب دربارهٔ اشکال وصور پیغامبر ، ادراک و بصر و سمع و شمّ و لمس پیغامبر (ص) ، ۲۰۶ ص (شمارهٔ نسخه ۲۳۷۱)، و ۲۷۶ ص (شمارهٔ نسخه ۳۳۸۵)

۱۴ - سیرة النبی (ص)(= شمایل النبی (ص)) : از حاجی محمد کشمیری ، نثر شیوای فارسی دارد . شـامل همـان مطـالب عـمومی و خـصوصی دربارهٔ آن حضرت ، ۳ نسخه درکتابخانهٔ گنج بخش موجود است : جزو مجموعه (ص ۱ - ۳۶۹) شماره نسخه ۴۲۲۷)، نسخهٔ مستقل ۳۷۸ ص (شمارهٔ نسـخه ۶۲۰۳) (۲۶۹ ص).

۱۵ - سیرة النبی (ص) : اخلاق المصطفی (ص): شرح شمایل النبی (ص)، متن اصلی از ترمذی ، ترجمه و شرح از : عبدالهادی بن محمد معصم در زمان اورنگ زیب پادشاه مغول هند ، مطالب آن از آفرینش پیامبر تا رحلت است وضمناً ، دربارهٔ خُلُقٍ عظیم [1] حضرت رسول (ص) بحث شده است : ۲ نسخه (شماره

۱ - و انّک لَعلیٰ خُلُقٍ عَظیم (قلم / ۴)

۳۶۷) ۴۶۱ ص ، نسخهٔ دیگر (شماره ۸۰۹۶)(۶۵۲ ص)، به احادیث بسیار استناد کرده است.
۱۶ – سیرة النبی (ص): زبدهٔ شرح شمایل : خیر الاطوار و واقعات سید ابرار (ص) متن از ترمذی . مترجمان و شارحان آن معلوم نیستند. اما از « عبید الله » و «فقرای احمدی » نام برده شده است . تقسیمات آن بر « صحیفه» است، صحیفهٔ اول : خیر الاطوار است که به حروف ابجد (۱۰۵۸ هـ ق) می شود. صحیفه دوم : واقعات سیّد ابرار است که این هم به تاریخ ابجد (۱۰۵۸ هـ ق) است ، این تألیف در سال ۲۱ جلوس شاهجهان پادشاه تألیف شده است . ۵۶ باب دارد . باب : ما جاء فی خلق النبی (ص)، باب ما جاء فی خاتم النبوّت (ص)، باب ما جاء فی شعر الرّسول (ص)، ترجّل (شانه کردن رسول اللّه «ص»)، شیب (پیری و سفیدمویی) رسول الله (ص) ، خفّ (موزۀ) رسول (ص)، درع رسول (ص)، میوه خوردن رسول (ص)، عبادت رسول (ص)، حجامت کردن رسول (ص)، باب ما جاء فی میراث الرّسول (ص)، باب ما جاء فی رؤیة النبی (ص) ، دربارهٔ واقعات نیز تحت عنوان «واقعه » بسیاری از وقایع رسول الله (ص) آورده شده است (شمارهٔ نسخه ۱۰۶۳) (۸۳۲ص).
۱۷ – سیرة النبی (ص) از : نظام الدین محمد بن محمد خجندی آشنابادی . ۵۶ باب دارد در آفرینش رسول و همانند تقسیمات متن بالا را در بردارد و یک باب بیشتر دارد در « دیدن و زیارت کردن ایشان در خواب » (۸۰۳ص)، (نسخه به شمارهٔ ۴۳۹ و ۴۲۵۲).
۱۸ – شواهد النبوة لتقویة اهل الفتوة : از عبدالرحمن جامی ، تقسیمات آن بر «رکن»،است ۲نسخه به شماره‌های ۶۹۲ و ۱۴۵۷ به ترتیب ۴۳۹ ص و ۵۱۰ص.
۱۹ – محاضر السیر فی احوال سید البشر : نسخه ای نفیس از شاه داعی الی الله شیرازی به شمارهٔ نسخه ۸۴۹ (مجموعه ص ۲۳۱ – ۵۱۸).
۲۰ – معارج النبوة فی مدارج الفتوه : از معین مسکین هروی (تقریباً ۱۰۰ نسخه در کتابخانهٔ گنج بخش موجود است).
۲۱ – معجزات حضرت محمد (ص) شماره نسخه ۷۹۷۴،(۱۴ ص)
۲۲ – معجزات النبی (ص)، (شماره نسخه ۵۹۹۸).
۲۳ – مغازی النبی (ص)، از : یعقوب صرفی کشمیری ، حمد خدا ، نعت رسول منقبت میر سید علی همدانی ، منقبت کمال الدین حسین خوارزمی ، شمارهٔ

نسخه ۱۴۸۰ ،(۴۶۸ ص)
۲۴ - نزهة الابرار و نخبة الاخبار فی سیرة النبی المختار : از محمود بن محمد المطیب لاری با نثر فارسی روان شامل : مقدمه : فصل ، جلد ۱ و ج ۲ (۷۲۶ص).
۲۵ - نسب نامهٔ پیامبر (ص) در ۲ نسخه به شمارهٔ ۲۱۲۴ و ۳۱۷۰ و شمارهٔ صفحه های ۱۸ - ۱ و نیز ص ۱۰۹ مجموعه .
۲۶ - نو د و نه نام رسول (ص) شمارهٔ نسخه ۱۹۲۶ ،(ص ۴۹۶ - ۴۸ مجموعه)
۲۷ - نور نامه : آفرینش نامه
۲۸ - وسیلة الوصول الی دیار الرّسول (ص)، (شمارهٔ نسخه ۶۰۸) فضل و خلق و شرح عبادات و رسایل او . تقسیمات آن بر « باب » است . ۱۹۸ ص دارد.
۲۹ - وفات نامه پیامبر (حدود ۲۰ نسخهٔ آن در کتابخانه گنج بخش موجود است).

یاد آوری می کند که صدها نسخه به نام های خاصّ دیگری نیز دربارهٔ حضرت رسول اکرم (ص) و همچنین منظومه های بسیاری به زبان های فارسی و عربی واردو و پنجابی و پشتو و سرائیکی و سندی و عربی نیز درکتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان موجود است ، که می توانند در دسترس علاقه مندان برای مطالعه یا تصحیح و انتشار قرارگیرد.

امیداست نسخه های خطی ارزشمند یادشده باهمّت پژوهشگران گران قدر و مسلمان هر دو کشور پاکستان و ایران در آینده ، توفیق تصحیح و انتشار یابد و در دسترس همهٔ جویندگان سیرتهای و سنتهای رسول گرامی اسلام (ص) قرار گیرد وگامی استوار در زمینهٔ گسترش و نشر معارف اصیل اسلامی برداشته شود.

درود می فرستیم بر مسلمانان پاک نهاد کشور مسلمان پاکستان که با خلوصی زاید الوصف تا بدان اندازه همت گماشته اندکه زوایا و خبایا و خفایای خصوصیات سیرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را شکافته اند و نهانیها ونیز شگفتیهای خارج از حدّ تصوّر و تخیّلات بشری را دربارهٔ صفات آن پیامبر بزرگ اسلام به منتهای درجهٔ ممکن کاویده اند و اسنادی چنین گرانبها فراهم آورده اند تا تشنگان شناخت کُنه ذات پاکش را سیراب کنند.

مآخذ و پانوشتها

۱ - رجوع شود به کتاب اغانی، ج ۲۲، ص ۱۵.
۲ - سیرة رسول الله تألیف دکتر عباس زریاب خویی، انتشارات سروش، ج اوّل، سال ۱۳۷۰ ص ۱۸
۳ - بکّائی به فتح نخست منسوب به قبیلهٔ بکّاء.
۴ - ابرقوه: از بخشهای شهرستان یزد
۵ - فهرست مشترک نسخه های فارسی پاکستان تألیف احمد منزوی (ج ۱۰ : ۱۹۲)
۶ - (ج ۱۰ ص ۱۹۳)
۷ - (همان)
۸ - (همان)
۹ - (همان)
۱۰ - (همان)
۱۱ - (ج ۱۰: ص ۱۹۴)
۱۲ - (همان)
۱۳ - (همان)
۱۴ - (همان)
۱۵ - (ج ۱۰: ص ۱۹۸)
۱۶ - (ج ۱۰: ص ۲۰۱)
۱۷ - (ج ۱۰: ص ۲۰۱)
۱۸ - (همان)
۱۹ - (ج ۱۰: ص ۲۰۵)
۲۰ - (ج ۱۰: ص ۲۰۶)
۲۱ - (ج ۱۰: ص ۲۰۶)
۲۲ - (ج ۱۰: ص ۲۰۹)
۲۳ - (ج ۱۰: ص ۲۱۴)
۲۴ - (همان)
۲۵ - (همان)
۲۶ - (ج ۱۰: ص ۲۱۵)
۲۷ - (ج ۱۰: ص ۲۱۷)
۲۸ - (همان)
۲۹ - (ج ۱۰: ص ۲۱۸)
۳۰ - (ج ۱۰: ص ۲۱۸)
۳۱ - (همان)
۳۲ - (ج ۱۰: ص ۲۱۹)
۳۳ - (ج ۱۰: ص ۲۲۰)
۳۴ - (ج ۱۰: ص ۲۲۱)
۳۵ - (ج ۱۰: ص ۲۲۳)
۳۶ - (ج ۱۰: ص ۲۲۶)
۳۷ - (ج ۱۰: ص ۲۲۷)
۳۸ - (ج ۱۰: ص ۲۳۵)
۳۹ - (ج ۱۰: ص ۲۴۶)
۴۰ - (ج ۱۰: ص ۲۴۶)
۴۱ - (ج ۱۰: ص ۲۴۷)
۴۲ - (ج ۱۰: ص ۲۶۰)
۴۳ - (ج ۱۰: ص ۲۶۲)
۴۴ - (ج ۱۰: ص ۲۶۸)
۴۵ - (ج ۱۰: ص ۲۶۹)
۴۶ - (ج ۱۰: ص ۲۷۱)

۴۷ - (ج ۱۰: ص ۲۷۳)
۴۸ - (ج ۱۰: ص ۲۷۵)
۴۹ - (ج ۱۰: ص ۲۷۶)
۵۰ - (همان)
۵۱ - (ج ۱۰: ص ۲۷۷)
۵۲ - (ج ۱۰: ص ۲۷۸)
۵۳ - (همان)
۵۴ - (ج ۱۰: ص ۲۷۹)
۵۵ - (ج ۱۰: ص ۲۸۵)
۵۶ - (ج ۱۰: ص ۲۹۱)
۵۷ - (ج ۱۰: ص ۲۹۲)
۵۸ - (ج ۱۰: ص ۲۹۲)
۵۹ - (ج ۱۰: ص ۲۹۳)
۶۰ - (ج ۱۰: ص ۲۹۳)
۶۱ - (ج ۱۰: ص ۲۹۴)
۶۲ - (ج ۱۰: ص ۲۹۴)
۶۳ - (ج ۱۰: ص ۲۹۵)
۶۴ - (ج ۱۰: ص ۲۹۵)
۶۵ - (ج ۱۰: ص ۲۹۶)
۶۶ - (همان)
۶۷ - (همان)
۶۸ - (ج ۱۰: ص ۲۹۷)
۶۹ - (ج ۱۰: ص ۲۹۸)
۷۰ - (ج ۱۰: ص ۳۰۱)
۷۱ - (ج ۱۰: ص ۳۰۳)
۷۲ - (ج ۱۰: ص ۳۰۵)
۷۳ - (ج ۱۰: ص ۳۰۸)
۷۴ - (ج ۱۰: ص ۳۱۰)
۷۵ - (همان)
۷۶ - (ج ۱۰: ص ۳۱۲)
۷۷ - (همان)
۷۸ - (ج ۱۰: ص ۳۱۴)
۷۹ - (ج ۱۰: ص ۳۱۷)
۸۰ - (همان)
۸۱ - (ج ۱۰: ص ۳۱۸)
۸۲ - (ج ۱۰: ص ۳۲۲)
۸۳ - (ج ۱۰: ص ۳۲۵)
۸۴ - (ج ۱۰: ص ۳۲۷)
۸۵ - (ج ۱۰: ص ۳۲۷)
۸۶ - (ج ۱۰: ص ۳۳۰)
۸۷ - (ج ۱۰: ص ۳۳۲)
۸۸ - (ج ۱۰: ص ۳۳۳)
۸۹ - (ج ۱۰: ص ۳۳۴)
۹۰ - (ج ۱۰: ص ۳۳۸)
۹۱ - (ج ۱۰: ص ۳۴۰)
۹۲ - (ج ۱۰: ص ۳۴۵)
۹۳ - (ج ۱۰: ص ۳۴۹)

✼✼✼✼✼

دکتر گوهر نوشاهی[1]

شعر ایران بعد از انقلاب اسلامی

چکیده:

انقلاب اسلامی ایران رخدادی بی نظیر و عظیم‌الشان تاریخ بشری می باشد. ادبیات یک رفتار اجتماعی زندگی و شاعر ترجمان و سخنگوی ارزشهای والای انسانی محسوب می شود. قبل از انقلاب اسلامی وضعیت خوف و ترسی در محیط ادبیات طوری بود که نمی توان وسیلهٔ کلمات و الفاظ بیان کرد. بااین وصف سیمین بهبهانی ، محمد علی بهمنی ، پرویز بیگی ، فاطمه راکعی و دیگران احساسات و تفکّر را در شعر منعکس می کردند. در همین زمینه شایان است که اسم محمد عزیزی و رضا افضلی را ذکر کنم. انقلاب اسلامی ایران محیطی را تضمین می کند که دران استعدادهای فکری ملت به مرزهای ایجاد و ابتکار و آفرینش برسند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ملت غیور ایرانی تحت سلطهٔ جنگ تحمیلی قرار داده شد که در شعر باز تاب آن دیده می شود. شعر جدید ایران از مسیر منطق نوین تشکیلات زبان و نویابی روابط جدید انسانی می گذرد که منبع اصلی اش انقلاب اسلامی و رهبر کبیر انقلاب محسوب می شوند.

*****

انقلاب اسلامی ایران رخدادی بی نظیر و عظیم الشأن تاریخ بشری می‌باشد و این انقلاب نتیجهٔ عاقلانهٔ رخدادها و حوادث می باشد که طی صد سال گذشته در این منطقه رونما می شدند. نظام استثماری ، جبر و جنایت و استبدادگری روحی در مدت طولانی انسان را به نقطه ای رسانده بود که او به علت احساس شدید محرومی خود را مورد انزجار قرار می‌داد و همین پس‌زمینه و زیر بنای انقلاب نامیده می شود.

از چندین قرن گذشته سرزمین ایران از نور اسلام روشن است . ارزشهای

---

۱ – استاد مدعو گروه آموزشی اردو، دانشگاه ملی زبانهای نوین ، اسلام آباد.

اسلامی در عمق قلب و روح مردم اینجا قرار دارند و نمی توان این ارزشها را از
نظام فکر و احساس آنها بیرون کرد، رژیم شهنشاهی وسیلهٔ نظام غیرعادلانه و
اخلاق باختهٔ خود ، همه ملت ایران را تحت سلطهٔ استبداد و استکبار قرار داده
بود. در ایران زمان شهنشاهی ، در نتیجهٔ ما حالی فکر و احساس بشری مردم
طوری در چاه احساس محرومی افتادند که نظیرش در هیچ جای جهان پیدا
نیست.

قبل از انقلاب اسلامی ، زندگانی اجتماعی ایران بیچاره ، و فاقد شعور
ذات می بود. نظام محرومیت از حقوق اساسی بشریت و ذلت و اهانت از
ارزشهای انسانی اینقدر اندوهناک بودکه در نتیجه انفجارش یک امر طبیعی بود.
سرمایه و ثروت و منابع مادی کل ایران متعلق به فقط در صد حواریان شاهی
بودند که در پایتخت زندگی می کردند.

ادبیات یک رفتار اجتماعی زندگی و شاعر ترجمان و سخنگوی ارزشهای
والای انسانی محسوب می شود. شاعر ایران فردی از جامعهٔ هوشمند و
حساسی است که در طول تاریخ نه فقط از ارزشهای والای بشریت ترجمانی
کرده است بلکه این ارزشها رابه ادبیات جهان معرفی و عرضه نموده است. در
هر زمان تاریخ ایران ، وقتی تعادل و توازن زندگانی بشر جامعه وسیله ظلم و
استبداد در هم شد ، شاعر ایرانی بر ضد آن اعتراض نمود. ادب مقاومتی ایران
در آغوش حافظ ، سعدی وعطار پرورده و دو به دوی ظلم و استکبار گردید.

قبل از انقلاب اسلامی زندگانی شعراء در ایران وسیله استعمارگران
ومزدوران آنها دچار قیامت بود. آنها زندگانی اجتماعی را توسط محرومیت و بی
انصافی مجبور می دیدند و در آن حال هر شاعری که بر ضد آن اعتراض میکرده
دست وقلم و لوازم زندگانی اش قاپیده و به چنگ آورده می شدند.

قبل از انقلاب اسلامی ، بنده این جامعه را به دقت مشاهده کرد. زیرا در
آن زمان به عنوان استاد پاکستان شناسی در دانشگاه فردوسی مشهد مشغول
بودم وهمیشه همراه با اهل علم و دانش ، اساتید و دانشجویان ملاقات هایی
داشتم و دربارهٔ اوضاع و احوال صحبت می کردم. در آن زمان وضعیت خوف و
ترسی در محیط ادبیات طوری بود که نمی‌توان وسیلهٔ کلمات و الفاظ بیان کرد.
سرودن قصیده در تجلیل شاه و خراب کردن شعر قدیم وسیلهٔ تقلید کور کورانه
در محفل استاد فرخ خراسانی و ملک الشعرا رسا در مشهد « شعر » نامیده می

شد. شاعر نسل نوین اگر می‌خواست بر ضد این روش کورکورانه چیزی بسراید و بنویسد، نه فقط هیچ وسیله ای برای چاپ آن شعری را نداشت بلکه هیچ چیزی برای حفظ زندگانی خود هم نداشت زیرا بعد از چاپ شعر او ، زندگانی او در معرض خطر قرار می گرفت و همین اوضاع در تهران ، اصفهان ، شیراز ، تبریز و سایر نقاط ایران بود. احمد شاملو چطور مورد عتاب قرار داده شد ؟ داستانش مخفی نیست . همین وضعیت شعرایی بود که دربارهٔ داستانهای اندوهناک جنایات را به قرطاس و قلم می سپردند. اما این چیز هم از نظر هیچکس مخفی و مستور نیست که در آن زمان نیز شعرایی بودند که نفوس و اموال خود را قربان می کردند اما پرچم حق و صداقت و بیباکی را بر می افراشتند. غزلهای سیمین بهبهانی شاعرهٔ شعله بیان ایران درباره آن اوضاع و احوال چنین نوحه می سراید :

بنویس بنویس !

بنویس بنویس ! بنویس: اسطورهٔ پایداری
تاریخ، ای فصل روشن ! زین روزگاران تاری
بنویس : ایثار جان بود، غوغای پیر و جوان بود
فرزند و زن ، خانمان بود ، از بیش و کم ، هرچه داری
بنویس ، پرتاب سنگی ، حتی ز طفلی به بازی
بنویس : زخم کلنگی ، حتی ز پیری به یاری
بنویس : قنداق نوزاد، بر ریسمان تاب می خورد
با روز ، با هفته ، با ماه ، بر بام بی انتظاری
بنویس کز تن جدا بود، آن ترد، آن شاخهٔ عاج
با دستبندش طلایی ، با ناخنانش نگاری
بنویس کآنجا عروسک ، چون صاحبش غرق خون بود
این چشمهایش پر از خاک ، آن شیشه هایش غباری
بنویس کآنجا کبوتر ، پرواز را خوش نمی داشت
از بس که در اوج می تاخت ، روبینه باز شکاری
بنویس کآن گربه در چشم ، اندوه و وحشت به هم داشت
بیزار از جفتجویی ، بی بهره از پخته خواری

نستوه ، نستوه ، مردا! این شیر دل ، این تکاور
بشکوه ، بشکوه ، مرگا! این از وطن پاسداری
بنویس از آنان که گفتند : یا مرگ ، یا سرفرازی
مردانه تا مرگ رفتند ، بنویس ! بنویس ! آری...

همین احساس و تفکّر را می توان در شعر محمد علی بهمنی ، پرویز بیگی حبیب آباد، ضیاء الدین ترابی ، فاطمه راکعی ، حمید سبزواری ، سهیل محمودی ، پرویز عباس ، علی رضا قزوه ، یوسف علی میرشکاک و زهرا تاریخی مشاهده کرد. سهیل محمودی از نظر ابلاغ و رسالت مورد توجه ویژه ای می باشد. وی آن زمان غلامی فکری و ذهنی را شب «تیره و تار» می‌نامد و نوید روز روشن را چنین می گوید :

دست تو باز می کند پنجره های بسته را — هم تو سلام می کنی رهگذران خسته را
شب به سحر رسانده ام دیده به ره نشانده‌ام — گوش به زنگ مانده ام مجمعهٔ عهد بسته را

چند بیت دیگر از فصلی از عاشقانه مجموعه شعری سهیل محمودی :

اگرچه باغچه ها را کسی لگد کرده — ولی بهار فقط در تصرف گلهاست
ای خدایان ! لحظه ای حکم قضا بر من میا — لعنتی ها ! بس کنید از بازی تقدیر ما
من جوانی را به پای هرزگیتان ریختم — از سر من دست بردارید ای بی پیرها

تندی درکلام و سختی در لهجه دراین ابیات نشانگر حقایق گوناگون آن زمانست « از نخلستان تا خیابان » مجموعهٔ شعری آقای علیرضا قزوه شاعری غزل‌سراست. لهجه و فکر و احساس او را مشاهده بفرمایید:

فاش می گویم که امنیت ندارد شهر ما — من چراغ خانه از دست عسس ورزیده ام
ای قاتلان عاطفه اینجا چه می کنید — اینجا که خاک پای شهیدان غربت است
وقتی بهشت را به زر سرخ می خرید — چشمانتان شکاف تنور قیامت است

همراه با شعراء غزل سرا، شعرایی که نمایندگان طرز نوین شعر می‌باشند و سختیهای زندگانی قبل از انقلاب را از نزدیک مشاهده کرده اند در اشعار خود جهانی پُر تأثیر و اثر انگیز را فرا گرفته اند . در این زمینه شایان است که اسم محمد عزیزی شاعر برجستهٔ تهران و رضا افضلی شاعر جوان مشهد را ذکر کنم. مجموعهٔ شعری آقای محمد عزیزی به عنوان « صدای نرم باران » به چاپ رسیده است، اما آقای رضا افضلی مشغول به جمع آوری اشعار قدیم و جدید خود می باشد. آقای محمد عزیزی به سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نظمی را به عنوان « خون کبوتران » سرود و دلم میخواهد که اینجا من هم بازگویم:

خون کبوتران :

هنگامی که مرا یارای ایستادن نبود
از سرما و گرسنگی
خورشید را به نماز ایستادم
و کبوتران را دیدم
که از فراز کوههای صعب
به پرواز در آمدند
که ستیغ کوه
شلاق را بر گرده ها یشان کشیده بود
و اره
به کار بریدن بالهایشان بود
من ،
همه وحشت بودم
که مباد
پرندگان کوچک زیبا
ایمان بیاورندکه هرگز
پرنده ای پرواز نکرده است !
خورشید را به نماز ایستادم
که داس را
زنگار پوسیدگی گرفته بود
و
رویش خوشه ای گندم
در شیار وستانم ،
انسانی را از گورستان
بر می گرداند !
خورشید را به نماز ایستادم
که نفرت از کلاغی،
که زندگی را
بر شاخه ای خشکیده پاس می داد،
افزون بود
و « قریه »،
زاری می کرد!
شاید صدای بال کبوتران رفته
سکون وسکوت را بر هم زند
وحرکت و غوغا را
بشارت دهد
که شب است
گریستم
وگلویم را
با جرعه ای از خون کبوتران ،
ترکردم
ومسح کشیدم
تا نفرت از « شب » را
به نیایش بنشینم
و دریچه ای بگشایم
بر صبح
که می آید !

آرزوی یک درخت

احوال وضعیت ایران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی را با نظم رضا افضلی به پایان می‌رسانیم که عنوانش است « آرزوی یک درخت » .

آرزوی یک درخت
زان پیشتر که بشکنید شاخهٔ مرا
و بر آتشم حلقه زنید
باید یقین کنید
چراغ میوه هام
ذائقه ای را روشن نمی کند
و سایه سار ندارم
دوست دارم
پرندهٔ فراری
در برگ های من
آشیانه بسازد
از چوبم گهواره بسازید
نه تابوت
از من کبریتی بسازید
که فتیلهٔ زندگی را روشن می کند
ریشه ام را د رخاک باقی گذارید
تا از خانهٔ همسایه
سر بر آورم

انقلاب اسلامی ایران ابعاد گوناگونی را دارد. از یک طرف این انقلاب امین عظمت انسان است و از طرف دیگر محیطی را تضمین می کند که در آن استعدادهای فکری ملت به مرزهای ایجاد و ابتکار و آفرینش برسند. انقلاب اسلامی استعاره ای است که از مزاج اهل ایران نازایی را دور می کند و فکر و اندیشهٔ آنها را حاصلخیز می‌سازد.

همین روشنی است که محور اصلی شعر شاعر بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و دارای حیث اساسنامهٔ ادبیاتی برای شعرای ایرانی در عصر جدید می‌باشد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی فرایند شکست و ریخت معنوی در باطن شعر ایرانی شروع شد، ترکیب ، استعاره ، علامت و تشبیه و غیره لباس قدیم را در آورده و جامه نو را پوشید. چنانچه نظم های خانم فرشته ساری ، قیصر امین‌پور و احمد عزیزی این حقیقت را به صراحت اثبات می کنند، نتیجهٔ منطقی تشکیلات لسانی در شعر ایران نمایان شد. اگرچه شعراء غزل شکار جبر هیئت شعر می بودند و هستند اما در اختیارکردن قالبهای نوین کلمات و الفاظ برای تجربه و آزمایش بخل نکردند.

فوراً بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ، این ملت غیور تحت سلطهٔ جنگ تحمیلی قرار داده شد. این جنگ برای ملت ایران امتحانی سخت و تجربه ای صبر آزما بود اما همانطوریکه آتش طلاء را از کثافتها پاک می کند و روشن تر می‌سازد ، این جنگ تحمیلی وحدت و یکپارچگی و استعداد ایجاد و ابتکار و مدیریت را به ملت ایران اهداء نمود تفنگم در «پاسخ » نظم رضا ملکیات می‌توان این حقیقت را مشاهده کرد:
« تو چرا می جنگی ؟»

پسرم می پرسد
من تفنگ بر دوش
کولبارم بر پشت
بند پوتینم را محکم می بندم
مادرم
آب و آیینه وقرآن در دست
روشنی در دل من می بارد
پسرم بار دگر می پرسد:
«تو چرا می جنگی؟»
با تمام دل خود می گویم:
«تا چراغ از تو نگیرد دشمن»

در شعر جدید ایران، شعر وابسته به هدف است نه هدف وابسته به شعر. روشن ساختن راههای تار و تیرهٔ زندگانی وسیلهٔ نور حق و عدل و دور نگهداشتن کثافتهای بیعت باطل هدف اساسی شعر ایران می باشد. این شعر اعلان جنگ میان حق و باطل است. اگر شاعر ایرانی این را عنوان کرده است پس از انگیزهٔ قلبی بشریت ترجمانی کرده است. ترجمانی شعور جامعهٔ نخستین وظیفهٔ شاعر و هدف والای شعر می باشد.

در شعر جدید ایران، روح اسلامی همراه با رفتار مخصوص فکری، تمدنی و اجتماعی و با تلازمات و استعارات رشد می نماید. آن آزادی فکر و عمل و مفهوم خود اختیاری که توسط فرهنگ و ایدئولوژی اسلام مطرح شده است، در صحنهٔ شعرای جدید ایرانی روز بروز مقبول و مستحکم تر می شود. آن جوّ آزادی فکر و اندیشه ایجاد شده است که در آن هیچکس جز اله العالمین لایق پرستش نیست. استعاراتی که توسط فرهنگ اسلامی در شعر جدید رواج یافته اند. مثلاً مسجد، قبله، کعبه، ابراهیم، پیغمبران، حضرت فاطمه زهرا (س) گل محمدی وغیره در اصل به عنوان قدرتهای ابتکار و ایجاد و تخلیق رشد کرده‌اند. شخصیت والای حضرت فاطمه زهرا (ص) در شعر جدید ایران یک علامت فضایل و عظمت انسانی ومهر و وفا محسوب می شود.

افهام و تفهیم و گفتگو بین تمدنهای جهانی نیز یکی از عنوانهای شعر جدید ایران می باشد. ایجاد احساس مهر و محبت و یگانگی و حمایت از ملل مظلوم جهانی یکی از ویژگیها و طرهٔ امتیاز شاعر ایرانی است. نظم هایی که دربارهٔ کشمیر، فلسطین و بوسنیا بر منصهٔ شهود آمدند نشان می دهند که شاعر ایرانی مسایل و سختیهای جهانی را کاملاً درک می نماید، نظم آقای فریدون

مشیری که دربارهٔ اوضاع و احوال کشمیر نوشته شده است، در کالبد مردهٔ ملل
جهان روح تازه ای را می دمد. بنده این نظم را از «آه باران» مجموعه شعری اش
در آورده و اکنون نذر شماست.

تو را در شعر حافظ خواندم و در داستان دیدم:
زمرد فام دریایی است، پای سرگران کوهی
عبیر آمیز شهری در کنارش
در بخور عود و گل پنهان
سیه چشمان مشکین موی نغز نازنین دارد
گل و گوهر، می و شکر
بهشتی آسمانی در زمین دارد...
تو را در سالهای دور
چنین در سایه روشن های رؤیاهانهان دیدم

***

به پرواز آمدم
ازشوق دیدار تو، دست و پای گم کرده!
همه حیران و ناباور
که گیتی آرزویی را بر آورده
به پای کوهساری صخره های سبز را تا آسمان برده
تو را از آسمان دیدم!

شعر جدید ایران از مسیر منطق نوین تشکیلات زبان و نویابی روابط جدید انسانی می گذرد و منبع اصلی‌اش انقلاب اسلامی محسوب می شود. شخصیت والای حضرت امام خمینی (ره) رهبر کبیر انقلاب اسلامی برای این نظام جدید فکر و نظر مثل منارهٔ نور است. مثنوی خسوف وشقایق احمد عزیز و بعضی از غزلهای قیصر امین پور نشان می دهند که شعرای ایرانی با حضرت امام (ره) چقدر علاقه دارند و عشق ومحبت می ورزند.

همانطوریکه انقلاب اسلامی به حاصلخیزی و توان شعبه های گوناگونی زندگانی را می افزاید باعث شد که تغیر دلپذیری را در رنگ و آهنگ شعر جدید نیز ایجاد کند. و این تغیر نه فقط در داخل کشور بلکه بیرون از مرزهای جغرافیایی ایران نیز محسوس می شود.

*****

دکتر محمد بقائی (ماکان)[1]

اقبالشناسی در ایران

چکیده :
اقبال موقعیکه می زیست در ایران اشعار و افکار وی کمتر مورد توجه و استفاده بوده . درسال ۱۹۳۲ اقبال دو نامه به سعید نفیسی نوشته بود و اولین ایرانی که مقاله ای در حین حیات اقبال دربارهٔ وی نوشته بود سید محمد علی داعی الاسلام بود. سروده‌های اقبال با معرفی و ستایش بزرگانی نظیر بهار، دهخدا، مینوی، معین، حبیب یغمایی، صادق نشأت ، صورتگر ، خطیبی، و دیگران مورد توجه ایرانیان قرار گرفت. چهره های مشخصی که پیش از ۱۳۵۷ ه ش ، در مورد اقبال تألیف و یا ترجمه پدید آوردند عبارتند از مجتبی مینوی، غلامرضا سعیدی ، محمد تقی مقتدری، علی شریعتی ، احمد آرام و امیر حسین آریانپور و چند تن دیگر. بعد از انقلاب نگاه اندیشمندان و اقبال پژوهان ایرانی به آثار اقبال بسیار دقیقتر و حساس‌تر شده است. در دو دههٔ اخیر ۳۶ کتاب در زمینهٔ اقبال شناسی در ایران چاپ و منتشر گردیده که نیمی از تعداد آنها از تألیفات و ترجمه هایی است که نگارنده (محمد بقایی ماکان) در احوال و آثار و افکار محمد اقبال پژوهشهایی انجام داده و در این گفتار مشخّصات همهٔ آثار چاپ شده در زمینهٔ اقبال شناسی نیز آورده شده است.

*****

شنصت و پنج سال پیش که اقبال به جاودانگی پیوست ، نام و نشانی از وی در ایران نبود و جز افرادی معدود که تعدادشان از انگشتان دست تجاوز نمی کرد ، کسی نمی‌دانست که فرزانه یی به نام محمد اقبال لاهوری با سرودن نه هزار بیت شعر حکیمانهٔ فارسی ، آتش فرومردهٔ ادب فارسی را که می رفت در شبه‌قاره بَدَل به خاکستر شود بار دیگر شعله ورکرد. آوازه‌ی او در جهان ، ابعاد

۱- نویسنده و اقبالشناس شهیر ایرانی ساکن تهران .

مختلف دارد ولی در ایران بیشتر به واسطهٔ شعرش شهرت یافته است. نخستین مقاله یی که در معرفی اقبال در ایران به چاپ رسید از دانشمند ایرانی سید محمد علی داعی‌الاسلام بود با عنوان « اقبال و شعر فارسی » که بسیار مورد توجه بزرگان ادب فارسی قرارگرفت. پس از آن شاد روان سعید نفیسی و محیط طباطبائی که با اقبال مکاتبه نیز داشته اند مقالاتی درباره وی نگاشتند . تاریخ نامه‌های اقبال به سعید نفیسی ۲۶ اوت ، و ۱۴ نوامبر ۱۹۳۲ است.

سروده‌های اقبال با معرفی و ستایش بزرگانی نظیر بهار، دهخدا، مینوی، معین ، حبیب یغمائی ،صادق نشأت ، صورتگر ، خطیبی و دیگران مورد توجه ایرانیان قرارگرفت که ذکر تفصیلی یکایک آنها از حوصلهٔ این گزارش بیرون است. آثار فارسی اقبال در مدتی اندک که شاید به بیش از سه دهه نمی رسد، یعنی از زمانی که نخستین مقالات دربارهٔ وی در مطبوعات ایران به نگارش درمی‌آید ، و نخستین مجالس سخنرانی برای معرفی آثارش تشکیل شود از چنان شهرت و محبوبیتی در ایران برخوردار می‌گردد که اقبال در سالهای پیش از انقلاب ، معروفیتی همسنگ بزرگترین شاعران زبان فارسی نظیر مولوی و حافظ و سعدی می یابد. امروز ممکن است در شهرهای دوراقتاده کشور باشند کسانی که سنائی و جامی و فخر الدین عراقی را بعد ازگذشت قرنها به درستی نشناسند و یا اصلاً نشناسند ، ولی کمتر کسی است که در ایران ، پس ازگذشت فقط چند دهه، نداند که اقبال شاعر و اندیشمندی است از مردم پاکستان که نامش بوی ایران را می دهد.

چهره های مشخصی که این رایحه را در پیش از سال ۵۷ در ایران پراکندند و آثاری مستقل در مورد اقبال در قالب تألیف و یا ترجمه پدید آوردند عبارتند از: شاد روانان مجتبیٰ مینوی ، غلامرضا سعیدی، محمد تقی مقتدری ، علی شریعتی ، احمد آرام و امیر حسین آریانپور . نخستین اثری که دربارهٔ اقبال ، نُه سال پس از فوت وی در ایران به سال ۱۳۲۶هش منتشر شد ، کتابی است کم ورق از مرحوم محمد تقی مقتدری تحت عنوان « اقبال - متفکر وشاعر اسلام ».

آثاری هم به طور اتفاقی در پیش از انقلاب دربارهٔ اقبال و آثار وی، از

برخی محققان و ادب دوستان انتشار یافت که در واقع نگاهی گذرا و معرفی‌گونه به شعر اقبال و شیوه ی تفکر او بوده است که پدید آورندگانش داعیهٔ اقبال شناسی هم نداشته اند ، نظیر کتابی که آقای اسلامی ندوشن تحت عنوان «دیدن دگر آموز» گرد آوردند یا مقالاتی که از شادروانان احمد علی رجائی خراسانی و یا غلامحسین یوسفی در مجموعه هایی به چاپ رسیده است. تمامی این تلاشهای پُر ارج در پیش از انقلاب اسلامی ، گرچه تحت عنوان « اقبالشناسی » جای می‌گیرد، ولی مبین ابعاد مختلف شخصیت اقبال نیست . آنچه در اقبال شناسی قبل از انقلاب کاملاً محسوس است ، توجهی است که تنها به شعر او ، و تا حدی به فلسفهٔ خودی می شود و محققان ایرانی (به استثنای شادروان شریعتی) گام در نهانخانه تفکّر اقبال نمی گذارند. ترجمه هائی که از آثار اقبال صورت می‌گیرد، بدون توجه به زمینه های ذهنی و شیوه تفکر اقبال است . کتاب Reconstruction of Religious Thought « احیاء تفکر دینی » ترجمه می‌شود ، حال آنکه مقصود اقبال Reconstruction بازسازی و باز فهمی است ، نه Revival. به همین نسبت در دیگر برداشتهایی که از آثار وی شده به دلیل همین عدم آشنائی خطاهای بزرگ راه یافته از جمله نوع تلقی وی از مفهوم خدا،وطن، جامعه ، جوانان ، هنر ، عرفان ، شعر و بسیاری موضوعات دیگر که در آثار وی مطرح شده است.

در بعد از انقلاب نگاه اندیشمندان واقبال پژوهان ایرانی به آثار این فرزانه بسیار دقیقتر و حساس‌تر شده است. در اسفند ماه ۱۳۶۴ که کنگرهٔ جهانی بزرگداشت علامه اقبال در دانشگاه تهران برگزار شده تأثیر عمیقی بر نسل حقیقت جوئی گذاشت که طالب فهم صحیح مسائل اجتماعی ، سیاسی و اخلاقی دینی بودند که تحولی عظیم در جامعه ایشان پدید آورد. آثار اقبال و تجزیه وتحلیل آنها یکی از راههای پاسخ به این نیاز بود. درکنفرانس مذکور ابعاد گونه‌گون شخصیت اقبال مطرح شد و اهل فکر و مطالعه که تاکنون شنیده بودند او شاعری است اندیشمند که همچون ناصر خسرو جز به جد سخن نمی گوید و از شعر برای تبلیغ باورهای دینی خود بهره می گیرد، دانشمند که او نه تنها مردی

بی وطن نیست ، بلکه طالب وطن است و پایه ریز کشوری مستقل به نام پاکستا
که بزرگترین آرزوی او دوام ابدی آنست ، و گویا ملی گرایی بیش از این هم معن
نمی‌دهد ، دانشمند اندیشمندی است که جهان اسلام را متحد می خواهد
دانشمند که فیلسوفی است اهل زندگی وعمل و مروج پراگماتیسم ، دانشمند که
مولانای زمانه ایشان است، دانشمند که نه غربی است ونه شرقی بلکه در هر
دوی آنها خیر و شر می بیند ، دانشمند که عارفی است تکثر گرا که از انا الحق
حلاج هم در می گذرد، دانشمند که توانایی نقد اکابر فلاسفه غرب را دارد و در
مرتبه‌ئی از تفکر جای گرفته که می توان از او پذیرفت که پدر فلسفه غرب را
گوسفند بخواند ، دانستند که برداشتهایش از قرآن با دنیای نوین سازگار است. به
این ترتیب مطبوعات نیز توجهی روزافزون به آثار اقبال نمودند و نویسندگان و
اندیشمندان ومحققان برجسته مقالات متعدد در مورد آثار وافکار اقبال پدید
آورند، که در این میان باید از تلاشهای نویسندگان و متفکّران معروف ایرانی نظیر
عبدالکریم سروش ، محمد مجتهد شبستری ، ابراهیمی دینانی ،حسن یوسفی
اشکوری ، سید جعفر شهیدی ، احمد احمدی بیرجندی ، غلامرضا اعوانی ،
عبدالرفیع حقیقت ، فتح الله مجتبائی ، حبیب الله پیمان ، شاهد چوهدری ،
رهنمای خرمی ، حسین رزمجو، محمد تولائی ، علی شعبانی ، جلیل تجلیل و
اسماعیل حاکمی نام برد.

همچنین در بعد از انقلاب کتابهایی مستقل درباره علامه اقبال در ایران منتشر
شده است که عبارتند از :

۱ – ایران از دیدگاه علامه محمد اقبال لاهوری، تألیف عبدالرفیع حقیقت، ناشر شرکت مولفان، ۱۳۶۷.

۲ – در شناخت اقبال، مجموعهٔ مقالات کنگرهٔ جهانی، ناشر دانشکده ادبیات و وزارت ارشاد، ۱۳۶۴.

۳ – دیوان اقبال لاهوری ، انتشارات پگاه ۱۳۶۱.

۴ – نگاهی به آثار زنده رود ، تألیف ابراهیم پور والی، انتشارات یادآوران، ۱۳۷۱.

۵- نقش اقبال در ادب پارسی هندی ، نوشتهٔ حسین برنی ، انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۶۴.
۶ - فلسفه آموزشی اقبال ، خواجه غلام السیّدین ترجمهٔ عزیزالدین عثمانی ، انتشارات نوین، ۱۳۶۴.
۷ - اندیشه های اقبال لاهوری ، نوشتهٔ غلامرضا سعیدی به کوشش هادی خسرو شاهی ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰.
۸ - صدای رویش خیال ، مهدی مجبتی ، انتشارات زهد، ۱۳۷۹.
۹ - در مدرسهٔ اقبال لاهوری ، نوشتهٔ مجمود حکیمی ، انتشارات قلم، ۱۳۸۰.
۱۰ - نامه ها و نگاشته های اقبال ، ویراسته احمدبشیر دار ، ترجمهٔ ع. ظهیری، انتشارات جاوید، ۱۳۶۸.
۱۱ - بازسازی اندیشهٔ دینی در اسلام ، اقبال ، ترجمهٔ محمد بقائی (ماکان) انتشارات فردوس ، ۱۳۷۹.
۱۲ - شرح مثنوی گلشن راز جدید اقبال ، (همراه بابندگی نامه) ترجمهٔ محمد بقائی (ماکان) انتشارات فردوس ، ۱۳۷۹.
۱۳ - شرح مثنوی چه باید کرد ، اقبال ، ترجمهٔ محمد بقائی (ماکان) انتشارات فردوس ، ۱۳۷۹.
۱۴ - مولوی ، نیچه و اقبال ، عبدالحکیم خلیفه، ترجمه محمد بقائی (ماکان) انتشارات حکمت، ۱۳۷۰.
۱۵ - ما بعدالطبیعه از دیدگاه اقبال ، عشرت انور ، ترجمه محمد بقایی ماکان انتشارات حکمت، ۱۳۷۰.
۱۶ - لعل روان (شرح غزلیات اقبال) محمد بقائی (ماکان) انتشارات اقبال، ۱۳۸۱.
۱۷ - خیال وصال (شرح ارمغان حجاز) ، محمد بقائی (ماکان) انتشارات حکمت ، ۱۳۷۸.
۱۸ - مبانی تربیت فرد و جامعه (از دیدگاه اقبال)، غلام السیدین ، ترجمهٔ محمد بقائی (ماکان) ، انتشارات برگ، ۱۳۷۲.

۱۹ - اقبال با چهارده روایت، محمد بقائی (ماکان)، انتشارات فردوس، ۱۳۷۹
۲۰ - شرار زندگی (شرح إسرار خودی)، محمد بقائی (ماکان)، انتشارات فردوس، ۱۳۷۹.
۲۱ - خدا در تصور اقبال، محمد بقائی (ماکان)، انتشارات فردوس، ۱۳۸۰.
۲۲ - در شبستان ابد (شرح جاوید نامه)، محمد بقائی (ماکان)، انتشارات اقبال، ۱۳۸۱.
۲۳ - قلندر شهر عشق (۱۳ خطابه و گفتمان دربارهٔ اقبال)، محمد بقائی (ماکان)، انتشارات اقبال، ۱۳۸۱.
۲۴ - پیاله ئی از میکدهٔ لاهور(شرح گزیده اشعار اقبال)، محمد بقائی (ماکان)، انتشارات فردوس، ۱۳۸۰.
۲۵ - میکدهٔ لاهور (کلیات فارسی اقبال)، محمد بقائی (ماکان)، انتشارات اقبال، ۱۳۸۱.
۲۶ - اقبال و اندیشه های دینی غرب معاصر، محمد معروف، ترجمهٔ محمد بقائی (ماکان)، ناشر قصیده سرا، ۱۳۸۲.
۲۷ - اقبالشناسی، حسن شادروان، مرکز چاپ و نشر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱.
۲۸ - ایدئولوژی انقلابی اقبال، ترجمه و ویرایش م.م.بحری، انتشارات اسلامی، ۱۳۵۸.
۲۹ - دانای راز، احمد احمدی بیرجندی، انتشارات زوار، ۱۳۵۷.
۳۰ - نوای شاعر فردا یا اسرار خودی، مشایخ فریدنی، موسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
۳۱ - اقبال شرق، عبدالرفیع حقیقت، بنیاد نوریانی، ۱۳۵۷.
۳۲ - معرفی چهره های انقلابی ویژه کودکان و نوجوانان (اقبال) رضائی، مرکز پخش داستانهای کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۹.
۳۳ - گزیده اشعار فارسی اقبال لاهوری، ابوالقاسم رادفر، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۹.

۳۴ - جاویدان اقبال (زندگینامه اقبال لاهوری در چهار جلد) ، نوشتهٔ جاوید اقبال، ترجمه و تحشیهٔ شهیندخت کامران مقدم ، اقبال اکادمی پاکستان، لاهور ۱۳۶۲.

۳۵ - فرهنگ موضوعی کلیات اقبال لاهوری ، قادر فاضلی ، فضیلت علم ، ۱۳۷۷.

۳۶ - اقبالشناسی در ایران (از آغاز تاکنون) شاهد چوهدری ، سازمان اکو ، ۱۳۸۲.

در مطبوعات نیز به طور متوسط در هر ماه یک تا دومقاله دربارهٔ اقبال به چاپ می رسد که غالب آنها از راقم این سطور است و گاه مصاحبه هائی هم انجام می گیرد. به عنوان نمونه در سال گذشته ده مصاحبه با روزنامه های جام جم ، حیات نو ، نوروز ، صدای عدالت ، ایران ، آزاد ، و انتخاب داشته ام . همچنین مصاحبه هائی درباره علامه با سردبیران مجلات دنیای سخن ، راه سوم ، و نافه . در رادیو تلویزیون آنچنان که باید به اقبال و آثار وی توجه نمی‌شود و هیچ برنامه و مطلب خاصی حتی در مناسبتهائی مانند تولد یا وفات وی پخش نمی شود و دعوتی از اقبالشناسان برای بررسی و شناساندن آثار و افکار اقبال به عمل نمی‌آید.

در دهه ی اخیر توجه اهل مطالعه به آثار اقبال کاهش گرفته و مطالعه آثار وی منحصر به افرادی معدود شده است، به طوری که کمتر ناشری حاضر به سرمایه گذاری در این حوزه می شود . و اگر ناشری هم به چاپ این گونه آثار اقدام کند، بیش از هزار نسخه چاپ نمی کند. این امر سر در عواملی دارد که مهمترینش مقالاتْ و نوشته های تکراری و کم محتوا دربارهٔ اقبال است. دیگر آنکه در ایران انجمن ومرکزی برای گردهمائی و تبادل نظر اقبالشناسان وجودندارد تا این نیروهای پراکنده را منسجم و به درستی هدایت کند. نتیجه آنکه گاه مقالاتی از سوی کسانی در مطبوعات چاپ می شود وکتابهایی دربارهٔ اقبال انتشار می یابد که کاملاً مغایر شیوه ی تفکر اوست.

گاهی این فیلسوف و اندیشمند بزرگ را چنان می نمایانند که تاحد یک
شاعر مرثیه سرا تلقّی می‌کنند. برای نمونه شخصی که خود را اقبال شناس
می‌خواند، در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۸۱ در یکی از قدیمی ترین روزنامه های کشو
دربارهٔ اقبال می گوید:« او به آبادانی ، شوسه بودن راهها ، بهداشتی بودن
حمامها» علاقه داشت. یا دیگری او را به گونه‌یی تصویر می کند که گویی
می‌خواهد خلق در این زمان به هیأت بایزید بسطامی در آیند و با روحیه حسام
الدین چلبی زندگی کنند. یا دیگری کتاب می‌نویسد و اشعار شیخ نصیر الدین
دهلوی را از سروده های اقبال می داند و بر اساس همین تصور نادرست ، اقبال
را جلولی می‌خواند. نوشته هایی از این دست ، به اضافه عدم توجه به اقبال
پژوهی واقعی، و موجود نبودن مرکزی برای پرداختن به مسائل اقبالشناسی
موجب شده است که تعداد خوانندگان آثار اقبال به حد اقل ممکن کاهش یابد.
اکنون بسیاری از اهل تحقیق هستند که تألیفاتی در خور توجه دربارهٔ اقبال دارند
ولی در چاپ اثرشان با مشکلات متعدد مواجه اند. به این ترتیب می توان نتیجه
گرفت که چنین شرایطی عاملی بازدارنده در تلاشهای اقبال شناسی ، و
سربرآوردن اقبالشناسان جدید خواهد شد. من به عنوان کسی که نزدیک به
بیست و پنج سال در آثار اقبال اندیشه گماشته و با او زیسته که حاصل آن
مجموعهٔ بیست جلدی بازنگری آثار و افکار اقبال در هفتهزار صفحه است.
تقاضایم از همه ی ارادتمندان اقبال این است که یکبار هم کنفرانسی در تهران یا
لاهور برپای دارند و با توجه به چنین شرایطی طرحی نو در افکنند و این سؤال
را دستور کار خود قرار دهند که «پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟».

*****

دکتر نصرت جهان[1]

اشتراکات ضرب المثل های فارسی و پشتو

چکیده:
زبان فارسی برای پشتو زبانها بطور زبان رابطه طی قرون و اعصار محسوب و به همین سبب نفوذ زبان و ادب فارسی در فرهنگ آنان مشاهده می شود. مثل سانسکریت و فارسی، زبان پشتو هم از گروه زبانهای آریایی می باشد. زبان فارسی علاوه بر ارزشهای ادبی ذخایر غنی اندیشه از لحاظ فولکلوریک مانند ضرب المثل های عامیانه، ارثیهٔ گرانبهایی دارد. ضرب المثلهای پشتو از جمله اصناف ادب شفاهی و دارای همان ارزش گوهر مانند است. در این گفتار اشتراکات موضوعی و مفهومی میان ضرب المثلهای فارسی و پشتو با ارایهٔ شواهد عنوان گردیده است.

*****

پشتو زبانان از لحاظ زندگی کردن و نشست و برخاست در زمرهٔ ملل آسیای میانه بشمار می روند. در آسیای میانه فرهنگ ایران خیلی قدیمی دانسته می شود که اثرات آن بر همه کشورهای همسایه نمایان می باشد، لذا پشتون ها تا قرنها زیر سایهٔ دولت ایران مانده و زبان فارسی همواره برای پشتونها بطور زبان رابطهٔ بوده ، بخاطر این، اثرات زبان و ادب فارسی بر فرهنگ پشتون ها بیشتر می‌باشند.

سانسکرت و فارسی دو عناصر اساسی زبان پشتو است . پشتو از هر دو استفاده کرده و این استفاده بلا سبب هم نیست چون سانسکرت و فارسی وابستگی به گروه آریائی دارد.

از این سبب منابع این هر دوتای پشتو متجانس و متحد الاصل می‌باشند. زبان پشتو خودش هم یک شاخ ذیلی زبان آریائی حساب می شود، از این لحاظ استفاده از زبان فارسی برای پشتو از فهم و ادراک خالی نیست. بحث مجموعی

---

۱ -گروه آموزشی فارسی ، دانشگاه پیشاور - پیشاور

رابطهٔ قلبی افغانها با ایرانیها همواره بوده گاه به شکل روحانی ، تجاری یا ادبی
به همین سبب بر همه جنبهٔ زندگی ایشان فرهنگ ایران نفوذ عمیق داشته است
ما در حدود زبان صحبت و گفتگو بر چند امثال اکتفا می کنیم ، چرا که امثال و
مشابهت ها زیاد داریم که برای آنها یک کتاب مستقل باید باشد، ولی این مقال
متحمل آن نیست . ضرب المثلهای فارسی که در زبان پشتو رواج دارد، برخی از
آنها بدینقرار است : مثلاً :

۱ - مدعی سست ،گواه چست.
۲ - غم نداری بُز بخر.
۳ - یک نه شد دو شد.
۴ - مُشتی بعد از جنگ.
۵ - پیران نپریدند مریدان پراندند.
۶ - عصای پیر بجایی پیر

آن ضرب الامثال که مطالب و معانی آن در پشتو مستعمل میباشد، بعضی امثال
اینطورند که مرکب پشتو و فارسی اند، امثال:

۱ - پشتو : خاوره واخله خود دلویی دیری نه.
۲ - خاک از توده کلان (بزرگ) بردار.
۳ - زه خه وایم او دول می خه وایی.
۴ - من چه سرایم وطنبوره من چه سراید.
۵ - چه غم دی نه ء وی نوبزه واخله .
۶ - غم نداری بُز بخر .
۷ - د هوسی په نبکر کی.
۸ - بر شاخ آهو .
۹ - دبر ده نه خه پرده .
۱۰ - از برده چه پرده .
۱۱ - د کشر و رور نه سپی بنه دی.
۱۲ - سگ باش ولی برادر خورد مباش.
۱۳ - خر سپسی د کیدر و رور وی.
۱۴ - سگ زرد برادر شغال است.

۱۵- دنیا په امید خوری شی.
۱۶ - دنیا به امید قائم .
۱۷ - د خر مرگ د سپو اختروی.
۱۸ - مرگ خر عید سگان .
۱۹ - د زرو قدر په زرگروی.
۲۰ - قدر زر زرگر شناسد.

تعریف

زبان شیرین فارسی میراث دیرپایی است از نیاکان و پیشینیان ساکن فلات بزرگ ایران که در مسیر تحولات فراز و نشیب ها و تحولاتی زیادی را پشت سرنهاده و تطوراتی در جهت تکامل یافته تا به شکل امروزی خود رسیده است. زبان فارسی در راستای حیات خویش بخصوص بعد از نفوذ فرهنگ اسلامی آثار پُر ارجی در زمینه‌های ادب، هنر، فلسفه و عرفان و سایر شاخه‌های علمی ، فلسفی، عرفانی و ادبی پدید آورده که از نظر درجهٔ اهمیت در زمرهٔ ارزش های مهم مدنیت بشری بشمار می آیند ، که بحث بر موضوعات متذکره موضع جداگانه از مقالهٔ حاضر می باشد.

زبان فارسی فزون بر ارزشهای ادبی و ذخایر کلاسیک غنی اندیشه از لحاظ فولکلوریک مانند ضرب المثل های عامیانه نیز ارثیهٔ گرانبهائی دارد ، که طی قرون و اعصار، بر غنای آن افزوده شده وسرشار از نکته سنجی، جهان نگری، آموزندگی ، پُر مغز و شیرین است که گاهی یک جملهٔ کوتاه یک اشارهٔ طنز آمیز ، یک داوری آمیخته با حکمت با چنان برهان قاطعی بر جان آدمی نشیند که بیش از دهها کتاب و مقاله در بیان مفاهیم ، به ذهن و اندیشهٔ خواننده و شنونده ونویسنده تأثیر می بخشد و اکثراً با چنان تجربه مستمر تاریخی عجین‌اند که بحق باید آنرا به خطوط زرین نوشت . درین راستا در دوران معاصر چهره‌هایی که کارهای پُر درخشش در فولکلور ایران از خود بیادگار مانده چند چهرهٔ سرشناس جای نمایانی دارند، آنها در عرصه های افسانه های تمثیلی ، مثل ها ، افسانه ها ، مثال های عامیانه ،سخنان قصار حکیمانه وآداب و رسوم قومی یا ملی زحماتی فراموش ناشدنی انجام داده و در گردآوری و تألیف و

تدوین این داشته هاکوشیده اند.

از جمله این اساتید ادب ، نام استاد علی اکبر دهخدا به پاس مجاهدت در راه جمع آوری « امثال و حکم » معروف بوده و جایگاه ویژه دارد، زیرا امثال و حکم ،زادهٔ تجربهٔ مستمر انسان در فراخنای تاریخ بوده و نشانه هایی از والایی اندیشهٔ آدمی بر تارک تک تک آنها میباشد.

لیکن نویسندگان و پژوهندگانی چون سید محمد علی جمال زاده ، صادق هدایت، احمد شاملو، علی کباش ، سید ابوالقاسم انجوی شیرازی ، امیر قلی امینی ، احمد گلچین معانی ، دکتر محمد معین ، مهدی سهیلی، منصور ثروت ، امیر مسعود خدایار ،سید یحیی برقعی مرداد مرین و امثال اینها در راه جمع آوری ضرب المثل‌ها،مثل ها ، آداب و رسوم قومی ، قصه ها ، ترانه ها، افسانه ها فعالیت های چشمگیری نموده اند ،که هر کدام به نوبهٔ خود سزاوار تقدیر و سپاس است ۱.

در روی زمین همه مردم دنیا در ادب گذشته و مغاصر شاهد بوجود آمدن ضرب المثل ها و مثل ها بوده و در اکثر تمدن ها ضرب المثل ها یک بخش از زندگی روزه مرهٔ مردم را تشکیل می داده است ،که ناخود آگاه و بی اختیار مانند شعر فی البدیهه گفته می شود و شنونده دفعتاً مغنی و مفهوم آنرا می داند.

وقت و زمان پیدایش ضرب المثل ها دقیق معلوم نبوده ،ولی همین قدر فهمیده می شودکه این ارزش فولکلوریک سابقهٔ تاریخی داشته و بسیار باستانی می‌باشد. اکثراً ضرب المثل بنابر قصه های تاریخی ، واقعات مهم گذشته و یا هرکدام از تجربهٔ خاصی بوجود آمده است.

ولی موضوع قابل تعجب در آن اینست ، که اکثر ضرب المثل ها در جوامع و ادوار مختلف یک سان و در یک مورد استعمال گردیده ، نظر به همین توارد می توانیم بگوئیم که مخزن و منشأ دانش و مدنیت بشر از یک بنیاد می‌باشد و همه افکار بنیادی انسانها از یک مبداء بوجود آمده است. ولی برای قبول این نظر به مطالعات دقیق و عمیق ضرورت است که مجموعه یا مقاله حاضر بحیث یکی از مواد خام چنین نظریه می تواند پیشکش شده ارائه شده باشد.

ضرب المثل‌ها جوهرادب عامیانه گفته می شود، زیرا از آمیزش اساطیر

قصه‌های فولکلوریک ، جنگ ها و گزارشات و جریانات زندگی بیت های شفاهی (عامیانه) بوجود آمده که خاصهٔ یک جامعه می باشد.

این گفته بالاخص در مورد آن بیانات بی شمار صحیح و درست مصداق می یابد که هر لحظه بر زبان اقوام غیور پشتون جاری می باشند، این قبایل در قسمت های شمالی پاکستان و در سرحدات جنوب شرقی و شرق افغانستان موقعیت دارند، که در همین گفته ها، آرزوها ، پیش گویی ها ، احساسات ، رسم و رواج ها و عقاید سی میلیون نفر پشتون گنجانیده شده ، بعضی مثل ها نشاندهندهٔ زندگی قومی و وطنی قبایل پشتون بوده و جزء اهم تمدن شان بشمار می‌آید ، که حقایق زندگی روزمره و تجارب عملی آنها را نیز در آن می‌توان سراغ گرفت. سخن کوتاه مثل ها در جامعهٔ پشتونها همه ساحات زندگی شانرا احاطه کرده ، به همین لحاظ یک بخش عمده و دلچسب ادب شفاهی پشتو را تشکیل می‌دهد (۲)

ضرب المثل ها و شعر عامیانه و شاعری وطنی چیزهایی است ، که ما در آن عملکرد قوم ، رسم و رواج و عادات ، شادی و غم آنها را در الفاظ مختصر پیداکرده آنرا نشانگر تهذیب ، تمدن و فرهنگ می‌توانیم بنامیم. بخاطر شناخت اقوام و مردمان باید ادب فولکلوریک ، مثل ها و اشعار وطنی شان را مطالعه کنیم (۳).

بعضی مردمان همه گفته های معقول و مقبول را مثل می گویند، که معیار یک زبان بر آن متّکی بوده و گاهگاه مثال آورده شود، اگر آن مثل باشد یا کدام قصه یا مقوله و یا روایت ، یا شعر یا چیز دیگری که در موقع مناسب جای مناسبی می‌تواند بگیرد.

یکی از علمای این عرصه به نام گستی Guiste در استحکام مثل های هم‌خیال بسیار تأکید می کند ، می گوید که برای ضرب المثل ها استحکام یک امر ضروری پنداشته می‌شود . عالم دیگری به نام ارل رسل Earl Russel می‌گوید که :

«ضرب المثل نتیجه رأی یک تعداد افراد زیاد و جوهر تمیز یک فرد می‌باشد.»

محقق دیگری بنام سروینتیز همین تعریف را بدین شکل ارایه می کند :

«سخنان کوتاه پر از مفاهیم و معانی و مطالب بزرگ که از تجارب طولانی بوجود می‌آید، مثل است».

یک مستشرق انگلیسی ایس ایس تهاربرن می نویسد که مثل ها حقایقی است که توسط عوام انتخاب شده که بشکل جامع و زیبا بیان شده و در گفتار و سخنان روزمره مورد استعمال بیاید.

یک محقق دیگری بنام چارلس انندل می گوید:
«مثل ها جمله های کوتاه جامع و دلچسب اند، که زندگی و تجربهٔ انسانی در آن بشکل عجیبی مشاهده و انعکاس یافته که به شیوهٔ نغز و شایسته و طنز آمیز و با نمک مزاح آمیخته، ارائه گردیده است».

باز محقق دیگر بنام هاول مثل ها را سخنان مختصر جامع و پُر از معانی میداند، که در هر مقوله آن طنز ومزاح وملاحت با حال دل و درد دل یکجا بیان شده است.

در فرهنگ انند راج در یک شعر عرفی مثل را چنین تعریف می کند در صفت ممدوحش.

در مقامی که کند روی کنایه به عدو — ضرب شمشیر ندارد اثر ضرب مثل

ضرب المثل پشتو و دری هم چنین است که می گویند:
زخم شمشیر التیام می یابد، ولی زخم زبان درست نمی شود، اغلب پشتونها در سرزمین تاریک هند شمع اسلام برافروخته اند، چنانکه دربارهٔ ابدالی علامه اقبال گوید:

آن جوان کو سلطنتها آفرید — باز در کوه و قفار خود رمید

و یا او در جای دیگر در مورد هجویری غزنوی گوید:

سید هجویر، مخدوم امم — مرقد او، پیر سنجر را حرم
بندهای کوهسار آسان گسیخت — در زمین هند، تخم سجده ریخت
خاک پنجاب از دم او زنده گشت — صبح ما از مهر او تابنده گشت

زبان مکمل آنست که در محاورات و اصطلاحات خود ذخایر وافر و فراوان مثل ها و دیگر ارزشهای فولکوریک داشته باشد (۴).

«ضرب‌المثل در ادب قومی ما میراث مشترک فرهنگی محسوب گردیده. که دارای معنویت و حلاوت بی نظیر می‌باشد. که ما فی الضمیر انسانها را بشکل

زیبا و حسین بیان نموده که دربیان مفاهیم بشکل مقبول آن مددگار ثابت می‌شود»(۵).

پشتو وضرب المثل ها :

ضرب المثل های پشتو از جمله اصناف ادب شفاهی آن زبان بوده و دارای همان ارزش گوهر مانند است، که در زبانهای ترقی یافتهٔ دنیا موجود است. علاوه بر آن در مثل های پشتو تمام مسایل پشتو و پشتو نولی محفوظ میباشد، مثل های زبانهای دیگر بیانگر تمام ارزشها و نیازها و خصوصیات آن جوامع نبوده ، ولی ضرب المثل های پشتو آئینهٔ تمام نمای همه خصوصیات این قوم غیور و مسلمان میباشد. مثل های پشتو بیانگر همه روایات و عنعنات قوم پشتون بوده و ترجمان مکمل پشتون و پشتو می باشد به همین لحاظ مورد دلچسپی مفکرین قرارگرفته است (۶).

یک دانشجوی ادب وقتی چشم خود را به این مثل‌ها می‌اندازد، فقط به خواندن آن اکتفاء نمی کند بلکه قلباً می خواهد آنرا به حافظه بسپارد و حفظش کند و تا زنده است بر سر زبانش باشد. گفتن و یاد داشتن مثل هایی مانند رفتن از یک قلهٔ بلند کوه به قلهٔ بلند دیگر است ، لذا باید آنرا درست یادکرد و به موقع و بجای استفاده کرد (۷).

اختیار ریش خویش داشتن.

دخالت ندادن کسی به کار خویش ، بر روش خود پافشاری کردن.

ریره زما واك يي د ملا.

از اینجا رانده از او نجامانده :

سرگردان و ناامید بودن ، در هیچ کجا توفیق نیافتن.

همانند : چوب دو سر نجس شدن .

د برکلی تیره وه او د کوز کلی پخه نه وه

در نهایت بی چیزی و سختی به سر بردن ، آه در بساط نداشتن ، بیچاره و درمانده بودن

بی بی له نه بوکری (برقع) ستره ده .

از چاله در آمدن و در چاه افتادن :

از بدبتر شدن ، از سختی رها نشده دچار بدبختی گردیدن . همانند : هرچه ا
دزد ماند رمال برد.

له بارانه تبنتیده د ناوی لاندی یی شپه شوه.

از حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی شود.

حرف بی ارزش و وعده های تو خالی ، درد کسی را دوا نمی کند.

کوره کوره وایه خوله به دی خور یزی .

از درد لا علاجی به گربه میگه آغا باجی.

از روی ناچاری وگرفتاری چاپلوسی می کند ، تاکارش بگذرد . اصطلاح قدیتمر:
از درد لاعلاجی به خر می گویند خانم باجی.

خر یارکه ، مطلب پری بارکه .

از دیوار شکسته و سگ درنده و زن سلیطه باید ترسید :

از محیط بدو آدم بد دهن و معاشر زبان آور دوری کن.

له نرید لی دیواله و پره پکارده.

از ریش برداشتن و به سبیل چسباندن.

خراب کردن جای آبادی جهت آبادی جای دیگر ، همانند:
بن دیواری راکندن و با آن بام را اندودن.

دریری پر بزیتو او در بر پتو پر ریره.

از سایهٔ خود ترسیدن :

به همه کس شک داشتن و بد بین بودن ، دایم در حال احتیاط به سر بردن ، بد
دل بودن .

له خپل سیوری و یر یدل.

ازکوزه همان برون تراود که در اوست.

آنچه در باطن کسی وجود داشته باشد ، همان را بروز می دهد.

خه چی په کتوی کی وی ، هغه په خمخی کی وی.

چی په لوبنی کی خه وینه هم هغه به تری توی شینه (۸).

ازگلیم خویش پا بیرون نگذاشتن.

به حدود و اندازه خود قانع بودن ، به حق دیگران تجاوز نکردن ، همانند :، پا را
به اندازهٔ گلیم درازکردن .

•• له خپلی شری پینی مهٔ و باسه.
از ماست که برماست.
همانند: کرم درخت از خود درخت است، هر کسی گرفتار نیک و بد خویش است.
له ماده چی پر ماده.
از مردی تا نامردی یک قدم است:
به مجرد غفلت از راه و روش انسانی و جوانمردی کوره راه بدنامی و نامردی آغاز می شود.
د مردی د نامردی تر منځ میل نه دی   تفاوت یی په ذره دی پایه کام
از هر دست بدهی از همان دست پس می‌گیری.
همانند:
از مکافات عمل غافل مشو   گندم از گندم بروید، جو ز جو
چاه مکن بهر کسی، اول خودت دوم کسی.
لاس لاس پیژنی.
از هر کسی کاری ساخته است.
هر کسی را بهر کاری ساختند.
هر سُری پیدا دی خپل خپل کار لره کنه.
از یک گل بهار نمی شود:
با اندک نشانه ای از یک شخص نمی تواند کمال و معرفت واقعی او را بشناساند.
په یو کل نه پسرلی کبری.
از یک گوش می شنود و از گوش دیگر در می کند.
هرچه بگویی و نصیحت بدهی، گوش شنوا ندارد، سر به هوا و حرف نشنو است.
په یو غوریی ننه باسی، په بل غوریی و باسی.
اگر بابا بیل زنی، باغچهٔ خودت را بیل بزن.
اگر کاری از تو ساخته است اول به خودت برس، اگر لالایی بلدی چرا نمی خوابی.
کنجی که طبیب وای دخپل سر علاج به یی کری وای.

اندک اندک جمع گردد و آنگهی دریا شود.
هر اندوختهٔ مادی یا معنوی کم کم و به مروز ایام فراهم آمده است.
خاخکی چی تولیزی ، لوی دریاب حنی جوریزی.
انگور خوب نصیب شغال می شود .
معمولاً چیزهای خوب و پسندیده به دست افراد ناباب و ناسزوار می‌افتد.
باغ کی نبه انکور چغال (کیدر) خوری.
به زبان خوش ، مار از سوراخ در می آید.
در برخورد با مردم ملایمت وملاطفت می تواند هر مشکلی را حل سازد.
خوره ژبه مار له سوری راوباسی.
بعد از چهل سال گدایی شب جمعه را گم کرده (شب جمعه را
نمی‌داند):
با مهارتی که درکار دارد باز اشتباه می کند ، سر زدن کار ناصواب از یک مرد پخته
بعید است .
سل کاله دی تیر شو، د جمعی شپه دی و نه پیژنده .
به مرگ گرفته تا به تب راضی شود :
حد بالا را طلب می کند، تا لا اقل چیزی را بپذیرد.
په مرک یی ونیسه په تبه یی راضی که.
به هر کجا که روی ، آسمان همین رنگ است .
تغییری در زندگی نخواهی یافت ، مگر اینکه در خودت تغییراتی به وجود
آوری.
هر یری اوربل ،کتوی وریاندی.
بیرون نرفتن عروس از بی چادری است:
امکانات لازم را برای انجام کارش ندارد، همانند: مستوری بی بی از بی چادری
است.
بی بی له نه بوکری (بورقع) ستره ده .
پرسان پرسان به کعبه بتوان رفتن .
در رسیدن به مقصد جستجو و پیگیری موجب توفیق است، همانند:
جوینده یا بنده است.

په پوبنتنه سری مکی ته رسی.

پنج انگشت برادرند برابر نیستند.

اشخاص گرچه در کلیات زندگی نظیر همدیگرند، ولی از نظر خصایص و خلقیات برابر نیستند.

پنحه واره گوتی برابری نه دی .

به آهو می گوید بدو، به تازی می گوید بگیر.

دو طرف را تحریک کرده و به جان هم می اندازد، نفاق افکنی می کند.

غل ته وایی چی غلاکوه اوکور به ته واین چی بیدار شه.

باد آورده را بادش برد.

قدر آنچه مفت به دست آمده ، دانسته نمی شود ، همانند هرچه آسان یافتی آسان دهی .

په باد راغله ، په باد لاره .

بار کج به منزل نمی رسد:

انسان از نادرستی و فریبکاری همیشه موفق نیست ، همانند :، راستگو را همیشه راحت پیش.

کور بار تر منزله نه رسیری.

با یک دست دو هندوانه برداشتن.

در یک زمان دو مسئوولیت را پذیرفتن ، بیش از توانایی خودکاری را قبول کردن همانند : با یک دل دو دلبر داشتن.

په یولاس کی دوه هندوانی نه اخیستی کبری.

به در میگم دیوار تو گوش کن.

به منظور خاصی مطلبی را بیان کردن ، غیر مستقیم به کسی کنایه زدن .

لوری تاته وایم ؛ نروری ته یی واوره .

برای یک بی نماز در مسجد را نمی بندند.

اگر کسی کار زشتی کرده است چرا دیگران به آتش او بسوزند.

د سپری د پاره خوك کند نه سیزی.

برگذشته ها صلوات :

برآنچه بود و گذشت فراموشی بهتر است ، همانند :گذشته ها گذشته است ،

مطلب را تمام کنید.

تیر په هیر، باقی روزکار.

پول بی زبان را دست آدم زباندار نمی دهند.

پول خود را به کسی که نتوانی از او باز پس گرفت ، نسپار.

پیسی یی خپل کوروی او قدریی په نوروی.

پیراهن بعد از عروسی برای گل منار خوب است .

نوشداروی پس از مرگ سهراب ، هرچیز در موقع لزوم ارزش دارد.

اختر چی تیر شی، نکریزی په دیوال و تپه.

تازه می پرسد لیلی نر بود یا ماده .

دیر تر از سایرین متوجه حرف و نکته ای می شود.

زلیخا خلاصه شوه ، نو وایی چی یره دا نرو ،که نسخه.

تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها.

در بیشتر گفته های مردم واقعیت ها یی را می توان یافت.

چی باد نه وی ، بوتی نه خوخی.

تعارف آمد و نیامد دارد.

فقط از روی ظاهر و تعارف زبانی ، پذیرفتن تعارف ممکن است صورت جدی به خود بگیرد.

یو په ست نبه ، نبکاری بل په نه خواره .

تماشاچی معرکه شده .

در کناری نشستن و به کار و امور دیگران نگریستن.

سیل بین دنبنی منح ولی.

تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی.

هر کسی باید به ارزش وجودی خود و دنیای خود آگاه باشد.

د زرو قدر زرکر پیژنی.

چاه کن همیشه در ته چاه است.

هر بدی و ظلم به دیگران در پایان گریبانگیر خود آدم می شود. همانند : چه مکن بهر کسی ، اول خودت دوم کسی.

(مرکه !) خاوری کنه خاوری دی په .

• چشم تنگ دنیادار را، یا قناعت پر کند یا خاک گور.
همانند : طمع آرد به مردان رنگ زردی ، طمع را سر ببر گر مرد مردی.
وری سترکی سل کاله نه ، مریزی.
چشم که توی چشم بیفتد ، حیا می کند.
حیای انسان در چشم است، حرفی را رو در روی کسی نمی توان گفت
سترکی له سترکو شرمیری.
چوب به مرده زدن .
از پا افتاده ای را ستم رسانیدن ، شکسته دلی راآزردن .
په مړه مارکوزار مه کوه.
چونکه آید سال نو،گوییم دریغ از پارسال.
هیچ بدی نرفت که خوب جایش بیاید ، سال به سال دریغ از پارسال.
نر می کنی چی کال ته تردی بتریم.
چیزی که عوض دارد گله ندارد:
وقتی بشود محبت و یا زیان کسی را به نحوی جبران کرد، جای حرفی باقی نمی‌گذارد.
اوره په اوره ، منت په خه .
حساب حساب است ، کاکا برادر.
دوستی و آشنایی قبول ، اما سودا و معاملهٔ چیز دیگری است ، همانند : برادری بجا، بزغاله یکی هفت صنار.
وروری به کوو ، خو حساب به ترمینځ وی .
خائن همیشه خائف است (خائن خائف است)
شخص خطا کار به علت اعمال بد خود در ترس و نگرانی به سر می برد.
غل په ریره خس
خاک هم به امانت خیانت نمی کند.
انسان مقامی ارجمند دارد و هرگز نباید حتی ازخاک پست تر شود که به امانتی خیانت کند.
امانت حمکه هم نه خیانتوی.
خانه دوستان بروب و در دشمنان نکوب.

از بذل محبت و خدمت به دوستان غفلت نکن ، ولی دست نیاز به پیش دشمن نبر.

د دوست پوستین می وکیبنس ، د دشمن تر دروازی ورنه غلم.

خانه نشینی بی بی از بی چادری است.

از نداشتن وسیله و امکانات لازم دست به کار نمی زند.

بی بی له نه بوکری (برقع) ستره ده .

خدا این چشم را محتاج آن چشم نکند (خدا چشم راست را به چشم چپ محتاج نکند).

هیچ کس هرگز نیازمند کس دیگر نشود ، همانند : خدا این دست رابه آن دست محتاج نکند.

یو لاس دی خدای بل ته نه ارکوی.

خدا به آدم چشم داده .

درکارها و امور خود نباید غفلت کرد، راه خطا ، طی نشود.

خدای بنده کوری ، بیا یری اوری.

خر است و یک کیله جو.

همان سهم و قسمت ناچیز است و افزوده نمی شود.

اوربشی که د روپی ، سل منه وی . د خره یوه لپه ده .

خری که از خری وابماند ، باید یال و دمش را برید.

انسانی که طرز رفتار خود را با سایرین نمی داند ، قابل معاشرت نیست.

خر چی خره له پاتی شی، نو غور یی پری کره.

خواب ، برادر مرگ است .

انسان در وقت خواب بودن متوجه چیزی نمی شود.

مر او ویده یو دی.

خودش است و دوگوشش.

یکه ویالقوز بودن ، تک و تنها زندگی کردن .

یو سر ، خپل سر.

خودم کردم که لعنت بر خودم باد.

از شدت پشیمانی در انجام معامله و یا امری گفته می شود.

چاپو؟ پخپله پو !.
خون را با خون نمی شویند.
زشتی را با زشتی پاک نمی کنند ، باید گذشت داشت.
وینی په وینی نه وینحل کبری.
دایه دلسوز تر از مادر بودن (دایه از مادر مهر بانتر).
دلسوزی بیش از اندازه و بیجا نسبت به کسی داشتن ، همانند : کاسه از آش گرمتر بودن .
تر کتوی خمخی ، سره ده .
در آسمان جستن و در زمین یافتن.
بدون انتظار قبلی به خواسته و مطلوب خود رسیدن ، دیدار کسی که گمان دسترسی به او نبود.
ماپر آسمان غوبنتی ، خدای پر حمکه راکری.
در به تومی گویم ، دیوار تو گوش کن.
ضمن بیان مطلب خود باکسی ، کنایه به دیگری زدن .
لوری تا ته وایم ، نروری ته یی اوره.
در جبین این کشتی نور رستگاری نیست.
یا از ساحل دور است و یا گرفتار توفان ، امیدی به موفقیت درکارش نیست.
په وچولی کی یی رنا نشته .
در جنگ حلوا قسمت نمی کنند.
اگر به هوای منفعتی آمده اینجا جایش نیست، خودت را برای تحمل هر زیانی آماده ساز.
په جنگ کی خلوا نه ویشل کبری.
در خانه ات را ببند و همسایه ات را دزد نکن.
به کار خودت بیناباش و غفلت نکن و دیگران را مقصر نشمار.
خپل خان دی ساته ، بل ته مه وایه چی غله .
در خانه مور شبنمی توفان است.
برای مردم بینوا و فقیر زیان کم هم قابل تحمل نیست.
میری ته توکانی همسیند دی.

درخت پر بار سنگ می خورد.
درد سر و گرفتاری همیشه نصیب آدم دانا ست.
بار داره ونه هر خوک په کتوولی.
در و دروازه ها را می توان بست، دهن مردم را نمی توان بست.
هر کس هرچه دلش بخواهد می گوید، لذا نباید به حرف هر کسی گوش
کرد،بگذار هر چه می خواهند بگویند.
د چا په خوله خوک لاس نه شی ایبنلی .
درد کوه را آب می کند.
در دوران بیماری وکسالت مزاج ، انسان لاغر و ضعیف می شود.
غم د سری عمر کموی.
در شهر کوران آدم یک چشم پادشاه است .
درمیان یک عدهٔ بیسواد ، آدم کم سواد هم شخص معتبری است.
په رندوکی کانی باچا وی.
درغگو کم حافظه است.
چون پر وپی و اساس درستی در حرفها ندارد، فراموش می کند.
د دروغژن یاداشت نه وی .
درون خانه خود هر گدا شهنشاهی است.
ازگزند روزگار محفوظ وسردار امور خویش است .
پخپل کورکی میری هم توریالی وی.
در هفت آسمان یک ستاره ندارد.
در نهایت بی چیزی و درویشی است، کمترین مال و سرمایه ای ندارد.
پر آسمان ستوری نه لری، پر خمکه سیوری.
دزد نگرفته پادشاه است.
تادزد گرفتار نشده همچون پادشاه موفق است.
د توری شپی غل پاچادی.
دست بالای دست بسیار است.
هیچ کس کاملتر از همه نیست، شخص نباید به قدرت و یا علم خود مغرور شود.
د سر د پاسه سر وی .

** دست دست را می شناسد.
به دخالت واسطه نیازی نیست ، با هر دست دادی با همان دست بگیر.
لاس لاس پیژنی.
دست کسی را در حنا گذاشتن .
کسی را سرگرم و گرفتار کاری کردن .
لاس و پنبی دی په نکریزودی.
دست ما کوتاه و خرما بر نخیل (پای مالنگ است و منزل بس دراز...).
دسترسی به مطلوب خود نداشتن ، افسوس که حصول آن مقدور نیست.
آسمان لزی ، خمکه سخته .
دشمن دانا به از نادان دوست.
همانند :
له کم عقله سجنه هو بنیار دشمن بنه دی.
دل به دل راه دارد.
هر دو طرف دوستی و صمیمیت یکدیگر را درک می کنند.
د خولی او د زره لار یوه ده .
دندانی راکه درد می کند باید کشید.
از چیزهایی که برایت فایده ای ندارند، صرف نظر کن.
غاش چی رنحور شی ، علاج یی ویستل دی.
دنیا پنج روز است .
پنج روزه عمر را باید جد اکثر به خوبی و خوشی گذراند ، چندان پایدار نیست.
پنحه ورحی دنیا ده .
دنیا پس مرگ من چه دریا چه سراب.
انسان شایستهٔ داشتن خوشبختی و بهروزی است و نیازی به سراب ندارد.
زما د سره تیره ، خدایه مه کری دنیا د یره.
دو پا داشت ، دو پای دیگر هم قرض کرد.
بسرعت پا به فرار گذاشت ، چون باد در رفت .
دوه یی خپلی وی ، دوه یی قرض کری.
ده انگشت برابر نیست .

انسانها از حیث بدی وخوبی و اخلاق در یک ردیف قرار ندارند و شبیه هم نیستند.

د لاس پنحه کوتی هم یو شان نه دی.

دهنش بوی شیر می دهد.

جوان وکم تجربه است ، با اینکه داخل بزرگترهاست ، هنوز آدم خامی است.

له خولی یی د پیوبوی حی.

دیگ به دیگ میگه رویت سیاهه.

کسی که عیب دیگران را می بیند و از خود خبر ندارد.

غلبیل پاخی کوزی ته وایی په تاکی دوه سوری دی.

دیوار موش دارد موش هم گوش دارد.

در همه جا گوش تیزی وجود دارد ، تا براحتی از مطالب خصوصی گوینده آگاه شود.

دیوالونه غورو نه لری.

راست و دروغش به گردن راوی.

خطایی در گفتهٔ من نیست ، من آنچه شنیده ام گفتم .

اور پوه شه او زاخیل یا اور پوه شه او لوهار پوه شه .

رستم است و یک دست اسلحه (رستم است و این یک دست اسلحه).

یو بهلول ، یویی کچکول.

رسیده بود بلایی ولی به خیر گذشت.

سعادت نصیبم شد که از این گرفتاری نجات یافتم ، گریبان را از چنگ دشمن درآوردم .

بلاوه برکت یی نه و.

رنگ رخسار خبر می دهد از سرّ ضمیر (گر بگویم که مرا بی تو پریشانی نیست).

چگونگی احوالم از ظاهرم پیدا ست.

مخ یی تور ، زره یی تور.

ریش خود را به دست دیگری دادن.

اختیار امور خود را به عهدهٔ دیگری واگذار کردن ، تحت اختیار کسی در آمدن .

ریره دبل په لاس مه ورکوه .

زبان خوش ، مار را از سوراخ بیرون می آورد.
بیشتر گرفتاریها را می توان به نرمی و از راه خود برطرف کرد.
خوره ژبه بنار خورلی شی .
زبان را به هر طرف بچرخانی می چرخد.
ادعا کردن و لاف زدن آسان است ، هر که هر چه خواست می تواند بگوید.
تانده ژه به هری خواته کرحی.
زخم زبان از زخم شمشیر بدتر است.
رنجشی را که از آزردگی جان آدمی حاصل می شود . نمی توان فراموش کرد.
د توری پرهار رغیری ، د ژبی پرهار نه رغیری.
زمستان رفت و روسیاهی به زغال ماند.
ندامت و پشیمانی به کسانی ماند که سر یاری نداشتند.
ژمی تبریزی ، دسکرو رنک توریری.
زن از پهلوی چپ خلق شده است.
کار او معیاری ندارد ، بر سر عهد خود نمی ماند.
بنحهٔ له کینی پبنتی جوره ده .
زن باید با چادر بیاید و با کفن برود.
بهترین زن آنست که با شوهر خود تا آخر سازگار بماند.
بنحه یا په کور، یا په کور.
زورش به خر نمی رسد پالانش را می زند.
دق دلی خود را سر دیگری خالی می کند، حریف قویتر از خودش نیست . زهر خود را به آدم ضعیف تر می ریزد.
د خره پر حای کته وهی.
زیر کاسه نیم کاسه ای هست .
راز نهفته ای در این کار وجود دارد ، باید کلکی در این قضیه باشد.
تر کاسی لاندی نیم کاسه ده .
سخن حق تلخ است.
معمولاً حرف بجا و درست باب طبع شنونده نیست.
رینتیا وبل دز هرونه ترا خه دی.
سرش برود، قولش نمی رود.

در ایفای عهد خود پا برجاست، سر حرف خود ایستاده است.
پښتانه قول ولوز ، نهٔ نورروی.
سری که درد نمی کند ، دستمال نمی بندند.
چرا باید بی جهت برای خود دردسری ایجاد کرد.
چی سر دی نه خوریږی داغ پری مه رده .
سگ در خانهٔ صاحبش شیر است .
آرامش و دلگرمی هر کس در دیار خویش میسر است ، همانند: به شهر خویش هر کسی شهریار است.
سپی پخپل کورکی زمری وی.
سگ زرد برادر شغال است.
در شرارت و بدی یکسان می باشند، دست کمی از یکدیگر ندارند.
زیر سپی د کیدر ورور وی .
سلام روستایی بی طمع نیست.
با اظهار کوچکی وافتادگی قصدش به دست آوردن چیزی ویا کاری است .
د کلیوال سلام بی تمی نه وی.
سوار از پیاده خبر ندارد.
صاحب ثروت ومال ، خبر از حال زار درماندگان و بینوایان ندارد.
سپور د پیاده له حاله خه خبر دی .
سوزن همه را می پوشاند اماخودش لخت است.
خیر خواه مردم است و به خودش توجهی ندارد.
ستن غحوی ، لوخ پتوی.
شاه می‌بخشد ، شیخ علیخان نمی بخشد.
هرکس‌برای خودش ضابطه ای درست کرده،حساب وکتابی درکارنیست.
کارشان بر پایه تنگ نظری است.
شیخ عبدالله یی ورکوی ، که شیخ میرپی ورکری.
شتر در خواب بیند پنبه دانه.
آدم گرسنه خواب نان تازه را می بیند، هرکس در هوای مطلوب خویش است .
دوری له غوره د دودیو تپهاروی.
شتر را گفتند چرا شاشت پس است ، گفت چه چیزم مثل همه کس است،

اوبنن ته یی ویل ور میردی ولی کوردی ؟ ویلی کوم حای می سم دی.
شراب مفت را قاضی هم می خورد.
نعمتی راکه نصیب کسی شده نباید رد کند.
مفت شراب قاضی هم خبنلی دی.
طلاکه پاک است چه منتش به خاک است.
ترسی از آزمایش ومحک زدن این و آن ندارد ، به خودش اطمینان دارد .
زر چی پاک وی ، له اوره یی خه باک وی.
عاقبت جوینده یابنده بود
با جستجو وتلاش به مقصود خودنایل خواهی شد.
چی غوتی پسی وهی په لاس به درشی.
عاقبت گذر پوست به دبّاغ خانه می افتد.
هرکسی باید روزی حساب اعمال خود را پس بدهد:
دکودی لار پرژرنده ده.
عقل که نیست جان رد عذاب است.
آدم نادان به علت ندانستن راه درست زندگی غالباً به رنج و سختی گرفتار است.
چی عقل یی کم وی ، تل یی پرکور غم وی.
عیب خود راکسی نمی بیند.
همانند : موی را در چشم دیگران می بیند و تیر را در چشم خود نمی بیند.
خپل عیب د ولیو مینح ، د بل عیب دکلی منح.
عیسی به دین خود ، موسی به دین خود.
هرکس در راه و روش زندگی مسئول اعمال خویش است.
اور پوه شه اوزاخیل.
فیل زنده ومرده اش صد تومان است (فیل زنده اش هزار تومان، مرده اش هم هزار تومان) ،(فیل زنده و مرده ندارد).
ارزش شخص نکوکار چه در زندگی و چه پس از مرگ به یک میزان است
فیل چی ژوندی وی ، یو لک اوچی مر شی دوه لکه .
قرض عروسی را خدا می دهد .
مثلی است معروف که بیشتر در تقویت مبانی روحی و اجتماعی جوانان به کار می رود:

دواده پور به خدای خلاصوی.
قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود.
همانند : دانه دانه است غله در انبار ، ذره ذره پشم قالی می شود.
خاخکی چی تولیری ، لوی درياب حنی جوریری.
قفل به دهان مردم نمی توان زد.
همانند : در دروازه ها را می توان بست ، ولی دهان مردم را نمی توان بست.
د خلکو خولو ته بر غولی نه شی جوریدای.
قول و بولش یکی نیست.
آدم خوش قولی نیست ، به گفته هایش نباید اعتماد کرد.
د خولی او زره لار یی یوه نهٔ ده .
قول مرد یکی است .
سر حرف و وعده خود می ایستد و هرگز خطا نمی شود.
د میره سری یوه خبره.
کار بوزینه نیست نجاری.
همانند : هرکسی را بهر کاری ساختند، خرس و نجاری.
ترکانی د بیزوکارنه دی.
کارد به استخوان رسیدن .
به بن بست رسیدن ، کفگیر به ته دیگ خوردن ، کار به جان رسیدن .
چاره یی هدوکی ته رسید لی ده.
کار دنیا تمامی ندارد:
لازمهٔ زندگی تلاش و کار دایمی است ، کار همیشه هست .
د دنیا کارونه نهٔ خلاصیری.
کاری بکن بهر ثواب ، نه سیخ بسوزد نه کباب.
اگر واسطهٔ کار خیری هستی ، انصاف و عدالت و حق را رعایت کن .
نه سیخ سوی نه کباب.
کاسه از آش گرمتر.
به دلسوزی بیش از اندازه تظاهر کردن .
له کتوی خمخی سره ده .
کاسه ای زیر نیم کاسه بودن .

سر در پشت پرده وجودداشتن، راز مهمی در کار بودن.
ترکاسی لاندی نیم کاسه .
کاه از تو نیست کاهدان که از تو است .
اگر خوردنی مفت هم بود ، به قدری بخورکه دل درد نگیری، همانند
که دودی پردی ده کیده خو دی خپله ده.
کجا خوش است آنجاکه دل خوش است.
همانند: بهشت آنجاست که آزاری نباشد.
چیرته بنه هلته شپه.
کسی را در قبر دیگری نمی گذارند.
گناه کسی را به حساب دیگری نمی نویسند.
هر خوک پخپل قبرکی خملی.
کچل اگر طبیب بودی ، سر خود دوا نمودی.
اول خودت را اصلاح کن بعد دیگری را، واعظ غیر متعظ نباش.
کنجی که طبیب وای، د خپل سر علاج به یی کری وای.
کلاه رابه آسمان انداختن.
از خوشحالی به هیجان آمدن.
خولی آسمان ته غور حول.
کله اش بوی قورمه سبزی می دهد.
صاحب فکر و اندیشه است ، افکار خطرناکی دارد، آدم نترسی است.
له سره یی د قور می بوی حی.
کور از خدا چه خواهد ؟ دو چشم بینا.
نیازمند جز به شی مورد نیاز به چیز دیگری توجه ندارد.
روند له خدایه خه غواری ؟ دوه سترکی.
کور به کار خودبیناست.
هرکسی مصلحت کارخود را بهتر می داند.
لیونی پخپلو چارو بنه پوهیزی / روند په خپل کور بنه ء پوهیری.
کوزه گر ازکوزهٔ شکسته آب می خورد.
همانند : کفشدوز پا برهنه راه می رود.
کولال یی په مات لوبنیی کی څوری / دکولال په منکی مات بر غولی.

کوه به کوه نمی رسه ، آدم به آدم می رسه.
انسانها به کمک و مساعدت یکدیگر نیازمندند.
غر په غره نه پیبنیری ، بنده په بنده پینیری یا غر په غرنه ورحی سری په سری ورحی.
کی مرده کی زنده ؟:
ازکجا معلوم است که تاآن روز زنده بمانم ،کی می داند حتماً زنده خواهد ماند.
خوک مره ، خوک ژوندی.
گذر پوست به دبّاغخانه می افتد.
هرکسی سر انجام به نتیجهٔ اعمال خود می رسد ، بالاخره روزی بهم می رسیم.
د کودی لار پر ژرنده ده .
گربه برای رضای خدا موش نمی گیرد.
هیچ کس بدون دریافت اجرت کاری نمی کند، تلاش و زحمت هرکس برای کسب سود است .
پیشو مرک د خدای لپاره نه نیسی.
گر دست ما تُهی است ، ولی چشم ما پُر است.
هر چند فقیر و بی چیزیم ، ولی عزت نفس و نیکی خود را از دست نمی دهیم .
لاس یی تش دی ، خو زره یی دك دی .
گرم وسرد روزگار دیده (چشیده).
کسی که توشه ای از تجربیات یک عمر کسب کرده ، شخصی که از فراز و نشیبهای فراوان زندگی گذشته است.
دروزکار سری تودی یی لیدلی .
گنج در ویرانه است (خرابه است).
برای کسب موفقیت و زندگی بهتر لازم است هر نوع سختی و مشقت را تحمل کرد.
خزانه په کند واله کی وی.
گوسفند را به گرگ سپردن .
امانت را به شخص غیر امین سپردن ، همانند :گوشت را به گربه سپردن .
وزه یی لیوه ته وسپارله یا پیشو ته وازدی سپارل یا غوبنه ء یی پیشو ته وسپارله.

سر باشد، کلاه فراوان است.
اگر کسی مرد عمل است وسایل پیشرفت برایش مهیا می‌شود، گفتنی فراوان است اگر گوش شنوایی باشد.
چی سروی ، خولی زیاتی.
گوشت را از ناخن (استخوان) نمی توان جدا کرد.
نوك او وری نه بیلیزی.
لباس پس از عید برای گل منار خوب است.
دیر تر از موقع خود به فکر چاره افتادن ، همانند : پس از مرگ سهراب نوشدارو.
اختر چی تیر شی نکریزی پر دیوال وتپه.
لیلی را از چشم مجنون باید دید.
همانند: از محبت نار نوری می شود ، دلخواه انسان مطلوب اوست .
لیلی ته ده مجنون په ستر کو کوره .
مادر که نیست با زن پدر باید ساخت.
باید به مصلحت روزگار مقداری از توقعات خود را ندیده گرفت.
یوه شپه د مور له میره سره هم تیریری.
مار تا راست نشود به سوراخ نمی رود.
راستی رستگاری است، راستی رستی کن: ندیدم که گم شد از ره راست
مار چی سوری ته شیی، سم شی .
مار در آستین پروردن:
آدم شریری را حمایت کردن ، بدگهری را یاری دادن.
مار په لستونی کی ساتل.
مارگزیده از ریسمان سیاه وسفید می ترسد (ریسمان دورنگ ، ریسمان الیجه).
انسان از هر کس و هر چیز آسیب و یا چشم زخمی ببیند، آن را فراموش نمی‌کند.
مار خورلی له پری نه هم ویریری.
ماستی که ترش است از تغارش پیدا ست (سالی که نکوست از بهارش پیدا ست):
با این ترتیبی که تو پیش گرفته ای ، عاقبت کار معلوم است .

میاشت له لومری ، شپی بنکاری.

مال خود را محکم نگهدار و همسایه را دزد نکن.

نتیجهٔ سهل انگاری خود رابه پای کسی نگذار.

خپل کور ساته همسایه ته مه وایه چی غل یی.

ماهی بزرگ ماهی کوچک را می خورد.

واره کیان د لوی خوراک وی.

مترس از بلایی که شب درمیان است.

همانند : از این ستون تاآن ستون فرج است ، سیب راکه به هوا بیندازی تا پایین بیاید هزار چرخ می خورد.

چی شپه ترمنح وی ، له هغی بلاه مه ء و یر یره.

منابع و مآخذ

۱ - روزنامه مشرق، مقالهٔ آقای جمیل یوسفزیی باعنوان ضرب الامثال فارسی در پشتو.

۲ - پیشگفتار ضرب المثلهای مشهور ایران ، گرد آوری از : غلامرضا آذرلی ، صص ۱-۲.

۳ - روهی متلونه با ترجمهٔ انگلیسی پیژندگلو (معرفی) ص ۱ - ب - ج ، پرفسور محمد نواز طائر و Mr. T.C.Edwards.

۴ - روهی متلونه:ترتیب وتدوین پرفسور محمد نواز طائر،اکادمی پشتو،دانشگاه پیشاور،ص۱.

۵ - روهی متلونه : پشتو ضرب الامثال با ترجمهٔ اردو ، ص ۸ ، پرفسور محمد نواز طائر، اکادمی پشتو، دانشگاه پیشاور.

۶ - همان : ص ۷

۷ - روهی ادب (تاریخ ادبیات پشتو)، پرفسور محمد نواز طائر، اکادمی پشتو، دانشگاه پیشاور، ص ۶۸ و ۶۹.

۸ - همان ، ص ۶۹.

۹ - اخلاقنامهٔ خوشحال خان ختک ، ۱۹۸۲م بامقدمه، حاشیه وهتون همیش خلیل، قامی مکتبه پینبور ، ص ۱۶۴.

*****

ثابت محمودی (سهیل)[1]

عرفی و دوری از عرف[2]

چکیده:
با اشاره به مقالهٔ « عرفی جوان ، شاعر شورش و شگفتی » از آقای علیرضا ذکاوتی قراگزلو که دقت در آن برای طالبان آشنایی نو با شاعران کهن سودمند خواهد بود. در این ضمن نکته های قابل توجه در شعر عرفی نظیر حرکت برخلاف عرف و روشهای مرسوم ، ارزش یا ضد ارزش مثلاً بدی را نوعی خوبی انگاشتن و در زشتی زیبایی دیدن سابقه ای دیرین دارد که عرفی احتمالاً در کمّ و کیف آن آگاه بوده . بحث «تقدیس گناه » هم یاد آور برخی از اقوال و اشعار صوفیه است. این روش و شیوه در میان ملامتیه رواج بسیار داشته است، در شعر معاصر ایران در برخی اشعار دکتر خانلری و محمد علی بهمنی نمود این شیوه را می توان مشاهده کرد. در موردی دیگر باز هم نوعی سرپیچی از «اصول موضوعه » است. در این جا مرز میان واقعیت و خیال در هم می‌ریزد. چنین جسارتی صوفیه بارها از خودنشان داده اند . یکی از روشهایی که امروزه بیش از هر چیز بر آن تأکید می شود، اهمیت زبان و به کارگیری کلمات به دور از عرف است .

*****

در سومین شمارهٔ گرامی نامهٔ «کیان» مقالهٔ ارزنده ای از عزیز نادیده، «علیرضا ذکاوتی قراگزلو» به چاپ رسیده بود با عنوان «عرفی جوان، شاعر شورش و شگفتی»[3]؛ که دقت در آن مقاله ذوقی برای طالبان آشنایی نو با شاعران کهن، بسیار سودمند خواهد بود.

---

۱ – محقق ایرانی.
۲ – برگرفته از مجلّه کیان (چاپ تهران) شماره ۶.
۳ – نظر به توجهی که به شعر عرفی در جهان فارسی بویژه در شبه قاره مبذول است ، باعرض سپاس ، مقالهٔ مزبور در شماره ۶۵-۶۴ دانش (بهار و تابستان ۱۳۸۰ ش) صص ۱۳۹ - ۱۴۷ درج گردیده است.

در مقالهٔ یاد شده ، از تپش و شوری در شعر عرفی شیرازی سخن به میان آمده که تحلیل و بررسی آن نگاهی تازه و منظری متفاوت می طلبد. علی‌الخصوص اگر بدانیم که دواوین شاعران خوب گذشتهٔ ما - آنها که چاپ شده‌اند. از طرح مباحث جدی در مقدمه ها و یا مؤخره هایشان ، بی بهره اند.

مثلاًکافی است به مقدمهٔ دیوان همین عرفی که به وسیلهٔ یکی از دوستان عزیز و محترم این حقیر تصحیح شده - نگاهی گذرا بیندازیم ؛ آنگاه در می‌یابیم که نه تنها بحثی سازنده و مبتنی بر مبانی ادبی - انتقادی - تحقیقی ، در آن به چشم نمی خورد، بلکه مطالب آن مقدمه ، بسیار هم مخرّب و غیر اصولی است.

به این قسمتها از مقدمهٔ دیوان عرفی شیرازی که نویسندهٔ آن از مخالفان شعر نیمایی است خوب دقت کنیم تا بدانیم که مشکل درکجاست و عدم بینش درست و اصولی نسبت به ادبیات کهن و معاصر چه پیش می آورد:

«اخیراً طرز خاصی از طرف عده ای نوپرداز مُد شده که اسم آنرا (شعر نو) گذاشته اند و هنر این عده این است که وزن و قافیه را در هم شکسته وترکیبات مخصوص و مضامین دور از ذهنی از آنها می سازند.

معروف است که مبدع این شیوه (نیمایوشیج) است ولی این طریقه به خلاف آنچه معروف است (نو) نیست و کسی آن را ابداع نکرده ، سابقهٔ این شیوه از زمانی است که شعر سبک هندی ظهورکرده و به قدری از این گونه ترکیبات و ابداعات تازه در آثار صاحبان این سبک وجود دارد که دیگر محلی برای شعرای نوگو باقی نمی گذارد، با فرق اینکه آنها با رعایت اوزان و قوافی این کار را کرده اند و اینها برای اینکه در تنگنای قافیه گیر نکنند به قول خودشان خود را از قیود وزن و قافیه رها ساخته اند.

دیوان صائب و کلیم ، بابا فغانی ، نظیری و غنی کشمیری به خصوص عرفی که مورد بحث و نظر ماست آنقدر از این ترکیبات دارد که تقریباً مجموعهٔ آثار او را در بر می گیرد و تا امروزکه قریب به چهار قرن از او می گذرد تازگی خود را حفظ کرده و به حدی از اینگونه ترکیبات بدیع از خود به جای نهاده که اگر مدعیان این طرز تا چهار قرن دیگر به آن دستبرد بزنند و بنام شیوهٔ نو، رنگش را عوض کنند ذخایر آن تمام نمی شود!» ۱

می بینیم که این حرفها ، به شوخی بیشتر شبیه است تا به یک بحث انتقادی - تحلیلی و مایهٔ تأسف است اگر بدانیم تعداد زیادی از دواوین شعر گذشتگان ما به این گونه مقدمات آلوده شده اند:

نکته های قابل توجه در شعر عرفی

در مقالهٔ جناب ذکاوتی قراگزلو، به مواردی اشاره و بسرعت از آنها عبور شده است ؛ که اینک منظور ، این قلم تا حدی بسط و توضیح و تقسیم‌بندی آنهاست. البته آنچنان که از پاورقیهای مقالهٔ« عرفی جوان ، شاعر...» معلوم است، نویسندهٔ محترم تحقیقات دیگری هم دربارهٔ شعر عرفی و شخصیت او انجام داده اند ، که متأسفانه مجال یافتن مقالات و مراجعه به آنها برای صاحب این قلم ، میسر نگردیده است.

آقای ذکاوتی قراگزلو در چند جای مقالهٔ خود بر حضور و وجود نکته‌ای خاص در شعر عرفی و ویژگی آنها اشارتی می کنند و مثالهایی از شعر او می‌آورند. اشارهٔ ایشان بر آن است که عرفی «همچون مولوی پیش از او و بیدل پس از او، هر جور می خواهد کلمات را کنار هم می نشاند و از آنها معنایی که می‌خواهد بیرون می کشد.» و یا آنکه «در هر زبانی و در هر زمانی و هر نوعی از شعر، پیوسته مفاهیم و تعبیرات معین و مشترکی هست که مانند «اصول موضوعه» تلقی می گردد. عرفی بسیاری از اینها را تغییر داده است.» و باز هم «عرفی در قسم نامه به چیزهایی قسم می خورد که پیش پا افتاده و یا منفور و حتی نجس و ناپاک تلقی می شود: دروغ، کفر گویی ، غم فروشی و تظاهر، خشّت، شهوت، ریا ،شراب، مستی ، شیوه دانی شهر، ساده خویی ده، گریبان، دامن ، کفش ، دستار...»

دریافت و بیان این نکات به وسیلهٔ ایشان بسیار مغتنم است، اما اگر بخواهیم اسلوب این گونه نگرشهای شعری و پیشینهٔ چنین شیوه هایی را پیش از عرفی و استمرار آنها را پس از او در شعر دیگر ، مورد بحث قرار دهیم ، توجهی دیگر و طرح مباحثی دیگر لازم است . ما اینک اندکی به شرح و بسط و توضیح و سابقهٔ همین نکات می پردازیم.

حرکت بر خلاف عرف

در همهٔ موارد یاد شده ، یک نکتهٔ مشترک وجود دارد: حرکت بر خلاف عرف و روشهای مرسوم و پذیرفته شده، به وسیلهٔ کلمات و مفاهیم .

این شیوه را می توان به هم ریختن و برهم زدن روال منطقی زبان و اندیشه دانست. رسیدن به چنین جایگاهی روشها و راههایی متفاوت دارد. سابقهٔ آن هم

به ادب صوفیه [اعم از نثر و نظم] باز می گردد. موارد متنوع چنین حرکتی را در جهت واقعیت گریزی و «غرابت استعمال » می توان در ادب صوفیه و پس از ایشان ، به چند دسته تقسیم کرد.

ارزش یا ضد ارزش

در اینجا ما هم بر خلاف عرف، از آخرین مورد یاد شده در مقالهٔ «عرفی جوان...» شروع می کنیم و در نهایت به اولین مورد می رسیم . یکی از روشهای مفهومی در ادب متصوفه که در شعر نیز رایج است، ارزش بخشیدن به امور و مفاهیمی است که در عرف عقلی و منطقی و برداشتهای ظاهری ، نابهنجاری و ضد ارزش محسوب می شود. این مورد در آثار صوفیه نمونه هایی گوناگون دارد. آنان در ضد ارزشها، نوعی ارزش سراغ می گرفتند و گاه به ستایش آنها می پرداختند.

اگر کسی برای اولین بار ، تمهیدات عین القضات را به دست بگیرد، با مطالعهٔ بعضی از فصول آن - به جهت موضوع یاد شده - دچار شگفتی و حیرت می شود . در این فصول ، عین القضات ، به نحوی از عظمت و ارزش وجودی ابلیس ،باتکریم یاد می کند . او را « دربان حضرت عزت » می خواند و گناهش را تنها « عشق او با خدا» می داند. مرتبهٔ ابلیس در نگاه عین القضات از آن جهت است که ابلیس خود گفته است :« چندین هزار سال معتکف کوی معشوق بودم ، چون قبولم کرد، نصیب من از او رد آمد... چون بر منش رحمت آمد،مرا لعنت کرد...» و باز ابلیس با دلیری و تهوّر ،شدت شوق و عشق خود را به زبان می آورد که«اگر دیگران از سیلی می گریزند، ما آن را بر گردن می‌گیریم.» و نیز او ازکسانی است که به تسلیم و رضا رسیده اند« گفت :ما را چون معشوق اهل یادگار خود کرد، اگرگلیم سیاه بود واگر سفید هر دو یکی باشد، و هرکه این فرق داند هنوز خام است. از دست دوست ، چه عسل چه زهر، چه شکر چه حنظل ، چه لطف چه قهر، آنکس که عاشق لطف بود یا عاشق قهر، او عاشق خود باشد نه عاشق معشوق .» تندتر و جنجالی تر از این نیز سخن حسین منصور حلاج است که عین القضات نقل می کند. و سخنانی از این قبیل بهانه ای بوده برای مخالفان آنها که به تکفیرشان بنشیند و هر دو در آخر، جان بر سر سخنان خود بنهند« دریغا مگر منصور حلاج از اینجا گفت : ما صحّت الفتّوة الاّ لاحمد و ابلیس ! دریغا چه

می شنوی ؟.... جوانمرد و مرد رسیده این دو آمدند،دیگران ، خود جز اطفال راه نیامدند.۲»

با این حساب می بینیم که بدی را نوعی خوبی انگاشتن و در زشتی ، زیبایی دیدن ، و برداشتی خلاف عرف رایج از مفاهیم و موضوعات کردن، سابقه ای دیرین دارد که عرفی شیرازی احتمالاً ازکم و کیف آن آگاه بوده و در بیان این گونه مفاهیم در شعر خود از این روش سود گرفته است. ابیات آن قصیدهٔ معروف، در بخش قسم نامه نیز، بر هم زدن روال عادی و رایج مفاهیم است.

بعدها در ادبیات ایران و مغرب زمین ، بهره وری از این نوع نگرش ، بیشتر رواج یافت ، تا جایی که شاعری چون شارل بودلر در قرن نوزدهم ، درگلهای اهریمنی « به یاری نومیدیها و عصیانها و سقوطها و ناسزاها ، می‌کوشد به زیبایی دست یابد و از این رهگذر تسلیت و آرامش بجوید . این همان زیبایی است که آلودگیهای زمینی را در سایهٔ خود نگاه می دارد...۳» بودلر، حتّیٰ هنگام ارائه نظر و نقد الشعر، در دفاع از این نظریهٔ خود می گوید:

«هر نوع ادبیات ازگناه سرچشمه می گیرد.۴»

بحث «تقدیس گناه» هم یاد آور برخی از اقوال و اشعار صوفیه است. در میان ملامتیه، این روش و شیوه، چه در عمل و چه در امور نظری، پیش از این، رواج بسیار داشته است. حافظ در جایی ، اصالت را برای نمایش رحمت و ظهور آن، باگناه می داند:

بهشت از آن من است ای خداشناس برو　　که مستحق کرامت گناهکارانند

وگناهی که موجب سود غیر باشد از نگاه او مجاز است:

اگر شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک　　از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک

نمود این شیوه را در شعر معاصر ایران ، در دو منظر می توان مشاهده کرد. یکی از جهت رسیدن به زیبایی در بیان مفاهیم شاعرانه که دکتر خانلری آن را «غرابت استعمال» نامیده است ، من باب مثال یکی دو نمونه از آن را در شعر شاعر صمیمیتهای دلنشین محمد علی بهمنی ، سراغ داریم.سه بیت از یک غزل او، همه متضمن چنین مفهومی است:

تا گل غربت نرویاند بهار از خاک جانم　　باخزانت نیز،خواهم ساخت، خاک بی خزانم

گرچه خشتی از تو را ، حتی به رؤیا هم ندارم　　زیر سقف آشناییهات، می خواهم بمانم

بی گمان زیباست آزادی، ولی من چون قناری   دوست دارم در قفس باشم که زیباتر بخوانم
و این بیت سوم، باز چقدر نزدیک است به بیتی از غزل دیگری از او:
مـن حسـرت پـرواز نـدارم بـه دل، آری   در من قفسی هست که می خـواهـدم آزاده
و منظر دیگر، که جناب ذکاوتی قراگزلو، در شعر عرفی یادی از آن کرده است ، و همان « چهرهٔ سیاه و بانگ شوم جغد به عنوان نماد نشاط است»؛ در شعر معاصر، مبنای فلسفی و وحدت وجودی دارد، و نمونه هم ، همان ابیات معروف سپهری است در « صدای پای آب»:

من نمی دانم
که چرا می گویند : اسب حیوان نجیبی است ، کبوتر زیباست.
و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست
گل شبدر چه کم از لالهٔ قرمز دارد
چشمها را باید شست، جور دیگر باید دید ۶

تداخل مرزهای واقعیت و خیال

می رسیم به موردی دیگر، که باز هم بـه نـوعی سرپیچی از « اصـول موضوعه» است، البته در اینجا موضوع قدری از بحث شعر فاصله می گیرد و شامل ادبیات به معنای عام می گردد. بیان این مورد هم که باز سرپیچی از قواعد و عرف است، در بحث ما جایگاهی خاص دارد، اگرچه بیشتر شامل ادبیات روایتی (منظومه های شعری) و ادبیات داستانی می شود.

در اینجا ، حادثه و یا داستانی و یا واقعه ای ، از روالی که ظاهراً منطقی است فاصله می گیرد، و در عین حال ، خود پدید آورندهٔ منطقی دیگرگونه - و حتی قابل قبول - می شود.

در این نمونه ها، روال نقل داستان و حکایت ، خلاف جهت یک استمرار منطقی است. البته این چیزی است غیر از وقوع معجزات و یا کرامات، زیرا در کرامات، اصل بر خارق العاده بودن حادثه و یا نتیجهٔ آن است و از ابتدا هم مبنابر آن است که دستی غیبی، یا غیر طبیعی درکار باشد تا ماجرا به صورت مورد نظر اتفاق بیفتد و یا پایان پذیرد. نمونهٔ این گونه کرامات ، در مثنوی معنوی رفتن آن مرید به دیدار شیخ ابوالحسن خرقانی است. مرید ابتدا با ناسزاگویی زن شیخ، به شیخ و خودش روبرو می شود و دلشکسته به جانب بیابان می رود. در بیابان

مردی را می بیند که بر گُرده شیری نشسته و شیر از او فرمان می برد، و او همان شیخ است، که... این نوع از کرامات در کتب بسیاری که بیشتر ، تذکره و یا مقامات هستند، نقل شده ، مانند تذکرة الاولیاء، اسرار التوحید ، مقامات ژنده پیل و...

اما نمونه های مورد بحث ما ، چیز دیگری است. در اینجا مرز میان واقعیت و خیال، درهم می‌ریزد، به گونه ای که تشخّصی تازه در نگرش و بیان، پدید می آید.

قبل از آنکه نمونه هایی از این دست در ادب گذشته را نقل کنیم ، لازم است قدری به توضیح کیفیت این شیوه از واقع گریزی بپردازیم.

سوررئالیستهای اروپایی ،که از سالهای ۱۹۲۰ به بعد کارهایشان را عرضه کردند، و یا نویسندگان سبک معروف به «رئالیسم جادویی» در دهه های اخیر، کارهایشان بسیار شبیه به نقل برخی از صوفیه و شاعران صوفی، در نقل حکایات و یا وقایع است.

سوررئالیستهای اروپایی ، رسیدن به چنین مقامی را دستیابی به «واقعیت برتر» می دانند. آنها معتقدند که « چون جهان شگفت رفته رفته از قید موانع آزاد شود جنبهٔ بهت انگیز« واقعیت ذاتی و فی نفسه» را به خود می‌گیرد. ... اعجاز جهان شگفت در این است که به ساده ترین وجه با امور عادی و روزمره مخلوط و مشتبه شود.۷»

در میان آثار معروف به «رئالیسم جادویی» این گونه آمیختگی خیال و واقعیت ، امروزه با بیانی عام « شعر» نامیده می شود. گابریل گارسیا مارکز، دربارهٔ پاییز پدر سالار رمان معروفش می گوید:« این اثر، شعر بلندی است از تنهایی یک دیکتاتور.۸».

باید دانست که منظور او از شاعر انگی اثر،زبان نثر و یا توصیفهایی آمیخته به تشبیه و استعاره به وسیلهٔ کلمات نیست. این کار، به سبک وزبان اثر برمی‌گردد، و نه به تکنیک (که نمونه اش : نثر دولت آبادی است در کلیدر) بلکه منظور مارکز، تکنیک اثر، و شیوهٔ نقل حوادث و وقایع است. او در نقل حوادثی واقعی، آنچنان آنها را به خیال آلوده می کند که از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. او در تعریف اثرش معتقد است که انگار شعری است در بارهٔ تنهایی قدرت ۹ و اصرار او بر آن است که این اثر شعرگونه، حوادثش طبیعی جلوه کنند و قابل قبول و

واقعی بنمایند.

به هر حال ، در اینجا، حصار واقعیت فرو می ریزد، و خیال ، به طوری واقعی با آن می آمیزد و قابل قبول جلوه می کند.

چنین جسارتی را در برهم زدن مرزها و دنیاهای گوناگون ، صوفیه بارها از خود نشان داده اند. عطّار در تذکرة الاولیاء، به راحتی دیوار سست منطق را فرو می ریزد و بنایی تازه در نقل می سازد. و این هم نمونه اش:

«... شمعون گفت اگر خطّی بدهی که حق تعالی مرا عقوبت نکند، ایمان آورم و لکن تا خط ندهی ایمان نیارم. حسن خطّی بنوشت.... پس شمعون بسیار بگریست و اسلام آورد. و حسن را وصیّت کرد که چون وفات کنم... این خط در دست من نهِ که حجّت من این خط خواهد بود. این وصیّت کردو کلمهٔ شهادت بگفت و وفات کرد. او را بشستند و نمازکردند و دفن کردند و آن خط در دست او نهادند . حسن آن شب از اندیشه در خواب نرفت که این چه بود که من کردم؟ من خود غرقه ام ، غرقهٔدیگر را چون دست گیرم؟ مرا خود بر ملک خود هیچ دستی نیست بر ملک خدای چرا سجل کردم؟

در این اندیشه در خواب رفت. شمعون را دید چون شمعی تابان تاجی بر سر و حلّه در بر خندان در مرغزار بهشت خرامان، حسن گفت : ای شمعون چگونه ای ؟ گفت : چه می پرسی چنین که می بینی، حق تعالی مرا در جوار خود فرود آورد به فضل خود و دیدار خود نمود به کرم خود و آنچه از لطف در حق من فرمود در صفت وعبارت نیاید؛ اکنون تو باری از ضمان خود برون آمدی، بستان این خط خود که مرا بیش بدین حاجت نماند.

چون حسن بیدار شد آن کاغذ در دست دید. گفت : خداوندا معلوم است که کار تو به علت نیست جز به محض فضل ، بر درتو که زیان کند، گبر هفتاد ساله را به یک کلمه به قرب خود راه دهی، مؤمن هفتاد ساله را کی محروم کنی به یکبار ۱۰»

مرز میان واقعیت و خیال ، یا به تعبیری «معقول و محسوس» در اینجا به هم ریخته است. خواب و دریافت صحیفه در خواب ، یک مورد معقول است، و تداوم آن در عالم بیداری که یک مورد محسوس است، شکلی شگفت به خود گرفته است.

یکی از قصه های خورخه لوئیس بورخس نیز باعنوان «حکایت آن دو تن که

خواب دیدند» از منطقی غیر متعارف و نزدیک به آنچه نقل کردیم برخوردار است. و قابل توجه اینکه بورخس راوی اصلی داستان را، الاسحاقی، مورخ عرب ذکر می کند.۱۱

رقص کلمات ، یا به بارنشستن کلمات

می دانیم که روشهای رسیدن به جوهر شعری و مرتبهٔ شعر، روشهای متفاوتی است. یکی از روشهایی که امروزه بیش از هر چیز بر آن تأکید می‌شود، اهمیت زبان وبه کارگیری کلمات، خارج از جایگاه خویش و به دور از عرف است.

امروزه دیگر عرضهٔ مفهومی از پیش انتخاب شده با کلماتی مشخص و ابزاری که رمانتیکها بدان معتقد بودند. کاربردی شاعرانه ندارد، بلکه به تعبیر آندره برتون «باید کلمات با هم عشقبازی کنند...»۱۲ و شاعر نیز در پی فراهم آوردن «کلمات شیئی شده » است، تا بر « اثر تداعی های ساحرانهٔ تناسب و عدم تناسب با هم جمع شوند،همچنانکه رنگها و صداها ، همدیگر را جذب کنند، دفع کنند، بسوزانند و اجتماع آنها واحد حقیقی شعر را که همان جملهٔ شیئی شده است، به وجود آورد.۱۳» به قول بیدل دهلوی حتی راه رسیدن به مفاهیم هم، کلمات هستند:

جلوه گاه حسن معنی خلوت لفظ است و بس   طالب لیلی نشیند غافل از محمل چرا؟

به بارنشستن کلمه -که ذات و جوهر شعر است - امروزه دایره ای وسیع یافته است. شاعربابهره‌وری از انواع «مجاز» و باکمک طلبیدن ازکلمه به اشیا نیز جان می‌بخشد. و این همان است که آن را «تشخیص» ویا «تجسیم»نامیده‌اند.

در میان هندی سرایان۱ قبل از بیدل ، و اوایل ایجاد سبک هندی ، در شعر عرفی، به دلیل تهوّرو جسارتی که در روح شاعر حضور دارد، تشخیص و رقص کلمات نیز گستردگی پیدا می کند.

در مقالهٔ آقای ذکاوتی، چند نمونهٔ معتدل از این گونه کاربُرد زبانی در شعر عرفی ارائه شده است. اما اگر بازهم دیوان عرفی را تورّق کنیم به نمونه‌های بیشتر و گسترده تر و جسارت آمیز تری برخورد می کنیم که این قلم بر آن است، که از آنها به عنوان پیشینهٔ شعر نو نیمایی ، یاد کنند.

۱ - «فارسیگویان شبه قاره » مراد است «دانش»

یکی از این نمونه ها ، در شعر عرفی، فعل «تراویدن» است که موجب شگفتی است. بیشتر ، برخی از ذهنهای منجمد ، بر نیما خرده می گرفتند که : «می تراود مهتاب» چه جور شعری است؟ و بهانهٔ آنها این بود که مهتاب تراویدنی نیست .۱۴ حالا، این ایراد نابجا هفت بار بیش از نیما، بر عرفی وارد است (!) او نیز فعل «تراویدن » را در غزلی چنین به کار برده است:

ز چشمم آب حسرت می تراود　　ز هر مویم شکایت می تراود
چنان در دل خلد گاه نمازم　　که از کفرم عبادت می تراود
زهی بی آبرو آن دل که از وی　　به کاویدن محبت می تراود(!)
بگو تیغ از چه شربت آب دادی　　که از هر زخم، لذت می تراود
ملک همچون مگس جوشد بر آن زخم　　کز آن شهد شهادت می تراود
حذر کن زین دعای آتش آلود　　کز این چشمه اجابت می تراود
تراود از لب عرفی سخنها　　ولی هنگام فرصت می تراود

در این غزل ، به جز مصرع نخستین ، همهٔ «تراویدن » ها ، جایگاهی خلاف عرف و معمول و عادت دارند: شکایت تراویدن از هرمو، عبادت تراویدن از کفر، تراویدن محبت از دل ، لذت تراویدن از زخم، شهد شهادت تراویدن از زخم ، اجابت تراویدن از چشمهٔ دعا، و سخن تراویدن از لب در فرصتی مناسب.

با این پیشینه، می بینیم که بدعت نیما بر سنت استوار است ، و بحق در سخن شاعرانه و شعر تندرست ، کلمات جان دارند و جهانی نو می آفرینند و می توانند جایگاهی خاص برای خود بیابند.

همین فعل « تراویدن » و همزاد آن « تراوش»پس از عرفی در شعر صائب نیز ، موارد کاربرد متفاوتی دارد:

۱. تراوش سخن :

من نه آنم که تراوش کند از من سخنی　　می دهد خون جگر رنگ به بیرون ، چه کنم

۲. تراویدن راز عشق از دل :

نیست در دست سبوی من عنان اختیار　　راز عشق از دل تراوش گراکند معذور دار

۳. تراویدن کیفیت [لذت و هنر شاید] از خرامیدن:

از خرامت بس که کیفیت تراوش می کند　　نقش پا رطل گران می گردد از رفتار تو

۴. تراویدن آتش از انگشت زنهار [که این یکی به لحاظ تناسب شعری و نوع تراویدن، به تراویدن مهتاب، بسیار نزدیک است]:

آب می گردد دل سنگین خصم از عجز من　　　می‌تراودآتش ازانگشت زنهارم چو شمع۱۵

سخن گفتن به این سیاق و در این حال و هوا، درمیان صوفیه، بسیار متداول بوده است. آقای دکتر شفیعی کدکنی، در مقدمهٔ موسیقی شعر، نمونه ای را از تذکرة الاولیاء ذکر کرده اند ۱۶ و این هم باز، نمونه ای دیگر از تذکرهٔ عطار: «نقل است که چون از منبر فرو آمدی تنی چند از این طایفه بازگرفتی و گفتی: بیایید تا نور نشر کنیم ....۱۷»

«نشر نور» همان به بار نشستن کلمات است و می توان حتی، این کارْ نشر را وسعت بیشتری هم بخشید و به امور دیگری هم پرداخت. مثل این مورد از شعر دوست فقیدم سلمان هراتی:

هراسی ندارم، مهم نیست ای دوست　　　خدا دستهای تو را منتشر کرده۱۸

در شعر عرفی، باز نمونه از این دست فراوان است مانند به کارگیری فعل «چکیدن» در جایگاهی به جز عرف متداول که اکثراً با آب یا مایعی دیگر، همراه است. در شعر عرفی، جان نیز چکیدنی است:

هر جا که مست و غمزه زن، آن عشوه آیین می رود
دل می‌دهد، جان می‌چکد، سر می‌برد،دین می‌رود۱۹

و باز، نمونه ای دیگر، مثل فروریختن جگر از ناله:

نسیم عشق چو برگ سمن فرو ریزد　　　جگر ز نالهٔ مرغ چمن فرو ریزد

عرفی طعنه ای بر ریاکاران دارد، که بذر اعمال دروغین آنها نه تنها به بار نمی نشیند و در بهاران نمی روید،بلکه اگر هم روییدنی در کار باشد، از این دست غیر متعارف خواهد بود:

ببین بر زرق زاهد خندهٔ گلهای بدنامی　　　مبین کز گوشهٔ دستار او مسواک می روید

نوعی حکمت در شعر

در دورهٔ اسلامی،از ابتدای پیدایش شعر دری، شعر و ادبیات با حکمت، پیوندی عمیق پیدا کردند. اما اگر در تعریف انواع شعر حکمی،قدری توسع قائل شویم، سهم شعر سبک هندی در نوع حکمی شعر، عمیق تر و گسترده تر می شود. در شعر سبک هندی در صد بالایی از شعرها، بیان نوعی حکمت –

البته با بیانی متفاوت - است، که عرفی شیرازی ابیات بسیاری در آن حال و هوا سروده ، و بیدل دهلوی، خداوندگار این نوع از بیان حکمت آمیز است. این شیوه از شعر حکمی که شاید این نامگذاری هم با تسامح همراه باشد به گونه ای نیست که مثلاً در آثار شاعران اخلاقی سراغ داریم، بلکه آن را می توان صورتی از تعریف و بیان مفاهیمی نامید که شاعر در آن نوعی قطعیت شگفت و غیر متداول را با به کارگیری تصویر - و گاه بدون تصویر - عرضه می کند. حتی می‌توان اندکی زمینهٔ رندی و بیش از آن دقت و کشف را در این گونه حرفها و تعریفها و حکمتها، یافت.

سخنور یا شاعر، با دقت در یک مفهوم و سیر و سلوکی در آن ، به خلق نکته ای می رسد که حاصل تفکری است نکته یاب. البته مقصود از تفکر ، تفکری فراتر از تفکری فلسفی است . این نکته ها با کشف و دریافتی متفاوت همراهند و قاعدتاً در مخاطب ایجاد اعجاب و شگفتی می کنند و او را با مفهومی غیر مبتذل و غیر عادی و فراتر از سطح ،روبرو می سازند. سخنان حکمت آمیزی از این دست ، حرفهایی تکان دهنده اند که بی درنگ تا عمق جان نفوذ می کنند و حسی غریب را در خواننده و شنونده بر می انگیزند. چنین تعبیرهایی بظاهر ساده اند اما در باطن بر کشفی عمیق استوارند و با ایجاز بیان می گردند. متصوفه ، دربیان این گونه تعبیرها، از پیش کسوتانند، و از تصوف اسلامی گذشته در عرفان و تصوف خاور دور هم ، چنین گفتارها و نکته یابیهایی به چشم می خورد.۲۰

کتب صوفیانه از چنین سخنان حکمی و شگفتی لبریز است و نمونه‌هایی از آنها، مثلاً از مقالات شمس این گونه است :

گفت : نماز کردند؟

گفت : آری

گفت : آه!

گفت :نماز همهٔ عمر به تو دهم ، آن «آه» را به من ده !۲۱

ایجاز که خصوصیت این گونه تعبیرهاست، به صراحتی دلنشین و پذیرفتنی ، دست به دست هم می دهند و با خمیرمایه ای فکری و حسّی و تجربی ، شیوه ای ازتحرّک شعرگونه و تنش حکمی ایجاد می کنند.

باز نمونه ای بیاوریم که عنصر رندی و ظرافت با مضمون یابی در آن بهم

آمیخته اند، و چنین بیانی را پدید آورده اند:
یکی گفت: فلان کس جان می کند گفت: چنین مگوی که او هفتاد سال بود تا جان می کند، اکنون از جان کندن باز خواهد رَست تا به کجا خواهد رسید.۲۲
اسرار التوحید محمد منور، لبریز از چنین یادکردهایی است که روزگاری بر زبان رند عالم سوز و یگانه ای چون ابو سعید ابوالخیر رفته است.
در شعر نیز، بیان چنین حکمی از گذشته ها هر چند به طور ابتدایی و ساده - تا به امروز جای خاصی داشته است. مثلاً این نمونه است از شعرهای سادهٔ شهید بلخی، که به تعریفی زیبا از گستردگی غم در سخن خود می رسد؛ بیان او ابتدایی و زلال است والبته به اقتضای زبان شاعرانه، چاشنی خیال را هم ضمیمهٔ کلام کرده است:

اگـر غـم را چـو آتش دود بـودی جهـان تـاریک بـودی جـاودانـه ۲۳

بسیاری از بیتها و یا تک مصراعهای مثنوی مولانا نیزکه حکم امثال سائره را پیدا کرده اند، در این تعریف خواهند گنجید. ویا نمونهٔ دیگر این بیت است که صوفیان در روزگار ما هم بدان بسیار استناد می کنند و نمی دانم از کیست:

بـرنگین تـاج ابـراهیم ادهـم نـقش بـود قدر درویشی کسی داند که شاهی کرده است

مصراع دوم بیت، همان بیان حکمت آمیز موجز است که البته با مصراع نخست، تناسب آن به واسطهٔ سرگذشت ابراهیم ادهم - افزونتر و زیباتر می شود.

در شعر عرفی جوان، اما با تجربه، و بعدها بیدل، مفاهیمی از این قبیل فراوان یافت می شود. مثلاً همان بیت معروف مقطع یکی از شعرهای عرفی، متضمن چنین معنایی است:

چنان با نیک و بد خو کن،که بعد از مردنت عرفی
مسلمـانت بـه زمـزم شـوید و هـندو بسـوزانـد.

قبلاً نیز یادآوری کردیم، که ابیاتی از این دست، خاصیت و استعداد مثل سائر شدن دارند. بیت فوق نیز، که در سلک امثال در آمده، مفهومی با توسع در تعریف حکمت - حکمی برای زیستن است. در اینجا اگر چه صحبت ازگونه‌ای «باید» هاست، اما مفهوم از «باید» های اخلاقی به معنای رایج و روزمره، فراتر است و باز دقت کنیم در این سه بیت از یک غزل عرفی، که دارای خصوصیاتی است که باز گفتیم:

خداگواست که گر جرم ما همین عشق‌است گناه گبر و مسلمان به جرم ما بخشند...
ز رَدّ عذر چه غم گر جزا بود، ترسم که عذر ما نپذیرند و جرم ما بخشند
دعای بی اثری دارم و هزاران جرم مگر مرا به تهیدستی دعا بخشند

این قطعیت حکمی و بیان حکمی صریح را ، در مطلع همان قصیدهٔ معروف «ترجمة الشوق» هم می بینیم؛ که در آن اگرچه تصویر به معنای معهودش حضور ندارد، بی تکلّفی زبان و تجربهٔ گسترده ای که به گونه ای موجز بیان می شود، جای خالی خیال را پُر کرده است:

جهان بگشتم و دردا به هیچ شهر و دیار ندیده ام که فروشند بخت در بازار

چنین مواردی گاه در شعر عرفی لحنی حماسی نیز به خود می گیرد ونکتهٔ شعری، برجسته تر و مؤثرتر می‌گردد:

طاقت سایه نداریم چو اندیشه کنیم پنجه در پنجهٔ خورشید قیامت باید

*

مشو آیین بزم ار شیر مردی برو خاک شهیدان تازه گردان

این نوع نگاه حِکَمی، بعدها در شعر شاعری چون عبدالقادر بیدل دهلوی، طریق اوج پیموده، تا آنکه نوبت به شعر این روز و روزگار رسید. نکته یابیهای رندانه - حکیمانهٔ مورد بحث ، در شعر پس از نیما، جلوه ای دیگرگونه دارند. شاعری مثل طاهرهٔ صفار زاده عمیق اما ساده از این روش بهره می‌برد:

رفتن به راه می پیوندد
ماندن به رکود ۲۴

*

فتح از تداوم شکستن نفس است ۲۵

*

بیم از سقوط
بانی اوج است ۲۶

سپهری هم که تنهٔ شعرش ، در خاک سبک هندی ریشه دارد، گلهای خوشبویی را از همان باغ به ما هدیه می دهد:

چرا مردم نمی دانند
که لادن اتفاقی نیست ۲۷

و یا :

کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ
کار ما شاید این است
که در افسون گل سرخ شناور باشیم ۲۸

یادداشتها:

۱. کلیات عرفی شیرازی ، از انتشارات کتابخانهٔ سنایی، بدون تاریخ نشر.

۲. برای آشنایی با آرای عین القضات در این باره رجوع کنید به : تمهیدات چاپ انتشارات منوچهری ، به تصحیح عفیف عسیران ، صص ۱۲۱ ، ۲۱۱ ، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵ ، ۲۲۷،۲۲۸ و ۲۲۹.

۳ و ۴ . مأخذ در هر دو مورد: بنیاد شعر نو در فرانسه،حسن هنرمندی، زوار ۱۳۵۰ ، صص ۹۲ و ۹۴.

۵. گاهی دلم برای خودم تنگ می شود، نشرآرا، زمستان ۱۳۶۹ ، صص ۵۹و ۸۶.

۶. هشت کتاب ، طهوری ، چاپ اول، اسفند ۱۳۵۵ ، ض ۲۹۱ و نیز برای توضیح بیشتر رجوع کنید به : بیدل، سپهری و سبک هندی، حسن حسینی ، انتشارات سروش .

۷. مکتبهای ادبی، رضا سید حسینی ، انتشارات نیل، ۱۳۶۶ ، ص ۳۷۵.

۸. هفت صدا، نازی عظیما، انتشارات آگاه، ۱۳۶۷ ص ، ۴۰۷.

۹. بوی درخت گویا و ، لیلی گلستان و صفیهٔ روحی، نشر نو، ۱۳۶۳ ، ص ۱۰۱.

۱۰ . تذکرة الاولیاء، بامقدمهٔ مرحوم محمد قزوینی ، انتشارات مرکزی ، بدون تاریخ ،صص ۴۲ و۴۳ ، ذکر حسن بصری.

۱۱. باغ گذرگاههای هزار پیچ ، احمد میر علایی ، نشر رضا، ۱۳۶۹ ، صص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۱۲. ادبیات چیست ، ژان پل سارتر، مصطفی رحیمی و ابوالحسن نجفی، پاورقی ، ص ۲۴.

۱۳. همان، ص ۲۵.

۱۴. دربارهٔ ایراد کردن به نیما، موارد بسیاری را می توان نام برد که برخی از آنها شنیدنی است. مثلاً: سالها پیش شاعری کهن سراپشت تریبون رفته بود و می گفت : چرا نیما گفته « ای آدمها!» در حالیکه « آدمیان» درست و صحیح است . رندی بر می خیزد و می گوید : منظور نیما و مخاطب او آدمها بوده اند، نه جنابعالی !

۱۵. همهٔ این موارد از فرهنگ اشعار صائب، احمد گلچین معانی ، جلد ۱ ، ص ۱۵۵ نقل شده است.

۱۶. آقای شفیعی کدکنی در مقدمهٔ چاپ اول موسیقی شعر نمونه ای را یاد آوری کرده اند که

همان جملهٔ معروف بایزید است: به صحرا شدم عشق باریده بود... موسیقی شعر، چاپ اول ، ناشر توس ، ۱۳۵۸.

۱۷. تذکرة الاولیا، ص ۴۴.

۱۸. از آسمان سبز، سلمان هراتی ، ص ۱۲۶.

۱۹. نویسندهٔ محترم بیدل، سپهری و سبک هندی نیز گفتاری دربارهٔ استعمال فعل «چکیدن» دارد، که نقل آن بسیار بجاست:

«چکیدن فعلی است که معمولاً برای مایعات به کار می رود. اما در شعر سپهری شاهدیم که از سقف بهار، چلچله می چکد:

چک چک چلچله از سقف بهار

اما پیش از سپهری این بیدل است که «چکیدن» را از انحصار مایعات خارج کرده و به اشکال گوناگون مورد استفاده قرار داده است:

ز خون هر چند رنگی نیست تیغ قاتل ما را — قیامت می چکد هرگه بیفشارند دامانش

*

طاووس به پرواز چه گلزار پر افشاند — کز خلد چکید آرزوی نقش و نگارش

*

داده است به باد تپشم حسرت دیدار — آیینه چکد گر بفشارند غبارم

[صص ۷۹ و ۸۰ - بیدل ، سپهری و سبک هندی]،

۲۰. مانند برخی از ضرب المثلهای چینی، ژاپنی و یا گفتارهایی از بودا، یا رهروان طریقت زن

۲۱. به نقل از خط سوم، دکتر صاحب الزمانی.

۲۲. تذکرة الاولیاء، ص ۴۴.

۲۳.پیشاهنگان شعر فارسی، گرد آوری دکتر دبیر سیاقی، ناشر امیر کبیر ، ص ۱۳.

۲۴.سفر پنجم ، شعر «سفر سلمان».

۲۵. دیدار صبح ، شعر «مرثوس نفس».

۲۶. دیدار صبح، شعر «اوج وسقوط».

۲۷. هشت کتاب ، شعر «آفتابی».

۲۸. هشت کتاب ، شعر «صدای پای آب» ص ۲۹۸.

*****

دکتر سرفراز ظفر[1]

بازتاب انقلاب اسلامی در اندیشه و شعر معاصر پاکستان

چکیده:
انقلاب اسلامی در جامعهٔ ایرانی تغییرات خاصی بوجود آورد. این احساس در گفته ها و سروده های نویسندگان و سخنوران بطور عموم جلوه گر می‌بینیم. پاکستان کشور همسایه و دوست ایران است و ملت پاکستان از عمق قلب از انقلاب اسلامی حمایت کرد. نظر به روابط و پیوندهای استوار و عمیق تاریخی و فرهنگی، انقلاب اسلامی به فرهنگ و ادب پاکستان تأثیر گذاشته است. این علاقه مندی فارسیگویان و اردو سرایان پاکستانی در شعر معاصر منعکس گردیده است. در این ضمن برخی از اشعار شاعران معاصر از جمله پرفسور احسان اکبر، پرفسور مقصود جعفری، خانم رضیه اکبر، خانم فایزه زهرا میرزا، دکتر سرفراز ظفر، پرفسور انور مسعود، نیسان اکبرآبادی، با ارایه نمونه های شعر فارسی آنان و از افتخار عارف، نصرت زیدی، سرور انبالوی، پرفسور خاطر غزنوی، پرفسور اعتبار ساجد، فضل الرحمن عظیمی، ظفر اکبر آبادی و رشید نثار با آوردن نمونه های شعر اردوی شان که بیانگر مراتب اخلاص و عقیدت آنها به انقلاب اسلامی و رهبر معظم آن می باشد، معرّفی بعمل آمده است.

*****

انقلاب اسلامی ایران یک رخداد بزرگی جهان است که نه فقط ملت ایران را از تسلط طاغوتیان نجات داد بلکه زلزله‌ای در بنای ظلم و استبداد بوجود آورد و در دیوارهای محکم حصار استعمار شکاف پرنشدنی انداخت و مردم مظلوم و مستضعف جهان که زیر یوغ سلطهٔ استعمار دست از جان خود می‌شستند، به یُمن انقلاب اسلامی نفس تازه گرفتند و انقلاب اسلامی را سرمشق خود قرار داده برای نجات و رهایی و آزادی خود تلاش کردند و مساعی خود را علیه استبداد سرعت بخشیدند. در نتیجه یک موج آزادیخواهی

[1] - استادیار گروه آموزشی فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد.

سراسر جهان را فرا گرفت. مظلومان جهان بپا خاستند و علناً علیه مستکبران علم طغیان بلند کردند. ما شاهد این حقیقت هستیم که نهضت های آزادیخواهی فلسطین وکشمیر و چچن و بوسنی - هرزگوین باوج خود رسیدند و استکبار جهانی نتوانسته که آنها را مهار وسرکوب نماید. الان استعمارگران در صدد اند، ملّتی را که برای حق سرنوشت و آزادی خود تقاضا یا تلاش کند، باتهام تروریست سرکوب نمایند.

رهروان راه آزادی با خون خود آتش جور و ظلم را خاموش می سازند. نویسندگان و شاعران با سیف قلم و زبان علیه استبداد می‌جنگندو مردم را با تحریر و نگاشته های خود تحریک می‌نمایند و در آنها ولوله و جنب و جوش آزادیخواهی و حق طلبی بوجود می آورند.

انقلاب اسلامی در جامعهٔ ایران تغییرات خاصی بوجود آورد و در مردم احساس آزادی و اسلام دوستی و آزادی فکر و رأی و آزادی قلم و زبان و ایستادگی علیه ظلم و ستم بروز داد. این احساس در گفته ها و سروده های نویسندگان و سخنوران بطور عموم جلوه گر می بینیم . فهرست چنین شاعران متعهد خیلی طویل است ولی چهره های شاخص ترین آنها عبارتند از : علی موسوی گرمارودی ، طاهرهٔ صفار زاده ، علی معلم ، قیصر امین پور، نصر الله مردانی ، صدیقهٔ وسمقی ، حمید سبزواری وفاطمه راکعی وغیره.... چون موضوع ما مربوط به شاعران ایرانی نیست از آن می گذریم .

پاکستان کشور همسایه و دوست ایران است . بدیهی است که همسایه از همسایه و دوست از دوست اثری می پذیرد. ملت پاکستان که فرزند انقلاب و پرورده آزادی است ، از عمق قلب خود از انقلاب اسلامی حمایت کرد و مردم پاکستان علاقه و همبستگی خاص خود با مردم و راهبر انقلاب اسلامی نشان دادند. در آستانهٔ ظهور انقلاب اسلامی وقتی شکنجه و آزارهای دولت مستبد ایران به طرفداران انقلاب شدت یافت. اولین موج اعتراض بر ضد این ظلم و تعدّی از سرزمین پاکستان بلند شد و مردم شریف پاکستان با تصویب قطعنامه‌ها حمایت خود را با انقلابیون نشان دادند و بدین طریق همبستگی خود را اعلام نمودند. همینطور حمایت مردم پاکستان از انقلاب اسلامی در طول جنگ تحمیلی و حضور گستردهٔ قشرهای مختلف پاکستان در مراسم ارتحال امام فقید

نمونهٔ بارزی از محبت و علاقه این ملت نسبت به ملت ایران می باشد.
نظر به روابط و پیوندهای استوار و عمیق و مشترک تاریخی و مذهبی و فرهنگی دو ملت پاکستان و ایران ، انقلاب اسلامی به فرهنگ و ادب مردم پاکستان تأثیر بیشتری گذاشته است . شاعران پاکستانی در سروده های خود با برادران ایرانی اظهار همبستگی نمودند و شعرهایی گفتند که بیانگر محبت و عقیدت آنها با انقلاب اسلامی و رهبر بزرگ انقلاب می باشد. این نوع شعر بزبان اردو بصورت کتاب و مجموعه در دسترس است . شعر فارسی در مجله های مختلف و ویژه نامه ها نیز بچاپ رسیده که برخی از آنها را ذکر می نماییم.
پرفسور احسان اکبر شاعر و سخنور معروف زبان اردو است .ولی با زبان فارسی علاقهٔ خاصی دارد و گاه گاهی به زبان فارسی نیز شعر می‌گوید. وی در شعر خود راجع به انقلاب و رهبر انقلاب اسلامی چنین اظهار می نماید:

جهان مشرق به مهر منیر تابان است	فضای ملک عجم افتخار سامان است
جهان تازهٔایران پخته بنیان است	حکومت‌است‌که هر دو جهان به داماناست

***

شنیده‌ای که کلاهی ز فرق شاه ربود	فقیر کو ره عزم و مداومت پیمود
اصول دین را نظام جهان گردانید	رواج ظلمت موجود گشت ناموجود ۱

پرفسور مقصود جعفری شخصیت معروفی است. او یک استاد انگلیسی متقاعد ، سیاستمدار وشاعر نیز می باشد. در چند زبان شعر می گوید . جعفری عاشق وفریفتهٔ زبان فارسی است. بیشتر غزل های عاشقانه دارد. او دوستدار انقلاب و رهبر انقلاب است او در یک شعر امام خمینی را مرد حق ، بت شکن و مجاهد ملقب می سازد و می گوید :

قوت باطل ز فکر مرد حق لرزیده بود	از جلال بت شکن باطل همه ترسیده بود
او ز تیغ فکر قرآن فرق باطل لخت کرد	زندگی را بهر اعدای مسلمان سخت کرد
او مجاهد بود و در رزم جهان جنگیده بود	خارها را از ره مردان حق برچیده بود
بت‌شکن‌درعصرحاضرشیشهٔباطل شکست	کشتی سرمایه داری بر سر ساحل شکست
یک مبارز بود کار غرب را دشوار کرد	دشمنان را جمله رسوا بر سر بازار کرد
آن خمینی گشته رازی از کتاب راز حق	همدم مظلوم هست و نعرهٔ دمساز حق
پشت پا زد بر سر تاج و سریر اهل زر	نعرهٔ مستانه زد او بر بساط شور و شر

تا قیامت خاک را او غیرت ناهید کرد ... ذره هایی را اوصورت خورشید کرد ۲

پرفسور سید گلزار بخاری شعری بعنوان «هجر رهبر» دارد که در آن بمناسبت ارتحال امام خمینی احساسات درونی خود را ابراز می دارد. می‌گوید:

در تمازت سایهٔ شاخ شجر گم کرده ایم ... کی شود چاره میسر چاره گر گم کرده ایم
یک نفر بودی مگر معلوم شد در هجر تو ... کاروان عظمت نوع بشر گم کرده ایم
لرزه بر اندازم کردی اهل شرق و غرب را ... از وداعت این ترینه زین هنر گم کرده ایم
از کجا آید به ظلمت خانهٔ ما روشنی ... مهرشدروپوش وامکان سحر گم کرده‌ایم۳

امام خمینی یار ویاور مستضعفان جهان بود. مستضعفان از انقلاب اسلامی روح و نفس تازه ای یافتند. آقای فاتح واسطی در شعر خود یاور مستضعفان نظر خود را چنین اظهار می نماید:

زعیم حوزهٔ قم بی گمان بود ... تمنای دل روحانیان بود
خدا رحمت کند او را که فاتح ... خمینی یاور مستضعفان بود

***

خمینی دین و ملت را امام بود ... خمینی خار چشم دشمنان بود
به هر عنوان، هر لحظه، هرگام ... خمینی بالیقین در امتحان بود

***

خمینی سر گروه عارفان بود ... خمینی نازش روحانیان بود
منم رنجور از رنج فراقش ... خمینی مرجع عصر روان بود۴

خانم رضیه اکبر شاعره ای است که اولین شعر خود را به زبان فارسی گفت و این امر بیانگر علاقهٔ فوق العاده اش به زبان فارسی است. او شاعرهٔ شعر آزاد فارسی است. رضیه یک شعر به عنوان «باآمدنت» دارد، در آن راجع به رهبر بزرگ انقلاب اسلامی می گوید :

- تو بودی که با آمدنت
- دشت و صحرا پر گل شد
- هوا بوی شکوفه داشت
- تو بودی که درمیان کوهساران
چو چشمه سرا زیر شدی
تو بودی که ابرهای درد و ظلمت را برکشیدی

توبودی که اشک یتیمان را
از گونه های گلگون پاک کردی
در پایان شعر می گوید
- چه بهاری که مژدهٔ آزادی بود
چه بهاری که آهوی گم گشته به کلبه رسید
- تو بودی که آمدنت بر همه انتظار ها
- پایان بخشید ۵

خانم رضیه در شعر دیگر که عنوانش «انقلاب» است ، در آن جرأت و شهامت رزمندگان راه حق وانقلاب را توصیف نموده می گوید:

- رزمندگان نمی نشینند خاموش
- در مقابل ظلم و ستم
- چون حق با باطل کند پیکار
- با عشق و ایمان راستین
- در آتش جنگ
- همچو پروانه ها می سوزند
- انقلاب ، انقلاب ، انقلاب
-نوید آزادی بخش است انقلاب
- انقلاب تمام پرده های خیانت و ظلم و ستم را زند کنار
- درین حال می رسد مردی
-که لب های زخم خورده
- از صدایش گیرند آرام
-می رسد مردی
-که پای دیوگان بر آورده شود
- انقلاب برپا کند
- بامشعل خدا پرستی
- دنیای تاریک روشن شود ۶

خانم فایزه زهرا میرزا از خانوادهٔ معروف علمی و ادبی سند است. پدر بزرگش میرزا قلیج بیگ یک شخصیت معروف علمی و ادبی عصر خود بوده

خمینی کرد محکم دین احمد«ص» | شنیدم آن شریعت پاسبان.رفت
صدای غیب در گوشم رسیده | خمینی زیب بستان از جهان رفت

***

به سعی پیهم و عزم مسلسل | بیاورد انقلاب ذهن انسان
سنین عیسوی و هجری پنهان | شفیق من خمینی مهر تابان ۱۲

اردو زبان رسمی پاکستان است که دارای شصت در صد واژه های فارسی می باشد . حتی اردو را «دختر فارسی» می نامند. اردو و فارسی از لحاظ اصطلاحات شعری و تلمیحات و استعارات و تشبیهات خویشاوندی تنگاتنگ دارد. انقلاب ایران نیز در اردو تأثیر بیشتری دارد. نمونهٔ شعرهایی که می‌آوریم ، خوانندگان گرامی پی خواهند برد که اصطلاحات انقلاب اسلامی در شعر اردو تا چه حدی وارد شده است.

افتخار عارف شاعر معروف پاکستان است . فعلاً او ریاست اکادمی ادبیات پاکستان را به عهده دارد. او در شعر خود «امین صاحب امر» راجع به امام خمینی می گوید :

«امام خمینی که مجسم انقلاب بود ،امین صاحب امر بود . او روش زمانه را یکسر تغییر داد .»

ہماری‌عہدمین بھی سرخرو ہوا اک شخص | وہ سربلند کہ تھا نور کے گھرانے سے
وہ انقلاب مجسم امین صاحب امر | بدل گئی روش خلق جس کے آنے سے
جہان سے پلتی تھی کہتے ہین روح تنبر کی | اسے بھی‌ملتی‌تھی‌روزی اسی خزانے سے ۱۳

نصرت زیدی یکی از شاعران برجستهٔ پاکستان است. او در شعر «مصلح ملت» می‌گوید:

ترجمه « امام خمینی رهبر انقلاب ومصلح ملت است . او بر سجاده مملکت را اداره کرد و حکم راند . انقلاب او انقلاب دین وشریعت است. از انقلاب او انسان عزت وتکریم یافت.

وہ انقلاب کا رہبر وہ مصلح ملت | وہی کہ جس نے متایا غرور سلطانی
وہی کہ جو ہے خمینی کے نام سے مشہور | وہی کہ جس نے مصلی پہ کی جہانبانی
جس انقلاب کو کہتے ہین تیغ صدق شعار | وہ انقلاب تو اک دین ہے شریعت ہے۱۴

سرور انبالوی یکی از شاعران معروف پاکستان است او در یک شعر خود «امام خمینی امیر کاروان» می گوید :

ترجمه « ای خمینی ! تو امیر کاروان و برای ملت اسلام مایهٔ صد افتخار هستی . تو تاریکی را ازبین بردی و شاه را سرنگون ساختی. آفرین و مرحبا ای مرد مجاهد ! صدای تو پیام امن وآشتی است. از وجود تو نقش حرّیت تا بنده شد. نام تو تا ابد پاینده شد»

ای خمینی، ای امیر کاروان	تجھ پہ نازاں ملت اسلامیان
تو نے ظلمت کو عطا کی روشنی	تیرے قدموں پہ جھکا تاج شہی
نام زندہ کردیا ایران کا	جو حوالہ ہے تری پہچان کا
مرحبا ! مرد مجاهد مرحبا	امن کا پیغام ہے تیری نوا
تجھ سے نقش حریت تابندہ ہے	نام تیرا تا ابد پائندہ ہے ۱۵

شاعر معروف پرفسور خاطر غزنوی در شعر آزاد خود «نذرانهٔ عقیدت بحضور امام خمینی» هدیهٔ ارادت وعقیدت به خدمت امام تقدیم می نماید ومی‌گوید: ترجمه « امام ، پرچمدار مهر و محبت مانندشعله بلند شد و در گلستان ویران و خزان دیده ، گل های انقلاب آورد. او پیمبر انقلاب بود و از عظمت و مقام انسان آگاه بود »

- محبتوں کانقیب بن کر
- برنگ شعلہ اتھا جہاں میں
- وہ انقلاب گلاب لایا
- خزاں زدہ اجڑی گلستاں میں
- پیمبر انقلاب تھا وہ مقام انساں سے باخبر تھا
- گلاب ہر سو کھلا گیا وہ بہار نوروز دے گیا وہ ۱۶

پرفسور اعتبار ساجد در شعر خود «اس عہد کو ضرورت ہے» می گوید :

ترجمه « این عهد نیاز به خمینی دارد که بیاید و نور وعرفان بخشد، جهل کمتر گردد و روح رنجیده خوشحال گردد. عدل را برپاکند وظلم را از بین ببرد»

کوئی خمینی کوئی نور آگہی آئے	کہ جس سے تیرہ دماغوں میں روشنی آئے
کہ جس سے جہل کی یلغار میں کمی آئے	کہ جس سے روح فسردہ میں تازگی آئے

ہر اک دماغ میں ہر دل میں بس یہ حاجت ہے

کسی خمینی کی اس عہد کو ضرورت ہے

وہ آئے عدل کی میزان سربلند کرئے — وہ آئے زہر ہلاہل کو مثل قندکرئے
وہ آئے ظلم کہ ایک ایک در کو بند کرئے — فقط وہ آئے خدا خود جسے پسند کرئے
جسے خدا کی طرف سے حق امامت ہے
اسی خمینی کی اس عہد کو ضرورت ہے

فضل الرحمن عظیمی شاعر خوب زبان فارسی و اردو ست . او در شعر اردوی خود «آشنای حقیقت» شخصیت امام راحل رابیان می نماید و می گوید: «خمینی علامت بزرگ حق و صداقت و داعی عظیم مهر و محبت بود. او در عشق پیغمبر اسلام (ص)مست و بانور حقیقت منوّر بود. اگر درد محبت امام در جهان گسترش پیدا بکند، کفر و ضلالت از جهان نابود گردد.»

خمینی حق و صداقت کا اک نشان عظیم — جہان مین مہر ومحبت کا نغمہ خوان عظیم
متاع عشق پیمبر «ص» عطا ہوئی تجھ کو — ملی تھی نور حقیقت کی روشنی تجھ کو
مدام شرع پیمبر«ص» پہ تھ قدم تیرے — اسی لئے تھے ہوئے دور رنج و غم تیرے
تیرا یہ درد محبت جو عام ہوجائے — جہان کفر و ضلالت کی شام ہوجائے ۱۸

آقای عظیمی در شعر دیگر می گوید :

ترجمه « در ایران هرسو طوفان بلا بود: گلستان وطن پژمرده بود که دفعتاً اهل چمن بیدار شدند. سحر طلوع شد و اهل چمن از آلام شب نجات یافتند . خمینی ملت را شعور بخشید و آن را از پنجۀ ظلم رهایی داد.»

ہر طرف چھایا تھا ایران پہ طوفان بلا — گرد آلود ہوئی جس سے گلستان کی فضا
دفعتاً جاگ اتھا اہل چمن کا مقسوم — توتی زنجیر گران زیست کا بدلا مفہوم
اہل چمن کو نئی صبح کا پیغام ملا — قوم کو حریّت فکر کا انعام ملا
قوم کو آک خمینی نے ہے بخشا وہ شعور — پنجۂ ظلم سے آزاد ہوئے سب مقہور۱۹

ظفر اکبرآبادی شاعر معروف وابسته به رادیو پاکستان در شعر «کشتی کا محافظ» امام را ناخدای کشتی ملت و شاه خائن راسامری زمان می‌خواند ومی‌گوید: ترجمه : ای امام : تو قیام کردی و ناخدای کشتی ملت شدی وفکر و اندیشۀ تو مسیر طوفان را تغییر داد. حکمت و اعجاز مسیحایی تو در یک لحظه قلب های شکسته را باهم پیوند داد تو بت شهنشاهی را پاره پاره کردی».

تو اتھا قوم کی کشتی کا محافظ بن کر — تیری تدبیر نے طوفانون کے رخ مور دیے
تیری حکمت ، تیری اعجاز مسیحائی نے — آن کی آن مین توتے ہوئے دل جور دیے
چھین لی سامری وقت کے ہاتھون سے عنان — دیکھ کر وقت کا پُر سحر تماشا تونے
تیرے اقدام سے ایران کی تطہیر ہوئی — ریزہ ریزہ کیا بت تو نے شہنشاہی کا ۲۰

پرفسور مشکور حسین یاد در شعر «مرد ایران مرد عارف »، شخصیت والای امام را باکمال احترام و عقیدت بیان می‌نماید وامام را دریای بیکران نامیده ، می‌گوید:

- در مقابل حق
- منظرهٔ دریای بیکران است
- آن دریا، مردی از ایران است
- که مست عشق و ولای خداست
- او مردی است که گوهر زمان
- در سرشت او نهفته است
- ماه وستارگان
- همیشه سایهٔ او هستند
- کهکشان ها در مقابل عظمت و رفعت او
- سر افکنده اند........ ۲۱

در پایان چند شعر شاعر دو زبانه پنجابی واردو ، رشید نثار را می آوریم. او در توصیف امام خمینی می گوید:

ترجمه :« شام و سحر باعطر بهار او پر است . در چهار جهت جهان نام امام خمینی ورد زبان مردم است. او با نیروی خود باطل را از بین برد. انسانیت از او سطوت و عظمت یافت.»

شام وسحرهین اس کی بهارون سے عطر بیز — اک عالم مثال خمینی سے عطر بیز
انسانیت کی سطوت وعظمت هے بهره یاب — اک پیکر جمال کی نطرت هے بهره یاب
وه التفات رحمت عالم کا رنگ و بو — وه شاهکار حسن وه نور جمال طور
یه دهر نغمه گر هے خمینی کے نام سے — سرهنگ کاروان اسی نام امام سے ۲۲

پانوشت ها :

۱ - کوی دوست ، ص ۷۶
۲ - گفتگوی دوست ، ص۴۸
۳ - طلوع انقلاب ، ص ۱۳۶
۴ - همان ، ص ۱۴۹
۵ - گفتگوی دوست ، ص ۵۰
۶ - کوی دوست ، ص ۷۷

۷ - همان، ص ۹۸
۸ - سوز و ساز، ص ۸۲
۹ - همان، ص ۷۱
۱۰ - سبوی دوست، ص ۶۲
۱۱ - طلوع انقلاب، ص ۳۳
۱۲ - سبوی دوست، ص ۳۷
۱۳ - همان، ص ۶۸
۱۴ - گفتگوی دوست، ص ۲۴
۱۵ - همان، ص ۲۶
۱۶ - همان، ص ۴۲
۱۷ - کوی دوست، ص ۵۱
۱۸ - طلوع انقلاب، ص ۹۹
۱۹ - همان، ص ۲۶
۲۰ - سبوی دوست، ص ۵۳
۲۱ - صبح آفرینش، ص ۵۸
۲۲ - کوی دوست، ص ۵۵

منابع و مآخذ

۱ - سبوی دوست : انتشارات رایزنی فرهنگی، ج.ا.ایران اسلام آباد، ۱۳۸۱ هـ ش / ۲۰۰۲م
۲ - سوز و ساز : سرودهٔ سرفراز ظفر، ادارهٔ معارف نوشاهیه، گجرات، ۱۴۰۶ / ۱۹۸۸
۳ - صبح آفرینش : باهتمام سید کمال حاج سید جوادی، انتشارات بین المللی الهدی، تهران ۱۳۷۲ هـ ش
۴ - طلوع انقلاب : انتشارات رایزنی فرهنگی، ج.ا.ایران اسلام آباد، ۱۹۹۱م
۵ - کوی دوست : انتشارات رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران، اسلام آباد، ۱۳۸۰ هـ ش / ۲۰۰۱م
۶ - گفتگوی دوست : انتشارات رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران اسلام آباد، ۱۳۷۹ ش / ۲۰۰۰م
۷ - مجموعهٔ مقاله های سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۷۳ هـ ش
۸ - نگاهی به شعر معاصر ایران، عبدالجبار کاکایی، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ایران، ۱۳۷۶ هـ ش

*****

فارسی شبہ قارہ
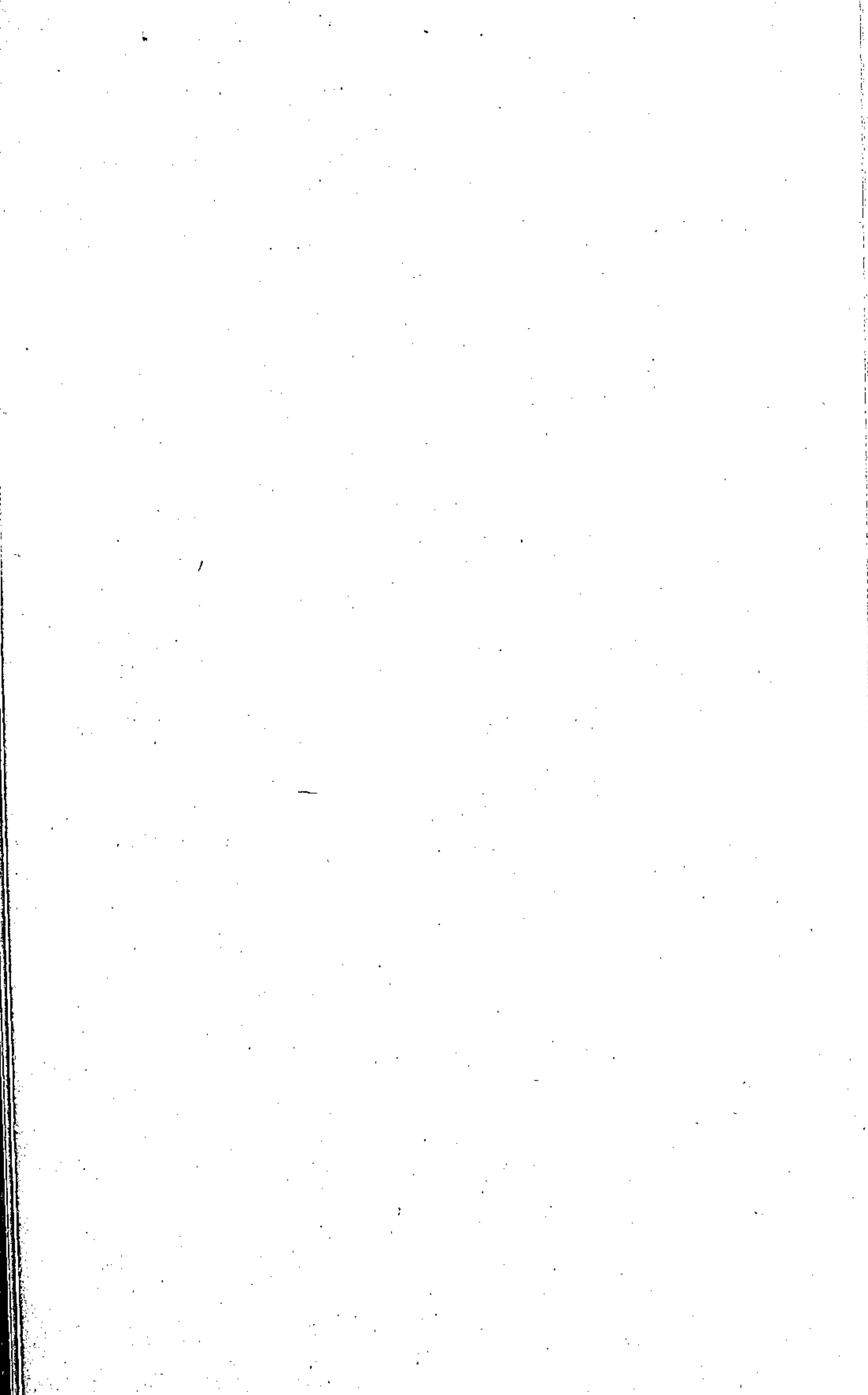
دکتر نجم الرشید [1]

رسالهٔ تأدیب الزندیق فی تکذیب الصدیق

چکیده:
رسالهٔ « تأدیب الزندیق فی تکذیب الصدیق » اثر منتقد شعر فارسی سید عبدالقادر فخری مهربان اورنگ آبادی جهت پاسخگویی ایرادات محمد صدیق سخنور بلگرامی به سروده های غلام علی آزاد بلگرامی که استاد نویسنده بوده ، به تألیف در آمده است. عناصر نقد شعر فارسی نظیر نقد زبان (واژگان و ترکیبات ، نقد موسیقی ، صرف و نحو) زمینه های معنایی ، نقد بلاغی ، ساخت صورت و معنی و سرقات در این اثر بچشم می‌خورد. این کتاب توسط ویراستار(مرتّب) دکتر حسن عباس (چاپ رامپور ۱۹۹۷م) در مقدمه بدینگونه ارزیابی شده است: « رسالهٔ مورد نظر یک اثر انتقادی و ادبی است که مؤلّف آن با بهره گیری از استاد خود (آزاد بلگرامی) پاسخهایی را محکم و مدلّل ارائه کرده است».

*****

سید شاه عبدالقادر ، معروف به فخری، و متخلص به مهربان[2] ،«شاعر ، نویسنده و منتقد شعر فارسی در سده ۱۲ ق. خاندان او از صاحبان علم و دانش ومنصب بود. نیاکانش از نیشابور به هند رفته بودند. وی در ۱۱۴۲ ق / ۱۷۲۹م در اورنگ آباد زاده شد [3] و در دورهٔ کودکی قرآن مجید را حفظ نمود و به یاد گرفتن زبانهای عربی، فارسی و دانشهای آن روزگار پرداخت. کتب ادبی و حدیث نزد میر غلام علی آزاد بلگرامی خواند و در شعر نیز از همو راهنمایی و

---

۱ – گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکدهٔ خاورشناسی، دانشگاه پنجاب ، لاهور.
۲ – برای آگاهیهای بیشتر از احوال او، نک : صدیق ، ۴۱۴ ؛ آزاد بلگرامی ، خزانهٔ عامره ، ۲۰۹ – ۲۳۰ ؛ رحمان علی ، ۱۲۸ ؛ گوپاموی ، ۶۸۲ – ۶۸۶ ؛ صبا ، ۶۶۳ – ۶۶۵ ؛ عظیم آبادی ، ۱۵۱۹ – ۱۵۲۲ ؛ دولت آبادی ، ۱۲۱.
۳ – حسن عباس ، مقدمه بر رسالهٔ تأدیب الزندیق فی تکذیب الصدیق ، ص ب.

اصلاح گرفت [۱] مهربان اورنگ آبادی در ۱۱۸۳ ق / ۱۷۶۹م از اورنگ‌آباد به مدراس رفت و در همان شهر ماندگار و در کارهای تدریس و تألیف مشغول گشت [۲]. او در ۱۲۰۴ ق / ۱۷۸۹ م درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد. [۳]

از معروفترین آثار او می توان به فیض معنوی ، مفتاح المعارف ، دیوان اشعار فارسی و رسالهٔ تأدیب الزندیق فی تکذیب الصدیق اشاره کرد.

تأدیب الزندیق فی تکذیب الصدیق ،رساله‌یی است که در پاسخ اعتراضات و ایرادهای محمد صدیق سخنور بلگرامی به تألیف در آمده است. مؤلف در این رساله ، خرده گیریهای سخنور را با دلایل و شواهد فراوان پاسخ داده است و از استاد خود ، آزاد بلگرامی دفاع کرده است. سال تألیف این اثر به طور دقیق و روشن دانسته نیست ، اما حسن عباس به احتمال آورده است که این رساله در ۱۱۷۱ ق / ۱۷۵۷م به نگارش در آمده است [۴]

نظری اجمالی دربارهٔ موضوعات کتاب

اگرچه این اثر باارزش به فصول یا قسمتهای نمایان تقسیم نشده است ، اما با در نظر داشتن مطالب انتقادی این کتاب را به بخشهای زیر می توان تقسیم کرد:

الف - مقدمه

مهربان اورنگ آبادی در این بخش ، از سبب تألیف این رساله سخن گفته است و همچنین دربارهٔ اصل حقیقت اعتراضات آزاد بلگرامی و جوابات و ایرادهای سخنور بلگرامی به تفصیل سخن به میان آورده است. به گفتهٔ او ، بلگرامی در تألیف تذکرهٔ سرو آزاد احوال و نمونهٔ ابیات سخنور بلگرامی رابه اختصار شامل کتاب کرده و بر بعضی اشعار او ایرادهایی داشته است و این کار او مورد پسند سخنور بلگرامی قرار نگرفت. از این رو ، سخنور بلگرامی

---

۱ - همانجا.

۲ - همانجا ، ص ت.

۳ - همانجا ؛ خیام پور ، ۲ / ۸۸۹ ؛ نبی هادی ، 350.

۴ - مهربان اورنگ آبادی ، ۶۳.

متعصّبانه در جواب آزاد بلگرامی کتابی به عنوان « رسالهٔ تحقیق السداد فی مزلة الآزاد » نوشت [1] او در آن به پاسخ بعضی از آن اعتراضات پرداخته و بسیاری از اشعار او را از نظر جنبه های گوناگون مورد خرده گیری قرار داده است. افزون بر این مؤلف در این مقدمه، به نثر مصنوع به ستایش قدرت و آگاهیهای علمی استاد خود، میر غلام علی آزاد بلگرامی ، و آثارش می پردازد و سخنور بلگرامی را با کلمات زشت و سخت و بالحن تند یاد می کند. وی در دفاع از آزاد بلگرامی، نامه‌های او را که در این مورد به سخنور بلگرامی نوشته بود ، نیز در این مقدمه گنجانیده است.

ب ـ تحقیق عیوب به کلام آزاد از سخنور نقاد

سخنور بلگرامی در تألیف خود تحت عنوان مذکور، واژگان و ترکیبات ده شعر آزاد بلگرامی را از نظر محاوره ،صرف ونحو و زمینه های معنایی و بلاغی مورد اعتراض قرار داده است و گاهی به اصلاح آنها نیز می پردازد. مهربان اورنگ آبادی پس از مقدمه ، تحت همان عنوان یاد شده ایرادهای سخنور بلگرامی را به روش علمی بررسی می کند و در دفاع از آزاد بلگرامی دلایل خود را با شواهد گوناگون از شاعران بنام مزین ساخته است.

ج ـ تدقیق تشنگیها اندر کلام آزاد

این عنوان فصل دوم کتاب سخنور بلگرامی است که در آن وی ۸ شعر آزاد بلگرامی را از نظر جنبه های مختلف مورد اعتراض قرار می دهد و در دفاع از آزاد بلگرامی دلایل سودمندی ارائه نموده است.

د ـ جوابات میر آزاد بلگرامی

برخی ازنویسندگان و دانشمندان آن روزگار بر اشعار آزاد بلگرامی اعتراضاتی نموده اند و واژگان و ترکیبات شعری او را از نظر محاوره، آوایی ، معنایی و صرف و نحو مورد خرده گیری قرار داده اند. میر آزاد بلگرامی به پاسخ

۱ ـ مهربان اورنگ آبادی ، ۴.

آن اعتراضات پرداخت و در تأیید سخن خود به ابیاتی از شاعران پیشین و مستند به عنوان مثال نیز اشاره کرده است. افزون بر این ، وی گاهی به آوردن شواهدی از فرهنگهای معتبر نیز جسته است . مهربان اورنگ آبادی این نوع ۸ نمونه از جوابات میر غلام علی آزاد بلگرامی را در این اثر نقل کرده است.

ه – **خاتمه** این بخش را به قسمتهای زیر می توان تقسیم کرد :

۱ – در رد جوابات سخنور بلگرامی و در تأیید اعتراضات آزاد بلگرامی چنانکه گذشت ، آزاد بلگرامی بر برخی از اشعار سخنور بلگرامی از نظر جنبه‌های مختلف اعتراضاتی نمود و سخنوربلگرامی در خاتمهٔ کتاب خود، رسالهٔ تحقیق السداد فی مزلة الآزاد ، از جملهٔ آنها تنها پنج اعتراض وی را پاسخ داده است . مهربان اورنگ آبادی در این مورد چنین نوشته است :

صدیق [سخنور] دو غزل خود به حضرت میر ارسال داشت ، میر اصلاح کرده به او فرستادند. او پنج بیت از آن جمله در خاتمه می آورد و باقی را پنهان می دارد [۱]

مهربان اورنگ آبادی در این کتاب ۱۲ نمونه از اصطلاحات میر غلام علی آزاد بلگرامی را گنجانیده و در پایان و ضمن هر نمونه در تایید آزاد بلگرامی مطالبی بر انتقادات او نیز افزوده است. وی در ضمن پنج نمونه، به مخالفت جوابات سخنور بلگرامی سخن گفته و در تایید اعتراضات آزاد بلگرامی شواهدی از سخنگویان توانا آورده است.

۲ – انتقادات آزاد بر اشعار صانع :

آزاد بلگرامی بر برخی از اشعار صانع (د ۱۱۹۹ ق / ۱۷۸۴م) خرده گیری نموده است و مهربان اورنگ آبادی از جمله آنها ، ۳ نمونه از اصلاحات آزاد بلگرامی را نیز در این کتاب گنجانیده است.

نثر این کتاب ساده و روان است ، اما مؤلف در مقدمهٔ کتاب در برخی موارد، به عبارت پردازی پرداخته است. این رساله همراه با «رسالهٔ تحقیق

---

۱ – مهربان اورنگ آبادی ، ۴۲ – ۴۳.

السداد فی مزلة الآزاد ،به کوشش حسن عباس در ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷م در رام‌پور (هند) به طبع رسیده است.

مهربان اورنگ آبادی که شاگرد میر غلام علی آزاد بلگرامی است، از شاعران بنام و منتقدان توانا در شبه قاره به شمار رفته است. وی در این تألیف خود در ضمن پاسخ به اعتراضات سخنور بلگرامی و در دفاع از اعتراضات بلگرامی با دلایل محکم و با شواهد فراوان و با در نظر داشتن عناصر نقدشعر فارسی گوناگون به بررسی دقیق پرداخته است که بسیار قابل تأمل و شایستهٔ تقدیر است.

عناصر نقد شعر فارسی

عناصر نقد شعر فارسی که در این اثر به چشم می خورد، بدینگونه است : نقد زبان (واژگان و ترکیبات ، نقد موسیقی ، صرف و نحو)، زمینه های معنایی ، نقد بلاغی ، ساخت صورت و معنی و سرقات (= ابتذال).

۱ - نقد زبان

مؤلف در ضمن بررسی اشعار آزاد بلگرامی و سخنور بلگرامی بر عناصر نقد زبان نظر داشته و از جملهٔ آنها می توان «واژگان و ترکیبات »،« نقد موسیقی »و «صرف و نحو» را نام برد.

الف - واژگان و ترکیبات

مهربان اورنگ آبادی در این اثر، واژگان و ترکیبات شعری آزاد بلگرامی و سخنور بلگرامی را از نظر « اطلاق و حمل الفاظ »، «تناسب های شعری » و «فاقد نقش» مورد بررسی قرار داده است.

۱ - اطلاق و حَمل الفاظ[1] (= کاربُرد و استعمال زبان)

سخنور بلگرامی در تألیف خود ، در برخی موارد اشعار آزاد بلگرامی را از

۱ - برای آگاهیهای بیشتر از این اصطلاح،نک : شفیعی کدکنی، شاعری در هجوم منتقدان، ۳۸ - ۳۹.

نظر اطلاق و حمل الفاظ مورد اعتراض قرار داده است و مهربان اورنگ آبادی در کتاب خود به پاسخ آنها پرداخته است. به عنوان مثال:

□ از آنجا که در شعر آزاد بلگرامی ترکیب «عقیق دهن» به کار رفته است، سخنور بلگرامی آنرا مورد خرده گیری قرار می دهد و می نویسد که این ترکیب مستعمل نیست. مهربان اورنگ آبادی این اعتراض را بامثالهای گوناگون پاسخ می دهد و در تأیید سخن خود بیتی از زبان عربی نیز می‌آورد. وی در این نمونه به عنصر «استعاره» نیز اشاره دارد. دقت فرمایید:

آزاد:

بروی یار عقیق دهن بود نایاب   ز خامه ماند درین نسخه سرخی سرباب

سخنور می گوید:

«عقیق دهن» مستعمل نیست، مگر «عقیق لب» و اگر گویی لب و دهن یکی است، توجیهی است، من وجه توجیهی ندارد. زیرا که جایی به نظر نیامده، و معهذا مربوط نیست، انتهی فقره.

مهربان می گوید: اگر گویی لب و دهن یکی است، عجب شرطی و فرضی است که از لب و دهن ایشان تراویده. لب جزو است و دهن کل. هیچ عاقل جزو وکل را یکی تواند گفت؟ «عقیق دهن» مستعمل است، میرزا صایب می فرماید:

اگر نه فکر عقیق دهان او باشد   کسی علاج جگرهای آتشین چکند

حضرت خواجه می فرماید:

بوسه بر درج عقیق تو حلال است مرا   که بافسوس و جفا مهر وفا نشکستم

و میر (= آزاد بلگرامی) جای دیگر می فرمایند:

خطی آورد بیرون آه یاقوت دهان او   رقم بر نیستی شد بعد خدمتها برات من

شاهد عقیق دهان برای صحت یاقوت دهان کفایت می کند. معهذا اضافت یاقوت به دهان در شعر عربی به نظر در آمده. شیخ ابوبکر اسفرازی گوید و صاحب دمیة القصر آن را در ترجمهٔ او نقل می کند.

و عطشنی یاقوت فیه فَلَمْ اَقُلْ   بتَدوِیَةٍ من غُلَّةِ الصَّدی

« غُلّه » به ضم غین معجمهٔ تشدید لام تشنگی و صدیی به فتح صاد مهمله و کسر دال مهمله و سکون یا، صفت مشبّه است به معنی تشنه، ساخت مرا

یاقوت دهان او پس نیستم قابل به دوا کردن ، یاقوت تشنگی شخص تشنه را، ماهران کلام می دانند که «یاقوت دهان» استعاره است، و در اشعار زبان عربی و فارسی برابر. و حضرت خواجه حافظ می فرماید :

ای همه شکل تومطبوع وهمه جای تو خوش　　　دلم از حقهٔ یاقوت شکر خای تو خوش [1]

□ سخنور بلگرامی نوشته است که ترکیب «طاعت مرغوب » که در شعر آزاد بلگرامی آمده است، مستعمل نیست. مهربان اورنگ آبادی می آورد که این ترکیب هیچ ربطی به محاورهٔ فرس ندارد. وی این اعتراض را از نظر معنایی پاسخ می دهد و شواهدی از حدیث شریف و عبارت عربی می آورد. توجه فرمایید.

□ آزاد :

سبحهٔ صد دانه را ترتیب دادن خوب نیست　　　صد جگر سوراخ کردن طاعت مرغوب نیست

سخنور می گوید : «طاعت مرغوب » نیامده است، بلکه « طاعت مقبول » آمده است. چنانچه خان صاحب و قبله خداوند نعمت خدایگان ، محقق دوران ، اعنی استادی سراج الدین علی خان آرزو اکبرآبادی فرمودند که « طاعت مقبول آمده» است نه « مرغوب » ، انتهی .

مهربان می گوید : این ترکیب تعلق به محاورهٔ فرس ندارد. طاعت از جهت پذیرایی در جناب الهی مقبول می باشد و از جهت رغبت قلوب عباد مرغوب. اثبات یکی ونفی دیگری سبب آن بی علمی است. در حدیث شریف آمده : «ولا تَدَعْ رکعتی اِلفَجر فانّ فیهما الرغایب» صاحب مجمع البحار در شرح آن می‌نویسد : اَیْ ما یرغبُ فیه من الثواب العظیم و به سمیت صلوة الرغایب . انتهی .

رغایب جمع رغیبه است به معنی مرغوبه ، چنانچه شهیره به معنی مشهوره معهذا . این شعر از اوایل افکار میر است ، داخل دیوان نکرده اند [2]

۲ – تناسب و مراعات شعری

سخنور بلگرامی در کتاب خود، در ضمن نقد برخی اشعار آزاد بلگرامی

۱ – مهربان اورنگ آبادی، ۲۰ – ۲۱.
۲ – همو، ۲۱ – ۲۲.

به این عنصر توجه داشته است و مهربان اورنگ آبادی، در تألیف خود،به پاسخ این نوع اعتراضات نیز پرداخته است. به عنوان مثال :

□ آزاد :

ز ابروی تو می آید گرفتن کشور دل را　　　ز هر صاحب قرانی می تواند کرد تسخیرش

سخنور می گوید : به مناسبت لفظ «صاحب قران » اگر پیوسته ابرو می‌بود بسیار دلچسپ می نمود که ابروی مطلق بی تقیید لفظ پیوسته مناسبتی ندارد. و قران که عبارت از پیوستن سعد اکبر و سعد اصغر یا به معنی مطلق پیوستن باشد، متحقق نمی شود. مگر این که پیوسته ابرو گفتن شود. پس بدین وجه باید بست :« گرفتن کشور دل آید از پیوسته ابرویت »، انتهی.

مهربان می گوید : شأنی که در عبارت مصراع میر (= آزاد بلگرامی) است ظاهر اگر تغییر دهند فوت می شود .وتغییر دادن مصراع ، محض برای افاده پیوسته ابرویی است. لفظ « صاحبقران ، برای پیوسته ابرویی قرینه ظاهر است. ادا فهمان در می یابند ، چنانچه استاد می گوید :

ابروی تو کشت عالمی را　　　هر بسته کمر نه این چنین است [1]

۳ ـ فاقد نقش (= زاید ، حشو قبیح)

سخنور بلگرامی در تألیف خود ، به این عنصر نیز پرداخته است و مهربان اورنگ آبادی آنها را چنین پاسخ داده است :

□ سخنور :

همچو گل جزو بدن ساخته ام از سر شوق　　　خوشنمایست که بود چاک گریبان ما را

آزاد بلگرامی می گوید : مضمون مبتذل و « از «سر شوق » زاید است. هر چند به توجیه جزوی معنی می توان ساخت و عبارت بیت استحکام ندارد، اصلاح به اینطور می تواند شد :

چه قدر سعی بآرایش ما کرد جنون　　　جزو تن ساخت چو گل چاک گریبان ما را

تفاوت پیرایهٔ حال و سابق ظاهر و حالا شعر دماغ دیگر بهم رساند، انتهی.

---

۱ - مهربان اورنگ آبادی ، ۳۰.

صدیق می گوید : این نادان (= آزاد بلگرامی) می دانسته باشد که مضمون تازه یافته ام.

امیر اشکی قمی گوید:

می توان یافت که گل این همه دیوانهٔ کیست هست جزو تن او چاک گریبانی چند

و دیگری می گوید :

ای وای چیست برگ طرف زین چمن مرا چون گل تمام زخم بود جزو تن مرا

مهربان می گوید : صدیق [سخنور] در توجیه این که «از سر شوق» زاید نیست، کلام حشو پر بی‌مزه بسیار نوشته ، تمام آن آوردن خامه را درد سر دادن است. حاصلش اینکه «از بسکه چاک گریبان مرا خوشنماباشد، از این جهت سر شوق، و ذوق خود چاک گریبان جزو بدن ساخته ام. پس اگر لفظ « سرشوق نباشد»، غرض شاعر به حصول نمی پیوندد و تحکم زیادتی نمودن و به نظر انصاف به عیوب فاحش خود ندیدن زهی بینایی و دانایی آزاد، چنانچه خودش حشو قبیح آورده است ، آزاد :

دور است ز آیین ادب خواندن قاتل خود بر نفس برق زند خار و خس ما

لفظ «نفس» در این بیت صریح زاید و حشو قبیح است.

دیگر آزاد راست :

خون بهای کشته در کیش وفا باطل بود مفت بی رحمی که بی موجب مرا قاتل بود

لفظ «بی موجب» محض بی موجب است که موجب آن آزاد را معلوم باشد، بنده آگاه نیستم ، انتهی کلامه .»

ملخصاً چه گویم به صدیق [سخنور] غنی الطبع که قدر این اصلاح را که آرایش او و شعر اوست ،ندانست ، و توجیهی خنک تر از یخ آورد. اگر به همین توجیه خورسند است ، میر (= آزاد بلگرامی) خود فرموده اند که به توجیه جزو معنی می توان ساخت. باز میگوید که لفظ « نفس» در بیت میر زاید و حشو قبیح است. این نااهل در اقران خود صریح زاید و حشو قبیح بر آمده؛ هیچ نمی داند و بر استادان ، زبان بی ادبی دراز می کند، و این قدر در نمی یابد که هر آتش دمی دارد و برق را چه تقصیر که دم نداشته باشد. میرزا صایب می‌فرماید:

مکن شتاب برای شکفتگی زنهار که برق را ز نفس این شتابها انداخت

وله :

بر چراغ نفسش دست حمایت می شد　　برق گر با خس و خاشاک مدارا می کرد

وله :

در وادی طلب نفس برق وباد سوخت　　این راه را دگر که تواندبسر رساند

وله :

دشتی که طی کند نفس برق و باد را　　میدان نی سواری طفلانهٔ من است

وله :

سینهٔ بی کینهٔ ما را گشاد دیگرست　　برق را سوزد نفس چون لاله در هامون ما

وله :

آرزو در دل ما بر سر هم ریخته است　　می رود برق ، نفس سوخته از بیشهٔ ما

و [سخنور] نیز می گوید که لفظ « بی موجب » در بیت میر محض بی موجب است. خاک بر این شعر فهمی ، لفظ بی موجب ضروز است ، چه موجب قتل گناه مقتول می باشد و مؤاخذهٔ قاتل به قتل بی گناه می شود و اگر قتل به گناه باشد چه جای مؤاخذه ؟ صدیق [سخنور] بیچاره معذور است که معنی شعر نفهمیده . چنانچه خود از دست بی فهمی خود می نالد و می گوید :« بنده آگاه نیستم »[1]

ب – صرف و نحو

در این اثر اشاراتی متعلق به « صرف و نحو » نیز می توان یافت. سخنور بلگرامی در تألیف خود، بعضی از واژگان و ترکیبات اشعار آزاد بلگرامی را از نظر اطلاق و حمل الفاظ و معنایی مورد ایراد قرار داده است . مهربان اورنگ آبادی در پاسخ این اعتراضات ، با در نظر داشتن عنصر « صرف ونحو» به بررسی آنها می پردازد و در تأیید سخن خود شواهدی نیز می آورد. از جملهٔ آنها می توان به این نمونه ها اشاره کرد :

□ سخنور بلگرامی ، ترکیب « ظرف عالی » را که در شعر آزاد بلگرامی آمده است ، از نظر صرف و نحو مورد نقد قرار می دهد و مهربان اورنگ آبادی در

۱ – مهربان اورنگ آبادی ، ۴۵-۴۷.

پاسخ این اعتراض به عنوان مثال ابیاتی از کلیم کاشانی و میرزا صایب آورده است. در این نمونه توجه به عناصر «صرف ونحو» و «بلاغت» نیز به چشم می خورد. دقت کنید :

آزاد :

عنان داریست کار ظرف عالی　　　در آتش رفتن پروانه خامیست

سخنور می گوید : در اینجا «ظرف عالی» توصیفی است نه مرکب. پس معنی چنین تواند بود که آوند بزرگ نه به معنی عالی ظرف. چرا که ظرف موصوف است وعالی صفت ، پس هرگاه موصوف مقدم باشد بر صفت ، بجز معنی توصیفی دیگر مراد نمی تواند شد.به هر حال ، «ظرف عالی» به جای «عالی - ظرف» به هیچ وجه درست نمی شود. این از اغلاط حسی آزاد است ، که از نو مشق این فن سر نمی زد.

مهربان گوید : استحکام تقریر مولوی در میان قاعدهٔ نحوظاهر است. مطلبی که قصد کرده اند به چه اسلوب بدیع بیان فرموده اند. این قدر نفهمیدند که اینجا نسبت عنان داری به حوصله است و این قسم مجاز در کلام فصحا سایر و دایر. چنانچه گوید : همت کارها دارد، حال آنکه کارها حاجت همت دارد. و این مثل سایر استادی به نظم آورده می گوید :

اگر چرخ ستمگر در کمین آزارها دارد　　　پناه همتم باید که همت کارها دارد

و میرزا صایب می فرماید :

نرسد زیر فلک همت عالی جایی　　　هرکه جایی رسد،از همت پست است اینجا

میرزا در این بیت مجاز و حقیقت هر دو را استعمال کرد. در مصراع اول مجاز آورد و رسیدن را نسبت به همت عالی کرد و در حقیقت رسیدن کار عالی همت است. و در مصراع ثانی حقیقت آورد و رسیدن را نسبت به شخص کرد و از این قبیل ، کلیم می گوید :

نه رحم کرد که خون دل خراب نخورد　　　غرور او ز سفال شکسته آب نخورد

آب خوردن کار صاحب غرور است نه غرور. اینجا معترض خواهد گفت که نظیر منظور نیست. شاهد از نفس ظرف می باید آن هم حاضر. میرزا صایب می فرماید:

می‌شمارد سنگ کم رطل گران را ظرف ما　　　ساغر بی ظرف نتواند خمار ما شکست

میرزا ، شمردن راکه فعل است، نسبت به ظرف کرد، حالانکه شمردن کار ظرف نیست ، بلکه کار صاحب ظرف است که متکلم باشد. اکنون باید دید که خودکور واقع شده ونسبت غلط حس به سید عالی قدر می نماید. می ترسم که انجام بی ادبی ناحق به جناب عترت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چه خواهد شد. مبادا در زمرهٔ من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی در آید[1]

□ سخنور بلگرامی بر ترکیب «نو عشق » که در شعر آزاد بلگرامی آمده است ، خرده گیری می کند و می نویسد که این ترکیب رایج نیست. مهربان اورنگ آبادی آن را از نظر صرف و نحو و معنایی بررسی می کند و در تأیید سخن خود ابیاتی از ظهوری ترشیزی و نظیری نیشابوری آورده است. ملاحظه فرمایید:

آزاد :

این دل نو عشق یاد چشم دلبر می کند　　طفل نو آموز درس صاد از بر می کند

سخنور می گوید : «نو عشق » به نظر نیامده ، مگر « نوعشق » و« نو آموز» و «نونیاز» .انتهی.

مهربان می گوید : ترکیب نو نیاز ونو عشق از یک قبیل است و یک معنی دارد. اقرار اول و انکار ثانی مکابره است. کسی که عشق او نو باشد او را همین «نوعشق » و « تازه عشق » خواهند گفت .

ظهوری ترشیزی گوید :

عشق نو ای دل مبارک چشم حاسد دور باد　　چند روزی شعله ات بر پرنیان مستور باد

در این بیت عشق نو واقع شده . و قاعده مقرر است که صفت را هرگاه بر موصوف مقدم می سازند، اطلاق آن بر شخص می شود. مثلاً لب شیرین را شیرین لب می سازند. ظهوری عشق نو به ترکیب توصیفی گفت و نو را صفت عشق آورد. اگر صفت را مقدم سازند و نو عشق گویند ، چه جای شبهه است ؟ و درکلام نظیری تازه عاشق به نظر در آمد، می گوید :

به مهربانی او اعتماد نتوان کرد　　که تازه عاشقم و خاطرش بمن صاف است [2]

---

۱ - مهربان اورنگ آبادی ، ۲۳.

۲ - مهربان اورنگ آبادی ، ۲۴.

ج – نقد موسیقی

در این اثر، به برخی از عناصر «نقد موسیقی» نیز توجهی شده است. به عنوان مثال به این نمونه توجه فرمایید:

□ سخنور:

کی ز تقلید مقلد به محقق برسد / که ز انگشتری عفریت سلیمان نشود

آزاد می گوید: انگشتری را به یا نوشته اند و در این صورت وزن می رود. واگر انگشتری بی یا خوانده شود، وزن درست می شود. لیکن سکته کلیمی بهم می‌رسد، آن هم بر طبع نازک پسند گران است. اصلاح چنین می تواند شد:

نتوان مسند تحقیق به تقلید گرفت / دیو انگشتر جم برده سلیمان نشود

به عنایت الّهی طبع سلیم دارند، ملاحظه کنند که حالا شاهد معنی بر کرسی نشست، لیکن ابتذال مضمون ظاهر انتهی.

مهربان می گوید: صدیق سخنور تمام عبارت میر را نقل نکرده، پاره ای را آورده و نوشته که شعر من سکته دارد وشواهد سکته می آورد و راه خلاف نمایی می‌پیماید، چه او در مکتوبی که به میر فرستاد، انگشتری را به خط خود به یا نوشت. و عزیزی از بلگرام اشعار او به خدمت میر فرستاد، او هم انگشتری را به یا نوشت. میر به طور اصلاح احتمال بر آوردند که اگر انگشتری بی یا خوانده شود، وزن درست می شود. و کلمهٔ اگر که در فقرهٔ میر واقع شده، دلالت بر این معنی دارد و انگشتری با یا راکه همین ملک اوست از دست می‌افکند و انگشتر بی یا راکه ملک او نیست به غصب درست می کند و می‌گوید در شعر من سکته است:

دیو انگشتر جم برده سلیمان نشود

حضرت میر با فقیر فرمودند، بعد روانه کردن اصلاحات به طرف صدیق، علت را دریافتیم که یای انگشتری را با فای عفریت وصل کرده و عین را از میان انداخته، چنانچه همزه را در حالت وصل می اندازند. سببش این که اهل هند مخرج عین را درست ادا کردن نمی توانند، و عین را همزه می خوانند، ناصر علی را همچنین اتفاق افتاد، می گوید:

ای رگ جان بهار این همه بی رحمی چیست / خاک از مقام تنو خون شدن عادت دارد

و منیر لاهوری بر ظهوری ترشیزی اعتراض وصل عین کرده در این مصراع:

که سازم علاج عقل فرتوت را

حضرت میر، مدظله العالی، بافقیر (= مهربان اورنگ آبادی) فرمودند که نسخهٔ ساقی نامهٔ ظهوری مکرر به نظر در آمد، مصراع چنین یافته شد:

که سازم جوان عقل فرتوت را

لفظ «فرتوت»، لفظ « جوان » را می خواهد و نیز بیت سابق همین را تقاضا می‌کند، هر سه بیت به این ترتیب است :

ز پیری ضعیف است بازوی حال	سرت گردم ای ساقی خرد سال
جوانی هوس کرده ام زان عصیر	که گردید بالغ ازو عقل پیر
بدستم ده آن رشک یاقوت را	که سازم جوان عقل فرتوت را

در این صورت ، بیت ظهوری از عیب مبرا است .

پوشیده نماند که صدیق مضمون را از بیت خواجه حافظ که در همین زمینه است، می برد و به تقلید دعوی تحقیق می کند. خواجه حافظ فرماید:

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش	که به تزویر و حیل دیو سلیمان نشود

و نیز خواجه می فرماید:

گر انگشت سلیمانی نباشد	چه خاصیت دهد نقش نگینی [1]

۲ - زمینه های معنایی

در این رساله، نمونه های فراوان و بسیار سودمند از آن به چشم می‌خورد. سخنور بلگرامی در برخی نمونه ها ، واژگان و ترکیبات شعری آزاد بلگرامی را از نظر محاوره مورد انتقاد قرار می دهد ، اما مهربان اورنگ آبادی این اعتراضات را از نظر زمینه های معنایی مورد بررسی قرار می دهد و برای محکم ساختن سخنان خود شواهدی از آثار مختلف نقل کرده است. اشاراتی را که متعلق به «ابتذال مضمون » است ، تحت عنوان سرقات جداگانه بررسی می‌کنیم . در ذیل به پاره ای از نمونه های معنی و مضمون اشاره می کنیم :

□ مهربان اورنگ آبادی در این نمونه،اعتراض صدیق سخنور بلگرامی را از نظر معنی پاسخ داده است. وی پس از نقل کردن نظر آزاد بلگرامی ، به تأیید وی

۱ - مهربان اورنگ آبادی ، ۵۱ - ۵۳.

کوشیده است. افزون بر این، وی ذوق و قدرت انتقادی سراج الدین علی خان آرزو را نیز مورد خرده گیری قرار می دهد.
آزاد:

مراواسوخت چون پروانه آخر حرف گرم او　　ز خوبان جهان آتش زبانی کرده ام پیدا

سخنور می گوید: «واسوختن» به معنی سوختن نیامده است بلکه به معنی «نسوختن» آمده است چنانچه ملاظهوری در دیباچهٔ خوان خلیل فرموده که یک بید سوختن و یک بید واسوختن نباشد.
و خان صاحب و قبلهٔ خدایگان، محقق دوران اعنی استادی سراج الدین علی خان آرزو هنگام استماع این رساله نیز فرمودند که «واسوختن» به معنی «سوختن» نیامده است. انتهی کلامه.
مهربان می گوید: میر، مدظله العالی، قلمی فرمودند که آنچه از استادان استماع یافت «واسوختن» به معنی «باز سوختن» است، یعنی «دوباره سوختن» مثل سوختن انگشت. و جوهر لفظ هم همین معنی را می خواهد، «وا» به معنی «باز» آمده، چون «دید و وادید»، شیخ نظامی در ظلم دارا گوید:

ز خلق آنچنان برد پیوند را　　که سگ وا نبیند خداوند را

و صاحب فرهنگ رشیدی گوید: «وا» به معنی «باز» نیز آمده. نجیب الدین جربادقانی گوید:

«هزار عاشق گم گشته واتوانی یافت»

و حاصل معنی واسوختن، تمام سوختن است، چه در آتش اول. تول-در انگشت باقی می ماند و در آتش ثانی تمام سوخته خاکستر می شد؛ بایندر خان گوید:

گویند داغ سوز که وا سوزی از غمش　　خود را تمام سوختم و وانسوختم

و میرزا جلال اسیر گوید:

در آتش ار گداخته کردم بیاد تو　　باور مکن هنوز که وا سوختی مرا

و قدسی مشهدی در پادشاه نامه گوید و فلک را دعای بد می کند:

فلک زود واسوزد از مهر زود　　چه افسرده بوده است این مشت دود

و میرزا صایب می فرماید:

افسرده دل اگرچه ز واسوختن مرا　　بتوان به روی گرم بر افروختن مرا

و نیز میرزا می فرماید :

واسوختن علاج تب عشق می کند　　　این درد را به داغ دوا می توان نمود

و نجف قلی بیگ والی بختیاری گوید:

مسوز آن بیتش از نیم از تغافلهای پنهانی　　　که وا می سوزم و می سوزی از داغ پشیمانی

و سید حسین خالص گوید :

چرخ با مردم مفلس چه تواند کردن　　　برق واسوخته خرمن بی حاصل ماست

و در فقرهٔ ملا ظهوری «واسوختن» به معنی ایجابی است و معنی کلامش این که یک بیت سوختن اول و یک بیت سوختن ثانی نباشد. مؤید این معنی کلام میرزا صایب است که می فرماید :

قیاس زور هر می می توان کرد ازخمار او　　　که از واسوختن گردد عیار سوختن پیدا

انتهی کلام المیر ، مدظله العالی.

صدیق کلام ملا ظهوری را دیده ، در غلط افتاده و معنی ایجابی واسوختن را نفی و معنی سببی را اثبات کرد، این قدر فهم ومعلومات کو که پی به تحقیق معنی برد، بعد از آن که اوله قاطعه معنی ایجابی واسوختن به او رسید. واسوخت و دودی از نهاد او برآمد. حضرت میر ، مدظله العالی می‌فرماید:

نمود جلوهٔ اعجاز شمع مُطّلبی　　　نماند شوخی چشم شرار بولهبی

وانگاری که سراج الدین علی خان آرزو از معنی ایجابی واسوختن محل شگفت شد که این قدر عمر در خدمت سخن صرف کرد و به معنی واسوختن نرسید. فقیر میر عبدالقادر حسن ظن بسیار درکمال خان مذکور داشتم ، لیکن از تحقیق معنی واسوختن حقیقت حال منکشف شد که عبور به چه مرتبه است ؟ و نیز از بعضی اعتراضات خان مذکور که بر اشعار حکیم بیگ خان، حاکم تخلص ، نوشته و وارسته لاهوری رساله در جواب اعتراضات خان مذکور پرداخته ، قلّت عبور او ثابت شد [1]

□ آزاد بلگرامی در بیتی، واژه «خرق » را به کار برده است و سخنور بلگرامی در اعتراض خود نوشته است که واژه «خرق» بی تقیید واژهٔ «عادت» در اشعار سخنگویان مستند به معنی «خرق عادت » نیامده است. مهربان اورنگ آبادی

۱ - مهربان ، اورنگ آبادی ، ۱۱ - ۱۳.

پاسخ این اعتراض می دهد و در تأیید سخن خودبیتی از مولانا جامی به عنوان نمونه نقل کرده است، توجه فرمایید :

□ آزاد:

خرق پیران خرابات تماشا کردم　　　که به صهبای کهن باز جوانم کردند

سخنور می گوید : لفظ « خرق » علی الاطلاق بی تقیید لفظ عادت به کلام سلف و خلف به معنی « خرق عادت» مستعمل نیست. چنانچه غنی کشمیری راست :

خرق عادت کی بکار آید دل افسرده را　　　گر رود بر آب نتوان معتقد شد مرده را

و اگر گفته شود که از خرق ، خرق عادت مفهوم می شود، احتمال ندارد. چراکه لفظ خرق که ضد التیام است، علی الاطلاق سوای به معنی پاره شدن نیامده. چنانچه درکتب لغت مبسوط است.انتهی کلامه .

مهربان می گوید: قاعده مقرر است که مطلق به دلالت قرینه مقید می شود. لفظ «پیران خرابات » و مصراع ثانی قرینهٔ واضح است، جوانی دوباره سوای خرق عادت چیست؟ الشباب یعود که در مقام تمنا می گویند و مشهور است. ظاهراً به سمع مولوی نرسیده ، اگر شاهد ازکلام استادی می طلبد حضرت مولانای جامی در سلسلة الذهب جایی که معجزات انبیاء بیان می کند، می فرماید :

از ولی خارقی که مسموع است　　　معجز آن نبی متبوع است

در این بیت لفظ خارق مطلق است به قرینهٔ «ولی » و «معجز» مقید شد [1]

۳ – نقد بلاغی

مهربان اورنگ آبادی از جمله عناصر نقد بلاغی تنها به « شبیه » ، «استعاره » « سجع » تلمیح نظر داشته است. وی در این زمینه ، در ضمن انتقادات و نظرات خود اشارات مختصری دارد و آنها را در اینجا نقل کردن خالی از فایده نیست.

□ «پاک برآمدن نفس به رنگ غنچهٔ گل » عبارتی است که در شعر آزاد بلگرامی آمده است. سخنور بلگرامی این عبارت را مورد نقدقرار می دهد و به اصلاح آن می پردازد. مهربان اورنگ آبادی در تأیید آزاد بلگرامی ابیات متعددی از صایب

۱ – مهربان اورنگ آبادی ، ۱۸.

تبریزی آورده است. وی در این نمونه، به عنصر «تشبیه» نیز توجه داشته است. ملاحظه فرمایید.

□ آزاد:

آزاد نداریم سر شکوهٔ خاری چون غنچهٔ گل پاک بر آید نفس ما

سخنور می گوید: «پاک برآمدن نفس به رنگ غنچهٔ گل»، خالی از ضیق النفسی نیست که شعر را سقیم ساخت و مستمعان را غنچهٔ صفت دل تنگ نمود فی‌الجمله اگر به جای «غنچهٔ گل»، «نکهت گل» می بود، دماغ سخن معطر می‌نمود و بوی خوش به مشام دلها می رسید. پس بر این گونه باید گفت: «چون نکهت گل پاک بر آید نفس ما»، انتهی.

مهربان می گوید: این طفل ساده لوح بر کلام اساتذه عبور ندارد و چه الفاظ ناشایسته نسبت به استادان بر زبان می آورد. غنچه را نفس نه تنها میر فرموده‌اند بلکه میرزا صایب می فرماید:

چون‌غنچه این بساط که بر خویش‌چیده‌ای تا می کشی نفس همه را باد برده است

وله:

می کشد در پردهٔ دل همچو صیادان نفس غنچهٔ گل در کمین گوشهٔ دستار کیست؟

وله:

ز جوش گل نفس غنچه پردگی شده است فراغ بال درین گلستان میسر نیست

وله:

از جوش زبان غنچهٔ من تنگ نفس داشت حیرانی روی تو مرا لال بر آورد

وله:

چون غنچه داشتم دل جمعی درین چمن بر باد داد یک نفس بی غمانه ام

بلکه میرزا صایب اضافت نفس به گل می کند و می فرماید:

حیرت روی تو از هوش چمن را برده است شبنم آئینه به پیش نفس گل دارد

و نیز میرزا صایب می فرماید:

نالهٔ مرغ گرفتار اثر گرمی داشت گل نفس سوخته تا کنج قفس می آید

نادیدگی او از این شواهد به وضوح پیوست. بر دقت شناسان پوشیده نیست که در بیت میر تشبیه قوی است، زیراکه مشبه ومشبه به از یک جنس است یعنی نفس متکلم و نفس غنچه و این دخیل تر است در اثبات مدعا. و در صورتی که

نکهت گل سازند مشبه و مشبه به از یک جنس نمی ماند وقوت تشبیه فوت می‌شود. حیف صد حیف ! این غنچه تنگ حوصله با سید بزرگ دل پری دارد و خاطر خود را در هوای نفسانی پراکنده می سازد:

شکفتن غنچهٔ بی رنگ و بو را می کند رسوا　　همان بهتر که دست بی کرم در آستین باشد [1]

□ در نمونهٔ زیر ، سخنور بلگرامی بر شعر آزاد بلگرامی اعتراض کرده است. مهربان اورنگ آبادی به پاسخ این اعتراض می پردازد و به عناصر «تلمیح» و «سجع» نیز توجه دارد. دقت فرمایید :

□ آزاد :

سینهٔ پرویز بی تمییز حال نامه دید　　بد سلوکی با بزرگان سخت نقصان می کند

سخنور می گوید: «سینهٔ پرویز حال نامه دید» گفتن بی تمیزی است. چرا که از چاک کردن نامهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم حال خود دید که پسرش شیرویه نام بر سینهٔ پُر کینهٔ او خنجر زد و سینه اش را چون نامهٔ آخر چاک ساخت. و دعایی که آن خلاصهٔ موجودات در حق آن نافرجام فرموده بودند، مستجاب شد. و آن این است : حیث قال مزّق الله بطنه کما مزّق کتابی. پس اگر بدین وجه پردهٔ الفاظ به روی شاهد معنی بست، چهرهٔ معنی بسیار خوب زیبا می نمود که : « سینهٔ خسرو به رنگ نامهٔ آخر چاک شد»، انتهی.

مهربان می گوید : خوش تقریری تامل کردنی است و تعلیلی که بی جا بودن عبارت میر آورده غور نمودنی . هیچ معلوم نشد که عبارت میر چه سقم دارد. کسی با این چنین بی تمییز چه حرف زند. بر ناقدان ظاهر که عبارت میر تازگی دارد. و از خلل لفظ و معنی مبرّاست و سجع پرویز و تمییز علاوه [2]

۴ - ساخت صورت و معنی

سخنور با توجه به انواع ساخت صورت و معنی، اشعار آزاد بلگرامی را مورد نقد و اعتراض قرار داده است که بدینگونه است : پیشنهاد کلمات متناسب تر با کلمات دیگر، پیشنهاد کلماتی که از نظر معنی یاتر است، رابطه صورت و معنی . مهربان اورنگ آبادی این اعتراضات او را پاسخ داده است. ملاحظه فرمایید:

۱ - مهربان اورنگ آبادی ، ۲۸ - ۲۹.
۲ - مهربان اورنگ آباد، ۲۹ - ۳۰.

الف - پیشنهاد کلمات متناسب تر با کلمات دیگر

□ آزاد :

آستین غیب آخر انتقامی می کشد　　　شمع ظالم کشته گر پروانه ای را بی گناه

سخنور می گوید : «آستین غیب» گفتن خنک است، مزه ندارد. به جایش «دست غیب» بسیار خوب می شود. معهذا سببی که بیت هم خالی از ضعف نیست، طبع نقاد لباسی به از این تقاضا می کند، پس چنین باید بست : «دست غیبی بر سر او آستینی می زند».

پیرایهٔ لاحق بهتر است از سابق ، چنانچه بر ماهران فن پوشیده نیست. انصاف آنست که بنیاد این بیت به مشابه کهنه دیواری است که اگر یک طرف مرمت کرده آید ، به طرف دیگر می ریزد. انتهی .

مهربان می گوید : این بی مزه گو گفت :« آستین غیب گفتن خنک است». وجه خنکی بیان نکرد. دعوی بی دلیل به چه کار می آید؟ مخفی نماند که هرچه در عالم شهود است در عالم غیب هم هست، بلکه عالم غیب مقدم است بر عالم شهود. و این همه شیونات اقرار دست و انکار آستین چه معنی دارد. مگر دست غیب را آستین میسر نیست. و این معنی هم به محاورهٔ فرس تعلق ندارد. طرفه اینکه مصراعی که او گفت در آن هم «آستین » آورد. آستین که از دست غیب باشد. آن هم در غیب خواهد بود. پس او نیز به آستین قایل شد اگر خنک است در مصراع خود چرا آورد؟ ظاهراً گمانش اینکه فعلی که تعلق به دست و آستین دارد به آستین تنها نسبت نتوان کرد، غلط فهمیده ، میرزا صایب می فرماید:

پیچیده همچو گرد یتیمی به گوهریم　　　ما را ز یکدیگر نکند آستین جدا

و سببی که بیت چه کمی دارد. صاحب عیاری باید که چاشنی آن دریابد و کم عیاری سببی که مصراع او بر صیرفی ظاهر[1]

۱ - مهربان اورنگ آبادی، ۲۸ - ۲۹.

ب - پیشنهاد کلماتی که از نظر معنی رساتر است

□ آزاد :

آزاد نداریم سر شکوهٔ خاری　　چون غنچهٔ گل پاک بر آید نفس ما

سخنور می گوید : «پاک برآمدن نفس برنگ غنچهٔ گل» خالی از ضیق النفسی نیست که شعر را سقیم ساخت و مستمعان را غنچه صفت دل تنگ نمود. فی‌الجمله اگر به جای «غنچهٔ گل»،«نکهت گل » می بود،دماغ سخن معطر می‌نمود و بوی خوش به مشام دلها می رسید. پس بر اینگونه باید گفت :« چون نکهت گل پاک بر آید نفس ما»، انتهی.

مهربان می گوید : این طفل ساده لوح بر کلام اساتذه عبور ندارد و چه الفاظ ناشایسته نسبت به استادان بر زبان می آرد. غنچه را نفس نه تنها میر (= آزاد بلگرامی) فرموده اند، بلکه میرزا صایب می فرماید :

چون غنچه این بساط که بر خویش چیده ای　　تا میکشی نفس همه را باد برده است

وله :

می کشد در پردهٔ دل همچو صیادان نفس　　غنچهٔ گل در کمین گوشهٔ دستار کیست ؟

وله :

ز جوش گل نفس غنچه پردگی شده است　　فراغ بال درین گلستان میسر نیست

وله :

از جوش زبان غنچهٔ من تنگ نفس داشت　　حیرانی روی تو منرا لال بر آورد

وله :

چون غنچه داشتم دل جمعی درین چمن　　بر باد داد یک نفس بی غمانه ام [1]

ج - رابطهٔ صورت و معنی

سخنور بلگرامی در ضمن نقد خود در دو نمونهٔ به «ناسازگاری میان معانی مصراع ها »و «ناهماهنگی میان صورت و معنی » اشاره داشته است .

---

۱ - مهربان اورنگ آبادی ، ۲۸ - ۲۹.

مهربان اورنگ آبادی در تألیف خود به پاسخ اعتراضات وی می پردازد. ملاحظه فرمایید:

□ آزاد :

بـاز ای حـضرت هُـدهُد ز کجـا مـی آیـی خـیر مـقدم اگـر از شـهر سبـا مـی آیـی

سخنور می گوید : در مصراع اول استفهام است و در ثانی شرط. پس تطابق بین المصرعین خوب درست نمی شود ؛ مگر به تکلف تمام. پس می باید کـه در مصراع ثانی لفظ « مگر» باشد تا کلام من وجه از نقصان برآید و از اول تا آخر استفهام تمام شود. اما انصاف آن است که درست نـمی شـود. چنـانچه خـان صاحب و قبله سراج الدین علی خان آرزو فرمودند که به هـیچ وجـه درست نمی‌شود، انتهی.

مهربان می گوید: حیف بر این شعر فهمی و حیف بر این نحو دانی. اگر مقصد متکلم به امتزاج استفهام و شـرط حـاصل شـود او مختـار است . لزوم تطابق استفهام در چنین مقام ، در کدام کتاب نحو نوشته اند که سخندان می‌فهمد که حسن ادایی که در صورت شرط است اگر استفهام آرند، فوت می شود[1]

۵ - سرقات

ابتذال (= تکرار مضامین دیگران) عنصری است که در این اثر مورد توجه خاصی قرار گرفته است. مهربان اورنگ آبادی در این کتاب ، از دو نوع بـه آن اشاره دارد:یکی، در ذیل برخی نمونه ها در تأیید اعتراضات آزاد بـلگرامـی ، اشعار سخنور بلگرامی را از نظر ابتذال مورد نقد قرار داده و مطالب سودمندی بر انتقادات آزاد بلگرامی افزوده است و همچنین شواهد فراوانی از سخنگویان مستند آورده است؛ دوم ، سخنور بلگرامی در کتاب خود، ۷ شعر آزاد بلگرامی را از نظر ابتذال مورد اعتراض قرار داد. مهربان اورنگ آبادی در این کتاب، آن خرده گیریها را از نظر جنبه های گوناگون به خوبی پاسخ داده است. اما در برخی نمونه ها چنین پاسخی داده که سزاوار و شایسته منتقد و محاکم نیکویی نیست.

۱ - مهربان اورنگ آبادی، ۳۶.

در زیر بعضی از نمونه های «ابتذال» را می آوریم.

□ در نمونهٔ زیر، آزاد بلگرامی بیت سخنور بلگرامی را مبتذل قرار می دهد و مهربان اورنگ آبادی در تأیید انتقاد آزاد می کوشد و به عنوان مثال ۷ شعر از صایب تبریزی نقل می کند. توجه فرمایید :

□ سخنور :

خواهش نعمت الوان ننماییم به عشق _ که بود خون جگر نعمت الوان ما را

آزاد بلگرامی می گوید : نعمت الوان در بیت مکرر واقع شده وبنای مضمون به عشق گذاشته اند. اولی این که بنای مضمون بر استغنا یا قناعت گذاشته شود. مثلاً چنین باشد :

دست خواهش بسر خوان کریمان نبریم — که بود خون جگر نعمت الوان ما را

تفاوت بین المصرعین ظاهر است. انتهی.

مهربان می گوید : این مضمون هم نهایت مبتذل است، و در دست فکر سخن سنجان بسیار مستعمل . میرزا صایب می فرماید :

چون ز دنیا نعمت الوان هوس باشد مرا — خون دل چندان نمی یابم که بس باشد مرا

وله :

هست خون دل خود روزی مهمان وجود — بازی نعمت الوان مخور از خوان وجود

وله :

می کند تر نان خشک خود به خوناب جگر — نعمت الوان اگر بر سفرهٔ درویش نیست

وله :

دل صد پاره و خون جگر و دانهٔ اشک — فارغ از نعمت الوان جهان کرد مرا

وله :

با دل پر خون ز نعمت های الوان فارغیم — عشرت روی زمین در غنچهٔ مستور ماست [1]

در نمونه های ذیل، سخنور بلگرامی اشعار آزاد بلگرامی را از نظر ابتذال مورد اعتراض قرار داده است و مهربان اورنگ آبادی به پاسخ اعتراضات وی پرداخته است. دقت فرمایید :

۱ - مهربان اورنگ آبادی ، ۴۸ - ۴۹.

□ آزاد :

اصلاح رخنهٔ دل بوی ز خشست خم کرد　　تعمیر صد خرابی این کهنه خشت دارد

میرزا صایب گوید :

من این سخن ز فلاطون خم نشین دارم　　علاج رخنهٔ دل نیست غیر لای شراب

مهربان می گوید: این مضمون ندرتی ندارد که به اخذ آن کسی صرفه تواند برد معهذا؛ شعر میر مبالغه دارد که در شعر میرزا نیست [1]

□ آزاد :

چو آهویی که از بس تشنگی آرد زبان بیرون　　نگاه سرمه آلودش بخونم تشنه می‌آید

احمد یار خان یکتا [می گوید]:

سوسن بکنارهٔ لب جو　　افکنده زبان چو تشنه آهو

در اینجا طرفه تواردی ثابت کرده ، غافل از این که مشبه به یعنی «زبان آهو»، در هر دو بیت متحد است. اما مشبه مختلف که در بیت میر «نگاه سرمه آلود» است و در بیت یکتا «سوسن » توارد وقتی می شد که مشبه در هر دو بیت متحد می شد. مثلاً شخصی «ابرو» را به «هلال» تشبیه کرد و دیگری «محراب خانه » را، این را توارد نمی گویند. معهذا این بیت از اوایل افکار میر است در دیوان خود داخل نکرده اند [2]

ارزیابی

دکتر حسن عباس در مقدمه این کتاب ، دربارهٔ اهمیت و ارزش این رساله از نظر جنبه های انتقادی چنین پرداخته است:

این اثر را می توان یک اثر مهم در نقد شعر فارسی در شبه قاره به شمار آورد. در این سرزمین وسیع و پهناور که زبان و ادبیات فارسی در آن ریشه محکمی دارد، رساله های متعدد در نقد شعر در زمانهای مختلف به رشتهٔ تحریر در آورده که این رساله نیز یکی

۱ - همو، ۵۵.
۲ - همو، ۵۶ - ۵۷.

از آنها می باشد. مهربان در این رساله اول ایرادها را نقل می‌کند، سپس پاسخ می دهد و از اشعار متقدمین و معاصرین شواهد می‌آورد، و بعداً نتیجه گیری می کند که ایراد معترض چه اساس دارد. آیا درست و مناسب است یا فقط ایراد ایراد می باشد. از این رساله ، این واقعیت نیز روشن می شود که مهربان اورنگ آبادی یک منتقد خوبی بوده ، زیرا وقتی او ایرادهای سخنور را می‌آورد، تمام نکات آن را مو به مو بازگو می کند ، بدین ترتیب باید مهربان را منتقد توانا گفت. او در بررسی و پاسخگویی های ایرادات معترض از مطالعه و مشاهدهٔ وسیع خود بهرهٔ کافی جسته و نکات معانی و بیان و عروض وغیره را در نظر داشته و با دقت تمام دواوین شعرا را مورد مطالعه قرار داده تا شواهد بیاورد. لذا می‌توان اذعان داشت که رسالهٔ مورد نظر یک اثر انتقادی و ادبی است که مؤلف آن با بهره گیری از استاد خود (آزاد بلگرامی) پاسخهایی را محکم و مدلل ارائه کرده است [1]

پس از تجزیه و تحلیل این کتاب و با در نظر داشتن نظرات سودمند و مفید یاد شده در ذیل به ارزیابی اشارات نقدی این کتاب می‌پردازیم :

مؤلف در بررسی اشعار آزاد بلگرامی وسخنور بلگرامی ، به عناصر نقد زبان توجه داشته است و از جمله آنها می توان به «واژگان و ترکیبات »، «نقد موسیقی» و « صرف و نحو» را نام برد. به عنصر «واژگان و ترکیبات » توجه ویژه‌ای شده است و نمونه‌های فراوان از آن در این اثر به چشم می خورد. توجه به نقد موسیقی بسیار اندک است. مؤلف در نمونه ای به آن عنصر پرداخته است وی در ضمن بررسی اشعار، به عنصر صرف ونحو نیز نظر داشته است.

در زمینه های معنایی ، اشاراتی فراوان به چشم می خورد که در اغلب موارد بسیار قابل تأمل است. سخنور بلگرامی در اغلب نمونه ها ، واژگان و ترکیبات شعر آزاد بلگرامی را تنها از نظر محاوره مورد خرده گیری قرار می‌دهد،

1 – حسن عباس، مقدمه بر رسالهٔ تأدیب الزندیق فی تکذیب الصدیق ، صص ج و چ.

اما مهربان اورنگ آبادی این اعتراضات را از نظر زمینه های معنایی نیز مورد بررسی قرار می دهد و افزون بر این، برای محکم ساختن دلایل خود، شواهدی از آثار گوناگون نیز می آورد.

در حوزهٔ نقد بلاغی ، مهربان اورنگ آبادی در ذیل بعضی نمونه ها، به عناصر «تشبیه »، «استعاره»،« سجع» و «تلمیح» نظر داشته است. در این زمینه، اشارات او به اختصار ارائه شده است.

از جمله عناصر سرقات ، ابتذال یا توارد عنصری است که در این رساله مورد توجه خاصی قرار گرفته است. مهربان اورنگ آبادی در این کتاب ، از دو نوع به آن اشاره دارد: یکی، در ذیل برخی نمونه ها در تایید اعتراضات آزاد بلگرامی ، اشعار سخنور بلگرامی را از نظر «ابتذال » مورد نقد قرار داده و مطالب سودمندی بر انتقادات آزاد بلگرامی افزوده است و همچنین شواهد فراوانی از سخنگویان مستند آورده است؛ دوم ، سخنور در کتاب خود، ۷ شعر آزاد بلگرامی را از نظر «ابتذال » مورد اعتراض قرار می دهد. مهربان اورنگ آبادی در این کتاب آن خرده گیریها را از نظر علمی و جنبه های گوناگون به خوبی پاسخ داده است. اما در برخی نمونه ها به گونه ای پرداخته که سزاوار و شایسته یک محقق و محاکم نیکویی نیست.

سخنور بلگرامی در کتاب خود، با در نظر داشتن انواع ساخت صورت و معنی به نقد اشعار آزاد بلگرامی پرداخته است که بدینقرار است :« پیشنهاد کلمات متناسب تر با کلمات دیگر»، « پیشنهاد کلماتی که از نظر معنی رساتر است» و « رابطهٔ صورت و معنی» . مهربان اورنگ آبادی این اعتراضات را با توجه به نکات علمی و با آوردن شواهد گوناگون از شاعران توانا پاسخ داده است و در برخی موارد به خوبی از عهدهٔ خود بر آمده است.

مهربان اورنگ آبادی در ضمن بررسی اشعار، به آوردن شواهد از ادبیات فارسی و عربی کوشیده است و این نشاندهنده این است که وی در ادبیات و زبانهای یاد شده آگاهیهای فراوان و دستی داشته است. افزون بر این وی گاهی در تأیید سخن خود مثالها از حدیث شریف نیز آورده است.

از مطالعهٔ این کتاب بر می آید که مهربان اورنگ آبادی نویسنده و محقق با قدرت است، و وی کوشیده است تا اعتراضات و خرده گیریهای سخنور بلگرامی را با دلایل و شواهد علمی فراوان پاسخ دهد، اما وی در بسیاری موارد دربارهٔ سخنور بلگرامی و صانع که بر اشعار آزاد بلگرامی معترض اند، کلمات و عبارات زشت به کار می برد که هیچ ربطی به اعتراض آنها ندارد و این روش او هیچ نوع ستودنی نیست.

آزاد بلگرامی در آثار خود مانند تذکرهٔ سرو آزاد و خزانهٔ عامره دربارهٔ شاعران فارسی نظرات انتقادی داشته است و بسیاری از شاعران ونویسندگان مانند صانع ، آرزو، علی قلی خان واله داغستانی بر اشعار آزاد بلگرامی نقد کرده‌اند. آزاد بلگرامی برخی از آنها را پاسخ داده است و در تأیید سخن خود ابیاتی از شاعران پیشین آورده است. مهربان اورنگ آبادی این اعتراضات و جوابات آزادبلگرامی را جمع آوری نموده و برای روشن ساختن قدرت شعری استاد خود، آنها را در این کتاب گنجانیده است. به عنوان مثال نمونه‌یی از آنها در زیر نقل می شود. توجه فرمایید:

□ آزاد :

مانند غنچه جمعیت من بباد داد صبحی که باشمیم تو باد صبا گذشت

شخصی گفت : جمعیت به تشدید یا است، به تخفیف مسموع نشده .
آزاد بلگرامی می گوید : بسا الفاظ عربی که تشدید دارد و فارسیان به تخفیف خوانند، چون لفظ خاص و عام و جاده . در کلام میرزا صایب لفظ جمعیت به تخفیف دیده اَم ، بیت از یاد رفت و بیت بابا فغانی شیرازی حاضر است که در آن جمعیت به تشدید و تخفیف هر دو واقع شده، می گوید:

دیگر به خواب نبیند جمال جمعیت کسی که جمعیت خویش و این پریشان دید[1]

1 - مهربان اورنگ آبادی، ۴۰.

مآخذ :

۱ - آزاد بلگرامی ، غلام علی ، خزانهٔ عامره ، کانپور ، ۱۸۷۱م.
۲ - حسن عباس ، مقدمه بر رسالهٔ تأدیب الزندیق فی تکذیب الصدیق ، تألیف مهربان اورنگ آبادی رام پور، ۱۹۹۷م.
۳ - خیام پور ، عبدالرسول ، فرهنگ سخنوران ، [تهران] ، ۱۳۶۸ ش.
۴ - دولت آبادی ، افتخار ، تذکره بی نظیر، اله آباد، ۱۹۴۰ م.
۵ - رحمان علی ، تذکرهٔ علمای هند، لکهنو، ۱۹۱۴م.
۶ - شفیعی کدکنی ،محمد رضا، شاعری در هجوم منتقدان ، تهران ، ۱۳۷۵ش.
۷ - صبا ، محمد مظفر ، تذکرهٔ روز روشن ، بهوپال ، ۱۲۹۷ق.
۸ - صدیق ، حسن خان بهادر ، شمع انجمن ، هند ، ۱۲۹۳ ق.
۹ - عظیم آبادی ،حسین قلی خان، به کوشش اصغر جانفزا، دوشنبه ، ۱۹۸۱م.
۱۰ - گوپاموی ،قدرت الله ، تذکرهٔ نتایج الافکار ، بمبئی ، ۱۳۳۶ ش.
۱۱ - مهربان اورنگ آبادی، تأدیب الزندیق فی تکذیب الصدیق ، به کوشش حسن عباس ،به عنوان دو رساله در نقد ادبی ، رام پور، ۱۹۹۷م.
10 - Nabi Hadi, Dictionary of Indo-Persian Literature, Delhi, 1995.

*****

دکتر محمد ظفر خان [1]

مثنوی «رنگ و بوی» غالب

چکیده:
شاعر برجستهٔ فارسی و اردوی شبه قاره طی قرن سیزدهم هجری، اسدالله غالب از مثنویهای متعدّد فارسی که سروده یکی مثنوی « رنگ و بوی » اوست . غالب این مثنوی را در سال ۱۸۵۴م بنظم کشیده. غالب درین مثنوی اگرچه خود را پند می‌دهد که زندگی را در هوا پرستی و مکروهات بسر برده ای، لاکن در واقع او مخاطب پادشاه وقت است و او را نصیحت می کند که ازکارهای نا منفعت بخش دست بکشد. با ارایهٔ ابیات مثنوی، موضوع مثنوی مورد تحلیل و تجزیه قرار گرفته است.

*****

شاعر شهیر شبه قاره اسد الله خان غالب (م : ۱۸۶۹م) مثنوی «رنگ و بو» را در بحر سریع مسدس مطوی موقوف یا مکسوف که ارکانش مفتعلن مفتعلن فاعلات (فاعلن) باشد در سلک نظم کشید . این مثنوی که مشتمل بر یک صدو پنجاه و سه بیت است، دو بخش دارد. بخش اول محتوی یک صدو پنجاه و نه بیت است و در آن مطالب پیش پا افتاده را به وسیلهٔ تمثیل ایراد کرده است ولی استعداد خلاّقه خویش را با نهایت فراست و زیرکی بکار برده، مضامین و مطالب را در پردهٔ تشبیهات و استعارات و دیگر صنایع بدایع مستور ساخته است . خوانندهٔ خردمند و باذوق چون کمی غور و خوض برگفته اش کند نقاب از روی شاهد هر هفت کردهٔ معنی بر افتد و جلوهٔ جذاب روی زیبای عروس معانی او مجلوب و مجذوب می سازد.

بخش دوم فقط چهل و چهار شعر دارد و در آن غالب در بادی النظر

---

[1] - استاد و رئیس بازنشستهٔ گروه فارسی دانشکدهٔ دولتی، جهنگ

احتساب خویش کرده و از کرده های خویش پرده بردارد و خود را ملامت می‌کند ولی چون به امعان نظر مطالعهٔ این بخش می کنیم بر ما منکشف می شود که زمینهٔ اشعار را افکار آریستوکریسی آن دوره تشکیل می دهد مثلاً زیبا پرستی، عاشق مسلکی و شیدا زدگی وغیر ذالک. غالب چنانکه می‌دانیم عضو طبقهٔ اشراف بود، لذا هرچه دربارهٔ خویش گفته است در حقیقت احوال طبقه اعیان و ثروت‌مندان آن زمان را بنحو شایسته و بطریق احسن ارائه داده است و آنان را متنبه کرده مایل به احتساب کردن خویش می کند و یا جمله ابنای روزگار را که اوقات گرانمایه را در لهو و لعب و دیگر کارهای نابهنجار و بیهوده صرف می‌نمایند، تنبیه می‌کند و یا در پردهٔ خویش سراج الدین بهادر شاه ظفر (متوفی و مدفون در رنگون در سال ۱۸۶۲م) [۱] آخرین تاجدار مغول را آگاه کرده است که ازکارهای نامنعفت بخش بالاخص از انجمن آرایی و سخن سرایی دست بکشد.

گمان می بریم که غالب این مثنوی را در سال ۱۸۵۴ میلادی به حیطهٔ تحریر آورد اعم در سالی که شیخ محمد ابراهیم ذوق که یکی از سخنوران نامدار زبان اردو و استاد پادشاه بود، داعی‌اجل را لبیک اجابت گفت و شهریار عالی‌تبار تکلیف اصلاح اشعار خویش به عهدهٔ غالب گذاشت. در آن زمان این سخن‌گوی ذولسان بعلت ضعف پیری و دیگر عوارض گوناگون که داشت، بسرودن شعر کمتر توجه می نمود . نمی خواست که این کار یعنی تصحیح اشعار تاجدار را انجام بدهد ولی برو در ماند و یا بسبب اینکه شکم گرسنه نوای می خواهد هر فرد بشر آرزو می کند که معاش و شهریه باوکافی پرداخت شود تا روی زیبای مرفه الحالی را بیند و غذای مرغوب و لباس خوب برای خویش و خویشاوندان که زیر کفالتش هستند، تهیه کند. غالب اکنون چون مورد لطف و مرحمت ملک گردید، این را فال نیک گرفت و نشانهٔ بهبود اوضاع دانست و تن در داد.

نقد تمنا به کف افتاده گیر　　　خسرو دست بهم داده گیر

ناگفته نماند که احوال حیات پادشاه و غالب یکسان بود مثلاً حکومت و سلطنت کشور پهناور شبه قاره از‌دست پادشاه در رفته بود و حکومتش محدود

۱ - سردار احمد خان، دکتر: «بهادر شاه ظفر، شخصیت فکر اور فن» (به اردو) مطبوعه کراچی، ص۳۸.

به قلعه بود. غالب نیز آنوقت هرچه از میراث نیاکان یافته بود در لهو و لعب ضایع کرد و مقروض شده بود. در آن زمان آن خسرو کج کلاه همچو غالب ضعیف‌العمر و بی نوا بود یعنی هر دو از سرکار کمپانی مستمری می یافتند وغیرهم. غالب درین مثنوی اگرچه خود را پند می‌دهد که عهد شباب و زمان کهولت را در شاهد بازی و هوا پرستی و دیگر مکروهات دینی بسر برده ای اکنون که پیری فرا رسیده است، باید در بر روی حرص و هوس فرازکنی و لا اقل از سخن‌سرائی که باعث تضییع اوقات است دست بکشی و ازین شغل بی‌حاصل بازمانی، لاکن در حقیقت او مخاطب به پادشاه است و او را نصیحت می‌کند که ازین کار نامنفعت بخش دست بردارد. او نیز بجهت تسلیت شاه اندرز داده می گوید که شوکت و حشمت این سرای فانی ومال و مکنت این دار ناپایدار در معرض زوال و در صدد تبدیل و انتقال است و تصور بقای این همه اشیاء نمودن بلاهت خویش را بروز دادن است ؟ ازین رو هر آنکه مایهٔ عقل و کیاست و سرمایهٔ فهم و فراست دارد باید که در اقتنای این همه اشیاء که ودائع الهی است نکوشد و دل باینها نه بندد تابوقت استرجاع محزون نشود. علی الرغم اینها عبادت و ریاضت باعث سکون ذهنی، محبت و شفقت سبب تسکین خاطر و ایثار و سخا سبب اطمینان قلبی انسان باشد. فی الجمله فقط صفات عالیه علت تزکیهٔ نفس و باعث تصفیهٔ باطن و دلیل راه منزل شهود حق است و برین تکیه کردن سبب فلاح دارین باشد. چنانکه گفته اند هر که دل را سالم نگهدارد هموم تصاریف روزگار باعث ملال خاطر او نگردد.

ما اکنون برای اینکه گفتهٔ خویش را بکرسی بنشانیم، تجزیه و تحلیل این مثنوی می کنیم.

غالب آغاز این مثنوی که فغان سرگشتهٔ وادی غم و صریر خامهٔ از پا افتادهٔ دشت الم است، از تعریف و تعارف یکی از تاجوران شبه قاره می کند که در روزگار پیشین در عظمت و شوکت یکتا و در بذل و عطا بی‌همتا بود و عنان جواد طبع جواد و عین لطف و عنایت به صوب ترشیح نهال حال کافه انام معطوف می داشت و سود آنان را بر زیان خویش ترجیح می داد. صیت این اوصاف حمیده اش اطراف و اکناف عالم را گرفته بود. غالب دربارهٔ این شهریار سامح چنین رطب اللسان می شود:

بود جوان دولتی از خسروان	غازه کش عارض هندوستان
آیینه صورت جود آمده	جودخود از وی بوجود آمده
بسته کمر بهر گشود همه	بوده زیان خود و سود همه
چرخ ز دست گهر افشان او	لطمه خور موجۀ طوفان او
داشت پی طرح کرم ریختن	لعل و گهر بر سر هم ریختن[1]

سپیده دم چون خورشید شعاع خود را بر روی گیتی می‌انداخت، پادشاه ذی‌جاه بر اورنگ شاهی جلوه افروز می شد و صلای کرم می‌داد. روزی از روزها آن شاه کج کلاه چون بر سریر سلطنت نشست، اعلام کرد که حاجت هر محتاج حسب خواهش او رواکرده خواهد شد. مستمندان جوق در جوق از اطراف و جوانب آمدند تا از نسیم کرم آن کریم و لطف عمیم آن زعیم غنچۀ آرزوی شان شکفته شود.

صبح دمی جلوه بر اورنگ داشت	افسرش از موج شفق رنگ داشت
داده بهر گوشه صلای کرم	هر نفسش پرده گشای کرم
بهره پژوهنده گروه ها گروه	سر زده چون لاله ز دامان کوه[2]

غالب درین مثنوی در تصویر کشی هر کردار تر دستی را بکار برده چشم و فکر خواننده را گام به گام پیش می برد. اول صورت و هیئت مردی بینوا که از آن حاجتمندان بود در دوازدۀ شعر بر روی صفحۀ قرطاس چنین نقش کرده است که برای ما ناممکن است که تصویر کامل و واقعی آن مستمند رابخوبی در نثر شرح بدهیم لذا چند تا شعر را اینجا نقل کردن مناسب می‌دانیم.

جولقی زهر بلا خورده یی	از رم طالع سر پا خوردۀیی
از تب وتاب دل خویش اخگری	زیر لحاف کف خاکستری
بوده چو خاکستر اعضای او	کلفت نظاره سراپای او
هیچ گه از بخت نیاسوده‌یی	چهره بگرد سفر اندوده‌یی
سر بسر آئینه عروض شکست	کهنه گلیمی و کدویی بدست
کهنه گلیمی که زهر پینه‌یی	پرده گشای غم دیرینه‌یی

۱ - غالب، اسدالله خان، کلیات غالب (فارسی) چاپ لاهور، صص ۱۱۳ - ۱۱۴.
۲ - کلیات غالب (فارسی) ص ۱۱۴.

۹۰ خشک کدو کاسهٔ ناشسته‌یی . از نم زهر آب عناء رسته‌یی [1]

شکل و صورت ظاهری آن قلندر کیفیت باطنی او را آشکار می کرد. هویدا بود که همهٔ عمر رخسارهٔ دل را به ناخن حزن و محن خراشیده است. آن صید زبون دام هوا و هوس آن نخچیر کمند دولت و ثروت که بجز گلیمی کهنه وبوسیده و کدوی شکسته و ناشسته نداشت، پیش آن تاجدار کثیر الایثار به تمکنت شگفت آور آمد و بانداز ویژه به شاه مخاطب شده توجّهش رابخود جلب کرده گفت ، من گدای نیستم وطالب داد ودهش نیم. غرض آمدن من تنها این است که کالای فروختنی دارم و خواهم که مشتری آن توباشی زیرا:

کز کرم آوازه در افکنده‌ای شور صلایم بسر افکنده ای

بو که متاعم به بهایی رسد وقت مرا از از تو صفایی رسد [2]

آن تاجور مقتدر پی تسکین آلام آن مفتقر مفتخر که دامن روزگار گذشتهٔ عمرش به بدبختی وسیاه روزی آلوده بود، پرداخت و آن متاع بی ارزش وکس مخر را به عوض سیم و زرکثیر خرید و آتش حرص و آزش فرونشاند و آن کالا را بخازن سپرده که مکنوز کندو در دل گفت ما کدوی شکسته و گلیمی فرسوده را نخریده ایم بلکه دل غمدیدهٔ آن درمانده را برده ایم چنانکه گفته شده است:

دل به دست آور که حج اکبر است و زهزاران کعبه یک دل بهتر است

این سعادت از مال و متاع این جهان گذران به درجه ها بهتر است.

خود نه گلیم و نه کدو برده ایم ما دل غمدیدهٔ اوبرده ایم

گرچه بدین مایه چه بالیم ما لیک چو در پرده سگالیم ما

در نظر مردم دانا دلست نیک نگهدار همانا دلست [3]

نیّر گیتی افروز چون از آغوش نیلگون آسمان فرو رفته ، روی خویش را در پردهٔ اظلام نهفت آن سلطان دریا دل به شبستان آمد و بجهت استراحت پای خویش فرازکرد و بزودی بخواب رفت. نخستین شبحی که در ظلمت نیمه شب در منظر اونمایان گشت زنی زهره جمال و حور تمثال بود که سر تا پایش ازگل انباشته و پرچم نور در دست می‌داشت. شوخی اعضایش سراپای او را

۱ - همان کلیات ، ص ۱۱۴ - ۱۱۵.
۲ - همان کلیات ، ص ۱۱۵.
۳ - کلیات غالب (فارسی) ، ص ۱۱۵.

چمن‌آسا آنقدر رعنایی وزیبایی بخشیده بود که فر هما پیش او بیش ازگرد وغبار راهی نبود . آن پریچهر و بی مهر بصد عشوه و کرشمه جلوی آن شه جودت پیشه آمد و گلها را بر او پاشید و به تبسمی که جان می‌ستاند ازو خواهان رخصت شد. اینک گلی چند که ریختهٔ خامهٔ گلچین غالب است تقدیم می گردد:

دید ز تمثال سراپای حور	ریخت گل جلوه به جیب شعور
رایتی از نور بر افراشته	پردهٔ رنگی بگل انباشته
جلوهٔ گل مشعله دار رهش	فرّ هما گرد و غبار رهش
در نظر از شوخی اعضای او	بوده چمن خیز سراپای او
گل به گریبان جهاندار ریخت	زمزمهٔ رخصتی از تار ریخت [۱]

آن فرمانروای خود آگاه به غرض استعلام حقیقت ازو پرسید کیستی و علّت آمدنت چیست؟ او در پاسخش گفت من مال و منال بلکه آئینهٔ جاه و جلال تو هستم و وسیلهٔ روشنی بزم عیش و طرب و نور محفل سور و سرور تو بوده ام :

گفت که من دولت ومال توام	آئینهٔ جاه وجلال توام
شمع طرب محرم نور از من است	روشنی بزم سرور از من است [۲]

اکنون چون از درویشی کدوی ناکاره و گلیمی بیکاره بعوض سیم وزر بسیار خریده راه اعسار اختیار کرده ای گوئی چراغ حیاتم را در راه باد تند وسرد نهاده ای . ازین رو باید که دست از من برداري و مرا بحال خودم بگذاری . خدای متعال ترا نگهداراد:

بوی گلیمی به دماغم زدی	سیلی صر صر به چراغم زدی
هین که مرا از تو درین دیولاخ	حوصلهٔ تنگ است و بیابان فراخ
رفتم و وارستم از آزار تو	باد خدای تو نگهدار تو [۳]

پادشاه در حالیکه خشنودی از صورت گشاده و لبان متبسمش هویدا بود او را بدرود گفت . آن شبح فوراً ناپدید شد. سپس در خواب صورتی قوی هیکل کوه پیکر بسان رستم تنومند ومانند روئین تن توانا که از غیظ وغضب متشنج

۱ - همان کتاب ، ص ۱۱۶.
۲ - همان کتاب ، ص ۱۱۶.
۳ - همان کتاب ، ص ۱۱۶.

بود، نمودار شد. شاعر شیرین سخن مثل نقاش چیره دست هیئت وهیبتش را بدین نمط نقاشی می کند:

هیکلی از کوه تنومند تر	بود ازو جبهۂ الوند تر
پیل تنی کز پی عرض شکوه	رسته رگ گردنش از مغز کوه
چین جبینش ز غضب تیغ زن	تیزی تیغش شغب بخت تن
رند قوی پنجۂ خصم افکنی	جم سرو برگی و تهمتن تنی [1]

آن تنومند خشن رو و نیرومند تندخو که چین جبینش مثل تیغ تیز موجب شغب بود، به روی خشمناک و به چهره ای که از آتش غضب برافروخته بود پیش پادشاه آمد و بصدای رعد آسا گفت من اگرچه سرکش و زور مندم ولی مطیع و منقاد تو بودم. توانائی سر پنجه و قوت بازوی تو از من و پشتم قوی از دولت و ثروتت بود. ازین رو تو بر سلاطین و خواقین روزگار کامران وکامگار بودی. این مال و منال که مقتضای طالع سعید و مقتضی مهابت و جلالت تو بود از فرط بذل و انفاق رایگان از دست داده ای و حال در خزینۂ تو بجای لعل و گوهر و زر و جواهر شولای شخش و مندرس و کدوی شکسته و ناشسته مانده است که نشان بیدولتی و مایۂ بی‌مایگی است ازین سبب مرا ضعف و ناتوانی بی‌اندازه دست داده است. حاشاکه تن بخواری ومذلت دهم و چون فرومایگان درضغطه و بیچارگی زنده بمانم. یک دنیا ممنون باشم اگر مرا مرخص بکنی تا از تنگنای حزن و آشفتگی بیرون آیم:

گفت منم قوّت و نیروی تو	طاقت سر پنجه و بازوی تو
حلقه به گوش توام ار سر کشم	آب تو ام گر به نهاد آتشم
پشت من از مژدۂ دولت قویست	دلق و کدو مایۂ بی دولتیست
با تو دگر نام و نشانم مباد	جان به تن نکبتیانم مباد [2]

پرده چون از رخ شاهد معنی برگرفته شد پادشاه را لرزه براندام افتاد. سر بجیب

۱ - همان کلیات، ص ۱۱۷.
۲ - همان کلیات، ص ۱۱۷.

فکرت فرو برد. بخاطرش رسید که این را نیز باید مورد تفقد ملوکانه قرار بدهد چنانچه با دل نخواسته او را نیز اجازه داد و آن شبح در یک بهم زدن چشم از منظر و مرعی پنهان شد.

ازین ببعد شبحی دیگر جلوه گر گردید که چهره اش پرنور و درخشان و شادان و آثار مرحمت و رأفت در صورتش هویدا بود. دیدهٔ شاه از دیدار آن ماه روشنی یافت. نفس آن ماه مظهر معطر و معنبر و روی آن دلربا پاکیزه مثل روح از لوث ماده منزه بود. بر رخ زیبای آن نازنین زلف عنبرین رقصان و برلب لعلین آن ماه مبین ضیای تبسم رخشان بود گویی برق پیش رخساره اش بیشَ از انگاره نبود. صنمی بود بی مثل و مثیل که از رفتار اوچون غبار از خاک بلند می‌شد جلو نگاه بیننده جلوه جنت هویدا می شد. از آمدن آن ماه وش و نازنین ماحول همچون فردوس برین عنبرین و مشام جان مشک آگین گشت. الحق چشمهٔ کوثر از بحر هستی آن سیمین بر برتر از نمی نبود. غالب تصویر آن خوبروی نیکو خو چنین می کشد.ملاحظه کنید سر رشتهٔ کمند خیالش تا بکجا می رسد:

بوی گلی با نفس آمیخته — صورتی از مایهٔ جان ریخته
دامنی برچیده به دست اندرش — هر مژه بر هم زدنی شهپرش
رفتگی از غاشیه داران او — بیخودی از باج گذاران او
جلوه‌گری آفت نظاره‌یی — برق ز تمثال وی انگاره‌یی
رنگ گل آئینهٔ دیدار او — موج پری جوهر رفتار او
جلوهٔ جنت ز غبارش رمی — چشمهٔ کوثر ز محیطش نمی [1]

نگاه پادشاه عالیجاه چون بر آن رشک مهر و ماه و فریبنده هوش و ذکاء افتاد یک حالت بهت و حیرت توام بمسرت او را دست داد پادشاه قدری خیره خیره او را وارانداز کرد و در پرسش علت آمدنش کمی مکث کرد. آن خوشگل ونازک اندام که مثل حور جنان بود، تبسم کنان، دامن کشان ، خرامان ، قدمی چند به طرف او پیش رفته لب گشود و به احترام تمام :

---

۱ - همان کلیات ، صص ۱۱۷-۱۱۸

گفت من آینهٔ ناز توام / همت آفاق گداز توام
آمده پیشم ز درت دورئی / آمده ام پیش تو دستورئی [1]

پادشاه از شنیدن این سخن یکه خورد و هراس بر اوچیره و چشمانش از ترس خیره گشت . لحظه ای بفکر فرو رفت بعد از آن از ملتمس او سر باز زد. دامنش گرفت و لوس کنان باو مخاطب شد.

گفت دریغا چه ستم می کنی / رام که ای کاین همه رم میکنی
فارغ از اندیشهٔ امید و بیم / گنج نشاندن به بهای گلیم
مایهٔ تشویش نگهداشتن / خاطر درویش نگهداشتن
بر اثر بخت روان باختن / دست و دل و تاب و توان باختن
آن همه پرواز به بال تو بود / شوخی آهنگ کمال تو بود [2]

خسرو بی‌مایه از راه تملّق و فروتنی باو مخاطب شد و گفت تو تنها نزد من مانده ای نگذارم که تو نیز دامن درکشی. من اصلاً دامنت را از کف رها نخواهم کرد. من از تو خواهش می کنم که از ره لطف وکرم بامن موافقت بکنی و همچنان بر پیمان وفا و عهد محبت مستحکم مانده و ایفای عهد کرده در تقلاّی زندگی و کشمکش حیات ، مرا کمک کنی. اکنون تنها تویی که شب تیره و تار زیست مرا روشن می‌توانی کرد. من خاکم و وجودت بهار این خاک است . تمنایم اینست که به من بی‌اعتنایی و سرد مهری نورزی ومدام غمگسار و وفادار من مانی . چشم دارم که کارم درکونین از تو ساخته خواهد شد.

منکه کنون جز تو ندارم دگر / دامنت از کف نگذارم دگر
ریشهٔ مهر تو بجان من است / مغز تو اندر استخوان من است
شمع و چراغ شب تارم تویی / خاکم و سامان بهارم تویی
برق خرابی به سوادم مزن / آتش حسرت به نهادم مزن
ای ز تو کار دو جهان ساختن / چون تو نباشی چه توان ساختن [3]

مقتضای همت چون اینست که تذلیل سایل نمی پسندد و در بر رخ عجز نمی بندد، چنانچه او به قیافهٔ بشاش و بخاطر خورسند و از فرط شعف دست

۱ - همان کلیات ، ص ۱۱۸
۲ - همان کلیات ، ص ۱۱۸
۳ - همان کلیات ، ص ۱۱۸

ملک را بوسید و گفت فکر من هم نظیر فکر و خیالت است. آسوده باش نخواهم گذاشت که یک مو از سرت کم شود. بیا که می نشاط در ساغر طرب اندازیم و شاد باشیم. دولت و سعادت چاکرت و تاب و توان دست نگرت باد.

گفت که از بند غم آزاد باش | من بتو شادم تو بمن شادباش
دولت و اقبال غلام تو باد | تاب و توان بادهٔ جام تو باد [1]

ازین سخنان آن دلآرام روحی تازه در کالبد شاه دمید و نور امیدی در قلبش درخشیدن گرفت. همانا ستارهٔ سعد از افق بختش طلوع کرده است. آن بت طناز ادامه بگفتار خود داده گفت ، بدان که این همه مال و دولت ، ابهت و شوکت از وجود من قایم است. دل باینها مبند و در راه اقتنای این اشیای فانی قدم مزن .همواره جود و سخا را شیمهٔ خویش و بذل و عطا راشیوهٔ خود سازتا نام نیک و حسن صیت سرمایه ات باشد آگاه باش که عروس کامرانی به کسی همکنار می شود که سود دیگران را بر زبان خود مقدم دارد و همواره از پاافتادگان را دستگیر باشد و از داروی داد و دهش درمان درد تهی‌دستان و مستمندان کند و دست مرادشان بدامن مقصود برساندو مایهٔ نشاط و انبساط خاطر خویش اندوزد.

کاین همه قایم به وجود من است | بل همه موجود ز جود من است
نشه بود دولت و صهبا منم | قطره بود سطوت و دریا منم
صورت من معنی آزادیست | پیشهٔ من مردمی و رادیست
همچو من آزاد وسبکبار شو | ده همه و هیچ خریدار شو
در دل از آزار دل اندیشه کن | گنج بر افشان و کرم پیشه کن
یاوری از بخت و کرامت ز تست | دیر بمان ایکه سلامت ز تست [2]

اینجا داستان آن خسرو که رعایت اعتدال در بذل اموال منظور نداشت و هر چه در خزاین او بود براه ایثار از کف داد؛ بپایان می رسد. ازین ببعد غالب بر احوال حیات خویش که بسیار پُرآشوب و درس آموز و عبرت انگیز و قریباً بر

۱ - همان کلیات ، ص ۱۱۹
۲ - همان کلیات ، ص ۱۱۹

احوال آخرین تاجدار مغول منطبق می شود نظری می افکند و بصوب احتساب خویش چنین گریز می کند :

غـالب افسـرده دل و جـان بـیا　　　بی سرو پـا در صـف رنـدان بـیا

بـی خـبران را خـبری بـاز ده　　　زان می دیـرین قـدری بـاز ده [1]

این شاعر شهیر و سخنور کم نظیر در شعر گویی ذوق شسته و در سخن‌سرایی قریحهٔ عالی داشت. در زمان شباب در قلمرو جمله اصناف سخن باوجود باد مخالف پرچم شاعری او بصد آب وتاب در اهتزاز ماند و تشنه کامان شوق بقدر ظرف، تشنگی را فرو می کردند. اکنون پیری فرا رسیده و همه قوای او را مضمحل کرده بود بدین سبب در سرودن اشعار کمتر توجه می داد. این مصرع

زان می دیرینه قدری باز ده

پرده ازین حقیقت بر می دارد.

آن سخن گوی بینوا بعد ازین هرچه می‌گوید ناله های روح رنج کشیده و دل محن دیده است و این غم و الم در ابیاتش تجلّی می کند. غالب بخود مخاطب شده می گوید که همه عمر در سخن سرایی و شعرگویی بسر بردی و از دریای طبع درر آبدار بیرون آوردی و بی‌منّت آن ها را بپای خلق ریختی . لاریب تو از همگنان گوی سبقت ربودی و از ارباب علم وفن تحسین و آفرین شنیدی و برین شادمان شدی ولی اکنون بگو آن رشد طبیعی ونامحدود فکری که ترا میسر بود کجا رفت ؟ آن اثر آفرینی پردهٔ سازت و آن نغمهٔ خاراگدازت چه شد ؟ عهد جوانی در مغاک حرص و هوس سیم و زر و در تمنا و هوای منصب و جاه بسربردی و بهر اکتساب آن متحمل محنت و زحمت شدی و سعی بیسود نمودی، حتی که از صراط مستقیم انحراف ورزیدی ولی دست مرادت بدامن مقصود نرسید. درین زمان تو جادهٔ رنگ و ریو می پیمائی لاکن بدان که این تگ و دو نیز ترا نفع نخواهد بخشید. آیا نمی دانی که ازین کار نابهنجار نه تنها از چشم اخیار وابرار افتاده ای بلکه در انظار یار و اغیار ذلیل و خوار شده ای. تو در هنگام شباب در دنیا طلبی ابرام نمودی و در عهد پیری هم برای حصول جاه و

۱ - همان کلیات ، ص ۱۱۹.

حشمت پامی‌فشاری ولی ازین جدوجهد مستمر و تکاپوی مستدام آیا هیچ وقت نیل بمرام شدی ؟ تو اگر به ماضی خویش نظر افکنی و کمی تفکر کنی باین نتیجه خواهی رسید که دران اوان تو مقهور خواهشات نفسانی شده اقتفای خطوات الشیطان کرده، عمرگران بهارا رایگان وبی مصرف صرف کردی. آیا این طرز عمل تو بغاوت بلکه عداوت تو بیزدان پاک عیان نمی سازد؟ خدا را بر حال خود رحم کن و از زمرهٔ کج روان و گمراهان مشو و راه اهریمن مپو واز اندیشه‌های ناصواب بر حذر بشو:

آن اثر پردهٔ سازت چه شد؟ — زمزمهٔ خاره گدازت چه شد؟
آن نفس ناله کمندت کجاست؟ — وان نگه جلوه پسندت کجاست؟
در هوس جاه فرو رفته ای — حیف که در چاه فرو رفته ای
واه غلط کرده به افسون دیو — می سپری مرحلهٔ رنگ و ریو
تا پی نیرنگ و فن افتاده ای — از نظر خویشتن افتاده ای
بندهٔ زر بودن از اهریمنی ست — مردخدااین‌چه‌خدادشمنی‌ست[1]

کارهایی که در ریعان شباب انجام دادی امیدوارم آن همه از حافظه بدرنرفته باشد. آیا یاد داری که در جوانی :

آتش هنگامه بجان داشتی — داغ نغان شیوهٔ بتان داشتی
بود به پیچ و خم سودای کار — کار تو چون زلف بتان تار ومار
چشم پریشان نظری داشتی — جلوه بهر رهگذری داشتی [2]

گذشت آنچه گذشت اکنون که شیب بر تو مستولی شده است از تجارب ماضی استفاده کن و درس عبرت بگیر. بنای سعادت جاودانی قلب انسانی است که از هواجس وعوارض آمال سالم باشد. متأسفانه عادات و خصایل شما در پیرانه سالی هم همان است که هنگام جوانی بود.

هر چه کنون می رسدم در نظر — شاهد وشعر است و شراب و شکر [3]

---

۱ - همان کلیات، ص ۱۱۹-۱۲۰
۲ - همان کلیات، ص ۱۲۰
۳ - همان کلیات، ص ۱۲۰

دانسته باش آنانکه در لهو و لعب بسر می برند یا شاهد وشراب را دوست می‌دارند در زمان شیب روی تباهی و بربادی را می بینند و روسیاهی مقدر شان می‌شود. در جوانی بیراهه را اختیار کردی که نشان بلاهت و جهالت تست. هرچه داشتی صرف کردی و سودی نیافتی بلکه دستخوش ناکامی ونامرادی شدی اکنون هم همان راه می پیمایی ، همان طور تن بهوا و هوس داده بادهٔ رنگ و ریو را پلکان موفقیت پنداشته ای. این پلکیدن شما نیز نفع نخواهد داد. کمی بر اعمال و افعال خویش غور و خوض کن. در ماضی چه کردی و در حال چه می کنی ؟ قوت برنائی خواب وخیال شد و این زمان ضعف پیری و ناتوانی هم میگذرد. احتساب خویش بکن . آیا تمتع از اوقات گران مایهٔ جوانی بردی یا درین زمان که پیر شده‌ای ، می بری ؟ آیا هیچ گاه سربلند و مغرور بر آستانهٔ پیروزی رسیدی ؟ آیا گاهی شاهد کامرانی را در آغوش کشیدی؟ دریغ بخور که همهٔ عمر رنج بیهوده بردی و هم اکنون سعی لاطائل میکنی . افسوس عمرت بسر آمده است فکرکن که نیمهٔ عمر خویش را در خواب غفلت بپایان رساندی و نیمهٔ دوم را در ماه پیمائی بسر می بری. ماحصل این حیات بی ثبات توچیست؟

چرخ بسا روز بگشت این چنین — آه ز عمری که گذشت این چنین
حال بدین مایه تباهی ک هست — خاصه بدین رو سیاهی که هست
آن همه دیوانگی و جاهلی — واین همه ناکامی و بی حاصلی
آن همه بدمستی و تن پروری — و این همه شیادی و افسونگری
آن همه بیراهه روی های تو — و این همه بیصرفه دوی های تو
آن همه خون بوده و خاکست این — آن مرضی بود و هلاکست این
نیمه شب از عمر تو در خواب رفت — نیمه به پیمودن مهتاب رفت [1]

این جا نکتهٔ قابل تذکار اینست که غالب در مدح ملکه وکتوریا و در ستایش ابوظفر بهادر شاه آخرین تاجدار مغول ، و در تعریف و توصیف شاهزادگان و دیگران که در دربار پادشاه و سرکار کمپانی کمی اثر و رسوخ

---

۱ - همان کلیات، صص ۱۲۰-۱۲۱

داشتند، قصاید و قطعات حوالۀ قلم کرد و دران قریحه عالی و فکر متعالی و اندیشه های عمیق و ظریف ابراز نموده کمال سعی و تلاش و هم فصاحت و بلاغت را ارائه داده است. درین اشعار مدحیه آرزوی قلبی و حسن طلبش نیز تجلّی می کند. ممدوحین باتمکین و ستودگان والاشان که وابسته بدربار بادشاه بودند و هم کافه انام بویژه مسلمانان که علاقه بزبان وادب فارسی داشتند در یک محیط بی‌آرام و پُردغدغه بسر می بردند، اشعارش را اگرچه مورد تحسین و آفرین قرار میدادند ولی نه آنقدر که بایست زیرا در آن زمان زبان فارسی قدر و منزلت خویش را از دست داده بود وزبان اردو جایش گرفته بود لذا گفتۀ غالب که « داد نظم و نثر خویش باندازۀ بایست نیافتم » غلط نباشند. مکرر آنکه نباید این حقیقت را ندیده گرفت که فرنگیان چون از زبان شیرین فارسی نابلد و از اسلوب شاعری مشرق زمین نا آشنا بودند بدین علت اشعارش مورد عنایت و توجه آنان قرار داده نشد و حرف داد و تحسین بر زبان شان نیامده باشد. عجب نیست که آنان آنها را «دفتر بی معنی » شمرده « غرق می ناب »کرده باشند. این ابر مرد اقلیم سخن از ستایش کنندگان چه قدر منفعت مال یافت اگرچه رازیست سر بسته که در خزینۀ گیتی مخزون است وکس ازان کماحقهٔ آگاه نیست ، البته لا اقل این قدر می‌دانیم که این شاعر بلند پایه از قدر ناشناسی معاصرین دست تأسف می‌مالید. او درد دل خویش را بارها در اشعار آبدار ارائه داده است مثلاً درین بیت می‌گوید :

کوکبم را در عدم اوج قبولی بوده است　　　شهرت شعرم به گیتی‌بعد من خواهد شدن[1]

باید در نظر داشت که ستایش و سپاس اگرچه بالاتر از حد قیاس دست دهد، آتش تنور شکم را نمی تواند که فروکند و در نجات دادن از تقلاّی زندگی و کشمکش حیات هیچ کومک نمی کند. آشفتگی و شوریدگی غالب از دیباچۀ کلیات فارسی او پیدا است :

«داغم از آزمندی که ورقی چند بکردار دنیا طلبان در مدح اهل جاه سیه کردستم، دریغا که عمر سبک سر لختی بچامه و چنگ سرآمد و پاره‌یی بدروغ و دریغ رفت. فرجام گران خوابی بر

۱ - همان کلیات، ص ۶۰۹

نخاست وآشوب هوسناکی فرو ننشست[1]

راجع به موضوع بگوییم که درین ایام پیری غالب از اعمال و افعال و کردار خویش ندامت و خجالت می کشد و خود را ملامت می کند و برای راهبري نژادنو بر بساط سخن لولوی آبدار اندرزهای سودمندی می افشاند تا هریک در هر زمان از آنها استفاده بکند. فی الجمله در ضمن کارهای بیهوده و نابهنجار که از غالب سرزد پیغام او اینست که:

من نکردم شما حذر بکنید.

غالب دربارهٔ این جهان گذران وحقیقت اشیای این عالم ناپایدار اظهار نظر می نماید و می گوید که انسان را باید وسوسه را از دل و وهم را ازسر بدرکند زیرا وهم انسان را بر آن دارد که اشیایی که نیستند آنها را هست بداند اعنی هرچه درین دنیای فانی است آن را از اثر سیمیا بداند. همانا اینها از جادو یا طلسمی است که اشیای موهوم جلوی نگاهش مجسّم می نماید. بعبارت دیگر هرچه نیست آن هست بنظر می آید. فی الجمله اولاد آدم سراب را حقیقت پندارد و در حصول آن از تگ و دو اجتناب بورزد:

ای همه تن وسوسه، سود تو کو	دهر سراب است وجود تو کو
هرچه ازین پرده هویداستی	نقش ونگار پر عنقا ستی
هستی اشیاء که غبارفناست	پرده گشای اثر سیمیاست
خلق که از وهم نمودیش هست	وهم تو دانست که بودیش هست
پیروی وهم مکن زینهار	سر ز گریبان حقیقت بر آر[2]

غالب می گوید که همواره تکیه بر رحمت یزدان کردن و همت عالی را به کاربردن باعث دریافتن حقیقت باشد ولی چه نوع همتی باید که مقصود بدست آید و مطلوب به چنگ افتد. همّتی که از علایق مادّی سبک بار باشد. آن بادهٔ همتی که از خمخانهٔ «لا» مهیا می شود زیرا ازین همّت عالی هر ادنی به مقام اعلی و هر پست به مرتبه عالی می رسد. هرکس که چنین همّت بلند دارد توفیق ایزدی رفیق راهش باشد و می تواند که کارهای محیّر العقول را انجام بدهد.

آنکه درین پرده سگالی بود	از اثر همّت عالی بود

۱ - همان کلیات، ص ۱۲

۲ - همان کلیات، ص ۱۲۱

ساقی همّت که صلا می دهد | باده ز خمخانهٔ لا میدهد
همّت اگر بال گشایی کند | صعوه تواند که همایی کند
نیّر توفیق اگر بردمد | لاله عجب نیست کز اخگر دمد [۱]

غالب از وضع وخیم معاشی ومعاشرتی و احوال سقیم سیاسی مملکت خیلی نگران بود زیرا او در قلعهٔ دهلی آمد و رفت می داشت و ازین هم بی‌بهره نبود که هیچ دولتی درین جهان جاویدان نبوده است. این سپهر بی مهر هر دولت وحکومت را هر درجه استحکام و قدرت داشته باشد سرانجام از پا در می آورد. اکنون حکومت پادشاه فقط برای نام است وانگلیسیان مستعد بر برهم زدن این بساط اند و پادشاه یارای خنثی ساختن دسیسه کاریهای هنود و نصاری را ندارد. عیان بود که در آتیهٔ نزدیک اینقدر جاه و حشم که هست از دست این تاجدار خواهد رفت. بدین علت پی تسلیتش این مثنوی را بصورت تمثیل نگاشت و او را نصیحت کرده گفت که به کنج تنهایی بنشین و از سر انجمن آرایی برخیز و اشارةً آگاهش کرد که در برابر خواست الهی سر تسلیم و تعظیم فرود آورد و بوقت استرداد این امانت الهی بغایت سکون ذهنی و طمأنینت قلبی را ابراز نماید و به لطائف الحیل تلخی این غم و تلخ کامی این الم را در مذاق خویش شیرین سازد و جانب احتیاط را فرو نگذارد تا از سعایت دشمنان و نمامی بدخواهان محفوظ و مصون بماند.

این مثنوی که آگنده از گوهر شاهوار حکمت و فضیلت است و در آن عبرت گرفتن از روزگار و دست زدن بدامان همّت و قناعت توصیه شده است بسیار جالب و خواندنی است و برین اشعار اختتام می پذیرد:

همّت ما نیز شهود حق است | هرچه می سنجیم وجود حق است
همّت ما غیرت حق است و بس | کثرت ما وحدت حقّ است و بس
از اثر سطوت حق در کلام | حرف ز لب می‌رمدم والسّلام

*****

۱ - همان کلیات، ص ۱۲۱

شعر فارسی امروز شبه قاره

صابر ابوهری [1]

حضرت محمد «ص»

«قطعات»

راز بسته از نگاهش بی نقاب — اُمّی مطلق ولی دارد کتاب
خوش سرود آن مولوی معنوی — «آفتاب آمد دلیل آفتاب»

*

منبع لطف وکرم ذات نبی«ص» — ماورای کیف و کم ذات نبی«ص»
قدسیان را لایق صد احترام — ساز حق را زیرو بم ذات نبی«ص»

*

یا به بیداری بود یا در منام — دید روی مصطفی«ص» خواهم همی
من ندارم آرزوی باغ خلد — خاک کوی مصطفی«ص» خواهم همی

*

سرّ دین مصطفی«ص» با من بگو — از مقام کبریا با من بگو
تا بدانم راز اِلاّ اللّه را — از مقام لا اله با من بگو

*

کی توان کردن بیان وصف نبی«ص» — بی عدیل وبی مثال و بی نظیر
شادباش و دور افکن حزن را — از نبی«ص» تعلیم « لا تحزن » بگیر

---

۱ - شاعر فارسیگوی ساکن جگادهری (هند).

لبنیٰ سنبل [۱]

نعت حضرت رسول اکرم «ص»

دلم فرسوده،جان بسمل، ز عشقت یا رسول الله «ص»
دلم بشکفته آواره، زمشکت یا رسول الله «ص»
صبا از طیبه می آید، نیاید سوی من خواری
فدای کوی تو آقا، کنم جان یا رسوُل الله «ص»
دلم فرسوده ، جان بسمل، کرم کن یا رسول الله «ص»
دلم بشکسته، بی چاره، رحم کن یا رسول الله «ص»
به عشق تو فنا هستم، ز لطف تو بقا هستم
فقط گویم که سگ هستم، ثنا خوان یا رسول الله «ص»
چو آیم بر سر محشر، نظر کن حال مسکینم
نکن شرمنده «سنبل» را، در آن جا یا رسول الله «ص»

جاوید آفاقی [۲]

نشید نیایش

هوا پر ز مشک و زمین پر ز کشت — بود شهر لاهور یک سر بهشت
درین شارسان جنون پروری — دگر شدَ ز من زنده شعر دری
اگر ماهتابم پرستنده کو — وگر بی نوایم نوازنده کو
هر آیینه کمتر ز گوهر نیم — مرا معدن و گنج شعر عجم
اگر من فتادم بخاک اندرون — که دستی که از خاک آرد برون
اگر دولت شاه اکبر بُدی — مرا تخت زر جای بستر بُدی
چو کردم می فارسی در سبو — دگر آب رفته بیامد بجو
زبان دری را بجان پرورم — خیالات و اندیشه را محورم
بر آورده ام لفظ او از ضمیر — روان بر زبانم چو دریای شیر
درختی نشاندم ز افکار نو — شب آدمی را کند پر ز ضو
خیالات جاوید آفاق گیر — کند آدمی را جوان و دلیر
ز جوش تپ نفرت جاودان — نشستم بر کوه آتش نشان
فرنگی پس پردهٔ نفرت است — ازو پاره شد هر کجا وحدت است

---

۱ - سخنور معاصر ، راولپندی
۲ - شاعر معاصر - لاهور

زمینی که از زهر گردد تباه | نه گلبن ازو روید ونی گیاه
به هر نفرت و جنگ ای نسل نو | سوی آدمیت بشو تیز دو
بیا ردّ شیطان اعظم کنیم | درین کشور اسلام محکم کنیم
دل مسلم اندر فریب است مست | غلام است و داند که آزاد هست
نه فکر و نظر از تو، نی رای تو | نه بر جان محکم بود پای تو
همه هستی تو برای کسی | همه بر تو ترتیب رای کسی
ز تقسیم و نفرت برانگیخت خاک | زمین خدا را جگر کرد چاک
فسادی بپا اندرون وبرون | جدال و قتال آتش و کشت وخون
هر آن کس که دارد دل درد مند | ورا کار نفرت نیفتد پسند
همه بخردان پر ز حرص‌اند و آز | که از گفتن حق کنند احتراز
به هر گام و هر راه ظلمت فشان | صحافی ادیبان و دانشوران
نوی عزم تنظیم آدم کنیم | حکیمانه تقویم آدم کنیم
بکوشم پی وحدت آدمی | خوش آید مرا الفت آدمی
ازان در که انسان رسد تا خدا | به گیتی کجا جز در مصطفی«ص»
درین خطه امریک محکم شده است | مسلمان تبه گشت و بی دم شده است
تو کن سیرت آدمی اختیار | اخوت، مروت ، محبت بیار
بنی آدم افراد یک دودمان | ز یک مام و بابا زیک خان و مان
«بنی آدم اعضای یک دیگرند | که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار | دگر عضوها را نماند قرار»
بشر در جهان امت واحد است | برای زمین رحمت واحد است
حکومت به ابلیس دانا مده | به دست یهود و نصاری مده
پس غرب ای آسیایی مرو | به خود یک دل وروح و یک جان بشو
چوانتاد تذر محبت به چاه | تبه گشت تهذیب عالم تباه
کریمانه با آدمی شو ترین | بزن بخیه بر چاک روی زمین
مسلمان بهوش آ بروی زمین | یهود و نصاری عدو مبین
اروپا که اسلام را دشمن است | ز سر تا قدم نار اهریمن است
به مسجد بشو جمع اندر خطر | به هم بسته پیوسته بایک دگر
بشو با مسلمان رحیم و کریم | چو خوشبوی خوش‌خو چو بادنسیم
حضور خداوند توبه کنیم | ز خود رفته در سجده گریه کنیم

فائزه زهرا میرزا[1]

مشتاق دیدار حسین «ع»

شـد عیـان بـار دگـر مـاه مـحرم بـر فـلـک | گـریه و آه و بکـا و نـاله در حـور و مـلک
صـاحب تـطهیر در دشت بـلای کـربلا | دعوت‌حق می‌دهدگویـا صـدای‌مصطفا«ص»
تا صدای مصطفا«ص»در گوش آن اعدا رسـد | بـاز دارد امت اسـلام از آن کـین و حسـد
لیک آن امت نشـد پیمـانگر عـهد و وفـا | تـا بـریدند بـوسه گـاه حـضرت خیر الوریٰ
خـون نـاحق تـا ابـد.شـد ملهم مـردان راز | جوشش دل می شود در دین و دنیا سـرفراز
خـاک آن ارض بـلا بـهر مریضـان شـد شـفا | مـنتظر هـر لحـظه بـاشند مؤمنـان بـهر لقا
ای امـام عـاشقان مـا را جـوار خودنشان | هـدیهٔ گـل برفشـانیم بـر شـهیدان جهـان
هـدیهٔ مـن گـر قـبول افـتد شـود روشـن دلم | کیمیـای زنـدگی یـابم شـود حـل مشکـلم
چون‌بود فرزندزهرا«س»محترم در هـر زمـان | مـی‌کَنَد او پـرچـم طـاغوت را از هـر مکـان
یـا الّـهی حـافظ اسـلام و ایمـانم تـویی | بر زبان ها یاحسین «ع» و در دل و جانم تویی
یا الّـهی ! تـا قیـامت حـافظ خـون حسـین «ع» | سینه‌سوزان،دل خروشان،دیده‌گریـان‌شوروشین
«فائزه» بـار دگـر مشتـاق دیـدار حسـین «ع» | شافع محشر بـود اولاد و انصـار حسـین «ع»

دکتر رئیس احمد نعمانی[2]

چشم شوق

خدای غنچه و گل و مه و خور وستـارگان | ببین چطور می زیـم بـه شـهر بـدقوارگـان
به بزم تـیره روزهـا ، چـه رونـقی نـظر فـزا | چه طرفه تیرگیست این ، به بزم ماه پارگان
ز زنج صبح و شام من ، زکربت مـدام مـن | زبـادها سـؤال کـن، بپرس از ستـارگان
ترا که گفت دست خویش باز از ستم بکش | به دست این و آن مده ز کشته ها شمارگان
به‌عیش و طیش این جهان ، نگاه افکنم چرا؟ | چو دید چشم شوق من فراتـر از ستـارگان
مجوبه شعرهای من ، به طرز گمرهان سخن | به دیرهـا نـرفته ام ، نیم زبـاده خـوارگـان
«رئیس» یاد مرگ راگـهی مکـن ز دل جـدا | بـرابـرانـد آنزمـان ، پیـادگان ، سـوارگـان

۱ - استادیار گروه آموزشی فارسی، دانشکدهٔ دخترانهٔ دولتی مارگلا F-7/4، اسلام آباد.
۲ - دانشیار فارسی - علیگره (هند)

دکتر محمد حسین تسبیحی «رها»[1]

سفر عشق

همه جا آمده دل ها به فغان وزاری | همه جا گوهر انسان شده دل آزاری
همه جا گلشن دل گشته غمین و نالان | چون که در عالم دانش همه جا غمخواری
گلبن ناز و طرب نامده در باغ دلم | جلوهٔ نور و نوا را نبود دلداری
ای گل باغ وفا در چمن دل خوش باش | تازگی ها و طرب را نبود رهواری
من در این گوشه شدم منتظر دیدارت | قبلهٔ روی توام گشته مصور،آری
رنجه کن پای خودت بر سر و بردیدهٔ من | سایبان گشته محبت همه دم گل باری
می رسد بوی خوش زلف سیاهت به مشام | همچوی‌بوی خوش مشک از طرف عطّاری
بار الّهـا برسان یار مرا در پیشم | کاتب خط و کتابت بود و سرداری
گوهر ناز وفا، رهرو راه اللّه | همچو بوی سفر عشق ز عرش باری
یادم آمد که منم بنده «رها» بر در تو | خادم درگه تو هستم و خدمتکاری

جوهر براهویی[2]

یاد ایّام

گاه در ماحول ما چون مهر بی پایان بود | نیت خوشتر که بوده کار هم آسان بود
زندگی افزون تر شد از بنای راستی | و زعمل نیکو همین انسان هم انسان بود
از قرابت و دوستی ها رنگ محفل می نزود | بر سریاران هر دم تاج عالی شان بود
در فسانه های من هم نور نو آمیخته | پرخلوص و بی ریا دل صاحب عرفان بود
در دیار ما همیشه بود تقدس آدمی | جلوت احباب همچون درد را درمان بود
زندگی‌رنگین‌چون قوس‌وقزح هر صبح شام | غله هم ارزان بود و مهر هم ارزان بود
بینوائی را نوا شد رسم کل همسایگان | در محله مشترک غم را همه امکان بود
یاد میدارم ای «جوهر» من بصد افسردگی | قدر دان عشق و الفت جان من جانان بود

---

۱ - شاعر و کتابدار کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

۲ - سخنور معاصر، فریدآباد، بخش دادو (سنده) این غزل به سبک «فارسی پاکستانی» است.

پرفسور محمد ولی الحق انصاری[1]

به استقبال از عبدالقادر بیدل

کجا الوان نعمت زین بساط آسان شود پیدا

که آدم از بهشت آید برون تا نان شود پیدا

(بیدل)

برای زیستن از غیب صد سامان شود پیدا

چو باشی در جهان، بهر تو آب و نان شود پیدا

مباش اندوهگین و غم مخور از گردش دوران

میان خار از شاخه،گلِ خندان شود پیدا

به دنیا آدمی زاید به هر هنگام و هر لحظه

ولی در دهر پس از قرن‌ها انسان شود پیدا

به ظاهر آنچه معموره نماید نیست معموره

ز چشم دل اگر بینی ، ده ویران شود پیدا

نسیم صبحگاهی فرحت انگیزاست و راحت زا

ولی چون تیز تر گردد ازآن طوفان شود پیدا

به وقت رفتن از دنیا کفن را می برد با خود

بشر را این نه کم تحفه‌ست ، چون عریان شود پیدا

بهاران هم نرویاند هر آنچه در گلستان ها

ز خاک تیره آن در فصل تابستان شود پیدا

ز گریه می کند آغاز هستی در جهان هرکس

بفهمد کاش این نکته چرا گریان شود پیدا

بلوغ عقل خواهد رهبری هادی مطلق

کسی کو دانش آموز است خود نادان شود پیدا

---

۱ - استاد بازنشستهٔ گروه فارسی دانشگاه لکهنؤ- هند.

گـذشتن در هـوس از حـد! نـتیجه درد نـاکـامی
ز حـرص و آز در دل تـلخی حرمـان شـود پـیدا

نباشد بهرهٔ من در جهان جـز حسـرت و حرمـان
فتد لیوان آب از دست من چـون نـان شـود پـیدا

شدند اقبال و غالب بعد بیدل فخر هندوستـان
دگر زین خاک گوینده نه چون ایشان شـود پیدا

ولی دیدم چمن را غرق رنگ و بو به فـصل گـل
نمی دانم که در گلشن چـه بـعد از آن شـود پیدا

گـهر، کـان از صـدف نـاید بـروی سینهٔ دریـا
بـزایـد انـدرون سینه، بـر مژگـان شـود پیدا

صدیق تأثیر[1]

غزل

کـافرم گـر جـبه و دستـار می‌بـاید مـرا
حـق پـرستم در حـقیقت دار می‌بـاید مـرا

در طریق سخت کیشان نیست تـن آسـانیی
سخت کیشم کار هـر دشـوار می‌بـاید مـرا

دریا نوشان رانمایی تو خط جامی عبث!
درد بسیـار است مـی بسیـار می‌بـاید مـرا

کار طـفلان است بـازی مـی‌کند از سـنگها
تـا نمـاند درد سـر دیـوار می‌بـاید مـرا

سـایهٔ گـل رهـزنی غـافل کـند از مـنزلی
آبـله پـایم ره پُـر خـار می‌بـاید مـرا

از نشـان نـقش مـنزلی پـیدا شـود!
رهـبر و آن قـافله سـالار می‌بـاید مـرا

داشتن‌محراب‌وسبحه‌نیست‌این دین داریی
ای مسلمـانان مگـر زنّـار مـی بـاید مـرا

عمرها گردیده ام «تأثـیر» غـم هـا دیـده ام
در جهـان کـو راحـتی آزار می‌بـاید مـرا

---

[1] - شاعر معاصر، شیخوپوره (پاکستان)

علی رضا رضایی [1]

آرزوی پرپر

زندگی بی کار خیری مردنم اولی تر است
ازندامت‌ها سبو رادست حسرت بر سر است

غافل از تزویر نفس دون چه خواهی زیستن
ای بسا شیطان که در کانون جانت مضمر است

فکر آسودن ندارم در دو روز زندگی
روزگار دون همه یکسر کدورت پرور است

هیچ سر خالی نمی بینم من از سودای عشق
در دل هر قطره جوشان آرزوی گوهر است

دین و دانش را جلای جان آدم گفته اند
چشمهٔ آیینه روشن از جمال جوهر است

گل اگر خندد به روی باغبان از خوشدلی است
دیدهٔ بلبل نمی دانم چرا دایم تر است

شمع را در مجلس ما دل سیاهان نور نیست
گر فروغی هست با شمع از فروغ دلبر است

واعظ شهر آنکه می‌زد لاف تقویٰ و صلاح
دیدمش در کافری از کافران کافر تر است

در طپیدن نیست کار دل به جز دیوانگی
من نمی دانم که این دل را چه شوری در سر است

«شمس آصف» آرزویی در سر خود داشتم
آرزوی پرپرم مژگان ناز دلبر است

***

۱ - شاعر معاصر ساکن زاهدان - ایران

رضیه اکبر[1]

جادهٔ تنها

مثل برگ پاییزی توی کوچه ها
سرگردان
بر جادهٔ تنها
انسانها بی صدا از کنار هم
می گذرند
این سکوت و خفقان بر سینه ها
حکمفرماست
ازین جادهٔ تنها
بوی نفاق و دوری وافتراق
به مشام می رسد
گرد و غبار
درخت محبت و پر بار را
فرا گرفته
زبان لال این جادهٔ تنها را
کی می شنود !؟
کی بر درخت تک جاده
بلبلی ترانه عشق می سراید !؟
بر جادهٔ تنها عاشقی
گامزن !
بانی دل نغمه
سراید
تنهایی را بهم زد

فتّانه محبوب[2]

ای بی وفای من

ای بی وفا ! دیگر نکنم جستجوی تو — عشقم ! امید من ! نکنم آرزوی تو
بودی امید این دل زارم تو از ازل — باغم، بهشت من، نکنم یاد روی تو
بسیار درد دارم و فریاد نمی‌کنم — ای بی وفای من نکنم یاد کوی تو
بسیار بی وفایی و من از جفای تو — اشکم ، غمم، مگر نکنم های و هوی تو
درد وغم نهفتهٔ دل بازگو کنم — خواهم کنم مگر نکنم پیش روی تو
خواهم کنم فدات دلم از برای تو — ای پُر جفا مگر نکنم گفتگوی تو
«فتّانه » از برای تو جانش فدا کند — پیوستهٔ تو هستم و جانم به سوی تو

---

۱ - استادیار گروه فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد.
۲ - مربی فارسی دری در دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

خواجه منظر حسن منظر[1]

گربهٔ مسکین

رهنما در چشم ظاهر بین بـه بـاطن عـیش کـوش
درمیـان مـا کـه آیـد چـو صـفت گـندم فـروش
روی نـورانـی، لب لعـلین و گـیسو زیـب دوش
عقل و دانش را طلسمی سحر بر تمکین و هـوش
رهـبر کـامل بـه ظـاهر مـصلح اطـوار زشت
واعـظ مـنبر بـه بـاطن دشـمن حـلقه بگـوش
مرغ و ماهی زیب دسترخـوان و نـذرانـه بـدست
اللـه اللـه، اللـه اللـه ، برزبـان خـرقه پـوش
یک عصـا در دست دارد ، صدبتـان در آستین
بت شکن در چشم ظاهر بین به باطن بت فروش
سـبحه در انگشت دارد رو بـه قـبله سـرنگون
گـربهٔ مسکـین نشسـته در پـی آزار مـوش

---

۱ - سخنسرای معاصر مقیم کراچی

گزارش
و
پژوهش

دکتر عارف نوشاهی [1]
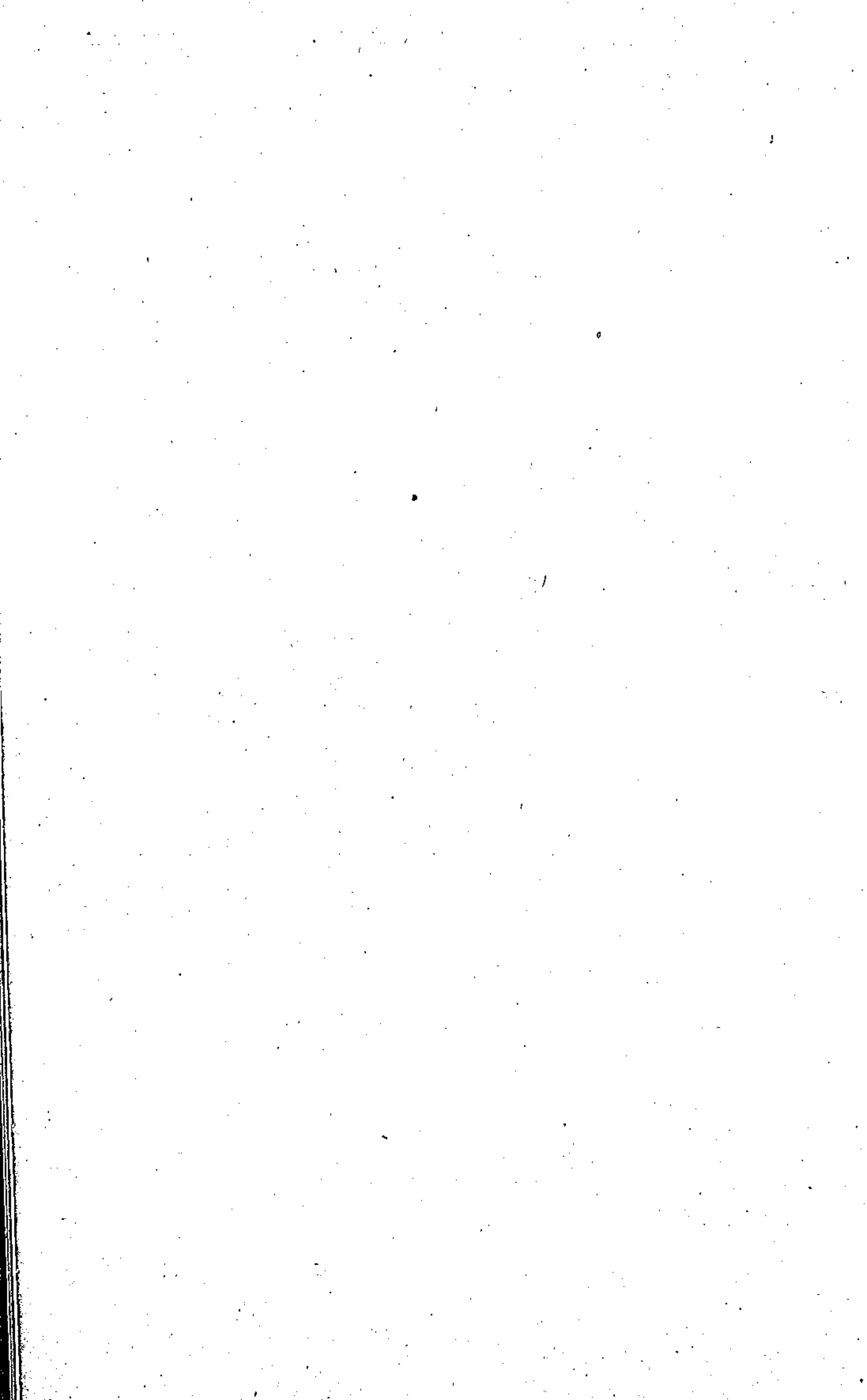
خاطرات و مُلاحظات
(دربارهٔ مرحوم احمد گلچین معانی و کتاب او «تاریخ تذکره های فارسی»)

۱. خاطرات دربارهٔ احمد گلچین معانی :

از میان تمام شاخه های علوم ادبی فارسی بیشترین علاقهٔ من به تذکره‌هاست؛ چه تذکره های اولیاء عرفاء و چه تذکره های شعراء. این گرایش در درونِ من بی علّت نیست. آموزش و پرورش من از دوران کودکی تا نوجوانی زیر نظر کسانی شده که تذکره نویس و تذکره شناس بودند. نخستین آموزگار خود سید شرافت نوشاهی (درگذشتهٔ ۱۹۸۳م) را همیشه در حالی مشغول دیدم که او دور خود کتب تذکرهٔ بزرگان را چیده بود و شرح حال آنان را می نوشت و حاصل عمر او تذکره ای در هشت هزار صفحه به نام شریف‌التواریخ به زبان اردو است. او تذکره نویس زبردست به سیاق قدما بود و کتابخانه‌اش از کتب تذکره زینت بخشیده بود. وقتی از روستا به شهر آمدم و در سالهای ۷۴ - ۱۹۷۱م برای آموزش زبان فارسی در خانهٔ فرهنگ ایران ، راولپندی ثبت نام کردم ،شاگرد کلاسهای دکتر سید علی رضا نقوی بودم که تذکره شناس ممتاز این سامان و زمان هستند. اثر نفیس او تذکره نویسی فارسی در هندو پاکستان (چاپ تهران) کتابی شناخته شده در موضوع خوداست. محضر او در من ذوق تذکره های شعراء برانگیخت. متعاقباً به کتابی در همین موضوع آشنا شدم یعنی تاریخ تذکره های فارسی تألیف احمد گلچین معانی که اولین وسیلهٔ آشنایی با نام آن

---

[1] - دانشیار فارسی ،دانشکدهٔ گوردن - راولپندی.

مرحوم بود. در ۱۹۷۴م به کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد پیوستم و در آنجا دیگر کارهای او را نیز دیدم. کم کم روی پردهٔ ذهنم تصویری از گلچین مغانی ترسیم شد که او ایرانی است که بیشتر به ادبیات فارسی در شبه قاره / سبک هندی تمایل و تخصّص دارد و در این زمینه گسترهٔ اطلاعات او تا به حد یک صاحب‌نظر است و او این اطلاعات را از منابع دست اول به دست آورده است. احترام علمی او در دل من بیش از پیش جایگزین شد. در ۱۹۸۵م مقاله ای دربارهٔ تذکرهٔ شعرای شبه قاره به نام حدیقهٔ هندی تألیف بهگوان داس «هندی» نوشتم. چون این تذکرهٔ فارسی از روی نسخهٔ منحصر به فرد کتابخانهٔ آیت الله العظمی مرعشی، قم ، اولین بار به تفصیل معرفی شده بود، شایسته دیدم که آن وجیزه را به استاد احمدگلچین معانی معنون و تقدیم کنم. این مقاله در فصلنامهٔ دانش ، اسلام آباد ، شماره ۲ ، ۱۹۸۵م منتشر شد. بخت یاوری نمود و در بهمن ۱۳۶۳ / فوریه ۱۹۸۵م فرصت سفری به ایران پیش آمد. دو هفتهٔ اول را در تهران به سر بردم ، اما قلبم برای دو نفر در مشهد می‌تپید. یکی دوست عزیزم آقای نجیب مایل هروی و دیگری استاد گلچین معانی . با آقای مایل هروی از سال ۱۹۸۳م مکاتبت غایبانه داشتم : باوجود دوری مکان با ایشان انسی عجیب در خود احساس می کردم به قول شاعر همشهری ایشان جامی هروی :

نه تنها عشق از دیدار خیزد   بسا کین دولت از گفتار خیزد

دراینجا این دولت از « نوشتار » خیزیده بود. در تاریخ ۱۲ فوریه ۱۹۸۵م از تهران به مشهد رسیدم ومهمان آقای مایل هروی شدم. این اولین دیدار ما بود. فردای آن از ایشان خواستم که مرا پیش استاد گلچین معانی ببرند. در شامگاه ۱۳ فوریه به اتفاق آقای مایل به منزل استاد رفتیم . شخصی را یافتم لاغر اندام و سپید مو ؛ کت و شلوار پوشیده و کراوات زده ، با تمام آداب منتظر ما بود. اتاق پذیرایی او مثل خودش بسیار تمیز و با نزهت ونظافت بود. گلدانهای نفیس رنگارنگ روی میزها و قابهای مینیاتورهای ایرانی و فرنگی اتاق را زینت خاصی بخشیده بود. متأسفانه هیچ یادداشت نکردم که در آن ملاقات چه گفتیم وچه شنیدیم . اکنون به آلبوم خودکه نگاه می کنم ، در آن سه قطعهٔ عکس می بینم که

با دوربین خود از استاد برداشته بودیم. یکی به تنهایی از او، دیگری به اتفاق آقای مایل هروی و سه دیگری با من.

قسمت یک بار دیگر همراهی کرد و مرا به ایران برد. در ۱۹۸۹م به مدت چهار سال برای تحصیلات عالی در دانشگاه تهران رفتم و اینک فرصت کافی و بدلخواه بود که از محضر استادان ایرانی استفاده کنم. در تعطیلات نوروزی ۱۹۹۱م بار دوم به مشهد گذرم افتاد. این دفعه نیز دوست و میزبانم آقای مایل هروی همقدمی کرد و شبی (۳۱ مارس) به دیدن استاد گلچین معانی به منزلش رفتیم. صحبت از روش تصحیح و تدوین تذکره های شعراء به میان آمد. استاد از وضع تصحیح تذکره ها نارضایت داشت و مخصوصاً اشتباهاتی راکه آقای رکن‌الدین همایون فرخ در تصحیح تذکرۀ تحفه سامی و آقای عبدالرسول خیامپور در تصحیح تذکرۀ اختر (انجمن آرا) و مصطبه خراب مرتکب شده اند، مثال آورد و گفت مثل این می ماند که کسی پلوی مزعفر را با ریگ دانه روی سفره بچیند. استاد گلچین معانی درگفتگوی خود از نسخۀ خطی وصیت نامۀ جهانگیر پادشاه هندوستان بسیار تعریف کرد و به من گفت که آن را چاپ کنم. اکنون هیچ به یاد ندارم که استاد چه نسخه یی را معرفی و توصیف کرده بود [1] قبل از خدا حافظی مثل ملاقات سابق از استاد اجازۀ عکسبرداری خواستم ، ولی او منع کرد و عذر آورد که او در لباس شب خوابی است وعکس گرفتن با این لباس مناسب نیست. من هم به احترام استاد، اصرار نکردم. در این عمل استاد هم نکته ای بود آموختنی برای من از آداب دانی . این آخرین ملاقات با استاد بود.

هنوز در تهران بودم که کاروان هند به بازار آمد. کار تحقیقی دیگر ازگلچین معانی در زمینۀ ادبیات فارسی شبه قاره که در صفحه صفحه آن اشراف مؤلف بر تذکره ها و خطاهای تذکره نویسان مشهود بود. پس از تکمیل تحصیلات در ۱۹۹۳م به پاکستان بازگشتم . در ۱۹۹۸م جشن صد وبیست و پنجسالۀ تأسیس دانشکدۀ خاورشناسی لاهور برگزار شد. دانشکده یی که فضلای چونان شیرانی

---

۱ - به دفتر خاطراتم متعلق به ایران نگاه کردم ، در آن یادداشتی بدین عبارت دارم :« نسخۀ خطی روزنامۀ جهانگیری شماره ۵۱ مورخ ۱۰۴۶ ه، آستان قدرس رضوی مشهدی و مقاله «نظری بر کتاب توزک جهانگیری»از گلچین معانی ، هنر و مردم [تهران] شماره ؟، ص ۷۴ - ۸۴، ۱۴۰ - ۱۴۱، شاید اشارۀ استاد به همین نسخه است.

و مولوی محمد شفیع و محمد اقبال را پرورد. سخنرانی در آن مراسم داشتم و این هم بهانه شد که در آن مجلس فضلای کشورهای مختلف ذکر خیری از گلچین معانی کنم. بهانه این بودکه تذکرهٔ میخانه عبدالنبی قزوینی را نخست مولوی محمد شفیع تصحیح و چاپ کرده بود و بعد گلچین معانی. استاد گلچین معانی در مقدمهٔ خود حق فضل تقدم برای مولوی محمد شفیع قایل شده و مقدمهٔ مولوی محمد شفیع را به فارسی برگردانده و از دیگر افاضات او نیز بهره برده ومکرر در مقدمهٔ خود از کار مولوی محمد شفیع تبجیل و تمجید کرده است که سعهٔ صدر او را نشان می‌دهد. چنین انصاف ورزی را فقط می توان در نسل محققانی مثل گلچین‌معانی سراغ گرفت. وگر نه امروز مصححان«قراردادی» اول کاری که می‌کنند، خط بطلان بر زحمات پیشینیان می کشند و سپس کار آنان را دربست در پردهٔ «ویرایش» (در واقع مثله کردن) از آن خود می کنند و فخر هم می‌فروشند. در این عمل فقط حروف کتاب از چاپ سنگی به حروف رایانه تبدیل می شود ،گاهی با اشتباهات .

استاد گلچین معانی نه تنها منّتی بر ادبیات ایران دارد، بلکه بر ادبیات فارسی شبه قارهٔ پاکستان و هند نیز احساناتی دارد. خدا روان او را در بهشتهای جاودانی خُرسند بدارد.

۲. ملاحظات دربارهٔ تاریخ تذکره های فارسی :

از تألیف و چاپ اول تاریخ تذکره های فارسی (انتشارات دانشگاه تهران ، تهران ، ۲ جلد، ۵۰ - ۱۳۴۸ ش) سی سال سپری شده است. در طول این مدت بسیاری از منابع جدید به میدان آمده که به کمک آنها می توان اطلاعات این اثر را تکمیل کرد. من یقین دارم که مؤلفِ مرحوم این کار را در حاشیهٔ نسخهٔ شخصی خود کرده باشد و یا در این خصوص جداگانه یادداشتهایی برداشته باشد. نیاز مبرم دارد که به کمک حواشی و یاد داشتهای چاپ نشدهٔ آن مرحوم و منابع دیگر چاپی جدید با تجدید نظر از تاریخ تذکره های فارسی به عمل آید. آن کسی یا کسانی که میان همت بر این کار می بندند، باید به موارد ذیل عنایتی داشته باشند :

الف. در موقع تألیف تاریخ تذکره های فارسی ، هنوز برخی از نسخه های خطی تذکره ها فهرست نشده بود و تبعاً در آن کتاب هم وارد نشده است. با منتشر شدن چندین فهارس و کتابشناسیها می‌توان عنوانهای جدید و نسخه های مزید بر آن کتاب افزود؛

ب . در هنگام نگارش یا طبع تاریخ تذکره ها برخی کتب تذکره زیر چاپ بوده و برخی دیگر در سالهای بعد چاپ شده است. نشانی از این چاپها باید بر آن کتاب اضافه کرد. ضمناً از چاپهای جدید تذکره ها آنهایی که مقدمه های انتقادی دارند، در تکمیل نقد و نظر مورد استفاده قرار گیرند.

برای شناسایی عنوانها / نسخه ها / چاپهای جدید تذکره ها مراجعه به فهرستوارهٔ کتابهای فارسی تألیف احمد منزوی ، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ، تهران ، جلد ۳ ، ۱۳۷۶ پیشنهاد می شود.

ج. در سی سال گذشته چندین مقالهٔ تحقیقی در معرفی و نقد ونظر تذکره ها در مجلاّت و مجموعه ها به چاپ رسیده است. اینها نیز می توانند مأخذی مفید در تکمیل کتاب باشند.

د. خطاهای چاپی - مخصوصاً در سنین و ارقام و اسامی -که در چاپ اول راه یافته است و باوجود صوابنامهٔ مفصل که مؤلف مرحوم تهیه و چاپ کرده است، احتیاج به اصلاح دارد.

من در سطور ذیل به طور نمونه برخی اطلاعات را که مربوط به تذکره های شبه‌قاره یا افراد شبه قاره است، تکمیل و تصحیح کرده ام. البته این یادداشت بسیار گذرا و مختصر است. تمام ارجاعات به طبع دانشگاه تهران ۵۰-۱۳۴۸ ش است. رقم دست راست شمارهٔ جلد و رقم دست چپ (بعد از ممیّز) شمارهٔ صفحه است.

۱ / ۱۷ : آفتاب عالمتاب ؛ نسخهٔ منحصر به فرد آن درکتابخانهٔ نواب شمس آباد از توابع فرخ آباد، هند است. این ظاهراً همان نسخه است که مؤلفِ تذکرهٔ روز روشن در دست داشته است.

۱ / ۲۵ : اشارات بینش ؛ چاپ جدید : دهلی ، به ترتیب و تحشیه دکتر شریف حسین قاسمی ، ۱۹۷۳م ، ۱۷۲ ص.

۱ / ۷۳: انیس الاحبا؛ چاپ اول : پتنه، به تصحیح و مقدمهٔ انوار احمد، ۱۹۹۶م، ۲۶۲ ص، این چاپ مبتنی بر تحریر دوم انیس الاحبا است.

۱ / ۸۲ و ۸۳: باغ معانی؛ دوبار تاریخ تألیف آن سهواً ۱۲۹۰ چاپ شده است، رقم درست ۱۱۹۰ هـ است. گزیدهٔ این تذکره به اهتمام عابد رضا بیدار در ۱۹۹۲م در پتنه چاپ شده است.

۱ / ۱۵۷ : تحفه الشعرا؛ به تدوین و مقدمهٔ حفیظ قتیل در ۱۹۶۱م در حیدرآباد دکن چاپ شده است.

۱ / ۲۱۴ : تذکرهٔ حیرت همان مقالات الشعرای حیرت اکبر آبادی است که در جلد دوم صفحه ۲۸۳ معرفی شده است.

۱ / ۳۷۷ : تذکرهٔ میخانه؛ ضبط تاریخ ۱۲۰۸ هـ خطای چاپی و درستش ۱۰۲۸ هـ است.

۱ / ۴۵۷ : حدیقهٔ عشرت؛ ضبط گوین پریس خطا و کوین پریس درست است.

۱ / ۴۶۲ : حدیقهٔ هندی؛ نسخهٔ منحصر به فرد آن در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی، قم پیدا شده و مقاله ای د رمعرفی آن نوشته ام چنانکه در صدر مقاله گذشت.

۱ / ۵۹۸ : خلاصة الکلام، گزیدهٔ آن به کوشش عابد رضا بیدار در ۱۹۸۲م در پتنه چاپ شده است.

۱ / ۶۰۲: ضبط «محمداکرام غنیمت» خطاو «محمداکرم غنیمت» درست است.

۱ / ۶۰۵ : خیر البیان، بخش «ختم خاتمه» را در مجلهٔ معارف، تهران، دورهٔ ۱۴، شمارهٔ ۲، مرداد - آبان ۱۳۷۶ ش، صفحات ۶۹ - ۳۲ به چاپ رسانیده‌ام.

۱ / ۶۵۰ : ریاض الشعراء، دکتر شریف حسین قاسمی، باحذف نمونهٔ کلام، در ۲۰۰۱م به چاپ رسانیده است. انتشارات کتابخانهٔ رضا، رام پور، هند.

۱ / ۶۷۳ : ضبط سال چاپ ریاض الفصحای مصحفی ۱۲۳۷ هـ خطا و ۱۹۳۴م (۵۳ - ۱۳۵۲ هـ) صواب است.

۶۷۷/۱ : ضبط سال تألیف ریاض الوفاق ۱۹۲۹ هـ ق خطای چاپی و ۱۲۲۹ هـ صواب است.

۱ / ۷۰۸ : سفینهٔ بی خبر؛ به کوشش ظفر اقبال، با حذف اشعار، در ۲۰۰۰م در کراچی چاپ شده است.

۱ / ۷۵۸ : صبح وطن ؛ گلچین معانی دو چاپ تذکره را نشانی داده است یکی به قول او به خط محمد غوث کاتب بسال ۱۲۹۲ هـ و دیگری در سال ۱۲۹۵ هـ و سپس در حاشیه به دکتر نقوی ایراد گرفته که او در کتاب خود تاریخ و چاپ بی اصلی را پیش کشیده است. اما در اینجا حق با دکتر نقوی است و مرحوم گلچین معانی دچار اشتباه شده است. یکی این که نام کاتب چاپ اول غلام محمد است و نه محمد غوث ، ثانیاً سال طبع ۱۲۵۸ هـ درست است و چاپ ۱۲۹۲ هـ که گلچین معانی آورده، بی اصل است.

۲ / ۲۵ : عقد ثریا ؛ فقدان اشعار در چاپ مولوی عبدالحق از روی عمد بوده و به ناقص بودن نسخهٔ اساس متوجه نیست.

۲۵/۲ : ۱۳۳۷ شمسی خطا و ۱۳۳۷ فصلی صواب است.

۱۴۲/۲ : مجمع الشعرای جهانگیری ؛ به نام مجمع الشعرای جهانگیر شاهی با مقدمه و تعلیقات عالمانهٔ دکتر محمدسلیم اختر در ۱۹۷۹م در کراچی منتشر شده است.

۱۵۹/۲ : مجمع النفایس ؛ فهرست اسامی شعرا در فهرست مخطوطات موزه و کتابخانهٔ سالار جنگ ۱۵۷/۳ آمده است. ضمناً گزیدهٔ تذکره به اهتمام عابد رضا بیدار در ۱۹۷۷م در پتنه چاپ شده است.

۱۷۶/۲ : مخزن الغرایب ؛ به کوشش دکتر محمد باقر در ۵ جلد چاپ شده است. جلدهای ۱ و ۲ را دانشگاه پنجاب لاهور (۷۰ - ۱۹۶۸م) و جلد ۳ و ۴ و ۵ را مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد(۹۴ - ۱۹۹۲م) منتشر کرده است.

۲۱۹/۲ : مذکّر احباب ؛ دو چاپ دارد ، یکی به تصحیح سید محمد فضل الله در ۱۹۶۹ م در حیدرآباد دکن و دیگری به تصحیح نجیب مایل هروی در ۱۹۹۸م در تهران. برای نقدی بر چاپ تهران بنگرید به مقالهٔ راقم این سطور در مجله معارف ، تهران ، دورهٔ ۱۷ ، شماره ۳ ، آذر - اسفند ۱۳۷۹ ، صص ۵۱ - ۱۷.

۲ / ۳۰۳ : منتخب الاشعار ، به کوشش دکتر محمد اسلم خان با حذف اشعار در ۱۹۷۵م در دهلی چاپ شده است.

۲ / ۳۵۷: نشتر عشق ، به کوشش اصغر جانفدا در ۵ جلد در دوشنبهٔ تاجیکستان چاپ شده است و از قرار اطلاع به کوشش دکتر کمال حاج سید جوادی در تهران مجدداً زیر چاپ است.

۲ / ۴۱۴ : همیشه بهار ؛ به کوشش دکتر وحید قریشی در ۱۹۷۳م درکراچی چاپ شد.

۲ / ۴۲۳ : آثار الصنادید ؛ به زبان اردو است.

۲ / ۶۴۹ : ریحان نستعلیق ؛ محل طبع آن «پونهٔ لاهور» نوشته است که قرین صواب نیست. محل نشر آن « پونه » (شهری در هند) و محل طبع آن لاهور است.

۲ / ۶۷۴ : طبقات شاهجهانی؛ طبقهٔ نهم و طبقهٔ دهم آن به کوشش دکتر محمد اسلم خان در دهلی، ۹۳ - ۱۹۹۰م به طبع رسیده است.

۲ / ۷۰۳ : گلزار ابرار ؛ کتابخانهٔ خدابخش ،پتنه نسخهٔ خطی خودرا فاکسیمیله چاپ کرده است.

۲ / ۷۷۵ : مرآة‌الادوار و مرقاة الاخبار ؛ فصلی از آن که در تراجم بزرگان خراسان و فارس و ماوراء النهر است، به کوشش راقم این سطور، در مجلّهٔ معارف ، تهران ، دورهٔ ۱۳ ، شماره ۳ ، آذر - اسفند ۱۳۷۵ ، صص ۱۱۳ - ۹۱ چاپ شده است.

۲ / ۷۸۰ : مرآة العالم ؛ مجلدی از آن به کوشش خانم ساجده علوی در لاهور به طبع رسیده است.

۲ / ۸۰۰ : نزهة الناظرین ؛ تصحیفِ فرحة الناظرین مذکور در صفحات ۶۸۸ و ۸۲۶ است. ضمناً در ص ۸۲۶ ضبط نام «وزیر ابوالحسن » خطا و « وزیرالحسن» صواب است.

۲ / ۸۱۰ :ریاض العارفینِ آفتاب رای ؛ در ۲ جلد به کوشش حسام الدین راشدی و با مقدمهٔ اینجانب در ۱۹۷۷م در اسلام آباد منتشر شده است.

*****

شبیر افضل[1]
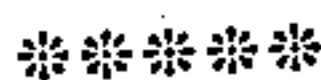
شرکت در دورهٔ باز آموزی فارسی در ایران
«خاطرات و احساسات»

یک روز اتفاقاً رفته بودم به اسلام آباد، از اشتغالات خود که فراغت یافتم بفکر افتادم که باید سری بزنم به آقای دکتر تسبیحی کتابدار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که شخصیت خیلی خوب و جذاب دارند و همه وقت برای همکاری در امور علمی از دل و جان آماده می باشند. باایشان صحبت‌هایی دربارهٔ موضوع های مختلفی انجام شد وقتی که داشتم مرخص می شدم ، ایشان سؤال کردند آیا می‌خواهید که با آقای مدیر ملاقات بکنید؟ عرض کردم چرا نه ! اگر بشود خیلی خوبه !! ایشان گوشی تلفن را برداشت و گفتند که فلانی آقا از دانشکدهٔ فلانی آمده است برای ملاقات استاد گرامی؛ همین که گوشی را نهادند روی دستگاه تلفن به بنده گفتند، برویم بالا جناب مدیر منتظر شما هستند! وقتی که از پله ها بالا می رفتم فکر می کردم که برای چند دقیقه با جناب مدیر ملاقات می‌کنم، یه جوری معرفی انجام بشود. بالا که رفتم و آقای مدیر را دیدم فکر کردم که ایشان را به جایی دیده ام ولی کجا باایشان ملاقات شد ؟ از قیافهٔ ایشان پیدا بود که باایشان ملاقات خوبی وخود مونی داشتم . بنده مات و مبهوت بر قیافهٔ ایشان نگاه می کردم. یک نوار فیلم از ایرانی‌هایی که با آنها سابقهٔ معرفی داشتم در ذهن من گردش می کرد. ایشان دفعتاً پرسیدند مرا شناختید؟ خدایا این چه عجب، ایشان هم مرا می شناسند،

---

۱ - استاد فارسی در دانشکدهٔ دولتی ستلائیت تاون ، راولپندی که در بهمن ۱۳۸۱ هـ ش بر اثر سکتهٔ قلبی به لقای حق شتافت. و در شماره ۶۷-۶۶ فصلنامهٔ دانش در وفیات و سخن دانش از وی بزرگداشتی به عمل آورده‌ایم . «دانش» -

پس گفتند آقای فلانی وفلانی را می شناسید؟ فوری در ذهن من آمد که ایشان در دورۀ باز آموزی فارسی در اسلام آباد استاد ما بودند! این چه ملاقات عجیبی؟ ما بایک دیگر بغلگیر شدیم.

چنان با دوست آویزم به دلگرمی و جان سوزی

که در هنگام جان بازی به دشمن دشمن آویزد

حالا که نشستم و گفتگوها آغاز شد از استادان و همکلاسان آن دوره، و آن ملاقات که وقت بالا آمدن از پله ها فکر می کردم که زیاد از پنج دقیقه طول نخواهد کشید، حالا این جوری شد که احساس گذشتن وقت هم از ذهن های ما محو شد!

حین صحبت که بنده عرض کردم که تا به حال به ایران نرفته ام. ایشان فرمودند که این روزها ما داریم فهرست استادهای زبان فارسی را آماده می کنیم که باید در مرداد ماه بروند به ایران برای یک دورۀ باز آموزی فارسی؛ عرض کردم که اگر ممکن باشد اسم بنده را هم در آن فهرست شامل بکنید. جواب دادند که شما از روابط عمومی مرکز برگ تقاضا بگیرید و آن را پُر کرده باعکس خود به ایشان بدهید گفتم چشم و امتثال امر کردم.

تقریباً بعد از ده روز از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به خانه ام تلفن زدند که اسم شما برای دورۀ بازآموزی فارسی در ایران به تصویب رسیده، بیایید به مرکز تحقیقات و نامه‌های مربوط خودتان را دربارۀ این مسافرت بگیرید. روز دوم رفتم به مرکز تحقیقات و نامه‌یی برای سفارت ج.ا.ایران برای صدور روادید و یک نامه بنام مدیریت دانشکده‌های دولتی راولپندی که به من اجازه برای شرکت در این دوره داده شود، بود و یک نامه محتوای همین مطلب به اسم خود من هم بود.

روز بعد رفتم به ادارۀ گذر نامه، فارم مربوط را پُر کرده پول دو برابر برای صدور گذرنامۀ فوری پرداختم، آنها گفتند که روز آینده گذرنامۀ خودتان را بگیرید. بعداً رفتم به دانشکدۀ خودم رئیس دانشکده تقاضای مرا به نام مدیریت دانشکده ها توصیه و ابلاغ کردند. در دو سه روز از ادارۀ مدیریت دانشکده‌های دولتی راولپندی، تقاضای من به اسم معاون کل وزارت آموزش و پرورش

(دانشکده های استان پنجاب) لاهور فرستاده شد. در تعقیب این تقاضا نامه رفتم به لاهور از ادارۀ مدیرت دانشکده های پنجاب، سومین مرتبه نوشته شد که بنده رابرای شرکت در یک دورۀ باز آموزی یک ماهه فارسی در تهران (ایران) در حین تعطیل های تابستانی اجازه داده شود. دو شب در لاهور اقامت نمودم ولی نشد که این اجازه نامه راکه دولت استانی پنجاب اعتراضی ندارد که بنده در این دوره شرکت نمایم، به دست آورم. دیدم که دوتا تعطیل رسمی درمیان آمد، برگشتم به راولپندی، از ادارۀ گذرنامه ، گذرنامه ام را که آماده بود گرفتم. رفتم به سفارت جمهوری اسلامی ایران و باتقدیم نامۀ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برای روادید درخواست گزار شدم. دو سه روز بعد روادید صادر شد. دوباره رفتم به لاهور برای حصول No Objection Letter یعنی نامۀ عدم اعتراض برای رفتن به خارج ، یک شب دوباره در لاهور اقامت کردم و روز دوم بود که خدا خدا کرده این نامه هم به دستم آمد. دوباره آمدم به راولپندی و تدارکات خودم راجع به مسافرت را تکمیل نموده در لاهور با ادارۀ توقفگاه اتوبوس که مستقیماً از لاهور به تهران می رود، تماس گرفتم معلوم شد که اتوبوس بجای بیست و دوم ژوئیه ۲۰۰۱م به بیست و پنجم ژوئیه برای تهران حرکت خواهد کرد. به مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان جناب آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی عرض کردم که برنامۀ اتوبوس عوض شده است و دو سه روز دیرتر حرکت خواهد کرد. ایشان فرمودند اگر دو روز هم دیر رسیدید فرق نمی‌کند. به بیست و پنجم ژوئیه ۲۰۰۱م بوسیله قطار به لاهور رفتم. اتوبوس از لاهور ساعت دوازده شب حرکت کرد. خیلی خسته بودم بخواب رفتم بعد از تقریباً سه ساعت اتوبوس به جایی توقف کرد. پرسیدم که این چه محلّی است گفتند که ساهیوال، ما از اتوبوس پیاده شدیم شربت شیر و انبه هر کدام یک لیوان خوردیم. تقریباًبیست دقیقه بعد اتوبوس دوباره حرکت کرد.

نور صبح راکه دیدیم برای نماز فجر از اتوبوس پیاده شده وضو کردیم و نمازاداکردیم. همین جا صبحانه هم خوردیم و یک فنجان چای که خوردیم و باد صبای تازه میدان‌های سرسبز وشاداب که ما رالمس کرد من به یاد این شعرافتادم.

خوشـا بـاد نسیم صبحگـاهی　　　که درد شب نشینـان را دوا کـرد

حالا هر دو جانب جادهٔ میدان های سرسبز و شاداب نظر نواز می‌شدند. این ناحیه برای تولید انبه های خوشمزه و خوشبودار خیلی معروف است. داشتیم برجادهٔ از ساهیوال به دیره غازی خان سفر می کردیم، در راه از شهرهای «جام پور» و راجن پور هم گذشتیم. در دیره غازی خان که داخل نشدیم از یک سمت آن گذر کردیم نزدیکی شهر کاشمور و شکارپور هم گذر کردیم. ناهار در راه، کنار جاده در یک هتل صرف کردیم و نماز ظهر هم همان جا ادا کردیم. با داشتن توقفها شب ساعت یازده بود که یک جا اتوبوس توقف کرد، پایین رفتم و پرسیدم که این چه جایی است معلومم شد که این شهر «سبّی» است. وقتی که ماشین را روشن کردند گفتند که دستگاه تهویه اتوبوس از کار افتاده است تا به کویته بدون تهویه سفرسخت و مشکل بود. « سبّی» برای شدت آفتاب و گرما معروف است. باوجود اینکه از صحرای بلوچستان پاکستان عبور می کردیم، و شب ها باید که در صحرا سردتر باشد عرق می کردیم، این حدّت گرمی هوا به دل و جان هر دو اذیت می کرد و بدن عرق می کرد . شب که اتوبوس را ترمز زدند بیدار شدم معلوم شد که به کویته رسیده ایم. اتوبوس به جوار هتل دیلکس متوقف بود، ساعت سه ونیم شب بود. رفتیم به هتل و اطاقها گرفتیم شب آنجا اقامت کردیم . صبح راننده ها گفتند که شما همین جا در هتل بمانید ما میرویم برای تعمیر دستگاه تهویه اتوبوس. آنها رفتند و برگشتند به بعد از ظهر و گفتند که ساعت هشت شب از کویته حرکت می کنیم .

به ساعت هشت شب حرکت کرده به دوازده ونیم بعد از ظهر روز بعد رسیدیم به تفتان یک کمی در یک هتل توقف کردیم بعداً به ساعت یک که رسیدیم به دفتر های گمرک و گذرنامه ها، اینها برای دو ساعت تعطیل کرده بودند. همین جا در یک هتل منتظر ماندیم تا به ساعت سه بعد از ظهر آن وقت که باگذرنامه ها رفتیم به ادارهٔ گذرنامه و گمرک اینها که گذرنامه ام را دیدند، پرسیدند که شما که در استخدام دولتی هستید ، نامهٔ عدم اعتراض برای سفر به خارج نشان بدهید. نامه را دادم و اجازه هم داده شد که برویم به جانب دیگر یعنی « میرجاوه» ، بر مرز ایران و پاکستان . از جانب پاکستان ، تفتان آخرین

شهرک پاکستان و میرجاوه اولین شهرک ایران است.
مسؤولین گمرک ایرانی لوازم ما را به دقت بازرسی کردند در یک کیف (Brief Case) من تقریباً ۲۲ تا نوار داشتم آنها را گرفتند و گفتند که این ها باید به بالا به ارشاد ریپورت کرده شوند زیرا که اینها ممنوع هستند. گفتند که اول شما بروید به انبار که از آن دفتر تقریباً دویست متر دور بود واین نوارها بعد از نشان دادن این نامه آنجا امانت بگذارید و وقت برگشتن باخودتان ببرید به کشور خود.رفتم به انبار آقا که مسؤول آنجا بود تا حالا برنگشته بود، وقتی آمد عرض کردم منتظر جنابعالی هستم اینها را لطفاً پیش شما امانت بگذارید و نگهدارید. به کمال لطف و عنایت قبول کردند . برگشتم به ادارهٔ گمرک که گذرنامه را با خودشان داشته بودند وقتیکه داشتم گذر نامه را از آن آقا می‌گرفتم عرض کردم شما که برای من خیلی زحمتها کشیدید این قدر فُرم ها را پُر کردید« دست شما درد نکنه » دیدم که یه جوری علامتهای ناراحتی بر قیافهٔ ایشان پیدا شد. بعداً در کلاس وقتی که آقای دکتر دانشگر درس می دادند گفتند که این کلمات که « دست شما درد نکنه » اگر برای یک کار عادی که کسی برای شما بجای می‌آورد بگویید معنی خوبی دارد و اگر کسی با شما روش خوبی نداشته باشد و ناراحتی تولید نموده باشد، اگر شما بگویید « دست شما درد نکند» آنوقت معنی‌اش خوب نمی باشد. حالا در کلاس بنده متوجه شدم که چرا آن آقای گمرکی از گفتن من که « دست شما درد نکند» ناراحت شده بود.

سوار شدیم به همان اتوبوس که بوسیلهٔ آن از لاهور آمده بودیم. از میرجاوه که حرکت کردیم دیدیم که جاده های ایران خیلی خوب بود، در راه، کنار جاده جا بجا تابلوها نشان می داد که کجا میتوانستیم که توقف بکنیم، چه محلی برای نماز مشخص بود این چیز نشان میداد که ایرانی ها و دولت ایران چه قدر اهمیت به نماز می دهند. تقریباً سه ساعت بعدرسیدیم به زاهدان ساعت نه شب بود ما را گفتند که اتوبوس را عوض بکنید. ما رفتیم به اتوبوس دیگر مسئول آن اتوبوس به من گفت که ما با شرکت اتوبوس شما قرارداد داریم از شما کرایهٔ مزید نمی گیریم و شما ها را به تهران می رسانیم.

از زاهدان تا به تهران بیست و شش ساعت راه بود. اتوبوس ایرانی خیلی

خوب تمیز و نظیف بود. تقریباً بیست دقیقه بعد از حرکت کردن آقای راننده به شاگرد خودش اشارت کرد و آن پسر آغاز کرد تقسیم کردن جعبه ها به همهٔ مسافران، آن جعبه های پلاستیکی محتوای بیسکویت ها، نوعی کیک دو تا شکلات یک لیوان پلاستیکی و یک دستمال کاغذی بود . همه مسافرین پاکستانی آنوقت احساس گرسنگی می کردند از خوردن آن بیسکویت ها و کیک خوشحال شدند. می‌گفتند چه عجب که در اتوبوسهای ایرانی به مسافرین این جوری خوردنی ها نیز می‌دهند. بعداً همان شاگرد آقای راننده بطری‌های پپسی هم به همه آقایان توزیع نمود.

این مسافرت از زاهدان تا به تهران تقریباً ۲۶ ساعت طول کشید زیراکه در راه مرتباً اتوبوس توقف می کرد، مأموران گمرکی اتوبوس را بادقت بازرسی می‌کردند که مبادا مواد مخدّر یا چیزی دیگر که ممنوع الورود باشد در ایران وارد شود. روز دوم تقریباً ساعت هشت بعد از ظهر به ترمینال غرب تهران رسیدیم، از آنجا تاکسی گرفتم برای مهمانسرای فرهنگستان زبان وادبیات فارسی. خیلی راننده های تاکسی جمع شدند یکی گفت که من برای مقصد شما یک هزار وپانصد تومان می گیرم، دیگری گفت که من یک هزار تومان می گیرم. دیگران از این هر دو زیادتر گفتند من آن یکی را که کمتر از همه یعنی یک هزار تومان گفته بود، ترجیح دادم. یک چمدان را من برداشتم و دیگری را آقای راننده، به نزدیک تاکسی که رسیدیم گفت که یک هزار تومان برای یک مسافر گفته بودم برای تاکسی کامل کرایه پنج هزار تومان هست. من که نرخ کرایهٔ اصلی را بلد نبودم و این قدر حوصله هم نداشتم که لوازم خودم را برداشته برای پیدا کردن تاکسی دیگر بروم گفتهٔ اور را قبول کردم که پنج هزار تومان می‌دهم زیراکه چارهٔ دیگر درکشور و شهر غریب نمی دانستم . به مهمانسرای که رسیدم و پیاده شدم پنج هزار تومان دادم به آقای نگهبان گفتم که به راننده بپردازد، گفت که از کجا سوار شدید گفتم از ترمینال غرب تهران . به راننده خیلی بد گفت و گفت شما نباید از مهمان ها این قدر زیاد پول بگیرید و آنها راگول بزنید. در مهمانسرا فوری به من یک اطاق دادند و گفتند که صبح ساعت هفت باید پایین در ناهار خوری بیایید و صبحانه بخورید. ساعت هفت و نیم اتوبوس ها برای دانشگاه دم در

مهمانسرا آمادهٔ حرکت می باشند. ساعت هفت ونیم در اتوبوس که یکی برای خانمها و دیگری برای آقایان بود سوار شده رفتیم به دانشگاه تربیت مدرس آنجا درست ساعت هشت کلاسها آغاز شد. تا به ساعت نه و نیم کلاس داشتیم. نه و نیم وقفه برای صرف چای شد. در این وقت چای و کیک و سمبوسه ها (شیرینی)در ضمن پذیرایی خوردیم.

دوباره از ساعت ده تابه یازده و نیم کلاس داشتیم. بعد از این کلاس هم وقفه پذیرایی شد و در آن وقفه آب میوه و میوه ها صرف شد. کلاس سومین آغاز شد تا ساعت دوازده ادامه داشت و تا یک ربع به دو بعد از ظهر. بعد از این کلاس، اتوبوس ها آمدند و ما را بردند به مهمانسرا آنجا ناهار صرف کردیم. بعد از غذا و نماز من که بعد از مسافرت پنج روزه اتوبوسی خیلی خسته و کوفته احساس می‌کردم و اگر راست بگویم در حین کلاسها هم داشتم چرت می زدم زیراکه بر اثر مسافرت این قدر طولانی اتوبوسی دیگر سرم گیج می کرد و کنترل خودم راکه ا زخواب نجات بیابم ، از دست داده بودم . بعد از ظهرها یک روز ما را به بازار بردند . یک روز برای زیارت خانه آن مرد بزرگ و عظیم حضرت امام خمینی بردند والله چقدر سادگی. جایی که ایشان می نشستند و به همه بزرگان کشورهای خارجی ملاقات می کردند. چه عجّب این قدر مرد بزرگ وعظیمی و خانه اش این قدر کوچک و محقری وبدون تزیینات، احساس کردم که ایشان هم مثل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم قانع بودند، در زندگی ایشان بعد از حصول قدرت هیچ گونه تغییر رخ نداد. همان سادگی و همان زندگی زاهدانه و درویشانه زیراکه دنیا در نظر ایشان هیچ بود. این دنیا و ما فیها را بقدر پریشه اهمیت ندادند. راهنمایان که این طوری باشند سرنوشت ملت را عوض می‌کنند اقبال درست گفته :

میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند دیده ام از روزن دیوار زندان شما

دولت و حکومت دنیا در نظر این جوری مردم ارزش ندارد. اینها بر قلبها حکومت دارند و می‌کنند، از دنیا رفته اند و در قلبها مانده اند. چه شخصیت عجیب!

به خاک نشینند وکمان به مهر و مه پیچند

دوسه روز بعد دوباره گفتند که برنامه بعد از ظهر برای زیارت مقبرهٔ حضرت امام خمینی است رفتم آنجا چه قدر مقبرهٔ عالی شان چه جلال و عظمت این روضه، نگاه ها را خیره می کند. آن شخصیت عظیم که زندگی بدون جلال ظاهری و دنیاوی داشت خیلی ساده زندگی را بسر برده بود. چنانکه مقام اصلیش در دلها است، لذا مردم بعد از ارتحال ایشان عقیدت خودشان را با بنا کردن این قدر روضهٔ رفیع الشأن نشان دادند. معلوم شد که هرکس در ایران دلش می خواهد که در بنا کردن این مقبرهٔ عالی شان سهیم باشد مردم می آیند و پولها توی مقبره می اندازند تا مقبرهٔ امامش جلیل و عظیم و بی مانند باشد. این را می‌گویند حکومت بر دلها . یک روز ماها را بردند برای دیدن موزهٔ تهران که دو تا قسمتها یکی قدیمی و یکی جدید می‌دارد.

به بیستم ماه اوت ما امتحان داشتیم . روز بعد از امتحان برنامه برای سیر و سیاحت در اصفهان بود. به بیست و یکم اوت صبح اتوبوس ها از مهمانسرا حرکت کردند . تقریباً ساعت دو بعد از ظهر رسیدیم به دانشگاه مهندسی اصفهان در سالن غذاخوری غذا آماده بود گفتند اول صرف ناهار کنید یک کمی استراحت بکنید و بعداً ساعت چهار و نیم می رویم برای گردش چهل ستون !

روز دوم هم صبح ساعت هشت حرکت کردیم به جانب اصفهان قدیمی. استاد ما آقای دکتر نیکوبخت که واقعاً یک آقای خوش خصال هستند برای ما یک راهنما را هم فراهم کرده بودند که ساختمان های قدیمی را از نظر تاریخی معرفی می کرد.

اول از همه بردند به مسجد جامع و اینجا ما را در ورودی مسجد جامع نشان دادند. به سمت راست در ورودی مسجد جامع یک الگوی مسجد هم بود و راهنمای ما شرح از قسمت های مختلفی مسجد داد که چه قسمت مسجد در چه دوره و توسط کدام پادشاه ساختمان کرده شده بود. مخصوصاً ما را ایوان غربی مسجد جامع که نقش و نگارهایی خیلی کم نظیر ویژهٔ داشت نشان دادند. و راهنما دربارهٔ گنبد بنا کردهٔ نظام‌الملک طوسی هم برای ما شرح داد. گنبد تاج‌الملک را هم دیدیم که نقش های بسیار زیبا دارد. مسجد جامع شبستان شمالی و شبستان جنوبی را دیدیم از خوبی ستون و از مهندسی مهندسان

قدیمی خیلی تعریف و توصیف نمودیم که بعد از گذشتن این قدر زمان زیاد چقدر عالی و خیره کننده می باشند. گنبد و گلدسته های جنوبی مسجد جامع را هم به کمال حیرت و استعجاب ستایش کردیم. بچه های هم دوره تقریباً از ۱۵ تا کشور مختلف جهانی بودند این مسجد را خیلی پسندیدند و عکس های زیادی گرفتند.

مسجد شیخ لطف الله، عالی قاپو، ساختمان هشت بهشت و از نقش و نگارهای زیبای آن هم دیدن کردیم که اگر بعد از گذشت این قدر زمان حالا هم اینقدر زیبا است در زمان بنا شدن چقدر عالی و جذاب بوده باشد. پل خواجو که خیلی قشنگ و جای خوش منظره بود، را هم دیدیم و عکس هایی نیز در آنجا گرفتیم. سی وسه پل را هم دیدیم. این جا که رسیدیم نزدیک به غروب بود و عکس هایی برداشتیم.

من حالا دلم تأسف می خورد که چرا شرح هایی که راجع به این ساختمان ها آقای راهنما می داد را ننوشتم که از کمک آنها این شرح مسافرت ایران را جالب تر برای خوانندگان می ساختم.

خاطرات و احساسات محو ناشدنی که من تحت تأثیر آنها گرفتم و دلم می‌خواهد که در پاکستان همین اقدامات کرده شوند، و من آنها را زیر شرح می‌دهم.

۱ - در ایران هر جایی که اتوبوس توقف می کند دستشویی ها و نمازخانهٔ مجزا برای خانمها و آقایان حتماً فراهم می باشند. ازین پیدا می شود که ایرانی ها تسهیلات برای غذای روح و هم وضو و نماز وذکر و اذکار را فراهم می کنند.

۲ - جابجا تابلوها دیده می شوند که نماز غذای روح و کلید جنّت است.

۳ - حجاب، بانوان ایرانی را خیلی باوقار می سازد و شخصیت های آنها را دوچندان می کند، می خواهم که در پاکستان نیز همچنین باشد.

۴ - خیابان ها، جاده ها، و پل های ایران خیلی خوب نظیف و تمیز هستند. و منظره های خیلی جذاب را به وجود می آورند.

۵ - در ایران پلیس در یونیفورم خیلی کمتر بر خیابانها بنظر می‌آید، ولی باوجود آن ترافیک خیلی منظم می باشد.

۶ - مردم ایران خیلی مهمان نواز، خون گرم، خوش رفتار و نیک خو هستند و

مردم خیلی دوست داشتنی هستند. از گفتار و روش خودشان محبت و صمیمت را اظهار می کنند. احساس می کردم که مردم ایران و مردم پاکستان:

خیمه ها از هم جدا دلها یکیست

۷ - صدای بوق ماشین ها و اتوبوس ها در ایران خیلی کمتر شنیده می شوند

من قبل از سفر ایران ازکار برد و محل بکار بردن درست این کلمه ها آگاه نبودم

مثلاً: ۱ - ببخشید، ۲ - دست شما درد نکند، ۳ - خواهش می کنم.

در اتوبوسهای ایرانی بعد از تقریباً هر نیم ساعت شاگرد راننده به همه مسافران از آب سرد پذیرایی می کند. و ادارهٔ راهنمایی و رانندگی رفتار راننده ها راکنترل می کند بنابرین خطر تصادف ها کم می شود. وقتی که ما در تهران بودیم، مسئولین ما بخصوص آقای نیکوبخت با غذاهای متنوع ما را پذیرایی می کردند. یک روز همهٔ دانشجویان را بردند به هتل طلایی که بر یک تپهٔ سربالا قرار داشت. قبل از غروب در روشنایی روز چمن ها و باغیچه ها که در پستی و بلندی ها قرار داشتند، منظره های خیلی جذاب و قشنگ را به وجود می آوردند. وقتی شب لامپ های برقی این هتل را به بقعهٔ نور عوض می کردند.

روزی هم همه ماها را بردند به هتل سنتی و باغذا های سنتی در ظروف قدیمی از ما پذیرایی شد. همهٔ بچه ها از این غذاها خیلی لذت بردند. غذاها خیلی متنوع گونه گون و خوشمزه بود. رفتار و روش همه مسئولین هم به ماها خیلی خوب بود. مهمانسرای هم جای خوبی بوذ. همه مسئولین با خیلی دقت به آسایش ما ملتفت بودند که موجب تشکر است. در اینجا یک نظم که گفته‌ام، پیشکش می کنم:

مردمان پاک و ایران یک دلند — مهربان و با وفا و عاقلند

درس فارسی به ما آموختند — از محبّت شمع جان افروختند

در کلاس دانش افزایی یقین — آفرین بر دانش افزایان دین

وقت درس و وقت کار و وقت نان — هر کجا نظم محبت شد روان

مشعل انسانیت روشن بود — پاک و ایران جملگی گلشن بود

من که «شبیر افضلم» از ملک پاک — می روم راه خدای تابناک

*****

دکتر محمد حسین تسبیحی
(کتابدار کتابخانهٔ گنج بخش)

معرفی کتابها و نشریات تازه

۱ - بخارا :(مجلهٔ فرهنگی و هنری) سال پنجم ، شمارهٔ سوم شمارهٔ پیاپی ۲۷ ، آذر - دی ، ۱۳۸۱ هش / ۲۰۰۲م ، مدیر و سردبیر : علی دهباشی ، مدیر داخلی : طوبی ساطعی ، ۳۴۴ ص (متن مقالات)، حدود ۵۰ صفحه آگهی های مفید ادبی و کتاب شناسی و کتاب دانی ، مقالات تاریخی و ادبی و عرفانی و اقتصادی همراه تصاویر گوناگون از نگارندگان و نویسندگان، اشعار دلاویز فارسی از سرایندگان امروز ایران و جهان فارسی . بخارا خدمات خود را به زبان فارسی اینگونه بیان می دارد :« آن چه در این دوران در حوزهٔ ادبیات و هنر ایران حائز اهمیت خاص است ، حفظ و توسعهٔ زبان فارسی است . « بخارا» در پاسخ به این ضرورت انتشار می یابد تابا دید وسیع تری به زبان و ادبیات فارسی بنگرد. از این رو برای اهل قلم و نویسندگان جدید و قدیم به هر سبک و شیوه یی که کار کرده اند ، احترام فراوان قائل است.بدیهی است « بخارا» ناشر مقالات و مباحثی است که در طریق خدمت به فرهنگ ایران باشد ، و از همین نظر تلاش می‌کند آگاهی های بیشتری دربارهٔ کوشش های در گذشته و آینده به دست دهد. آرزو داریم که در این طریق در حد توانایی خود گام هایی برداریم ، و امیدواریم استادان ارجمند زبان و ادبیات فارسی و نویسندگان وشاعران و پژوهندگان و خوانندگان محترم ، مارا یاری دهند و به مدد دوستداران فرهنگ ایران و زبان فارسی و معارف اسلامی بتوانیم حرکت خود را ادامه دهیم».

۲ - خبرنامهٔ همدرد (ماهنامهٔ خبرنامهٔ همدرد، اردو)، جلد ۴۳ ، ش ۳ ، مارس ۲۰۰۳م ، ۲۶ ص. مجلس ادارت : دکتر نوید الظفر ، محمد فاضل علی ، جمیل احمد صدیقی ، سید رحمن علی رائو، توفیق احمد، سید مسعود علی ، عبدالقدوس ، افضل حسین و طلعت حسین ، این خبرنامه از طرف بنیاد ملی همدرد چاپ و نشر می شود و همواره مطالب خبری دربارهٔ حکمت و طب و طبابت و مدارس و دانشکده ها و دانشگاه ها و مجالس شورای همدرد همراه با تصاویر خبری است. بنیانگذار این مجله حکیم محمد سعید شهید است و اکنون دخترش خانم سعدیه راشد همهٔ امور همدرد را بر عهده دارد ومرکز آن کراچی و لیکن در شهرهای لاهور وراولپندی و پیشاور نیز شعبه دارد.

۳ – سروش (مجلهٔ دو ماههٔ فارسی) : ویژه نامهٔ بمناسبت سال علامه اقبال ، ش ۶ ، نوامبر – دسامبر ۲۰۰۲ میلادی ، ۱۳۰ صفحه با تصاویر و چاپ ممتاز . دبیر اعلی : میان شفیع الدین ، دبیر مطبوعات : نذر محمد ، مدیر : سید محمد احمد زیدی ، معاون چاپ و نشر : معید بخاری، ناظم ارسال : سید وقاص اندرابی ، ناظم فروش : محمد فاروق قاضی ، ناشر : ادارهٔ فیلم و مطبوعات ، وزارت اطلاعات دولت پاکستان اسلام آباد ، مقالات ادبی و پاکستان شناسی و تاریخ و فرهنگ پاکستان.در ماهنامهٔ سروش چاپ و نشر می‌شود اما مقالات و مطالب ویژه‌نامه: زندگی نامهٔ اقبال ، در دل مسلم مقام مصطفی است (دکتر انعام الحق کوثر)، نفوذ آثار و افکار اقبال در ایران (سید مرتضی موسوی)، پیغام اقبال لاهوری به عالم اسلام (دکتر صابر آفاقی)، به یاد اقبال (دکتر مهیندخت معتمدی)، اقبال و زبان فارسی و گفت وگوی تمدن ها (پرفسور فتح محمد ملک)، خردمندی و روش عملی اقبال (پرفسور فتح محمد ملک)، عقل از دیدگاه اقبال (دکتر صغری بانو شکفته). به یاران طریق (دکتر محمد حسین تسبیحی)، اقبال و آسیا (دکتر محمد سرفراز ظفر) ارادت اقبال نسبت به ملت افغان (رشاد احمد)، « مدینهٔ فاضله »و انسان آرمانی اقبال : (دکتر رضا مصطفوی سبزواری)، پیام اقبال به بشریت بیست و یکمین قرن (ایس یو درانی)، محمد اقبال شاعر محبوب تاجیکان (دکتر شرف نساء بولادادا)، پیشرفت و انکشاف به نظر اقبال (حماد حسن درانی) ، انسان با عمل از دیدگاه اقبال (فهمیده درانی)، اقبال در میان جان ما (تسبیحی ، رها)، سیالکوت (تسبیحی رها). مجلهٔ سروش آیینهٔ تمام نمای ادب و فرهنگ و تاریخ پاکستان است.

۴ – نوای صوفیه (ماهنامهٔ اردو) بین المللی ، اسلام آباد ، شمارهٔ ۷۵ ، فوریه – مارس ۲۰۰۳ میلادی، ۴۰ ص . بانی : دکتر غازی محمد نعیم ، مدیر اعلی : علامه محمد شبیر ، سردبیر : غلام مهدی تصوفی ، جی .ایچ.معروفی ،لیاقت علی خان . مطالب و مقالات نوای صوفیه : تفکر و تذکر ، الکتاب ، فقه ، سیر و سلوک ،معارف قرآن ، سیاحان عالم معرفت ،فکر و نظر ، فلسفهٔ کربلا ، فقهی مسائل ، اخبار التصوف ، نامهٔ سالک ، خواندن و خریدن و دیدن نوای صوفیه اجر و ثواب دنیوی و اخروی دارد و با سلسلهٔ عرفانی نوربخشیه در پاکستان و مناطق شمالی پاکستان آشنایی حاصل می شود.

۵ – اخبار اردو (ماهنامه) ، جلد ۱۹ شماره ۳ و ۴،مارس – آوریل ۲۰۰۳م . ترجمان فرهنگستان اردو (= مقتدره قومی زبان)، سرپرست :پرفسور فتح محمد ملک، مدیران:عقیل عباس جعفری ، سید سردار احمد پیر زاده ، ناشر : فرهنگستان زبان اردو ، ویژه نامه : اسم اعظم اردو در سند. مقالات وگفتارها : اردو چگونه پیدا شد (سید سلیمان ندوی)، سند زادگاه اصلی

زبان اردو (سید حسام الدین راشدی)، اولین عصر شاعری اردو در سند (سید حسام الدین راشدی)، اردو در سند (پروفسور رحمت فرخ آبادی)، پیوستگی های زبانی اردو و سندهی در راستای تاریخ ، (دکتر شرف الدین اصلاحی)، تأثیرات زبان و ادب سندهی در اردو (دکتر شاهده بیگم)، وابستگی فرهنگی اردو و سندهی (دکتر شرف الدین اصلاحی)، نظام آوایی مشترک سندهی و اردو (مامیاکن ساکو - توکیو) ، سیاست زبانی انگلیسی ها و استان سنده (سید مصطفی علی بریلوی)، تأثیرات جنبش سرسید احمد خان برسنده و ادب سندهی (دکتر محمد یوسف خشک)، اختلاف اردو و هندی و کشمکش عربی و سندهی و هندو و سندهی (میرزاقلیچ‌بیگ)، پیشرفت و همانندی غزل اردو و سندهی (دکتر محمد یوسف خشک)، وضعیت زبانی سنده امروز (سید مظهر جمیل) ، بررسی نقد و تحقیق شاعری اردوی سچل سرمست (موهن لعل پریمی) ، اسم اعظم تحقیق اردو در سنده (دکتر معین الدین عقیل)، پیر حسام الدین راشدی از بیت الضیاء تا الحمراء (پرفسور دکتر ریاض الاسلام)، محیط ادبی سند (سید پیر حسام الدین راشدی)، شیخ ایاز مظهر اردو و سندهی (حمایت علی شاعر)، زندگی علمی شیخ ایاز (آصف فرخی)، اردو یاد گرفتن سندهی ها چرا واجب است ؟ (شیخ ایاز)، چند ورق از دفتر خاطرات (شیخ ایاز) ، عبدالواحد سندهی ، محبوب ادب جوانان در اردو (دکتر محمود الرحمان)، سفرهای محبت ، مفرح القلوب (ثمینه قریشی)، ترجمه های اردو از سندهی (شرح کتاب شناسی) (آفاق صدیقی)، کتاب های تازه چاپ ، اناماری شیمل (پرفسور فتح ملک)، قلندر مومند(شوکت صدیقی)، گذشتهٔ نوین نقد و جیلانی کامران (پرفسور فتح محمد ملک)، وضعیت اردو در هندوستان (دکتر مغنی تبسّم)، چرا اردو بخوانیم (محمد عارف اقبال)، آموزشگاه اردو در آمریکا . این شمارهٔ ویژه اخبار اردو بسیار خواندنی و نگاه داشتنی و دوست داشتنی است.

۶ - فهرست مطبوعات (خدابخش اورینتل پبلک لائبریری) ، پتنه، دسامبر۲۰۰۲ میلادی،۳۸ + ۱۲ صفحه (اردو و فارسی و انگلیسی هندی). در این فهرست : ۲۹۸ جلد کتاب اردو ، ۲۶ کتاب فارسی ، ۴ کتاب عربی معرفی شده است . از ادارهٔ تحقیقات اردو ، پتنه هند ، ۹ کتاب معرفی شده ، ۵۳ کتاب به زبان انگلیسی، ۴۲ جلد فهرست های کتابخانهٔ خدابخش به انگلیسی ، ۱۶ جلد به هندی ، جمعاً ۴۴۸ جلد کتاب معرفی شده، و آمادهٔ فروش به هر کس که پیشنهاد درخواست خریداری و یا مبادله بدهد.

۷ - نقش زن در جمهوری اسلامی ایران (اردو و فارسی): مصنف علامه استاد شهید مرتضی مطهری، نظارت فنی : مهدی خطیب کارشناس فرهنگی ، مقدمه : دکتر سید رضا

مصطفوی سبزواری ، مترجم : جاوید اقبال قزلباش ، ناشر : رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ، اسلام آباد، ۶۸ص ، حروفچینی کامپیوتری . ممتاز حسین آخوندزاده / سجاد حسین نقوی ، همهٔ مطالب این کتاب دربارهٔ زن و نقش زن در جمهوری اسلامی ایران است.

۸ - پشتو مین مستعمل فارسی امثال و محاورات (پشتو و فارسی) از : جمیل یوسفزیی، ناشر :خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ، پیشاور، حروفچینی : البدر کمپوزنگ سنتر ، جنگی محله ، چاپ بنگاه انتشارات میوند، پیشاور ، ۲۰۰۳م . در این کتاب اشعار فارسی و ضرب المثل و محاورات وگفت وگوها و مثال های پشتو و فارسی و کتاب شناسی پشتو و فارسی آمده است و بعضی الفاظ و کلمات و جملات نیز گردآوری شده که در فارسی شکل و معنی دیگر دارد و در پشتو شکل و معنی دیگر دارد . کتابی است خواندنی ویاد گرفتنی و نگاهداشتنی.

۹ - بادهٔ خیام (فارسی و اردو): متن رباعیات فارسی از : حکیم عمر خیام نیشابوری مترجم به رباعی اردو : قمر رعینی، به اهتمام : معراج القمر، کتابت : شمشاد نعیم ، تاریخ چاپ و نشر : ۲۰۰۳ میلادی شمارگان (= تعداد): ۵۰۰ جلد ، ۱۴۴ص ، بها با کاغذ مرغوب و چاپ دو رنگ و تجلید زیبا و ملوّن (تصویر خیام و مؤلف) : ۱۳۰ روپیه . این کتاب به میمنت و مبارکی بیست و چهارمین سال انقلاب اسلامی ایران به دانشمندان و دانشوزان ودانشجویان فارسی اهدا شده است. پیشگفتار دربارهٔ رباعی سرایی و رباعی گویی از دکتر سید رضا مصطفوی رایزن فرهنگی ج.ا.ایران ، احوال وآثار قمر رعینی به صورت نظم و نثر از دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) تقریباً ۱۰۰ رباعی از خیام برگزیده شده و به رباعی اردو ترجمه شده است . آقای قمر رعینی همواره کوشش می کند که دربارهٔ رباعی و رباعی گویان مطالبی در مجلهٔ فیض‌الاسلام که مدیر آن است منتشر کند. امیدوارم در این کار موفق گردند.

۱۰ - فکر و نظر (= فصلنامه : سه ماهه مجلهٔ اردو)، ادارهٔ تحقیقات اسلامی ، دانشگاه بین‌المللی اسلامی ، اسلام آباد، ج ۴۰ / ش ۲ / ۱۴۲۳ ه‍ ق / اکتوبر - دسامبر ۲۰۰۲م ، ۱۵۷ ص، این فصلنامه تحت نظارت هیئت تحریریه اداره می شود : دکتر ظفر اسحاق انصاری ، رئیس هیئت تحریریه ، مشاوران : دکتر شیر محمد زمان ، پرفسور فتح محمد ملک ، دکتر سفیراختر ، دکتر عارف نوشاهی ، دکتر علی رضا نقوی ، دکتر سهیل حسن ، دکتر عبدالرحیم اشرف بلوچ ، دکترمحمد طاهر منصوری، دکتر محمد طفیل، دکتر حافظ غلام یوسف، خورشید احمد ندیم ، ضیاء الله رحمانی، دبیر فصلنامه (= مدیر) : دکتر صاحبزاده ساجد

الرحمن. در این شماره مقالات ارزنده‌یی در موضوعات تحقیقی علوم اسلامی ارائه شده است: روش های لفظی ادای حدیث (عبدالحمید خان عباسی)، حیثیت شرعی دیدگاه های دادگستری (محمد مطیع الرحمن)، مطالعهٔ قانون بین المللی اسلامی (دکتر محمد طاهر منصوری)، مسائل ارزی از نگاه شرعی (متن اصلی از ابن عابدین شامی ترجمهٔ حکیم الله)، نقد بر تاریخ تمدن اسلامی (یک بررسی) (دکتر محمد الیاس الاعظمی)، فهارس تحلیلی هشتگانهٔ مکتوبات احمد سرهندی (دکتر سالم بیولر، بررسی دکتر سفیر اختر راهی)، تدبر حدیث، شرح صحیح بخاری (جلداول) (دکتر محمد طاهر منصوری).

۱۱ - روضة الاولیاء (اردو و فارسی) (تذکرهٔ احوال و آثار ده تن از اولیای خلد آباد= مهاراشتر)، از : علامه سید غلام علی آزاد بلگرامی (متوفی ۲۱ ذی قعده ۱۲۰۰ ه‍ ق / ۱۵ سپتامبر ۱۷۸۶م). به تصحیح و کوشش پرفسور نثار احمد فاروقی ، متن اصلی کتاب به زبان فارسی، ترجمه به اردو و اضافات و حواشی از آقای پرفسور نثار احمد فاروقی ، رئیس بخش عربی ، دانشگاه دهلی (دهلی - هند)، کتابت : رحمت علی خان رام پوری ، چاپخانه : لبرتی آرت پریس ، دهلی،به کوشش : دکتر محمد شعائر الله خان وجیهی ، ناشر : جامع العلوم فرقانیه ، رام پور (هند) سال چاپ و نشر ۱۴۱۶ ه‍ ق / ۱۹۹۶م، شمارگان ۱۰۰۰ جلد ، ۱۱۶ ص . بها با جلد کاغذی : ۲۵ روپیه . این کتاب در نوع خود یک تذکرهٔ ارزنده‌یی از اولیای مشهور اسلام مشتمل بر ده تن و نیز احوال مؤلف بدین شرح : مقدمهٔ پرفسور نثار احمد فاروقی (ص ۵)، دیباچه (غلام علی آزاد بلگرامی)(ص ۱۳) ، مولانا برهان الدین غریب هانسوی (ص ۱۶) ، شیخ منتجب الدین زرزری زربخش (ص ۲۸)، امیر حسن علاء سجزی دهلی (ص ۳۰)، سید یوسف حسینی راجو قتال (ص ۳۳)، سید محمد حسینی گیسودراز (ص ۳۴)، مولانا فرید الدین ادیب (ص ۴۰)، خواجه حسینی شیرازی (ص ۴۱)، شیخ زین الدین داوود حسینی شیرازی دولت آبادی (ص ۴۱)، شاه جلال ملقب به گنج روان سهروردی (ص ۵۸)، شاه خاکسار (ص ۵۹)، غلام علی آزاد بلگرامی (مؤلف) (ص ۶۲)، این کتاب برای مطالعه در تاریخ اولیاء الله و احوال و آثار آنان عموماً و این ده تن اولیای مذکور در این کتاب و حواشی و تعلیقات مصحح و مترجم بسیار ارزنده است.

۱۲ - ضیاء وجیه (ماهنامهٔ اردو) ، ویژه نامهٔ خواجه نظام الدین اولیاء (رامپور)، جلد ۵، شماره ۱۰ و ۱۱ ، اکتبر و نوامبر ۱۹۹۴م . مدیر مسؤول وجاهت الله خان قادری وجیهی ، سردبیر:دکتر شعائر الله خان وجیهی فرقانی ، این ماهنامه به یادگار مولانا شاه وجیه الدین احمد خان قادری مجددی طبع و نشر می شود. سرپرست : مولانا شاه محمد الله خان ، زیر نظر :

مولانا مفتی محمود علی قادری وجیهی (رامپور)، نعت شریف :وجیه رامپوریؒ ، قوام العقاید : محمد جمال قوام ، مترجم:پرفسور نثار احمد فاروقی ،ناشر : مرکز علوم اسلامی جامع العلوم فرقانیه ، ماهنامۀ ضیاء وجیه (رامپور). همه ماهه در ۵۰ صفحه یا بیشتر چاپ و نشر می شود و اکثر مطالب آن دربارۀ فرهنگ و ادب اسلامی و احوال و آثار و عقاید مردم مسلمان هندوستان مخصوصاً شهر رامپور می‌باشد . بعضی از کتاب ها را نیز معرفی می کند که ناشر آنها جامع العلوم فرقانیه است ، مانند . حدیثی اصول ، تفسیری اصول ، فیوضات وزیریه ، جذبات وجیه ، حالات مشایخ ، مسائل شریعت، یاد وجیه ، قوام العقاید ، روضة الاولیاء، نظام رامپوری ، مسلک ارباب حق ، خواندن ماهنامۀ ضیاء وجیه ، آگاهی علوم اسلامی را در رامپور به معلومات ما می‌افزاید .

۱۳ - قوام العقاید (اردو ترجمه)، نوشتۀ: محمد جمال قوام ، نبیرۀ شمس العارفین خلیفۀ حضرت خواجه نظام الدین اولیاء، سال تألیف ۷۵۵ ه‍ ق / ۱۲۵۴م . مترجم : پرفسور نثار احمد فاروقی (رئیس بخش عربی)، دانشگاه دهلی (۱۴۱۵ ه‍ ق / ۱۹۹۴م). فهرست این کتاب از طرف ماهنامۀ ضیاء وجیه رامپور شمارۀ ویژۀ نظام الدین اولیاء طبع و نشر شده است، جامع العلوم فرقانیه آنرا نشر داده است. فهرست مطالب آن بدین شرح است. مقدمۀ مترجم (ص ۹)، دیباچۀ مؤلف (ص ۲۰)، باب اول در احوال و حالات و ولادت خواجه نظام الدین اولیاء (ص ۲۳)، باب دوم (مریدان شیخ ، ص ۳۱)، باب سوم (عقاید و آرای علما دربارۀ شیخ و بیانات آنها) (ص ۴۳)، باب چهارم (کرامات و بزرگواری شیخ در نزد علمای اسلام در عالم اسلام (ص ۵۱)، باب پنجم (کرامت شیخ و اظهار کرامات شیخ در نزد اصحاب و معاملات آنها(ص ۶۷)، باب ششم (آمدن پادشاهان و شهزادگان و خانان و امیران به خدمت شیخ و اظهار عقیدت و ارادت (ص ۹۱)، باب هفتم (آمدن علما و بزرگان و مردم و اهل عرفان و سلوک به خدمت شیخ (ص ۱۰۱) ، باب هشتم (خرقۀ بیعت و ارادت و چگونگی آن در خدمت شیخ (ص ۱۰۵)، باب نهم (گفت وگو ها و بیانات و ملفوظات و اقوال شیخ (ص ۱۱۹)، خاتمۀ کتاب مناقب و مقامات و مآثر شیخ (ص ۱۲۹)، این کتاب که در اصل فارسی بوده است به اردو ترجمه شده و حواشی و تعلیقات بر آن افزوده شده و خواندن برای هر عارف و عالم و سالک الی الله سودمند است.

۱۴ - اقبالیات (= اقبال شناسی) (فارسی) (مجلۀ اقبال آکادمی پاکستان) شمارۀ ۱۳ ، سال ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳)، مدیر مسؤول:محمّد سهیل عمر ، سردبیر : پرفسور دکتر آفتاب اصغر، ناشر : آکادمی اقبال پاکستان (لاهور)، فهرست مطالب بدین شرح است :پیش گفتار : دکتر سید رضا مصطفوی سبزواری (ص الف). سخنی چند از سردبیر دکتر آفتاب اصغر (ص ح) ، سخن

مسئول :محمد سهیل عمر (ص ز)، نامه های علامه اقبال به عباس اقبال : دکتر محمد اقبال (ص ۱)، اندیشه های مبارزاتی و زور ستیزی در اشعار فارسی دکتر محمد اقبال دکتر سید رضا مصطفوی سبزواری (ص ۱۱)، اقبال و اندیشه های خود آگاهی : محمد سعید معز الدین (ص ۲۳)، سرسید احمد خان و علامه اقبال و مسلم لیگ از دیدگاه دکتر علی شریعتی : دکتر محمدسلیم اختر (ص ۳۱)، برخورد تمدن ها از دیدگاه اقبال و سازندگی آیندهٔ بشریت : محمد سهیل عمر (ص ۴۳)، تئوری اسلامی معرفت از دیدگاه ملا صدرا و اقبال : دکتر وحید عشرت (ص ۵۹)، خدا از دیدگاه اقبال : سید ناصر زیدی (ص ۷۳)، موسیقی درونی در مثنوی اسرار و رموز خانم روح انگیز (ص ۸۱) ،نگاهی به علامه اقبال و آثار و افکارش : حسینعلی نوذری (ص ۸۹) ، نفوذ آثار و افکار اقبال در ایران و تتبعات اقبال شناسان سرشناس: سید مرتضی موسوی (ص ۹۵) ، ایدآل وحدت اسلامی اقبال : دکتر محمد شریف چوهدری (ص ۱۱۱)، سهم علامه اقبال در انقلاب اسلامی ایران : پرفسور دکتر انعام الحق کوثر (۱۲۵)، پیش بینی و پیام های اقبال در منظومهٔ اردو «طلوع اسلام » : دکتر آقا یمین (ص ۱۳۱)، موسیقی در زبور عجم : نبیله شیخ (ص ۱۳۵)، تأثراتی چند راجع به مثنوی «نگار خاطر» : دکتر الیاس عشقی (ص ۱۴۷)، ابو محمد حسن شعری قادری کشمیری : دکتر خواجه حمید یزدانی ، (ص ۱۵۷)، سهم دکتر جاوید اقبال در تفهیم روزگار و آثار علامه محمد اقبال : علی محمدی خراسانی (ص ۱۶۳)، برگزاری بزرگداشت سالگرد تولد علامه اقبال در بنگلادش : آقای سراج الحق ، درگذشت خانم دکتر شهیندخت مقدم صفیاری ، دکتر آفتاب اصغر (ص ۱۷۲). این مجلّه از لحاظ اقبال شناسی به زبان فارسی بسیار سودمند است.

۱۵ – توحید میل (ده روزه نشریه) (اردو و هندی) ۸ تا ۱۰ صفحه، جلد ۵، ش ۱۴ – ۲۱)، مدیر مسئول، محمد عسکری نقوی ، مدیر افتخاری : مولانا حاجی فرید مهدی رضوی ، سرپرست : مولانا الحاج دکتر سید کلب صادق ، زیر نظر : سبط محمد نقوی ، ۲۰۰۳ میلادی ، این ده روزه نشریه در هر ماه ۳ شماره منتشر می شود (۵، ۱۵، ۲۵، هر ماه میلادی)، لکهنؤ (هند)، مطالب و مقالات دربارهٔ قرآن کریم و تفسیر قرآن سیرة النبی (ص)، آگاهی های دینی و ادبی و تاریخی ، نعت و منقبت ، احوال و آثار ائمهٔ اطهار (ع) می باشد و برای روشنگری افکار و تنویر اذهان مردمان سودمند است.

۱۶ – تفهیمات : (اردو) از : دکتر سید وحید اشرف کچهوچهوی،کتابت : عبدالقیوم اشرفی ، چاپخانه : خطیب پرنترز، احمدآباد(هند)، تاریخ چاپ ندارد. ناشر : سید وحید اشرف ، شمارگان (= تعداد) : ۲۰۰ جلد. ۲۵۶ ص . بها با کاغذ سفید و چاپ خوب جلد کاغذی : ۲۵۰

روپیه، فهرست مطالب آن : حرف اول (ص ۴)، زبان پهلوی (ص ۵)، امیر خسرو از لحاظ رباعی نگار فارسی (ص ۳۶) ، مطالعهٔ خواجه حافظ شیرازی از حیث زبان و سبک بیان (ص ۵۶)، تصوف در شاعری خواجه حافظ (ص ۷۲)، سلوک در شاعری خواجه حافظ شیرازی (ص ۱۰۰)، رباعیات فارسی غالب (ص ۱۴۳)، مطالعهٔ انتقادی (نقد) مثنوی ابر گهر بار (سراینده غالب) (ص ۱۶۰)، نگاهی به مثنوی اسرار خودی علامه اقبال (ص ۱۹۶)، نگاهی کوتاه به شاعری فارسی علامه اقبال (ص ۲۱۴)، شاعری فارسی حضرت ذوقی (ص ۲۱۶)، مقالات این کتاب تفهیمات اکثر به زبان فارسی بوده که توسط خودنویسنده به زبان اردو ترجمه شده وتوسط خودش طبع و نشر یافته است. کلیهٔ مطالب ارزنده و مفید و خواندنی است .

۱۷ - پیغام آشنا (فصلنامهٔ اردو و فارسی و انگلیسی)، شماره ۱۱ - ۱۲ ، محرم الحرام ۱۴۲۴ هـق / اسفند ماه ۱۳۸۱ هـش / مارس ۲۰۰۳م. ویژه نامهٔ علامه دکتر محمد اقبال، زیر نظر هیئت تحریریه، مدیر مسؤول : دکتر رضا مصطفوی سبزواری رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ، سردبیر افتخاری : دکتر محمد سلیم اختر ، مسؤول هماهنگی چاپ و انتشار :جاوید اقبال قزلباش ، حروف چینی کامپیوتری ، ممتاز حسین آخوندزاده، سجاد حسین نقوی ، عکاس : محمد عبد النعیم ، چاپخانه منزا پرنتنگ پریس ، اسلام‌آباد، ناشر : رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ، اسلام‌آباد. ۴۲۰ ص . تصاویر رنگین کاغذ خوب و تجلید رنگین در اختیار فرهنگ دوستان و دوستداران ایران و پاکستان است. فهرست کلی مطالب اردو بدین شرح است : سخن مدیر مسؤول (ص ۱ - ۵)، پیغام های سمینار علامه اقبال (ص ۷ - ۱۷)، فلسفهٔ اقبال (ص ۲۱ - ۱۷۵)، حیات اقبال (ص ۱۸۴ - ۲۱۱)، اشعار (منظومات دربارهٔ علامه اقبال)(ص ۲۲۳ - ۲۳۴) چکیدهٔ مطالب به زبان فارسی (ص ۲۳۷)، کتاب ها و نشریات تازه (ص ۲۵۱)، اخبار و رویدادها(ص ۲۵۷)، نامه های خوانندگان (ص ۲۷۵)، پیام های رسیده برای سمینار علامه اقبال (ص ۲۸۳ - ۲۸۶)، فکر و اندیشهٔ اقبال (ص ۲۸۹ - ۳۵۰)، پیرامون زندگی اقبال (ص ۳۹۷)، مقالات انگلیسی دربارهٔ علامه اقبال. این شمارهٔ پیغام آشنا بسیار پر بار و پر مطلب همراه باعکس ها و تصاویر رنگین و آرایش و پیرایش زیبا و دلربا در اختیار همگان است . و این بیت خواندنی است از علامه اقبال :

به این بهانه در این بزم محرمی جویم غزل سرایم و پیغام آشنا گویم

۱۸ - معارف اولیاء (ماهنامهٔ ادارهٔ اوقاف پنجاب)، شماره ۲ - جلد ۱، مدیر : دکتر طاهر رضا بخاری رئیس امور مذهبی ، ادارهٔ اوقاف پنجاب ، معاون مدیر : حافظ مختار احمد ندیم ، سردبیر : مشتاق احمد ، چاپ و نشر : مزکز معارف اولیاء (لاهور)، دربار حضرت

داتا گنج بخش (رح)، ۱۷۶ ص، مقالات: حرف محبت (مدیر)، تصور علم در نظر حضرت داتا گنج بخش: دکتر محمد اسحاق قریشی (ص ۹)، پیغام امن و سلامتی در نظر سید ابوالحسن الهجویری: دکتر ظهور احمد اظهر (ص ۳۸)، صراحت بیان صاحب کشف المحجوب در بزرگداشت خلفای اربعه: دکتر صاحبزاده ساجد الرحمن (ص ۳۹)، سازمان دهی کردار مسلمانان در کشف المحجوب: راجا رشید محمود (ص ۴۳)، اصل و تابع سنت نبوی (ص) در روشنی کشف المحجوب: مفتی محمد خان قادری (ص ۵۰)، اخوت اسلامی و حضرت داتا گنج بخش: دکتر بشیر احمد صدیقی (ص ۵۶)، اسباب و لوازم دین مصطفوی (ص) انقلاب روحانی: مولانا محمد صدیق هزاروی (ص ۶۰)، عصر حضرت هجویری (رح): دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) (ص ۶۸)، علامه اقبال به حضور سید هجویر (رح): سید محمد عبدالله قادری (ص ۸۷)، مناقب حضرت داتا گنج بخش از شاعران اردو: راجا رشید محمود (ص ۱۰۸ - ۱۷۸): این ماهنامه نمایانگر عرفان و تصوف و افکار و اندیشهٔ حضرت داتا گنج بخش ابوالحسن علی بن عثمان هجویری است.

۱۹ - فاطمه جناح، حیات اور خدمات (اردو)، تألیف: سید آقا حسین همدانی (مرحوم) چاپ مؤسسهٔ تحقیقاتی اسلامی، ناشر: ادارهٔ ملی تحقیق وتاریخ و فرهنگ پاکستان، ۱۹۸۹م، ۱۹۲ ص، شمارگان (= تعداد) ۱۰۰۰ جلد، بها باکاغذ خوب و جلد مناسب ۲۰۰ روپیه. این کتاب بر ۶ باب منقسم است و هر باب بر چند «دور» یا «عصر» است و کلیهٔ جوانب واطراف زندگی خانم فاطمه جناح معروف به «مادر ملت» را بررسی می کند و پاسخگوی همهٔ پرسش‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی مربوط به پاکستان و تأسیس پاکستان و کوشش های خانم فاطمه جناح دربارهٔ قائداعظم محمد علی جناح و همراهی و همکاری او با برادر بزرگوار خویشتن است. منابع تحقیق و فهارس اعلام، ارزش علمی کتاب را بیشتر کرده است.

۲۰ - شجرهٔ طیبه (اردو و فارسی) تصنیف صوفی محمد نواز شاه قادری سهروردی، به کوشش صاحبزاده حسن نواز شاه، حروفچینی: سهرورد گرافکس (علی)، چاپ لیدرزپرنتنگ پریس، راولپندی، ۳۶ ص. تقسیمات این کتاب اینگونه است: قطعهٔ وصال، ختم شریف، شجرهٔ طیبه، مناجات، غزل، پیران سلسلهٔ سهروردی، معمولات شیخ، چهل کاف (دعا). شش کلمهٔ (دعا) ارکان اسلام، شرایط سلوک (منظومه)، سالانه عرس مبارک، هدایات.

۲۱ - امام خمینی (رح) از دیدگاه رسانه های گروهی (اردو) از : رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ، اسلام آباد. رساله یی است کوچک که مطالب روزنامه ها و مجلات و رادیوها و تلویزیون ها را که شنیده و یا خوانده اند دربارهٔ چهاردهمین سالگرد رحلت جانسوز حضرت امام خمینی «رح» گردآوری شده و به کوشش آقای مهدی خطیب در ۱۲ صفحه نشر یافته است. مثلاً روزنامهٔ جنگ پاکستان (چاپ راولپندی) : « امام خمینی رهبر کبیر روحانی و سیاسی قرن حاضر بود. این واقعیت را نمی توان انکار کرد که امام خمینی نه تنها برای شیعیان بلکه برای تمام مسلمانان رهبری قاطع و شکست ناپذیر بود. امام نشانهٔ وحدت امت اسلام بود و بامجاهدات خویش غرور ابر قدرت ها را در هم شکست.»

۲۲ - مظهر لاریب ترجمهٔ شرح فتوح الغیب (اردو) : تألیف : غوث اعظم شیخ عبدالقادر گیلانی ، شارح : شیخ عبدالحق محدث دهلوی ، مترجمین : مولانا محمد منشا تابش قصوری (مریدکی)،مولانا محمد یاسین قادری شطاری (لاهور)، چاپ لاهور ،ناشر نوریه رضویه پبلیکیشنز، لاهور ، سال ۱۴۲۲ هـ ق / ۲۰۰۲ میلادی ، ۵۴۰ ص، شمارگان (= تعداد):(؟)، بها با جلد زیبا و زرکوب و کاغذ خوب و چاپ مناسب ۳۰۰ روپیه. این کتاب از زبان فارسی به زبان اردو ترجمه شده و همهٔ مطالب آن دربارهٔ زندگی و احوال و آثار و کردار و رفتار و اخلاق و طریقت و تعلیم غوث اعظم شیخ عبدالقادر گیلانی سر سلسلهٔ و بنیانگذار عرفان و تصوف قادریه است و آرامگاه او در بغداد زیارتگاه معتقدان و پیروان اوست. کوشش آقایان مترجمان و ناشران قابل ستایش و تحسین است. فهرست اعلام که بسیار مهم است برای هر کتاب لازم است .

۲۳ - نقوش شرف (اردو) : مشتمل بر احوال و تعلیمات شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری ، تألیف : دکتر سید صدرالحسن ، ناشر : بزم فردوسیه ، کراچی ، سال ۱۴۲۳ هـ ش . ۲۰۰۲م . شمارگان (= تعداد) : ۶۰۰ جلد ، ۳۷۶ ص. کلیهٔ مطالب این کتاب در احوال و آثار و افکار و تعلیمات مخدوم جهان شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری است. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نیز ، احوال و آثار شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری را به زبان فارسی طبع و نشر کرده است. «نقوش شرف » بسیار خوب چاپ و نشر شده اما فهرست اعلام و اسامی اشخاص و اماکن بسیار مهم است که در این کتاب موجود نیست چون کلید تحقیق در هر کتاب فهرست اعلام است.

۲۴- رازون کی راز: ترجمهٔ سر الاسرار: تألیف غوث اعظم شیخ عبدالقادر گیلانی، مترجم: مولانا محمد منشا تابش قصوری، ناشر: قادری رضوی کتب خانه، لاهور، سال چاپ ۱۴۲۳ هـ ق / ۲۰۰۲م، ۱۹۲ ص. عرفان و تصوف سلسلهٔ قادریه از این کتاب شناخته می شود. کوشش مترجم و ناشر قابل تحسین است.

۲۵ - الحسن: (مجلهٔ پانزده روزه - اردو) جلد ۲۱، ش ۲۴۷، ۲۴۸، یک - ۱۵ فوریه، ۱۶ تا ۲۸ فوریه ۲۰۰۳م، ۳۲ صفحه، مدیر اعلی: فقیر محمد امیر شاه قادری گیلانی، سردبیر: سید غلام الحسنین قادری گیلانی، ناشر: شاه محمد غوث اکادمی، به یادگار ابوالبرکات سید حسن صاحب قادری، مطالب و مقالات: شذره، نعت رسول مقبول «ص»، خطبات الحسینیه، شاه لولاک در آیینهٔ معراج، غزل، پیغام آقای بلگرامی به نام نوجوانان، اشیاء متبرک و فیوض جلویه، معرفی کتاب ها.

۲۶ - موزه ها: (فصلنامهٔ فارسی، مصور) دورهٔ جدید، شمارهٔ ۴ تا ۱۰، شمارهٔ ۲۵ - ۳۱، هر جلد ۸۰ صفحه، صاحب امتیاز: سازمان میراث فرهنگی کشور، مدیر مسؤول: سید محمود افتخاری، هیئت تحریریه و طراحان و صفحه آرایان و دیگر کارهای فنی و مقاله نگاران و مصوران همگی از کارشناسان میراث فرهنگی ایران و جهان هستند و بنابر این مجله یی هنری وتاریخی و باستان شناسی ارائه کرده اند که در لابلای اوراق آن می توان، اسناد هفت هزار سالهٔ (۷۰۰۰ سال) میراث فرهنگی سرزمین باستانی ایران را بیابید. تصاویر رنگین و ترسیم ها و نقاشی ها و نمودارها بسیار جالب است. همهٔ تصاویر از آثار پیش از اسلام یا بعد از اسلام است.

۲۷ - پاکستان پکتوریل: (مجلهٔ دوماههٔ انگلیسی) (ویژهٔ اقبال) Iqbal Special , Pakistan Pictorial شمارهٔ نوامبر - دسامبر ۲۰۰۲م، سردبیر: میان شفیع الدین، دبیر: نذر محمد، نزهت یاسمین، همکاران: مؤید بخاری، سید وقاص اندرابی، ایم. فاروق قاضی، ناشر ادارهٔ فیلم و مطبوعات، وزارت اطلاعات پاکستان، ۸۸ ص. این شماره ویژهٔ علامه اقبال است. تصاویر مستند و مطالب تاریخی و ادبی دربارهٔ علامه اقبال، نویسندگان و شاعران، دکتر محمود الرحمن، دکتر افضل اقبال، احمد ایف جوان جی، زینت حسین حکیم جی، عمر بن صلاح الدین، دکتر اکرام اعظم، دکتر محمد ملک، دکتر مقبول الٰهی، دربارهٔ تاریخ و ادب پاکستان و اقبال دارای مطالب فرهنگی بسیار ارزنده است.

۲۸ - جهیل جهیل اداسی (اردو) : شبه طراز ، ناشر : تجدید اشاعت گهر ، اسلام آباد، ۲۰۰۲م، چاپخانه : زاهد بشیر پرنترز، لاهور، ۱۴۴ص ، بها با تجلید خوب و کاغذ مرغوب و چاپ ممتاز : ۲۰۰ روپیه . دراین کتاب اشعاز اردو به طرز و سبک شعر نو بسیار زیبا و دلاویز و باصفا و روح انگیز سروده شده است. شبه طراز نقاشی های زیبایی براین کتاب افزوده است. تقریباً ۷۲ شعر نو در این کتاب آمده است.

۲۹ - ایک عمر چاهیئے (اردو): اصغر مهدی ، ناشر : تجدید اشاعت گهر ، لاهور ، اسلام‌آباد، چاپخانه : زاهد بشیر پرنترز ، لاهور ۲۰۰۲م ، ۱۴۴ ص. بها با جلد خوب و کاغذ مرغوب و چاپ ممتاز : ۲۰۰ روپیه. در این کتاب اشعار اردو به سبک و روش عروضی سروده شده وغزلهای دلاویز و شورانگیز دارد. خانم عذرا اصغر بر این کتاب یک دیباچهٔ بسیار زیبا نوشته است. تقریباً ۶۲ غزل در این کتاب آمده است.

۳۰ - گدلا سمندر (اردو - داستان) : عذرا اصغر ، ناشر : تجدید اشاعت گهر، اسلام آباد چاپخانه : زاهد بشیر پرنترز ، لاهور ، حروفچینی کامپیوتری : الخطاط ندیم احمد خان ، نقاش : شبه طراز ، سال چاپ ۱۹۹۹م ، ۱۷۶ص، بها با جلد خوب وکاغذ مرغوب و چاپ ممتاز : ۱۲۰ روپیه. این کتاب یک داستان است که به قلم یک نویسندهٔ اردو زبان نگاشته شده است و خواندنی وجالب است و از «گره » تا « رسته رسته یاد کهری هے» ادامه دارد.

۳۱ - بنحهٔ د سعدی د شعر په رناکی (پشتو)، (= موقعیت زن در پر تو شعر سعدی)، ژبارن : نور احمد فهمیم ، حروفچینی کامپیوتری : مجیب الله مطیع ، ناشر : خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ، پیشاور ، پیشگفتار : آقای رئیس السادات مسؤول خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران ، تاریخ چاپ : ۱۳۸۱ ه‍ ش / ۲۰۰۳م ، کاغذ خوب جلد رنگین (آرامگاه سعدی) و تجلید مناسب، بنگاه انتشارات میوند، کتابخانهٔ سبا ، ۱۶۵ ص، شمارگان (= تعداد): ۱۰۰۰ جلد. این کتاب ترجمهٔ مقالات فارسی به زبان پشتو که موضوعات آنها موقعیت زن در پرتو شعر سعدی و دربارهٔ روابط فرهنگی و ادبی و تاریخی است و ضمناً از ادیبان و شاعران و دانشمندان و نویسندگان یاد می‌کند که دربارهٔ روابط فرهنگی و ادبی و تاریخی ایران و پاکستان ، مقاله و مطالب نگاشته اند.

۳۲ - تاریخ اسلام کا سفر (= سفر تاریخ اسلام) ، جلد اول (= حصهٔ اول)، از حضرت آدم تا حضرت خاتم (ص) تألیف : سید علی اکبر رضوی ، نقاشی روی جلد : جاودان ،

شمارگان (= تعداد) : ۱۲۰۰ جلد. در طبع و نشر این کتاب ماهنامهٔ طلوع افکار کراچی ، همکاری و همراهی داشته است. ناشر : ادارهٔ ترویج علوم اسلامیه کراچی ، این کتاب با نقشه ها و تصاویر و جدولهای گوناگون و فهارس مطالب و تقریظ های مختلف همراه است. وجود باری تعالی ، پیغامبران ، مذاهب دنیا : هندو، زرتشی ، یهودی ، عیسوی ، اسلام. قرآن ، تعلیمات اسلام از نظر قرآن ، تعلیمات حضرت رسول اکرم (ص)، ولادت بعثت هجرت، غزوات، مکه، مدینه، مسجد النبی ، صحابه ، مناطق اسلامی ، شهرهای اسلامی ، کتاب خانه ها ، حکومت اسلام ، خلفای راشدین ، وقایع اسلامی ، قبله ، مسجد اقصی ، غار ثور ، غار حرا، عقاید مردم مسلمان ، جنت البقیع ، جنگ احد ، کوه احد ، مسجد ضرار ، مسجد قبا وبسیار مطالب تاریخی و مستند با انواع عکس های رنگارنگ. این کتاب با کاغذ و تجلید عالی و چاپ ممتاز ورنگین بها: ۶۵۰ روپیه آقای سید علی اکبر رضوی باقلم توانای خود، خوانندهٔ کتاب را در عالم روحانی تاریخ اسلام می گزدانند ودل و جان او را سیراب می کند.

۳۳ - دانشگاه دخترانهٔ فاطمه جناح (انگلیسی)، ناشر دانشگاه فاطمه جناح ، ۲۰ صفحه تصاویر و آگاهی هایی دربارهٔ ثبت نام و شرایط ثبت نام و تعداد دانشجویان و شعبه های موضوعات گوناگون تدریس . البته همهٔ دانشجویان این دانشگاه دختر هستند. ساختمان این دانشگاه قبلاً اداره نخست وزیری بود. پس از اینکه نخست وزیری به اسلام آباد آمد جای آن به دانشگاه فاطمه جناح تبدیل شد، و سال ۲۰۰۳م به نام فاطمه جناح است و ملت پاکستان او را «مادر ملت » و این سال را ،« سال مادر ملت » نامیده است و جلسات سخنرانی و مشاعره و بزرگداشت «مادر ملت » همه جا برقرار است.

۳۴ - الباز الاشهب (اردو، مصور): سرکار غوث اعظم (رح)، تذکره و تصاویر، گیلان معلی ، درگاه غوثیه و تبرکات غوثیه ، تألیف : افتخار احمد حافظ قادری ، چاپخانه : عاطف اقبال Akas Arts ، شمارگان (تعداد): ۱۱۰۰ نسخه، کاغذ عالی جلد رنگین و تصاویر دلاویز، ۲۵۶ ص ، بها : ۲۵۰ روپیه . این کتاب بر هشت باب منقسم است. باب اول : نام و نسب و خاندان و آموزش و پرورش ، باب دوم : رسیدن به بغداد و سیر و سلوک و مراحل عرفان و فقر و ادب ، باب سوم : اخلاق و رفتار و کردار و کرامت و عرس مبارک و چادرپوشی . باب چهارم : شجرهٔ نسب پدر و مادر و طریقت و اسماء غوث اعظم و جای ولادت مادر و تصاویر ، باب ششم : قصاید غوثیه و مناقب ، باب هفتم : مدرسهٔ قادریه و آثار شیخ عبدالقادر گیلانی و کتاب‌ها ورسایل او و مزارات و درگاه قادریه ، باب هشتم : عقاید و نظرات و اشعار دربارهٔ شیخ عبد القادر گیلانی و مزار حضرت مولانا جلال الدین ،کوشش آقای افتخار احمد قابل تقدیر است.

۳۵ - طلوع افکار (ماهنامهٔ اردو) ، فوریه ۲۰۰۳م، شمارهٔ ویژه. کراچی (پاکستان)، مدیر مسؤول : حسین انجم، سرپرستان : سید علی اکبر رضوی ، عقیل احمد فضا اعظمی ، مجلس ادارت(= شورای تحریریه)، این ماهنامه از ۱۹۷۰م آغاز شده و در مدت ۳۳ سال خدمات ادبی و فرهنگی و تاریخی به زبان و ادب اردو انجام داده و البته به زبان فارسی نیز توجه دارد. از ۵۰ تا ۶۰ صفحه با جلد رنگین و مزین به تصویر یکی از ادیبان و دانشمندان و نویسندگان و شاعران و منقدان، همواره مطالب ارزندهٔ ادبی و تاریخی در این ماهنامه منتشر می‌کنند.

۳۶ - اقبالیات(سه ماهی ، فصلنامهٔ اردو)(= اقبال شناسی) رئیس ادارت (مدیر مسؤول): محمد سهیل عمر ، مدیر (سردبیر): دکتر وحید عشرت ، نایب مدیر (=دبیر) : احمد جاوید . آکادمی اقبال (= مرکز اقبال شناسی)، لاهور، جلد ۴۳ ، شماره ۱ ، ژانویه تا مارس ۲۰۰۲م . مطالب این مجله تحت عناوین : تصورات اقبال (افکار اقبال)، شعریات اقبال (اقبال شناسی در اشعار معاصران)، شخصیات (حاکمان وبزرگان و دانشمندان در نظر اقبال)، پاکستانیاّت .(= پاکستان شناسی اقبال ، درجه بندی موضوعات و کتاب اقبال شناسی این مجله همواره از ۱۰۰ تا ۱۵۰ صفحه با چاپ خوب و کاغذ مرغوب در اختیار اقبال شناسان است.

۳۷ - سب رس (ماهنامهٔاردو)، اوت (= اگست) ۲۰۰۲م ، ج ۶۴ ، شماره ۶، چاپ حیدرآباد دکن (هند)، مدیر : مغنی تبسم ، معاونان ، غلام جیلانی ، بیگ احساس ، مجلس مشاورت (= هیئت تحریریه) و همکاران ادبی ، ناشر : ادارهٔ ادبیات اردو، از ۸۰ تا ۱۰۰ صفحه. جلد رنگین و کاغذ مناسب و چاپ خوب ، مطالب آن عبارت از مقالات (مضامین)، شاعری (نظم و غزل) ، داستان ، تحقیقات (مطالعات)، کتاب شناسی (نقد و نظر)، آگاهی ومعلومات عمومی : فهرست کتاب های چاپی ادارهٔ ادبیات اردو ، فهرست کتاب های چاپی خانهٔ کتاب سب رس ، فهرست کتاب های چاپی مرکز غالب شناسی (دهلی)، فهرست کتاب های چاپی انجمن ترقی اردو (دهلی نو) ، فهرست کتاب های چاپی مادرن پبلیشنگ ، ماهنامهٔ «سب رس» یک ماهنامهٔ ارزندهٔ ادبی است.

۳۸ - نوای صوفیه (ماهنامهٔ بین المللی (اردو)، شماره ۷۱ ، سپتامبر ۲۰۰۲م. بانی ماهنامه، دکتر غازی محمد نعیم ، مدیر : علامه محمد بشیر ، سردبیران : غلام مهدی تصوفی ، لیاقت علی خان ، ۴۰ تا ۵۰ صفحه . جلد رنگین و تصاویر گوناگون (مدرسهٔ صوفیهٔ نوربخشیه) و خانقاه صوفیهٔ نوربخشیه ، و مسجد جامع نوربخشیه ، مطالب (= تصانیف تفکر و تذکر و فقه و

فقهی مسائل (ابوعرفان ، علامه محمد بشیر)، تصوف و سلاسل تصوف و سلسلهٔ نوربخشیه ، فکر و نظر و فتوای شرعی و حقایق نامه ، نکات دانش ، اخبار التصوف و دیگر مطالب . این مجله آگاهی های بسیار خوب دربارهٔ نوربخشیه و سادات همدانیه به دست می دهد.

۳۹ - توحید میل (ده روزه)(پست توحید = Tauheed Mail ، لکهنؤ (هند)، هر ماه ۳ شماره (اردو و هندی) شماره های ۱۴ و ۱۵ و ۱۷ و ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۳ ، این روزنامه است و لیکن فعلاً هر ماه ۳ بارنشر پیدا می کند. سرپرست : مولانا الحاج دکتر سید کلب صادق ، ناظم (سردبیر): سبط محمد نقوی ، مدیر مسؤول محمد عسکری نقوی ، مدیر افتخاری : مولانا حاجی فرید محمد رضوی ، همه شماره ۱۴ صفحه (۷ صفحه اردو و ۷ صفحه هندی). مطالب تفسیر قرآن کریم ، مسائل اسلامی و اخلاقی و علمی و وحدت میان مسلمانان و به طور کلی همهٔ انسانهای عالم. کوشش مسؤولان آن قابل تقدیر است.

۴۰ - معراج المؤمنین : تألیف (= مرتّبهٔ) مولانا سید حسن عسکری نقوی، چاپ اسلام‌آباد، ناشر : مؤلف ، شمارگان (= تعداد) : ۱۰۰۰ جلد. تاریخ چاپ و نشر : ۱۴۲۳ هـ ق / ۲۰۰۲م . ۳۹۰ ص . همهٔ مطالب این کتاب دربارهٔ (نماز = صلوة) است و اصولاً تألیف این کتاب بر اساس حدیث « الصلوة معراج المؤمن : نماز معراج مؤمن است = نماز مؤمن کی معراج هـ » می باشد. مؤلف کتاب خود را به پدر ومادرش که هر دو درگذشته اند، اهدا کرده است، چاپ و کاغذ خوب و جلد رنگین ۲۰۰ روپیه ، با جلد کاغذی ۱۷۵ روپیه . کوشش جناب آقای مولانا سید حسن عسکری نقوی قابل تقدیر و تحسین است.

۴۱ - کشف الالفاظ اقبال (= فرهنگ واژه نمای کلیات فارسی علامه اقبال «رح») : به کوشش پرفسور دکتر ساجدالله تفهیمی ، ناشر : خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - کراچی ، چاپخانهٔ کنیز ، کراچی ، تاریخ چاپ ونشر ۱۴۲۳ هـ ق / ۱۳۸۱ هـ ش / ۲۰۰۲م. شمارگان (= تعداد): ۵۰۰ نسخه. بها با کاغذ خوب و چاپ ممتاز و جلد محکم و گردپوش زیبا ورنگین ۱۰۰۰ روپیه . ۱۳۲۱ ص. این کتاب در سال بزرگداشت علامه دکتر محمد اقبال (۲۰۰۲م) و به مناسبت سفر جناب آقای حجة الاسلام و المسلمین سید محمد خاتمی رئیس جمهور محترم جمهوری اسلامی ایران با نهایت احترام و ارادت به ایشان تقدیم شده است. فهرست مطالب : سخن ناشر (مدیر خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی‌ایران) (ص هـ)، پیشگفتار (ص ی). یادداشت چاپ اول (ص یب)، بخش اول : مفردات و ترکیبات (ص ۱)، بخش دوم : مصادر و افعال مرکب (ص ۱۱۸۹)، ضمیمهٔ (۱)، فهرست بسامدی بخش اول (ص ۱۲۲۳).ضمیمه (۲):

فهرست بسامدی بخش دوم (ص ۱۳۱۳). در پیشگفتار مؤلف آمده است :« راقم الحروف سالهاست در بخش فارسی دانشگاه کراچی مشغول تدریس «اقبالیات » بوده و هست و از مدتی قبل تقاضای شدید برای انجام خدمتی در زمینهٔ زبان شناسی اقبال به ویژهٔ به صورت تألیف معاجم مفهرس از کلیات فارسی و اردوی او ، در دل داشته ، تا آن که چند سال پیش فرصتی به دست آمد و بنده برای آن کار سترگ یک لایحهٔ مفصل ترتیب دادم ، و به شکل یک پروژه به عنوان « کشف الالفاظ اقبال فارسی » به مرکز تسهیلات تحقیقی Research Facility Centre دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کراچی، پیشنهاد و تسلیم نمودم. کمیتهٔ ارزیابی پیشنهادات تحقیقی به سفارش خود به تصویب رئیس محترم دانشگاه تسهیلات لازم را فراهم نمود. بنده بدون تأخیر ، این کار را در اواخر ۱۹۹۳م آغاز کرده و با توفیقات حضرت حی متعال در مه ۱۹۹۹م به پایان رسانیدم و الحمدلله علی ذلك». نقش خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران و مدیر آن آقای محمد رضا زینلی در چاپ و نشر و توزیع این کتاب مهم قابل تحسین و تمجید است.

۴۲ - جادهٔ عشق گام گام = سفرنامهٔ (اردو) : تألیف سیده عابده تقی نقوی ، حروفچینی ، امین الدین قریشی ، چاپخانهٔ دات لاین پرنترز، تاریخ چاپ و نشر : ۲۰۰۱ میلادی ، ۲۲۲ ص ، شمارگان (= تعداد) : ۱۰۰۰ نسخه ، بها با کاغذ اعلا و جلد هنری زیبا وچاپ ممتاز : ۱۳۰ روپیه. موضوع کتاب : سفرنامهٔ ایران و عراق و شام و سرگذشت و احوال زیارات ودرگاه ها و امام زاده های ایران و عراق و شام یا سوریه است . مؤلف کتاب خود را به درگاه و بارگاه مقدس حضرت سید الشهدا امام حسین «ع» هدیه کرده است. سبط حسن نقوی بر این کتاب مقدمهٔ ارزنده نوشته است. این کتاب بر بیست باب تقسیم شده است. موضوعات بیستگانه چنین است : لرزه‌های دریای دوستی و محبت ، کاش کلماتی داشتم که تشکر بگویم ، حرف آغاز ، آمادگی وروانگی ، سلام به مشهد رضا «ع» ، ورود به تهران ، بیایید بیایید به کربلا برویم ، نخستین سلام به شهنشاه کربلا «ع» ، عباس بن علی «ع» علمدار شهریار شهر وفا، زیارت گاه و درگاه های دیگر در کربلای معلا ، زیارتگاه مسیب ، خرابه های مداین ،شب جمعه در بارگاه حضرت امام حسین «ع» ، سامره (سُرّ مَنْ رأی) بازگشت و بار دیگر دیدار از بارگاه حضرت سردار وفا (حسین)«ع» ، دیدار درگاه والی شهر نجف و باب شهر علم ، احوال شهر کوفه ، سرزمین کاظمین و دیدار از زیارتگاه های مقدس ، به جانب شام (سوریه) و ورود به شام (دمشق). دیدار از بارگاه رقیه خاتون دختر حسین (ع)، بازگشت به کربلا و بار دیگر زیارت امام «ع»، بازگشت به ایران و وارد ایران شدن و دههٔ محرم و مجالس وبزرگداشت وعزداری سید الشهداء ، این سفرنامه بسیار خوب و خواندنی است و دوست داشتنی ونگاهداشتنی.

۴۳ – معارف (ماهنامهٔ اردو) ، جلد ۱۷۰ ، شماره ۶، دسامبر ۲۰۰۲ ، رمضان المبارک و شوال المکرم ۱۴۲۲ هـ ق ، ۸۰ تا ۱۰۰ صفحه. مدیر :ضیاء الدین اصلاحی ، مجلس ادارت (هیئت تحریریه): پرفسور نذیر احمد (علی گرم)، مولانا سید محمد رابع ندوی (لکهنؤ) ، مولانا ابو محفوظ الکریم معصومی (کلکته)، پرفسور مختار الدین احمد (علی گرم)، ضیاء الدین اصلاحی. ناشر : دارالمصنفین ، آکادمی شبلی ، اعظم گره ، (مدیر) : شذرات، مقالات : دلایل علمی قرآن کریم : مولانا محمد شهاب الدین ندوی ، افغانستان : کلیم صفات اصلاحی ، سفینهٔ عشرت یک تذکرهٔ نادر و کمیاب شعرای فارسی ،دکتر محمد صادق جسین ، اخبار علمی و ادبی و تاریخی : ک.ص.اصلاحی ، چند کلمه از یادها و گفته ها، کتاب ها و آثار تازهٔ بازار ادب. این مجله برای تحقیق در ادب اردو و فارسی مستند و مغتنم است.

۴۴ – معارف (ماهنامهٔ اردو) جلد ۱۷۱ شماره ۱ ، ژانویه ۲۰۰۳م ، ۸۰ تا ۱۰۰ ص ، شوال المکرم ذیقعده ۱۴۲۳ هـ ق ، مدیر ضیاءالدین‌اصلاحی ، مجلس ادارت (هیئت تحریریه) (همانند شمارهٔ قبل) مطالب و مقالات : دلایل علمی قرآن کریم (مولانا محمد شهاب الدین ندوی)، الفاروق کـ فقهی مباحث (دکتر ظفر الاسلام اصلاحی)، شاعری فارسی سلطان محمد قلی شاه (دکتر عبدالرب عرفان)، سنسکریت و هندی و مسلمانان (محمد بدر الدین)، خوابگاه‌های تدریسی دختران (انیس چشتی)، شاه سلطان ثانی (علیم صبا نویدی) ، نامه نگاران و عقاید آنان دربارهٔ معارف ، دو غزل فارسی روح انگیز (پرفسور محمد ولیّ الحق انصاری)، کتاب ها و آثار نوین مجلّه معارف نمایانگر فرهنگ و تاریخ شبه قاره است.

۴۵ – معارف (ماهنامهٔ اردو)، ج ۱۷۱، ش ۲ ، فوریه ۲۰۰۲م / ذی الحجه ۱۴۲۳ هـ ق ۸۰ تا ۱۰۰صفحه مدیر : ضیاء الدین اصلاحی ، هیئت تحریریه (همانند شماره ۱)، مقالات و مطالب حضرت ام ایمن ......حضرت رسول اکرم «ص» : دکتر محمد حسین مظهر صدیقی ، آغاز تقویم اسلامی (۱۴۲۴ هـ ق): حافظ سید عزیز الرحمن ،ابان لاحقی و شاعری او: ترجمهٔ ضیاء الرحمن اصلاحی ، پندنامهٔ عطار - تلمیحات احادیث : دکتر حافظ منیر احمد خان ، کتاب های تازه ، ماهنامهٔ معارف که همه از طرف مجلس دار المصنفین ، آکادمی شبلی ، اعظم گره‌هند ، منتشر می شود . بسیار سودمند است وبرای شناخت تاریخ وفرهنگ و علوم اسلامی و کتاب شناسی اسلامی مستند است.

۴۶ – زرد پتـ (= برگهای زرد)، نوشتهٔ : علی شاه ، چاپ اسلام آباد، نشریات شهریار، سال چاپ و نشر ، شمارگان (= تعداد) : ۱۰۰۰ نسخه ، ۱۱۲ صفحه، بها با جلد رنگین و محکم

و چاپ خوب و کاغذ مرغوب : ۱۰۰ روپیه . در این کتاب ، یادداشت ها انتقادی و نکته های اخلاقی و مسائل منفی اجتماعی را گوشزد کرده که واجب و لازم است ، گوینده و شنونده بدانها توجه کامل نماید. کتابی است خواندنی.

۴۷ - مجلهٔ ششماهی تاریخ و ثقافت پاکستان (اردو) ، جلد ۱۳ ، شماره ۲ ، شمارهٔ مسلسل ۲۶، اکتبر ۲۰۰۲م تا مارس ۲۰۰۳م، مدیر اعلی : پرفسور دکتر ریاض احمد ، مدیر (سردبیر) عذرا وقار ، نایب مدیر (دبیر) فرح گل بقایی، مجلس مشاورت (= هیئت تحریریه): پرفسور منور علی خان ، دکتر محمد سلیم اختر ، پرفسور فتح محمد ملک ، دکتر سرفراز حسین مرزا ، جناب افتخار عارف ، پرفسور پریشان ختک، دکتر انعام الحق کوثر ، دکتر لال بها ، ناشر : مرکز ملی تحقیق تاریخ وفرهنگ پاکستان ، اسلام آباد، چاپخانهٔ : ایس.تی.پرنترز، راولپندی ، مقالات : کاخ های پادشاهی ، میراث فرهنگی بهاولپور : « دکتر شاهد حسن رضوی ، اهمیت تاریخ ابن کثیر : دکتر محمد اکبر ملک ، آیا قائد اعظم « سکولر» بود ، نگاهی به زندگی خصوصی و سیاسی قائداعظم:دکتر صفدر محمود، گذشته جزیرة العرب در هنگام آمدن اسلام : کوثر پروین ، حضرت جنید بغدادی و فلسفهٔ توحید : عذرا وقار . نوشته های این مجله برای تحقیق در تاریخ و فرهنگ پاکستان مستند و عالمانه است.

۴۸ - زندگی کیا هــ (= زندگی چیست ؟)، فلسفهٔ زندگی و خود شناخت از نگاه روحانی و مذهبی ، نوشتهٔ : خانم مسرت لغاری، چاپخانه : ایس .تی . پرنترز، ناشر لاریب ، راولپندی، سال چاپ ۲۰۰۲م، حروف چینی کامپیوتری : گل احمد مروت ، شمارگان (= تعداد): ۵۰۰ نسخه ، ۳۲۸ صفحه ، بها با جلد محکم و چاپ ممتاز و کاغذ خوب : ۲۷۵ روپیه . نویسنده، کتاب خود را به نام شاعر معاصر پاکستان ، احمد ندیم قاسمی کرده است و نوشته است که در زندگی من فقط چهار چیز نهفته است و این هر چهار فلسفهٔ زندگی است:علم، عمل، عبادت ، صداقت . مؤلف می نویسد که:نگارش این کتاب برای این هدف است که تجربه ها ، مشاهدات ، اندیشه ها ، و تدبیرها را بشناسیم وبه کار ببریم و در روشنایی آنها ، غم و مأیوسی و ناامیدی را فراموش کنیم و ریشهٔ آنها را خشک گردانیم و بدین وسیله کوشش و نیروی ارادی و اندیشهٔ انسان را بالا ببریم و استوار گردانیم. این کتاب تقریباً به هفتاد عنوان تقسیم می شود و دربارهٔ زندگی و اجتماع و مردم و مقاصد آنان از نظر اخلاقی و دینی و روحانی و مذهبی بحث می کند و پیشنهادهای مفید اصلاحی می دهد.

۴۹ - خواجگان (ماهنامهٔ اردو، لاهور)، جلد ۳۲، شماره ۱۲، دسامبر ۲۰۰۲م. این ماهنامه از سال ۱۹۷۰ م تاکنون نشر می یابد. چاپخانهٔ حیدری، لاهور، سردبیر شیخ ریاض حسین، ناشر: ادارهٔ ماهنامهٔ خواجگان، لاهور. این ماهنامه از طرف سازمان خادمان آل عمران (= تنظیم غلامان آل عمران) منتشر می شود و خدمات بسیار خوب انجام می دهد و دارای شعبه‌های بسیار در سرتاسر پاکستان است: مرکز همکاری های العمران، مرکز خدمات به سادات، حسینیهٔ آل عمران در مشهد (ایران)، مرکز خدمات به غیر سادات، تأسیس بیمارستان‌های رایگان العمران، ادارهٔ معین السادات، همکاری در مجالس و محافل، تأسیس دانشکدهٔ کامپیوتر، گسترش و ساختن مساجد، ادارهٔ ماهنامهٔ خواجگان، ادارهٔ رفاه و بهبود، سازمان قرض دادن به جوانان، مدرسة الزهرا برای دختران، همکاری وخدمت به حاجیان محترم. این ماهنامه با جلد رنگین ومطالب ارزندهٔ دینی و مذهبی همراه با ایام هفته و ماه و سال (تقویم = گاه شماری) وآگاهی های دینی شیعی منتشر می شود.

۵۰ - خواجگان (ماهنامهٔ اردو)، جلد ۳۳، شماره ۱، ژانویه ۲۰۰۳م، بنیان گذار: شیخ حاجی ظهیر علی جاوا، زیر نظر: شیخ محمد تقی جاوا، مدیر مسؤول: شیخ ریاض حسین تنگل والی، مدیر افتخاری: وحید الحسن هاشمی، معاون مدیر: حامد علی جاوا، حروفچینی کامپیوتری: راشد شهزاد، هیئت تحریریه ونویسندگان: دانشمندان و ادیبان و شاعران، این شمارهٔ خواجگان ویژه نامهٔ حضرت امام رضا (ع) است و روی جلد را با تصویر رنگین گنبد و بارگاه حضرت امام رضا«ع» مزین کرده اند. تقریباً همهٔ مطالب و مقالات دربارهٔ حضرت امام رضا (ع) وائمهٔ اطهار (ع) و جنة البقیع است. مقاله یی به قلم ارشاد احمد حقانی دارد که دربارهٔ جزیرهٔ کیش» در خلیج فارس است. این شماره با تصاویر زیبا و تاریخی و رنگین بزرگان و علما و سخنوران همراه است.

۵۱ - گزیده: نشریهٔ خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، کراچی، شماره ۱، خرداد ماه، شماره ۲، آبان ماه ۱۳۸۱ هـ ش. این دو نشریه گزیدهٔ مقالات گزارش و گفت و گوها در مطبوعات سند است. و بسیار سودمند است اینک مطالب گزیدهٔ شماره ۱۱: زبان فارسی در پاکستان (دکتر ساجد الله تفهیمی)، دوران زندگی (گفت و گو با مسؤول فرهنگی آلمان)، استفاده از زبان به عنوان ابزاری سیاسی (مبارک علی)، تهمت ناروا (منظور سولنگی)، میر خلیل الرحمن (قطب الدین عزیز)، بی قانونی در سند (انور آبرو)، بازیها و ترانه های سندی (صائمه و سیم)، نگهبان منطقهٔ تهار (عارف جمشید)، ساختمان های کهن و سنتی حسینیه ها در کراچی (عارف جمشید)، رادیو و تلویزیون کراچی در ایام محرّم، معرفی باشگاه فاران،

تجلیل از استادان فارسی ، ماه مبارک رمضان در سند ، گل جی (نقاش برجستهٔ پاکستانی)، اطهر وقار عظیم (مدیر مرکز تلویزیون پاکستان کراچی)، هفتهٔ نامهٔ مخبر العالمین ، ماهنامهٔ فقه اسلامی ، ماهنامهٔ سخنور ، معرفی کتاب قانون شریعت . مطالب گزینهٔ شماره ۲: هایکو در شعر معاصر اردو (ضمیر علی بدایونی)، بدر آبرو درویش نویسنده یا نویسندهٔ درویش (عباس جلبانی)، زندگی در کراچی (عتیق احمد)، آموزش در سطح خصوصی و برنامه های آموزشی تابستانی (فرحت حسین)، تولد یک صوفی (آغا سلیم) ، ناسازگاری زبان انگلیسی با شرایط فعلی (م.ی .خان)، آفرینش تصویر (گزارشی از یک نمایشگاه هنری)، آشنایی سطحی با آبرنگها (گزارشی از یک نمایشگاه هنری)، وضعیت عمومی سینما در پاکستان ، امراؤ طارق (ادیب و دانشمند)، خانم ماجده رضوی (اولین قاضی زن در پاکستان)، معرفی دو ماهنامهٔ رسالت ، فرهنگ عزاداری ، معرفی کتاب «کایی » از قیصر سلیم ، عزای شهید (نقدی بر یک کتاب)، مسلمانان در عرصهٔ هنر (نقد کتاب « نه اسلامی نه ایرانی »). آقای محمدرضا زینلی در سخن خود آورده اند :« ... مجموعهٔ مطبوعات وانتشارات موجود و به طور عام فرهنگ مکتوب رایج در این کشور را (یعنی پاکستان) به طور نسبی در ابعاد فرهنگی ، اجتماعی ، آموزشی، هنری ،و ادبی و تاریخی می داند و به تبع آن بررسی و کنکاش و گزیده یابی از این مجموعه را کاری مفید و مؤثر در تصویر سازی صحیح و قابل استفاده در طرح کلان استراتژی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در جامعه هدف به شمار می‌آورد.

۵۲ - سرزمین انبیاء و اولیاء (اردو و فارسی) در آیینه های عکس های رنگین : تألیف و ترتیب ۲۱۲ عکس تاریخی و دینی و فرهنگی از : پرفسور افتخار احمد حافظ قادری، تاریخ چاپ و انتشار محرم الحرام ۱۴۲۳ ه‍ ق / آوریل ۲۰۰۲ میلادی ، شمارگان (= تعداد) : ۸۰۰ نسخه، بها با جلد رنگین و مصور و هفت رنگ و کاغذ گلاسه و عکس های رنگین و چاپ ممتاز : ۲۵۰ روپیه. این کتاب در حقیقت یک سفرنامهٔ مصور است واز مزارات و درگاه ها و بارگاه های مقدسه در بغداد، مداین، کاظمین، کوفه ، نجف، کربلا ، حله (بابل) ، موصل در عراق عکس گرفته و بازیر نویسی های فارسی و اردو و عربی به طرزی بسیار زیبا و دلاویز و دیدنی در اختیار همگان است. کوشش های آقای افتخار احمد حافظ قادری قابل تمجید و تقدیر است.

۵۳ - اقبالیات (= اقبالشناسی)(اردو و انگلیسی) : رساله های دانشوری (ایم فل) و دکتری (پی.ایچ.دی) سال های ۱۹۸۶ تا ۲۰۰۰ میلادی ، دانشگاه آزاد علامه اقبال ، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه ۲۰۰۱ میلادی ، ۲۹ ورق . در این کتابچه که به صورت فهرست فتوکپی شده جمعاً ۱۰۹ رسالهٔ اردو و سه رسالهٔ انگلیسی معرفی شده است . آقای پرویز احمد کتابدار

کتابخانهٔ دانشگاه علامه اقبال نوشته است که : خانم طلعت وآقای فیض احمد ساغر و آقای محمد صدیق بسیار کوشیدند تا این فهرست آماده شد و جناب آقای دکتر الطاف حسین ریاست دانشگاه آزاد علامه اقبال به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه توجه خاص دارند. این کتابچه برای جویندگان و پویندگان آثار و احوال و کردار و اخلاق علامه دکتر محمد اقبال بسیار مفید است.

۵۴ - امت (ماهنامهٔ دینی)، سال دوم ، اسد (مرداد ماه) ۱۳۸۰ هـ ش / ۱۴۲۲ هـ ق صاحب امتیاز جمعیت اسلامی افغانستان ، زیر نظر هیئت تحریریه ، چاپ مشهد مقدس ، مدیر مسؤول : سید محمد حسین حسینی باهمکاری : غلام ناصر خاضع ، غلام رسول سفید روان و دیگر دانشمندان .موضوعات مجله : دین و دعوت ، سیاست و اجتماع ، فرهنگ و ادب ، قضایای امت در گسترهٔ علوم. ۹۴ صفحه . جلد رنگین و کاغذ خوب و چاپ ممتاز و مقالات ارزنده در اختیار و همگان است. کوشش نویسندگان و مسؤولان قابل ستایش است.

۵۵ - گاهنامهٔ فرهنگی سند (سنده در یک نگاه)، پیش شماره آذر ماه ۱۳۸۰ هـ ش خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - کراچی ، مدیر مسؤول : محمد رضا زینلی ، سردبیر: جمشید خلقی، مترجمین : خانم بلقیس سیما قدیمی ، رضا حسنین رضوی ، فرید هاشمی ، ۶۲ صفحه ، جلد رنگین و تصاویر رنگین و چاپ و کاغذ خوب . فهرست مطالب : سخنی با خوانندگان فرهنگ و ادب : نقد کتاب طالبان و بازی بزرگ در افغانستان ، ما بعد استعمار ، تنزل جایگاه زبان گجراتی، گرفتار بین دو مطلق ، فارسی یا هندی . معرفی مراکز و شخصیت های فرهنگی، انجمن ترقی اردو ، پروین شاکر (شاعره) ، گفت و گو : آفتاب احمد خان ، تاریخ و تمدن : میراث فرهنگی منطقهٔ تهار، تهتهه (تهته = ته = تهتا) شهر پر افتخار سند، حکاکی روی سنگ » تازه های نشر : معرفی پنج عنوان کتاب (۱ تاریخ خط و خطاطین) از : پرفسور محمد سلیم ، ۲- اروپا در نگاه مسلمانان از : برنارلوئیس ، مترجم : مسعود اشعر، ۳ - معماری برای قشر فقیر جامعه : عارف حسن، ماهنامهٔ قومی زبان ، خبر نامهٔ همدرد ، نونهال همدرد ، همدرد صحت ، ماهنامهٔ پاکستان پست ، هفته نامهٔ معارف . گزارش : بازدید نویسندگان چینی از شهر کراچی ، نمایشگاه نقاشی در مرکز فرهنگی فرانسه ، مسابقهٔ حفظ و قرائت قرآن کریم . مسؤولان گاهنامهٔ فرهنگی سند را باید مورد تحسین و تمجید قرار داد چون مطالب کهن و نو را با یکدیگر آمیخته در جامهٔ تازه پیش آورده و نوشته است: « با نام دوست و در سایهٔ توجه و عنایت کریمانهٔ او، تلاشی نو را با عمل به بخشی دیگر از رسالت خویش آغاز نمودیم. بدون تردید انعکاس رویدادها و تحولات و شناسایی و معرفی پدیده های نوظهور اجتماعی و فرهنگی از جمله وظایف مهم نمایندهای فرهنگی فرامرزی به شمار می آیند. مجموعهٔ حاضر (گاهنامهٔ فرهنگی

سند) یا سند در یک نگاه با هدف وانگیزهٔ پیش گفته ، سعی در بازتاب تصویری از فرهنگ و تمدن کهن سند دارد».

۵۶ - بخارا (مجلهٔ فرهنگی و هنری) شماره ۲۸ بهمن ماه و اسفند ماه ۱۳۸۱ ه ش، سال پنجم (شمارهٔ چهارم)، مدیر و سردبیر : علی دهباشی ، مدیر داخلی : طوبی ساطعی ، چاپ تهران ، ایران ، از ۳۵۰ تا ۴۰۰ صفحه ، هر دو ماه یک بار نشر می یابد. مطالب آن همواره در این موضوعات است : فلسفه ، تاریخ ،ایران شناسی ، پژوهشی ، شعر جهان ، شعر فارسی ، خاطرات ، طنز، یادداشت های پراکنده ، مطبوعات ، گوناگون ، هنر ، گزارش ، نقد و بررسی کتاب ، یاد و یاد بود ، میراث فرهنگی ، نامه ها و اظهارها. «بخارا» اینگونه می‌نویسد:«آن چه در این دوران در حوزهٔ ادبیات و هنر ایران حائز اهمیت خاص است ، حفظ و توسعهٔ زبان فارسی است . « بخارا» در پاسخ به این ضرورت انتشار می یابد تا با دید وسیع تری به زبان و ادبیات فارسی بنگرد. از این رو برای اهل قلم و نویسندگان جدید و قدیم به هر سبک و شیوه‌ای که کار کرده اند ، احترام فراوان قائل است. بدیهی است « بخارا» ناشر مقالات و مباحثی است که در طریق خدمت به فرهنگ ایران باشد، و از همین نظر تلاش می کند آگاهی های بیشتری دربارهٔ کوشش های فرهنگی در گذشته و آینده به دست دهد. آرزو داریم که در این طریق در حد توانایی خود گام هایی برداریم ، و امیدواریم استادان ارجمند زبان و ادبیات فارسی و نویسندگان و شاعران و پژوهندگان و خوانندگان محترم ما را یاری دهند و به مدد دوستداران فرهنگ ایران و زبان فارسی و معارف اسلامی بتوانیم حرکت خود را ادامه دهیم»«بخارا» در ایران و « دانش » در پاکستان ، همان ضرورت را پاسخ می دهند که زبان ملفوظ فارسی، زبان مکتوب فارسی ، و زبان معمور فارسی را حفظ کنند یعنی آن چه بر زبان و بیان مردم ، و آن چه در نسخه های خطی و چاپی و آن چه در و دیوار و پیشانی مساجد و قلعه ها و روی قبرها به فارسی نوشته شده ، به هر روشی که هست باید حفظ شود : میراث ملفوظ ، میراث مکتوب و میراث معمور انشاء الله.

*****

نامه ها

پاسخ به نامه ها

اشاره

نامه های متعددی از خوانندگان محترم از سراسر پاکستان ، ایران ، هند، بنگلادش و سایر کشورها به دفتر دانش واصل گردید. اینک اقتباساتی چند از نامه‌های مهرآمیز دوستداران ادب شناس«دانش » و پاسخ مختصری به هر یک از آنها :

۱ - **پرفسور دکتر سلطان الطاف علی** ، استاد پیشین گروه فارسی دانشگاه بلوچستان از کویته مشمول عنایت فرموده ، مرقوم کرده اند:

«بر حسب فرمایش آنجناب مقاله ای برای «ویژه نامهٔ مولانا» نوشته ام و همراه این نامه ارسال می شود، امیدوارم مورد پسند و بر طبق ذوق خوانندگان محترم باشد. شمارهٔ ۶۷-۶۶ فصلنامهٔ دانش که بمناسبت سال اقبال باعنوان «ویژه نامهٔ اقبال » منتشر شده ، بنظر بنده خیلی عالی است ، و مساعی پیگیر مدیریت گرامی را به این هدف ، روشن میکند. نویسندگان و اندیشمندانی که در زمینهٔ اقبالشناسی سرشناس هستند، آگاهی های فوق العاده ای برای خوانندگان عزیز فراهم آورده‌اند».

برای کلمات تشویق آمیز در ضمن ارزیابی مطالب مندرج در ویژه نامهٔ اقبال صمیمانه سپاسگزاریم . مولانا جلال الدین محمد از قرنها مورد توجه صاحبنظران و اندیشمندان جهان است، و در شبه قاره بمنزلهٔ «پیر و مرشد » علامه اقبال شناخته می شود. بهمین دلیل اتخاذ تصمیم شد که در پی تجلیل از اقبال در ۲۰۰۲م، در سال جاری ویژه نامهٔ مولانا فراهم ومنتشر نماییم. از همکاری جنابعالی و سایر نویسندگان «ویژه نامهٔ مولانا» در این رهگذر تشکّر نموده، باید اذعان داشت که بالا بردن سطح علمی مندرجات «دانش » بدون مشارکت صادقانهٔ استادان فارسی نویس و پژوهشگران کشورهای منطقه میسّر نیست.

۲ - **آقای بشیر سیتائی** از دادو(سندھ) بذل لطف نموده، نوشته اند :

«فصلنامهٔ دانش شمارهٔ ۶۷-۶۶ توسط خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران حیدرآباد بدستم رسید و باعث شادمانی و اضافهٔ سطح علمی من گردید. شمارهٔ تازه یک نسخهٔ علم وادب است بخصوص مقالاتی دربارهٔ اقبال و غالب بسیار ارزنده، جالب و خواندنی است. همچنین معرفی کتابها و نشریات برای دانشجویان ، محقّقان و دوستداران فارسی سودمنداست. من یکی از عاشقان زبان زیبای فارسی هستم. «دانش» را غذای روحم تصور می‌کنم و می‌خواهم دانش براه راست از طرف جنابعالی به من موصول شود...»

خوشحالیم ازینکه شما تحصیلات عالی را در رشتهٔ حقوق دارید و با این وصف کوشیده اید که نامه به فارسی بنویسید که نشانگر علاقهٔ قلبی تان به زبان و ادب فارسی است که میراث فرهنگی وادبی کشورهای منطقه میباشد. امیدواریم از این ببعد فصلنامه را مستقیماً دریافت خواهید نمود.

۳ - **خانم نکهت فاطمه** مربّی جامعهٔ ملیّه اسلامیه از دهلی نو مرقوم داشته‌اند:

«فصلنامهٔ دانش شمارهٔ ۶۷-۶۶ بدستم رسید. خیلی خوشوقت شدم وقتیکه در فهرست مطالب اسم خودم را خواندم ، بسیار لطف و تشویق کردید. مجلهٔ دانش برای کسانی که به زبان وادبیات فارسی علاقه دارند، بسیار سودمند است»

باوصف این که فعلاً رشتهٔ آموزش و تدریس شما، امور تربیتی است و مشغول تحصیلات عالیه در زمینهٔ زبان و ادبیات فارسی می باشید، از این که مطالب پژوهشی بفارسی تهیه می کنید، نشانگر علاقمندی عمیق تان به پیشبرد حفظ و ترویج زبان وادب فارسی است. امیدواریم که نتیجهٔ پژوهشهای تازه را بصورت مقالاتی تهیّه وتدوین نموده ، ارسال خواهید داشت . مستحضرید که فصلنامهٔ دانش پشتیبان فارسی نویسان کشورهای منطقه می باشد.

۴ - **آقای محمد یونس سیتهی** مدیر کل سابق وزارت ارشاد دولت فدرال پاکستان ، از اسلام‌آباد بذل عنایت نموده، نگاشته اند : (ترجمه)

«شمارهٔ پاییز و زمستان فصلنامهٔ دانش را که دریافت داشتم،چنین

احساس شد که بهار شعر وادب و علم ودانش پدید آمده است. ماشاءالله دستهٔ گل عالی فکر و فن است که باکمال مهارت باگلهای نثر و نظم بسیار فکر انگیز و اثر پذیر تزیین یافته است. قطعهٔ اقبال که روی جلد را مزیّن کرده ، شایستهٔ تقدیر است . اگرچه ابیات مختلف اقبال درس فعالیت و عمل می دهد ولی آخرین دومصرع این قطعه برای سراسر نوع بشر بویژه امت اسلام دارای پیغام حرکت است :

موج ز خود رفته ای تیز خرامید و گفت هستم اگر می روم، گر نروم نیستم!

مقاله هایی که در ویژه نامهٔ اقبال در این شماره منتشر شده ، هر کدام شایستهٔ تحسین است زیرا به خوانندگان به درک نکات تازه در شعر اقبال کمک می‌کند. پرفسور دکتر انعام الحق کوثر در مقالهٔ پژوهشی «سهم اقبال در انقلاب اسلامی ایران» از این واقعیت پرده برداشته اند که فکر اقبال برای ملت اسلامیه پیغام انقلاب آفرینی می باشد. در این ضمن بیت اقبال را اقتباس کرده اند :

لالهٔ این چمن آلودهٔ رنگ است هنوز سپر از دست مینداز که جنگ است هنوز

مقالهٔ آقای دکتر مصطفوی «مضمون آفرینی و گونه گونی مضامین در سبک شعری اقبال » و مقاله آقای دکتر محمد صابر «اقبال و ترکیه» نمونهٔ ارزندهٔ تحقیق و پژوهش علمی میباشد. خانم دکتر شگفته در ضمن ارایهٔ بیت اقبال :

گر تو می خواهی مسلمان زیستن نیست ممکن جز به قرآن زیستن

خلاصه وعصارهٔ کلام و پیام اقبال را این گونه آورده اند :

«پس بشر راهی جز این که خود را در آغوش اسلام افگند،ندارد. اقبال ابیات فراوانی دارد که در آن ایمان راسخ به توحید ، ایمان و عشق به رسول اکرم «ص» ونیروی کلمهٔ لا اله را شرح داده است که در این سرّ اصل و رمز بقا است ».

بقیهٔ مقالات و اشعار مندرج نیز تشنگی علمی را برطرف می‌سازد و درخور تمجید و ستایش می باشند.چکیده هایی که بمقالات افزوده شده به خوانندگان در درک و فهم اهمیّت نفس مضمون یاری می کند. مقالهٔ جنابعالی «بازتاب اندیشهٔ اقبال در افکار و آثار استاد سعیدی » نمایانگر نفوذ فکر اقبال در محافل و دوایر علمی ایران می باشد. توفیق بیش از پیش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و فصلنامهٔ دانش را در تحکیم مناسبات دیرینهٔ فیما بین از درگاه احدیّت خواستارم».

از اینکه از مطالب منتشر شده در فصلنامهٔ دانش تمجید و قدردانی فرموده‌اید، موجب دلگرمی است. باهمکاری و همگامی استادان دانشگاه ها و محقّقان و پژوهشگران کشورهای منطقه است که ما در ادامهٔ این خدمت علمی و فرهنگی توفیقاتی بدست می‌آوریم. جنابعالی هم که سالها در ایران مأموریت‌های مطبوعاتی و فرهنگی را بعهده داشته اید و در زمینهٔ رومی شناسی نیز دست اندرکار هستید، امیدواریم که از فیوض خود مجلّه را بهره مند خواهید نمود.

۵ - **آقای فضل الرحمن فیض سکندری** از واوری اولد ، بخش تهرپارکر (سندھ) نوشته اند :

«فصلنامهٔ دانش ۶۷-۶۶ رسید. ممنون ومشکور هستم. جزاکم الله خیراً - همه مقاله ها علمی وادبی و لایق توصیف میباشند بویژه «توحید در شعر و اندیشهٔ اقبال » و «راگ ما لا در شعر دری» توجه مرا جلب کرد...»

خوشوقتیم که شما نه فقط به شعر وادب بلکه به تاریخ و هنر نیز علاقه مفرطی دارید. کتابی که اسمش نوشته اید، اگر در کتابفروشی‌ای پیدا بشود، نشانی را راساً خواهیم نوشت.

۶ - **پرفسور سراج الحق** مدیر اکادمی علامه اقبال بنگلادش از داکا بذل لطف فرموده ، نوشته اند :(ترجمه)

«از اینکه فصلنامهٔ دانش مرتباً ارسال می‌فرمائید، ممنون هستم . از شماره‌های مجله نه فقط این که شخصاً مستفیض می‌شوم بلکه فرزندم طارق ضیاءالرحمان که در بخش فارسی و اردو دانشگاه داکا مربّی است، بهره‌هایی می‌برد. اخیراً در سمینار بین المللی اقبال (که بمناسبت سال اقبال) در لاهور برگزار شده بود حضور بهمرسانیده بودم و فکر می کردم که شما هم در آن حاضر خواهید بود اما این آرزو بر آورده نه شد...»

دیدارهایی که در سالهای اخیر در تهران و اسلام آباد در همایش‌های بین المللی میسّر گردید، توأم با خاطرات خوش و جالبی است. از فارسی نویسان کشورهای منطقه از جمله بنگلادش انتظار همکاری علمی در بالا بردن سطح

مندرجات فصلنامهٔ دانش داریم. همچنین از مبادلهٔ انتشارات و نشریه ها در زمینهٔ زبان و ادب فارسی و اقبال شناسی نیز استقبال می کنیم.

۷ - **آقای علی اکبر ضیائی** مدیر عامل بنیاد اندیشهٔ اسلامی از تهران بذل عنایت فرموده ، مرقوم کرده اند :

«احتراماً وصول یک نسخهٔ مجلهٔ دانش شماره های ۶۷-۶۶ آن مرکز را اعلام می دارد. بنیاد اندیشهٔ اسلامی ، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان را جزو مشترکین نشریات خود قرار داده است ».

با ابراز تشکر از اینکه این مرکز را جزو مشترکین جهت مبادلهٔ انتشارات قرارداده اید. فصلنامهٔ دانش برای دریافت و نشر مطالب علمی و ادبی از نتایج پژوهش خود جنابعالی و همکاران تان در بنیاد اندیشهٔ اسلامی آمادگی خود را اعلام می دارد.

۸ - **پرفسور دکتر محمد صابر** استاد زبان ترکی در دانشگاه کراچی ازکراچی عنایتی فرموده،نوشته اند (ترجمه)

«از ترکیه پیرامون مولانا نتوانستم تا به حال مطالب تازه ای بدست بیاورم، البته از قبل مراجعی در اختیار دارم با این وصف تاکنون مقاله پیرامون موضوع پیشنهاد شده نتوانستم تکمیل کنم. نکاتی که مدنظر دارم طریقت ، نی زنی، مولوی خانه ، تراجم آثار مولانا و نظرات دانشمندان ترک در زمینهٔ مولوی شناسی میباشد. شایان یادآوری است که اطلاعاتی که می خواهم بدست دهم از سایر نویسندگان کمی تفاوت خواهد داشت، زیرا من با افکار مولوی شناسان ترک آشنایی کافی دارم. اگرچه عظمت مولانا به حدی است که اعراب ، ایرانیان و ترکها همه مولانا را ازآن خویش قلمداد می کنند.»

اگرچه ویژه نامهٔ مولانا د رمراحل نهایی چاپ و نشر می باشد، ما منتظریم که مقاله یی که دارای همچنین معلومات ارزنده باشد را در همین شماره عرضه به داریم . در صورت تأخیر هم مستدعی است که از ارسال مقاله منصرف نشوید، زیرا در شماره های بعدی نیز ما می توانیم از آن استفاده ببریم. مولوی شناسی در ترکیه وکشورهای عربی موضوعی است که تاکنون در شبه قاره زیاد به آن توجه نه شده ، برای همکاری های علمی جنابعالی سپاسگزاریم.

۹ - **آقای محمد سعید احمد شمسی** دانشیار مدرسهٔ اسلامیهٔ شمس الهدی پتنا (هند) نوشته اند :

«فصلنامهٔ دانش شمارهٔ ۶۷-۶۶ را در مارس و قبل از آن شمارهٔ ۶۵-۶۴ را در ژانویه گذشته دریافت نمودم که در آن مقالهٔ من با عنوان «فارسی گویان متأخر پهلواری شریف» به چاپ رسیده است. بخاطر این مراتب تشکر و امتنان تقدیم می کنم و امیدوارم همین طور ارسال فصلنامه ادامهٔ یابد. برای جنابعالی و همکاران تان آرزوی سلامتی و توفیق می نمایم ».

نویسندگان و دانشمندان پهلواری شریف طی قرون متمادی خدمات شایانی در صحنه های علمی وادبی انجام داده‌اند. طی سالهای اخیر فصلنامهٔ دانش توانسته است گوشه هایی از خدمات شایستهٔ آنان را برای خوانندگان محترم روشن بسازد. خود استادان مدرسهٔ اسلامیهٔ شمس الهدی هم در این رهگذر خدماتی ارزنده نموده اند که در خور تقدیر است .

۱۰ - **آقای علیرضا رضایی** از زاهدان (ایران) مرقوم فرموده اند :

«مراتب وصول یک نسخه از شماره های ۶۵-۶۴ و ۶۷-۶۶ مجلهٔ دانش اعلام می گردد. شایسته است از زحمات آقایان عزیزی که در آن مرکز که در حقیقت مرکز نشر دوستی و برادری و گسترش فرهنگ اسلامی و مشترکات فرهنگی ایران و کشور عزیز پاکستان است ، فعالیت می کنند، مراتب تقدیر و تشکّر را اعلام می دارم »

کلمات تشویق آمیز جنابعالی برای دست اندرکاران فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مایهٔ سرفرازی است . توجّهی که خوانندگان ادب شناس به مطالب منتشر شده از خود نشان می دهند، برای پیشرفت امور علمی «دانش » تأثیر بسزایی دارد.

۱۱ - **آقای محمد عالم مختار حق** از لاهور نگاشته اند : (ترجمه)

«سپاسگزارم ازینکه کم وکسرهایی که در پروندهٔ شماره های فصلنامهٔ دانش داشته ام ، با عنایت تان دیگر برطرف شده و هم اکنون در کتابخانهٔ شخصی من مجموع شماره های آن فراهم است... موضوع انتشارات مرکز را

"می خواهم عنوان کنم که در سابق مرکز بطور افتخاری ارسال می داشت. آیا چنین التفات بازهم امکان دارد؟»

در شماره های مختلف دانش ما انتشارات مرکز را معرفی کرده ایم . اگر به برخی از کتب علاقه داشته باشید بطور جداگانه از مدیر محترم مرکز تقاضای کتبی کنید تا در صورت امکان بطور اهدایی وگرنه به بهایی که در هر یک از مشخصّات کتاب درج است، طی نامه برای دریافت وی.پی . با پرداخت مبلغ مربوط ، اعلام آمادگی بنمائید. علاقهٔ قلبی شما را به امور علمی و ادبی ارج می نهیم .

۱۲ - **آقای دکتر معین نظامی** دانشیار گروه فارسی ، دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب از لاهور بذل عنایت نموده ، مرقوم داشتند: (ترجمه)

«قطعهٔ شعری دارم بخدمت میفرستم اگر چنانچه در دانش منتشر شود ، ممنون می شوم . یکی دو مقاله هم در دست تکمیل است، انشاءالله حضورتان خواهم فرستاد».

باتشکر قطعهٔ شعر ارسالی را در شماره ۶۹-۶۸ مجله منتشر نموده‌ایم، امّا تا به حال مقالات علمی و پژوهشی جنابعالی را دریافت نکرده ایم . چنانچه اوقات شریفتان را به این امر اختصاص داده موجبات امتنان مان را فراهم نمایند، مایهٔ خوشوقتی خواهد بود.

۱۳ - **خانم دکتر شهلا سلیم نوری** استاد یارگروه فارسی، دانشگاه کراچی از کراچی بذل لطف نموده،نوشته اند : (ترجمه)

«مقاله ای که در یکی از همایش های علمی ارایه داده بودم، در جوف ایفاد می شود ، اگر چنانچه مناسب بدانید آن را در فصلنامهٔ دانش چاپ فرمایید و اگر خط مشی مجلّه مانع آن باشد هیچ گونه تردّدی به خود راه ندهید!»

باعرض سپاس مقالهٔ ارسالی را دریافت داشتیم . بازهم خواستار مقاله‌های پژوهشی پیرامون موضوعات ابتکاری می باشیم ، زیرا سخن نو آرکه نو را حلاوتیست دگرا شایان تذکّر است که بابرطرف ساختن پس اُفت چند ساله، انشاء الله از سال آینده مجلّه را بجای شماره های مشترک که از ۱۳۷۸ به این

طرف منتشر کرده ایم بطور فصلنامه یعنی سالی چهار شماره تدوین و منتشر خواهیم کرد. بنابر این نیاز به همکاریهای گسترده‌تر استادان و فارسی نویسان کشورهای منطقه خواهیم داشت.

۱۴ - **پرفسور دکتر عاصی کرنالی** از ملتان خطاب به همکار دانشمند آقای دکتر تسبیحی بذل عنایت نموده، نوشته اند :

«سید الایّام است مرا این روز، که نامهٔ اولین شما رسید و یک منظومه نیز دربارهٔ من - سپاس گزار هستم. ارتجالاً شعری چند گفتم و تقدیم می‌کنم :

کردی ارسال نامهٔ ذیشان	برمن بنده، صد هزار احسان
ای که تو از اکابر عصری	ای که تو از افاضل ایران
ای وجود گرامی ات ز عجم	ارمغانی به ارض پاکستان
منکه یک ذره‌ام ز خاک درت	ای که قصرت برفعت کیوان
نظم غرّا برای من گفتی	منکه هستم حقیر و هیچمدان
لفظ لفظش مه و ستاره جمال	شعر شعرش مثال کاهکشان
سیر کردم به گلستان بدیع	تازه گلهای دانش و عرفان
در جهان اعتبارم افزودی	حرف حرفست بر منت احسان
من نوشتم مقالهٔ تحقیق	کرده تقدیم همچو تو خوشخوان
«مایهٔ خویش را سپردم من	گر حساب است بیش و کم تو دان »[1]
من بدرگاه چاره سازی تو	درد آورده‌ام پی درمان
منکه تسبیح خوان «تسبیحی »	یعنی وصف تو گویم از دل و جان

ملتفت باش بر گلستانم
صورت تو بهار گل افشان »

باعرض سپاس فراوان ، فصلنامهٔ دانش منتظر دریافت مطالب چاپ نشده از آثار جنابعالی می باشد.

*****

۱- تحریف لفظی از بیت معروف :
سپردم به تو مایهٔ خویش را تو دانی حساب کم و بیش را

چکیده مطالب

به انگلیسی

Abstracts of contents in English

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

Ghalib, 13th Century A.H's Prominent Persian and Urdu poet of the Sub- Continent, has composed many masnavis, including one titled "Rang wa Booye" It was written in 1854 A.D. Although Ghalib advises himself to Shun the life of vice and corrupt practices but in fact he advises the then king to avoid pursuing useless pursuits . By widely quoting from the masnavi itself the subject matter has been analysed.

Syed Murtaza Moosvi

Zafar. Prof. Anwer Masood , Neisan Akberabadi and bringing quotations from Urdu poetry of Iftikhar Arif,Nusrat Zaidi, Soroor Anbalavi, Prof. Khater Ghaznavi, Prof. Eetebar Sajed, Fazlur Rehman Azeemi, Zafar Akberabadi and Rasheed Nisar, their love and sincerity towards Islamic Revolution and its great leader has been described.

17 - Treatise "Taadeebuzzindiq fi Takzibussiddiq (Persian).

- Above Treatise is written by Syed Abdul Qadir Fakhri Known as Mehrban Aurangabadi, a Critic of Persian poetry, who has responded in this book , to the criticism of Mohammad Siddiq Sokhanwar Bilgerami on the poetic works of Ghulam Ali Azad Bilgerami, who was his teacher. Dr.Najmur Rashid of Punjab University Oriental College, Lahore has introduced widely quoting from the text of the treatise , the elements of Persian poetry's criticism like vocabulary, terms, musical and grammatical feature, basic themes of meanings, forms of diction and interpretations. The Compiler of this treatise published in Rampur in 1997 A.D, Dr. Hassan Abbas, has evaluated it in his foreword in these words, "This treatise is a literary and critical work, in which the writer has responded to the criticism (of Mehrban Aurangabadi) by availing the acumen of his teacher (Azad Bilgerami) in a befitting manner and by convincing reasoning.

18 - Masnavi "Rang wa Booye " Ghalib

This article is written by Prof. Dr.Mohammad Zafar Khan, ex. Head, Deptt. of Persian, Govt. College, Jhang. Asadullah

would be beneficial for those seeking information regarding classical poets, In this regards there are some noteworthy points like treading against tradition and general practice, value and anti-value like considering vice as a virtue , and seeing beauty in bad, has a long precedence and Urfi had knowledge about its quantity and quality. The subject of" honouring Sin" also reminds sayings and couplets of mystics.This path and practice was pursued by their self condemning lineage. In the contemporary Persian poetry, we find this element in some of the poems of Dr. Khanlari and Mohammad Ali Behmani. In Some cases a contrast to objective principles are noticeable. Here the border between fact and thinking razes and such bravery has been shown by mystics. One practice which is given importance in these days is usage of words in the sense, far from the tradition.

16 - Reflection of Islamic Revolution in Pakistan's Contemporary poetry and thought.

This article is written by Dr. Mohammad Sarfaraz Zafar of NUML - Islamabad . Islamic Revolution brought about particular changes in Iran's Society . These feelings are seen in present writings and poetry. Pakistan is neighbourly and friendly country of Iran and Pakistani Nation supported Islamic Revolution from core of their heart. In view of deep rooted historical and Cultural bonds, Islamic Revolution has influenced Pakistan's literature and culture. The Interest, Persian and Urdu poets have nurtured has been reflected in contemporary poetry. In this regards by quoting some poems of Prof. Ihsan Akber , Prof. Maqsood Jafri,Mrs. Razia Akber, Miss Faiza Zehra Meerza, Dr.Sarfaraz

1357 A.H. were Mujtaba Meenavi, Ghulam Reza Saeedi, Mohmmad Taqi Muqtadari, Ali Shariati, Ahmed Aram, Amir Hussain Arianpur, and some others. After Islamic Revolution, Iranian scholars of Iqbal studies and thinkers have developed a deeper grasp and insight in his works . During last two decades, 36 books, have been published in Iran on Iqbal studies, about half of these books have been written by Dr.Mohammad Baqaie Makan on various aspects of life, works and thought of Iqbal and titles of all these books and names of writers and publishers have been given in this article .

14 - Commonalities of Proverbs in Persian and Pushto

This reseach article has been written by Dr. Nusrat Jehan of Peshawar University's Persian Department . Persian Language has been a linguafranca for Pushto Speaking People in past centuries, hence, influence of Persian language and literature is noticed in their culture. Like Sanskirat and Persian , Pushto language is also of an Aryan origin.Persian language in addition to its rich literary tradition of thought and values, also enjoys precious folkloric heritage of proverbs. Pushtos' proverbs are holding the same position in folk literature . Commonalities in subjects and meanings of proverbs of Persian and Pushto have been discussed by quoting examples in this article .

15 - Urfi and distance from Tradition

The article is written by Sabit Mehmoodi(Sohail), an Iranian writer . Reference to the article titled " Urfi-e-Jawan, Shair-e-Shoorish wa Shegufti" by Ali Reza Zakawati Qaraguzlu

nature in human history, Literature reflects social lifes' pattern and poet is considered a spokesman of great human values. Before Islamic Revolution, fear and timidity were prevalent in literary environment , which could not be described in the words. Notwithstanding, Simeen Behbahani, Mohammad Ali Behmani, Parvezbegi, Fatema Rakeie and others reflected their thoughts and feelings. It would not be out of place to name Mohammad Azizi and Reza Afzali in this regard . Iran's Islamic Revolution guarantees an environment in which Nation's faculties of mind touche the zenith of inventing, initiative, and creativity. After success of Islamic Revolution the war was thrust on brave Iranian People which also got reflection in the poetry . New Iranian poetry is passing through the phase of logical lingual process and attainment of new human relations as Islamic Revolution and its great leader are considered the major source of it.

13 - Iqbal Studies in Iran

This informative article is written by Dr. Mohammad Baqaie Makan , a prominent Iranian Scholar on Iqbal Studies.During Iqbal's lifetime, the poetry and thought of Iqbal has not attracted the attention in Iran. Iqbal had written two letters to Prof. Saeed Nafisi in 1932. The first Iranian who published an article on Iqbal during his lifetime was Syed Mohammad Ali Daie-ul-Islam. Iqbal's poetry was introduced to Iranians by praise and compliments paid by prominent scholars like Bahar, Dehkhuda,Meenavi. Moeen, Habib Yaghmaie, Sadeq Nashaat, Sooratgar, Khateebi and others.Those who compiled or translated a book before

been warning the Muslims to bring about unity in their ranks- both of purpose and actions, and those who have the capacity to accept good advice will benefit from his thought - provoking and message oriented poetry, in all times to come. Iqbal's teachings are naturally meant for "Ummah " world over , as they are supposed to follow the directives given by such exalted personalities, like Rumi and Iqbal, but brotherly two nations of Iran, and Pakistan have greater responsibility to shoulder in this particular field.

11 - Contribution of Ganjbaksh Library in Promoting Holy Prophet's (SAAS) Sunnah ***Dr. Reza Mostafavi***

Manuscripts of each and every language preserve and manifest Civilisation and Culture of those speaking that language. Manuscripts available at Ganjbaksh Library of Iran - Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad are on wide range of subjects inclusive of life, character and Sunnah of Holy Prophet (SAAS) The variety of titles and topics regarding life and characteristics of Prophet's personality, reflect the deep attachment of Muslims to Islam and their great Prophet. In all 93 titles on "Seerat" have been named and 29 manuscripts have been discussed in this article . It is worth mentioning that some manuscripts are available in multiple numbers.

12 - Iranian Poetry after Islamic Revolution

The article has been written by Dr. Gauher Naushahi, a visiting professor in Urdu at NUML,Islamabad. Iran's Islamic Revolution is an event of an unprecedented and high profile

Hazrat Mohammad (SAAS) the last of the Prophets has said that word of wisdom is the lost treasure of Momen and he should grasp it, as and when found. This saying of Hazrat Mohammad (SAAS) teaches to the Ummah to take hold of Hikmat, when found and get light from it, to lead a successful life and it is duly reflected in Persian poetry.

9 - Dialogue among Civilisations in the light of Holy Quran.

This research article is written by Dr. Saeed Bozorg Bigdeli, Assistant Professor, University of Teachers' Training, Tehran, ex. Director, Iran Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad. The Synonyms of Dialouge are conversation, debate and discourse and Civilisation means all kinds of interpretations attached to Civilisation and Culture. Hence, Dialogue among Civilisations imply to whole dialogue taking place in Culture, Religion and Civilisation. Holy Quran the last and the Complete book of Allah is meant to get guideline from it, so that humanity pursues right path. Holy Quran is a permanent model for human beings, which teaches the correct form of dialogue and discussion to reach to the correct facts.

10 - Iqbal's Message to Muslim Ummah.

Dr. Agha Yamin Khan

Iqbal had not only a vast knowledge of past history of Muslims but, by the blessings of insight and farsightedness he had a peep into the future course of events, as it is expected from such a gifted thinker. By fully availing the teachings of Holy Quran, "Ahadith" and lessons from the history, he had repeatedly

ex. Chairman , Deptt. of Persian at Government College Lahore. Roomis' ghazals are included in Diwan-e Shams . He has not referred to his own pen name . Most of the ghazals convey his deep attachment to his " Mentor". Some of the ghazals refer his utter restlessness as his" morshed" has left and gone. In Shams'absence "Salahuddin Zarkoob became a focal point . The most important topic discussed in Roomis' ghazal is mysticism. Roomi had faith in Unity of Humanbeings.

7 - Importance of Maulana's Masnavi in the Sub-continent.

This article is written by Syed Murtaza Moosvi,Editor, Danesh.Maulanas' Masnavi had due recognition in the Sub-Continent during his life time, in the 3rd quarter of Seventh Century after Hijra. His Masnavi had two aspects in these lands, namely its educative aspect and the other its philosophical side. Before advent of printing industry hundreds of its manuscripts were available in public and private libraries and Centres of higher learnings.During last two centuries, prominent publishing houses throughout the Sub-Continent have repeatedly printed text of the Masnavi and its translations and commentaries. Nawalkishore printing press being in the forefront. Masnavi's translations have been published in addition to Urdu, in Bengali, Sindhi,Punjabi and many other languages of the Sub-Continent which speak of its popularity.

8 -"Hikmat" (Wisdom) In Persian Poetry Particularly in Masnavi - at a glance

Hikmat and Knowledge are special treasure of "Momen".

Sayings of Holy Prophet (SAAS) in Masnavi and he has discussed his theme and subject matter by availing the enlightenment from both. Hence Maulana Abdur Rehman Jami has termed Masnavi -e- Maanavi as Quran in Pahlavi (Persian) langauge. Selected sayings of Holy Prophet(SAAS) quoted by Maulana in Masnavi have been introduced and discussed in this article.

5 - Maulana-e- Room's objective of Pathway to Allah and righteous seeking .

It is written by Prof. Dr. Sultan Altaf Ali ex.Professor of Persian at University of Balochistan, Quetta. Maulana, when met Shams Tabrizi in Qunia on 26th Jamadiul Aakhir 642 A.H, his innerself had thoroughly changed. This upheaval indicated his travel towards the objective of Pathway to Allah and righteous seeking. He had nothing to do with this world and the world hereafter at the high abode. His brain storming discussions made him aware of the core matters. The perfect man for whom, he had a longing was Shams Tabarizi, and to him now he was a mere disciple. However , he remained enganged in educating the common people and he had sought the due recognition to the right path and Masnavi reflects these facts . In various stories of Masnavi, Maulana has pinpointed to such some secrets. His philosophy has widely been discussed and benefitted both in East and West.

6 - Roomis' Ghazals :

This article has been written by Prof.Dr. Zahuruddin Ahmed

world, in large numbers, which stand a testimony to the popularity of Moulavi's thought and poetic exaltness. Now three terms of" Masnavi", "Maulana", and "Turbat" are attributed to Roomi's Masnavi, himself, and his grave. His fame is based on his highly logical conclusions arrived at by quoting lines from Holy Quran, Sayings of Holy Prophet of Islam (SAAS) and similies and metaphors widely propounded in Masnavi.

3 - A Peep into Life and Works of Moulavi

- The article has been contributed by Dr. Syed Kaleem Asghar of New Delhi. Jalaluddin Mohammad was born on 602AH at Balkh . In his ; childhood travelled to Nieshabour and Attar had gifted him a copy of his "Asrar Nameh" which had a deep impact. His mystic life starts with his introdcution to Shams Tabrizi. He remained with him for 16 months. Second time also he did not stay for more than few months and then he disappeared in 645 A.H. Thereafter his mainstay was his meetings with Salah-uddin Zarkoob. When he died in 657 A.H., Maulana's restless spirit got some solace with Husamuddin Chalbi. Maulana died in 672 A.H. Diwan-e- Ghazaliat-e-Shams, Feeh Mafeeh, Makateeb, Majalis-e- Sabaa, Robaeyyat and above all his Masnavi are his major works.

4 - Reflection of Sayings of Holy Prophet(SAAS) in Masnavi-e-Maanavi.

It is an interesting article on Maulana by Prof.Dr. Sughra Bano Shagufta, former Chairperson, Department of Persian, National University of Modern Languages - Islamabad. Maulana Roomi has quoted hundreds of lines from Holy Quran and

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

1 - Preface of "Khawan-e-Nemat"

This preface written by Hakim Nuruddin Mohammad Commonly Known as Nemat Khan Aali Shirazi (D.1123 A.H/1710 A.D), is available in Ganjbaksh Library in manuscript form numbering 9396. It appears that the author had penned it for inclusion to his "Diwan" or a collection of prose or poetry under heading "Khawan-e-Nemat " but no published version of his diwan carries it.Now Dr. Mohammad Hussain Tasbihi, has edited and introduced it for the first time . Nemat Khan Aali is a known prolific writer contemporary and at the court of Aurangzeb Alamgir . His works include " Waqayeh-e-Hyderabad, Jang Nameh, Bahadur Shah Nameh , Husn-wa-Ishq , Rahatal Quloob, Khawan-e- Nemat, Diwan, Ruqqaat etc. One has to have Knowledge regarding Indian Style of Persian and life and works of Nemat Khan Aali to fully comprehend the contents of this preface.

2 - What is the" Masnavi " and Who is the " Moulavi"?

It is an informative article on Maulana Jalaluddin Balkhi known as Moulavi by Dr. Reza Mostafavi,Cultural Counseller of I.R.Iran. When printing industry did not exist, manuscripts of Maulana Roomi's "Masnavi" were written in various parts of

NOTE

*On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

۱ ـ نسخهٔ خطی شماره ۴۵۲۷

کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مثنوی مولوی معنوی (دفتر اول) لوح و سرلوح و جدول کنارهٔ متن و میان مصاریع و صفحات اول دفتر نقاشی دندان موشی و زرین و شنگرف و لاجوردی و دلاویز و فریبا. عناوین دفتر ها با خط نستعلیق جلی و متن با خط نستعلیق متوسط خوش و خوانا. کتابت ۱۲۶۶ ه ق ، ۷۹۶ ص ، مکتب کشمیر برگرفته از رسم الخط ایرانی -
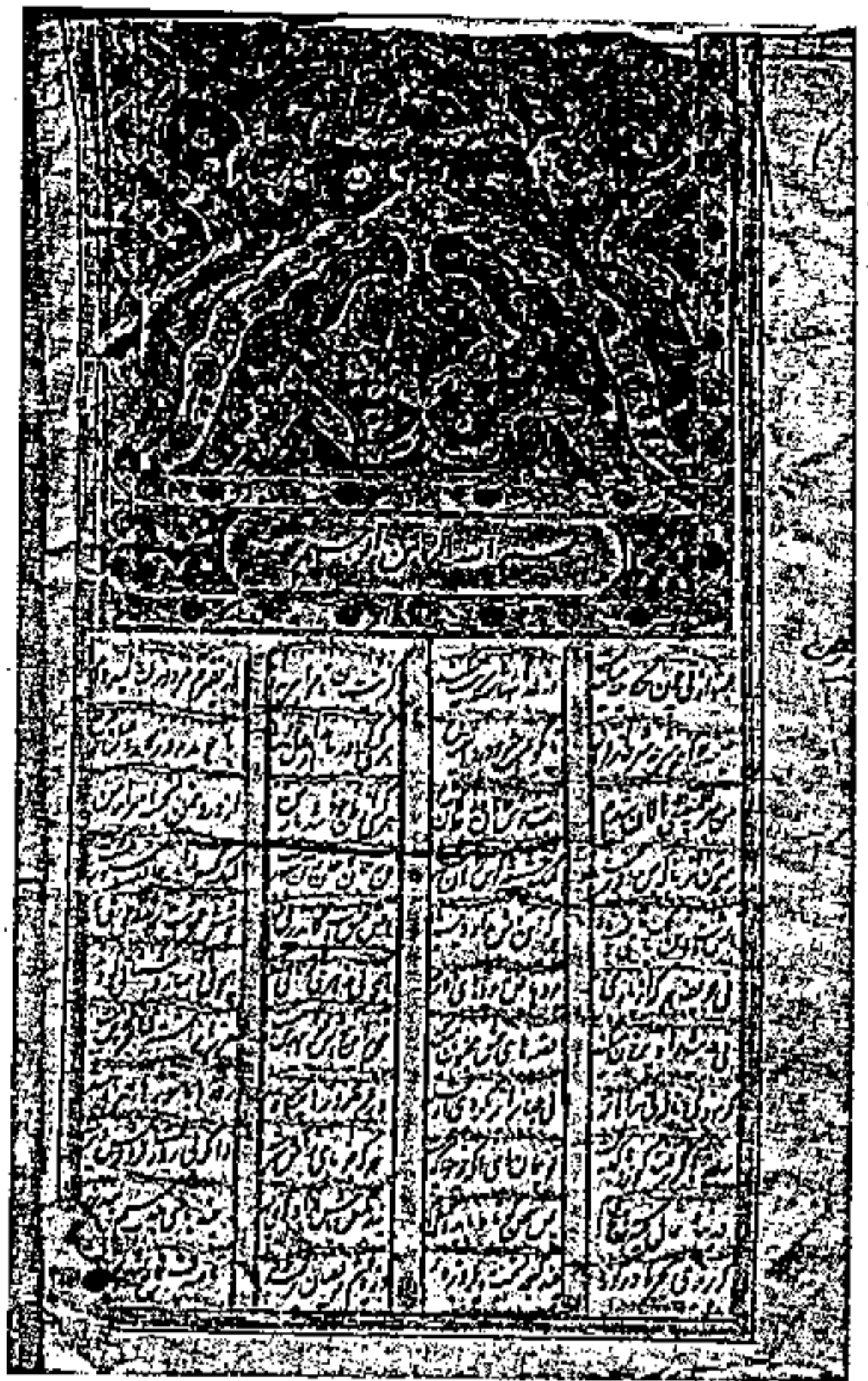
شمارهٔ ۱

۲ ـ نسخهٔ خطی شماره ۱۳۲۶۴

کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مثنوی مولوی معنوی (دفتر چهارم) جدول و تذهیب ساده و مصور و نقاشی ها همگی به سبک هندی عهد مغول. در این تصویر قصهٔ مستجاب شدن دعای پادشاه در خلاصی پسرش از افسون و سحر جادوی کابلی را نشان می دهد.

شمارهٔ ۲

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)

DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

AUTUMN 2002 & WINTER 2003

(SERIAL No. 70-71)

A Collecton of Research articles

With background of Persian Language

and Literature and common cultural heritage of

Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent